

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

زن در گرداب شریعت

(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

دکتر رضا آیرملو

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه گوتنبرگ - سوند

حق چاپ و تکثیر محفوظ است.

زن در گرداب شریعت (زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۰ شمسی و ۲۰۰۲ میلادی

نشر انتشاراتی اینواند - لیتراتور، سوئد

مرکز پخش: اینواند - لیتراتور، سوئد:

تلفن و فاکس: ۳۸۲۳ ۳۳۱ - ۳۱ (-) - ۰۰۴۶

شماره ثبت در سوئد: ISBN: 91-631-1710-x

فهرست مندرجات

۱۳	پیش‌گفتار
۳۵	سابقه‌ی نوشتاری نویسنده
۴۱	فصل ۱- ستم جنسی و مرزهای شرعی
۴۲	اعترافات یک عالم اسلامی
۱۹	واقعیات نهفته در ورای انتقادات رسواگر
۴۶	۱- خداوند زن و مرد را نابرابر خلق کرده است
۴۶	- نه حتی یک جمله
۴۸	- نابرابری شرعی
۵۲	- حقوق بشر جهانی و نابرابری شرعی
۵۵	- تئوری نابرابری جنسی و مسلمانان معتزله
۶۱	- دنده‌ی شکسته‌ی مرد
۶۳	۲- اسلام: هم درد و هم درمان
۶۵	۳- کیه کیه من نبودم
۶۶	۴- سنگی تا به ناکجا آباد
۶۸	۵- در هر دو آیینی اسلام علوی و صفوی
۶۹	۶- در گرداب پارادوکس‌ها

تقدیم به مادرم.
تقدیم به زنان محروم و ستم کشیده ی
ایران، افغانستان و همه ی جوامعی که
در آن، زنان به نام دین و سنت یا
فرهنگ و نژاد از ستم مضاعف درد
می کشند.

برای فراهم آوردن، چاپ و عرضه ی این
کتاب بسیاری به یاری ام برخاستند.
همسر و فرزندانم سختی کار را با من
قسمت کردند.

خانم فرح آ. و آقای حسین وقایی کار
تنظیم روی جلد کتاب را به عهده
گرفتند. آقای حسین عبدی کتاب ماخذ
را مرور کردند. خانم م. ج. سلیم و
خانم الهام جعفری تابلوهای برای روی
جلد و طرح های داخل کتاب را نقاشی
کردند.

شاعر و روزنامه نگار مبارز آقای
فریدون کیلانی با بزرگواری زحمت
ویراستاری تمام متن کتاب را پذیرفتند.
دست های این انسان های بخشنده و
بزرگواری را به گرمی می فشارم.

فصل ۲- تحلیلی بر جبر تاریخی تحول زنان در افکار

- بنیادگرایان ۷۱
دسیسه‌ای مشترک برای سوار شدن بر موج جاری ۷۲
تحول زنان سیل ویرانگر است ۷۶

فصل ۳- طلاق‌ی نگرش‌های بنیادگرایان

- تصویری یکسان در هر دو آیینه ۸۲
۱- رونوشت برابر اصل است ۸۲
۲- تاریخ روابط با غرب اسلام‌پناه ۸۳
۳- زن اروپایی و نظام سرمایه داری ۸۹
۴- غرب، مسیحیت و قرون وسطی ۹۲

عینک تار و دید معیوب ۹۸

- ۱- همجنس‌بازی ۹۸
۲- فهم غلط فرهنگی از مصوبات حقوق بشر ۱۰۲

فصل ۴- بنیادگرایان اسلامی و جعل واقعیت حقوق زنان

- در اروپا ۱۰۹
آلترناتیو غربی محکوم باید گردد! ۱۱۰
۱- منابع آزادی زنان ایران ۱۱۰
۲- مشابهت و مغایرت بین جامعه‌ی ایران و جوامع مسلمان‌نشین ۱۱۲
- تماس‌های فرهنگی ۱۱۲
- ناهمگونی نظارت دینی ۱۱۳

- ۱۱۴ - ناهمگونی سیاست استعماری
- ۱۱۵ - الگوی تحول و ماندگاری مناسبات جنسی
- ۱۲۲ روایت وارونه از عقد و ازدواج اروپایی
- ۱۲۶ گزارش جعلی از رابطه‌ی مادر و فرزند
- ۱۲۶ ۱- قصه‌ی کودکان رها شده در اروپا
- ۱۲۷ ۲- نتایج تحقیقات اجتماعی و جامعه‌شناسی
- ۱۳۱ تابویی به نام آزادی زن
- ۱۳۴ روایتی نادرست از حق مالکیت زنان اروپایی
- ۱۳۹ فصل ۵- به جرم آن که زن اند
- ۱۴۰ خانه از بیخ و بن ویران است
- ۱۴۰ ۱- زنان فطرتاً تفصیرکارند!
- ۱۴۵ ۲- به شوستر زدند کردن میگری
- ۱۴۹ ۳- مبارزه‌ی فمینیستی شرعی نیست
- ۱۵۱ گویا زن عاقل و بالغ نمی‌شود!
- ۱۵۴ استقلال و آزادی باعث انحراف است
- ۱۵۹ سکس وارداتی و آتش بیاری زنان
- ۱۶۳ فصل ۶- تیپ‌شناسی زنان ایران از دید اسلام‌گرایان
- ۱۶۴ تیپ‌ها و تیپ‌شناسان
- ۱۶۷ سک منفرد، دگ، مکه.

۱۷۲	بدکاره های اروپایی الگوی زن متجدد ایرانی
۱۷۴	تیپ زن زحمتکش
۱۷۷	تیپ زن روستایی و ایللیاتی
۱۷۷	۱- تیپ زن ایده آلی
۱۷۹	۲- در آن سوی شیشه های رنگین ستایش
۱۸۰	۳- انگیزه های شرعی یک بنیادگرای متعصب
۱۸۰	- رونوشت برابر اصل است
۱۸۱	- فقر و دارایی در اسلام
۱۸۳	از زن خانه دار تا زن "هیچ و بوج"
۱۸۷	تیپ دختران "زن هیچ و بوج"
۱۹۳	فصل ۷- بنیادگرایی اسلامی و تیپ زن "ایده آلی"
۱۹۴	رشد سرمایه داری، بحران هویت و گرایشات اسلامی
۲۰۰	فلج اجتماعی و فرمانبری عبادی
۲۰۱	بنیادگرایی و دگم ایمانی
۲۰۱	۱- تحقیقات بنیادگرایی و الگوهای بنیادی
۲۰۲	۲۰- بنیادگرایی و فرقه بندی
۲۱۰	۳- دگم بی خردی
۲۱۴	بنیادگرایان و مدل بنیادی
۲۱۷	فصل ۸- تیپ زن ایده آلی و تبعیت شرعی
۲۱۸	رابطه ی فرزندان با پدر

۲۱۸	۱- فرزندان پدر، نه مادر
۲۲۰	۲- حق کنترل جنسی و همسرگزینی
۲۲۱	۳- حضانت نه، مالکیت
۲۲۸	۴- شیر مادر به چند؟
۱	
۲۳۱	رابطه‌ی اسلامی با شوهر
۲۳۱	۱- تضاد یا تفاهم
۲۳۳	۲- طلاق حق غیر قابل واگذاری و منشا قدرت مرد
۲۴۱	۳- سنت‌ها و سنت‌گرایی
۲۴۲	۴- تبعیت مطلق
۲۴۶	۵- ریاست شرعی و کالایی به نام زن
۲۴۸	۶- ریاست شرعی تا به کنیزداری
۲۵۵	برده‌داری در بنیاد اسلامی
۱	
۲۶۹	فصل ۹- تیپ "زن ایده‌آلی" و سنت‌های اسلامی
۲۷۰	سنت‌های اسلامی
۲۶۷	تقسیم کار جنسی از دید بنیادگرایان
۲۶۷	۱- تجدد و سنت‌گرایی
۲۷۷	۲- عدم تحقق جدایی دین از سیاست در دوره‌ی پهلوی‌ها
۲۸۲	۳- تقسیم کار جنسی و بنیادگرایی تا به قعر تاریخ
۲۸۶	۴- گزینش ناگزیر بین خدا و خرما
۲۸۸	۵- تقسیم کار سنتی و ریاست شرعی مرد
۲۹۷	۶- کار مردانه به همان اندازه زنانه است که کار زنانه مردانه

۳۰۱	۷- تابویی بنام تقسیم دارایی خانواده
۳۰۵	سبب‌های فقیرنمایی
۳۱۴	ازدواج در دوره خردسالی
۳۱۴	۱- روایتی ساختگی، پیامی دلبخواه
۳۱۹	۲- مرزهای شرعی، مرزهای اخلاقی
۳۲۵	جامعه‌ی مبتنی بر جدایی جنسی
۳۲۵	۱- آپارتاید جنسی
۳۲۹	۲- جدایی جنسی مبنای ستم جنسی
۳۳۳	۳- بنیادگرایی اسلامی و سازماندهی زنان
۳۴۲	چند زنی و عقد صیغه‌ای
۳۴۲	۱- گویا مرد بنده‌ی شهوت است
۳۴۴	۲- چند زنی بر اساس احکام اسلامی و فقه جعفری
۳۴۹	فصل ۱۰- کنکویناژ فرنگی و تفاسیر ایرانی
۳۵۰	دستکاری شرعی در واقعیت‌ها
۳۵۴	کنکویناژ و صیغه‌ی شیعه‌گری
۳۵۴	۱- تفاوت از زمین تا آسمان است
۳۶۰	۲- متعده‌ی شرعی و وارونه‌سازی‌های معمول
۳۶۲	۳- ترانه‌ای یکسان، صداها‌ی گوناگون
۳۶۴	بی‌گناهایی به نام "فرزندان گناه"

۳۶۷	فصل ۱۱- اشکال جدید خانواده
۳۶۸	کتمان ستم جنسی زیر عنوان "روح واحد خانواده"
۳۷۲	اشکال رایج خانواده در جوامع آزاد
۳۷۵	خانواده‌ی لائیک یا آزاد از سنت‌های مذهبی
۳۷۵	۱- مبنای تحولات
۳۷۹	۲- ترکیه، کشوری با نظام حکومتی جدایی دین از سیاست
۳۸۳	خانواده‌ی "همزیستی آزاد"
۳۸۳	۱- پرنسپ‌های اساسی
۳۸۵	۲- زنان پیشگامان برابری جنسی
۳۸۶	۳- تاریخ تحولات
۳۸۸	۴- بنیادگرایان اسلامی و مناسبات دموکراتیک در خانواده
۳۹۱	سخن پایانی
۳۹۲	به قضاوت فرا می‌خواند
۳۹۷	منابع به فارسی
۴۰۰	منابع با حروف لاتین

پیش‌گفتار

علت وجودی و محتوی کتاب

دهی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) به سبب‌هایی دهی زنان و جوانان بود. در این زمان، اعتراضات اجتماعی با پیش‌گامی نسل جوان اروپا، زمین را زیر پای پاسداران نظم کهنه‌ی سرمایه‌داری استعماری به لرزه در آورد. نظم فرتوت کلنیالیسم^(۱) در سرتاسر جهان به خاک سپرده می‌شد و نظام نوین امپریالیستی، جهانی کردن بازار غرب را در برنامه داشت. تظاهرات پاریس، موزیک بیتل‌ها و پا گرفتن گروه‌های اعتراضی از چپ کمونیست، سوسیالیست و مبارزان ضد استعماری تا اگزیستنیالیست‌ها، فمینیست‌ها، نیهیلیست‌ها و هیپی‌ها، بیان علنی اعتراض میلیونی مردم این دهه به نظم حاکم در جهان و اروپا بود. هربرت مارکوز^(۲)، نظریه‌پرداز مارکسیسم نو، در مقام سخنگویی این دوره، انقلاب در جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته‌ی امروزی را، نه حاصل برخورد طبقات، بلکه ناشی از جدال نسل‌ها ارزیابی می‌کرد.

در این دهه، زنان اروپایی در حجم عظیمی وارد بازار کار شدند. اصلاح قوانین مدنی و خانواده، همراه با اصلاحات نظام آموزشی و تربیتی، امکان تحقق مشارکت اجتماعی وسیع و همه‌جانبه‌ی آنان را فراهم آورد. خانواده‌ی

^(۱) - کلنیالیسم به معنی استعمار و بهره‌کشی از راه "کنترل مستقیم" و ایجاد رکود در جامعه‌ی تحت استعمار است. سیستم استعماری، در مفهوم کلاسیک‌اش، عبارت از کنترل سیاسی و تاراج مستقیم کشورهای کمتر پیشرفته، وسیله‌ی کشورهای صنعتی اروپایی بود. انگلستان، فرانسه، پرتغال، اسپانیا و هلند از جمله پیشتازان دوره‌ی استعماری در جهان بودند. این نظم، بعداً و بخصوص از زمان پایان جنگ جهانی دوم، برجسته شد و به جای آن، تاراج "غیرمستقیم" و امپریالیستی (استعمار نو) کشورهای صنعتی و پیشرفته‌ی اروپا و امریکا نشست.

^(۲) - Herbert Marcuse

هسته‌ای؛ متکی به کار و درآمد زن و شوهر، هم‌چون برابری زن و مرد در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، نقطه‌ی شروع و ادامه‌ی این دوره و جریان بود. فرهنگ جدیدی از تقسیم کار جنسی^۳ در حال استقرار بود.

اولین استراتژی جهانی (استراتژی اول استعمارنو)^۴ (۳) برای جهانی کردن بازار سرمایه‌داری، در آغاز این دهه به اجرا در آمد. استراتژی‌سازان معروف به «کینزی‌های نو»^۵ (۴) وظیفه‌ی تنظیم تئوری جهانی کردن بازار سرمایه‌داری را به عهده داشتند. این سیاست، اساس دکترین کندی... جانسون و سپس نیکسون - کینجر را تشکیل داد و دولت جان اف کندی اولین توپ افتتاحی این بازی پرده‌امنه و تاریخ‌ساز جهان‌شمول را شلیک کرد. بدین ترتیب، کشورهای اقماری آمریکا، که در ضمن دارای زمینه‌های مساعد سیاسی و اقتصادی بودند، در صف اول کشورهای مجری این برنامه‌ی جهان‌شمول قرار گرفتند. (۵)

ایران یکی از این کشورها بود و اصلاحات موصوف به «انقلاب سفید شاه و ملت»، اجرای این استراتژی جهانی در ایران را نمایندگی می‌کرد. اجرای این برنامه به اصلاحات مهمی در جامعه‌ی ایران انجامید که دادن حق رأی و حق حضور اجتماعی به زنان از آن جمله بود.

ملایان ایران، دو ماده‌ی اساسی «انقلاب سفید شاه و ملت»: یعنی تقسیم اراضی مالکان به کشاورزان و دادن حق رأی به زنان، را کاملاً مغایر با «تشریح مبین اسلام» یافتند و به سختی در برابر اجرای آن ایستادند. طرفداران

(۳) - به کتاب نویسنده، تحت عنوان «استراتژی استعمارنو...»، مراجعه شود.

(۴) - «طرفداران نظریه‌ی جان مینارد کینز، اقتصاددان انگلیسی ۱۸۸۳-۱۹۴۶»، نظریه‌پرداز اقتصاد سرمایه‌دای و خالق «نظریه‌ی عمرمی اشتغال، پول و بهره»، ۱۹۳۶ (پیشین، ص ۱۹).

(۵) - کتاب نویسنده، پیشین، ص ۲۳.

شریعت و امت آیت‌الله‌ها (۶) علیه این تصمیمات شوریدند و تا پای جنگ خیابانی با سربازان شاه ملقب به "پادشاه شیعه" و "ظل‌الله" (۷) پیش رفتند و در نهایت، حتی به پای شعارهای براندازی تنها رژیم متحد خود رفتند. اما مبارزه‌ی طرفداران شریعت برای دوام و بقای نظم جنسی شرعی و سنتی، با سرکوبی این غائله پایان نیافت. آخوندها، حتی وفاداران‌شان به رژیم شاه، با دسترسی به ده‌ها هزار منبر و مسجد و صدها هزار حسینیه، مجالس روزه‌خوانی، و جلسات دینی عمدتاً "زنانه، نقش کمینه‌ی زنان در شرع اسلام را تکرار کردند و از زنان ایران برای احکام شرعی و رهبران مذهبی، تسلیم و تبعیت طلبیدند. آیت‌الله مرتضی مطهری، یکی از چهره‌های فعال شریعت‌خواه و از سردمداران الیگارشی آخوندی شیعه، برای دفاع از نقطه‌نظرهای اسلام و اسلام‌گرایان در مورد نابرابری زن و مرد، حتی به نوشتن مقاله در مجله‌ی بانوان وابسته به رژیم شاه تن در داد. این نوشته‌ها به حدی مورد عنایت آیت‌الله خمینی قرار گرفتند که بعداً در پیام خود به مناسبت ترور مطهری نوشت:

— تسلیم در شهادت شخصیتی که عمر شریف و ارزنده‌ی خود را در راه اهداف مقدس اسلام صرف کرد و با کجروی‌ها و انحرافات مبارزه‌ی سرسختانه کرد؛ تسلیم در شهادت مردی که در اسلام‌شناسی و فنون مختلفه‌ی اسلام و قرآن کریم کم نظیر بود. من فرزند بسیار عزیزم را از دست دادم و در سوگ او نشستم که از شخصیت‌هایی بود که حاصل عمرم محسوب می‌شد. ... او با قلمی روان و فکری توانا در تحلیل مسائل اسلامی و توضیح حقایق فلسفی با زبان مردم و بی‌قلق و اضطراب به تعلیم و تربیت جامعه پرداخت. آثار و زبان او بی‌استثنا آموزنده و روانبخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیدت نشأت می‌گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرح‌زاست" (به نقل از پشت جلد کتاب نظام حقوق زن در اسلام).

(۶) — نشانه‌ها، معجزه‌ها و دلایل الله.

(۷) — سایه‌ی الله.

دکتر علی شریعتی (۸)، اسلام‌گرایی دانشگاه دیده که برای استقرار حکومت شرع در ایران مبارزه می‌کرد، تبلیغات فرهنگی و اسلامی آیت‌الله مطهری در امور زنان را پس گرفت. شریعتی از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) در کلاس درس اسلامی "حسینی‌ی ارشاد" تهران که از طرف شریعت‌خواهانی چون مهدی بازرگان (۹)، آیت‌الله مرتضی مطهری و آیت‌الله محمد حسین بهشتی (۱۰)، با پشتیبانی مالی بازار و اجازه‌ی ساواک، بر پا شده بود، در مورد موضوع زن "فاطمه‌وار" به سخن‌رانی پرداخت. این همکاری تا موقع بسته شدن کلاس‌های درس اسلامی حسینی‌ی ارشاد تهران در سال ۱۳۵۲ ادامه یافت (۱۱). او سعی کرد با خلق یک الگوی ایده‌آلی اسلامی، در برابر جریان اجتماعی شدن، تجدد و توسعه‌ی حقوق زنان جامعه‌ی شهری ایران، سدی دیگر بسازد. این سخنرانی‌ها مبنای کتاب وی به نام "فاطمه فاطمه است" شد. این کتاب با کتاب "نظام حقوق زن در اسلام" آیت‌الله مرتضی مطهری در جنبه‌های مختلف متفاوت است؛ زبان و بیانی دیگر دارد؛ نوع نگرشش به مسائل، فرق می‌کند؛ نحوه‌ی استدلال و داوری‌اش متفاوت است و متدهای تحلیلی دیگری را به کار می‌برد. با این وجود، این کتاب، تکمیل‌کننده‌ی کتاب مطهری است و به نحوی باورنکردنی از ارزش‌ها و مبانی اعتقادی

(۸) - بزرگ‌شده در خانواده‌ای شریعت‌خواه، با سابقه‌ی شریعت‌خواهی و مبارزات مذهبی-سیاسی از دوره‌ی دبیرستان؛ هوادار سابق سازمان‌های مذهبی چون "سوسیالیست‌های خداشناس"؛ دکتر از دانشگاه سوربن پاریس با سابقه‌ی کوتاه تدریس تاریخ در دانشگاه مشهد؛ یکی از معماران سرشناس "اسلام‌بنیادگرایی جدید" در ایران.

(۹) - اولین نخست‌وزیر رژیم اسلامی و رهبر سابق سازمان "نهضت آزادی ایران".

(۱۰) - از بنیادگذاران جمهوری اسلامی و از نزدیک‌ترین چهره‌های عقیدتی آیت‌الله خمینی.

(۱۱) - دوره‌ی فعالیت حسینی‌ی ارشاد مصادف بود با یکی از دوره‌های طرفانی جامعه‌ی سیاسی ایران - دوره‌ی اوج‌گیری فعالیت سازمان‌های چریکی "فدائیان خلق" و مجاهدین خلق، نقطه‌ی عطف جنگ چریکی سیاهکل و متقابلاً دوره‌ی

کتاب "نظام حقوق زن در اسلام" دنباله‌روی می‌کند. تحلیل و مقایسه‌ی این دو کتاب نشان می‌دهند که:

— آن جایی که آیت‌الله مطهری از زن ایده‌آل و موظف اسلامی، از سنت‌ها و احکام تقدیس شده در بنیاد، و وظیفه و حقوق زن سخن می‌راند، تفاوت چندانی با علی شریعتی ندارد. آن دو از این‌جا مسئله‌ها به پای همدیگر پیش می‌روند و هر کدام از زاویه‌ی خاص خود به توضیح زندگی زن ایده‌آلی اسلام و شیعه می‌پردازند و بازآفرینی آن در جامعه‌ی شهری امروزی ایران را سفارش می‌کنند. در این رابطه، مطهری تقریباً هیچ حرف شرعی‌یی نمی‌زند که موجب انکار شریعتی باشد و شریعتی هم هیچ مطلبی در رابطه با وظائف زن در احکام و سنت‌های اسلامی و شرعی ارائه نمی‌دهد که از سوی طرف مقابل، بدعت‌گذاری و تجدید نظرطلبی دینی ارزیابی شود. تنها تفاوت عمده‌ی اینان در این زمینه، چگونگی و شکل بیان و ارائه این مطالب است تا محتوی آنها. (۱۲)

بدین ترتیب، دهه‌ی ۱۳۴۰ به دهه‌ی زن ایرانی تبدیل شد. این دهه با دادن حق رأی به زنان ایران آغاز شد. این اقدام با شورش مردان شریعت‌خواه و امت‌ملایان پاسخ داده شد و با مبارزات فرهنگی و ایدئولوژیکی اسلام‌گرایان و مهم‌تر از همه، سخنرانی‌ها و نوشته‌های آیت‌الله مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی ادامه یافت. اگر مطهری بخش سنتی جامعه را مورد خطاب قرار می‌داد، سخنرانی‌های دکتر شریعتی لایه‌های مختلفی از جوانان در حال تحصیل و تحصیل‌کرده را به سالن سخنرانی در حسینیه‌ی ارشاد جلب می‌کرد.

مضافاً، این دهه با گسترش امکانات تحصیل دختران و افزایش تحصیل‌کردگان زن در جامعه و بازار کار همراه بود. اولین قانون خانواده‌ی اصلاح‌شده در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۵) به اجرا درآمد. این قانون، حقوق جدیدی را برای زنان به تصویب رسانید و مقدمات تصویب قانون خانواده‌ی پیشرفته‌تر

(۱۲) — به نقل از فصل تلافی نگرش بنیادگرایان.

۱۳۵۴ (۱۹۷۵) را فراهم آورد (۱۳). نقش زنان در جامعه، بازار کار، ادارات و نهاد‌های سیاسی به نحو چشمگیری افزایش یافت و این روند رو به رشد تا پایان‌دهی دهه‌ی ۱۳۵۰ دوام آورد.

انقلاب و سرکوبی انقلاب ۱۳۵۷، صحنه‌ی قدرت‌نمایی زنان ایران در عرصه‌های سیاسی و مبارزات اجتماعی بود. در این زمان، زنان شهرنشین ایران، نیروی تعیین‌کننده‌ی خود را در هر دو سوی انقلاب و ضدانقلاب به نمایش گذاشتند و به اندازه‌ی مردان این جامعه، در هر دو سوی این مبارزه‌ی بود و نبود تاریخی، دست به‌آصف‌آزایی زدند: آنان، هم در سطح وسیعی از کشتار، شکنجه، تجاوز و اعدامی که شریعت‌خواهان ایران برای متوقف کردن انقلاب و انقلابیون تدارک دیده بودند، آسیب دیدند. هم به اندازه‌ی مردان، به عنوان ابزار سرکوبی اجتماعی و پاسداران نظم اسلامی، مورد بهره‌کشی قرار گرفتند. اما با وجود آن که بنیادگرایان حاکم، از همان آغاز در راه کنترل زنان محروم مناطق حاشیه‌ای و بخش‌های سنتی جامعه‌ی شهری ایران، دست بالا را گرفته بودند، مسأله‌ی زنان به عنوان موضوعی حل نشده در جمهوری اسلامی باقی ماند.

امروزه وجود اشکال مختلف سرکوبی زنان و در همان حال، مقاومت زنان طبقه‌ی متوسط تهران و شهرهای دیگر ایران، نشان می‌دهد که مسأله‌ی زنان، کماکان گره سردرگم و عقده‌ی اجتماعی است. ترفندهای سیاسی اسلام‌گرایان از "انقلاب دوچرخه‌سواری" تا شعارهای انتخاباتی نوع دو خردادی برای آزادی زنان، جز تأثیرات لحظه‌ای کاری نکرده و این همه می‌رود که در آینده، خود و آثارش را به تحولات جامعه‌ی ایران تحمیل کند.

(۱۳) - رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) تمام این دست‌آوردها را از زنان ایران پس گرفت.

با این وجود، شواهد موجود نشان می‌دهند که ملایان حاکم در یافته‌اند آن چه این دو استاد بزرگ اسلام گرا، آیت‌الله مطهری و دکتر شریعتی، در طول دهه‌ی ۱۳۴۰ تولید کرده‌اند، بخش مهم تفسیر و توجیح دینی در امور جنسی و رابطه‌ی زن و مرد را در بر دارد. اینان از آغاز انقلاب تا به امروز، میوه‌های درخت تنومندی را که این دو عالم شریعت‌خواه در دهه‌ی ۱۳۴۰ کاشتند، چیده‌اند و برآندند که این آثار کماکان برای تحمیل تبعیت شریعت‌مندی به زنان ایران کفایت می‌کنند، و با وجود آن‌ها، نیاز به توجیح و توضیح افزوده ندارند. بنا بر این، با وجود آن‌که کنترل و سرکوبی زنان، بخش تفکیک‌ناپذیر استراتژی اجتماعی رژیم جاکم را تشکیل می‌دهد، دیگر کمتر کسی از شریعت‌خواهان، عمر خود را صرف تهیه‌ی دفاعیه از احکام شرعی در امور زنان می‌کند. کتاب‌های بیشتری از این دست به بازار نمی‌آیند و آن چه نوشته و چاپ می‌شود، چیزی جز تکرار حرف و استدلال این استادان اسلامی و تفسیر دیدگاه‌های آنان، نیست. آثار این استادان شریعت‌خواه کماکان چاپ و تجدید چاپ می‌شوند و برای توجیه تبعیت لایه‌های مختلف زنان، مورد استفاده قرار می‌گیرند. پیداست که کارهای مطهری و شریعتی نه برای آنان، بلکه برای تحکیم سرکوب به زنان در دهه‌های آینده نیز کفایت می‌کنند.

این چگونگی و تأثیر وسیع این نوشته‌ها در حال و آینده، تحلیل نوشته‌ی عمده‌ی این آقایان و دیدگاه‌های آنان در امور زنان را ضروری می‌کند. برای پاسخ به این نیاز، کتاب حاضر فراهم آمده است. مبنای تحقیق و تحلیل این کتاب، دو کتاب عمده‌ی "نظام حقوق زن در اسلام" آیت‌الله مطهری و "فاطمه فاطمه است" دکتر شریعتی است.

نویسنده در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) کتابی به نام "زن و اسلام شریعتی" منتشر کرد. در آن زمان بر این باور بود که اگر شبهه‌های رایج در مورد علی شریعتی و کتاب "فاطمه فاطمه است" از بین بروند، از آن جا که مردم،

بخصوص زنان ایران، مستقیماً قوانین، برحوردها و سرکوبی زنان از سوی اسلام‌گرایان حاکم را با جان و دل لمس می‌کنند، با تلفیق این دو زمینه به این جا خواهند رسید که:

۱- اینان سر و ته یک کرباسند و تعلیمات‌شان در امور مربوط به زنان از نظر محتوی حقوقی یکی است.

اما در عمل دیده شد که بسیاری از اسلام‌گرایان، کتاب "زن و اسلام شریعتی" را صرفاً نقد مشخص از دیدگاه‌های آقای شریعتی تلقی کردند. در مواردی حتی کسانی از خطوط دیگر شریعت‌خواهان تماس گرفتند و با نشان دادن نقطه نظرهای رهبران سیاسی و ایدئولوژیکی خود، عنوان کردند که آنان احکام مربوط به زنان را طور دیگری تفسیر می‌کنند و وجه مشترکی با عقاید دکتر شریعتی، یا ملایان ایران، ندارند.

باید خاطرنشان کرد که دین‌گرایی از نظر اجتماعی واقعیتی غیر قابل تفکیک و تجزیه به اجزاست و خوب و بد ندارد. یا فرد و جریانی طرفدار جدایی دین با حکومت است و حق قانونگذاری انسان و مردم را باور دارد، یا ندارد. اعتقاد به حکومت احکام دینی، ماهیتاً نافی حق تصمیم‌گیری مردم است؛ حتی اگر کسانی بخواهند از این طریق، با "تفسیرهای بهتر" از احکام دینی به جنگ "تفسیرهای بدتر" بروند. این خوب و بد بودن تفسیرات نیست که افراد و جریان‌ها را از همدیگر جدا می‌کند، بلکه اصل پذیرش حکومت دین یا حکومت مردم است که آنان را از هم متمایز می‌کند. در سیستم حکومتی مردم بر مردم، حکومت حق بلاشرط مردم است و هیچ شریک و پیش‌شرط دینی و غیردینی نمی‌پذیرد. پذیرش یا عدم پذیرش این حق است که فرق ایجاد می‌کند، نه اراده‌ی تفسیر خوب یا بد از احکام دینی.

در هر حال، این گونه سرحوردها علنی شد بر این که وقتی فرصتی برای پرداختن دوباره به موضوع "حقوق اجتماعی زنان" فراهم آمد، به جای تجدید چاپ کتاب "زن و اسلام شریعتی"، عمر و وقت صرف کرد و به مقایسه‌ی دیدگاه اسلامی این دو نماینده‌ی عمده‌ی شرعی؛ که هرکدام خط و خطوطی را

نمایندگی می‌کند، دست زد. در عین حال، برای آن که فردا کسانی از خط و خطوط دیگری از اسلام گرایان به همان شیوه‌ی معمول دست نزنند و نگویند که: "ما خط دیگریم و هیچ کدام از این آقایان را نمی‌پذیریم." به مقایسه بین اسلام آخوندی و شریعتی نیز قناعت نکرد و برای عمومیت بخشیدن به تحلیل کتاب، نظریات این آقایان در امور زنان را نه فقط با خود، بلکه با مبانی عمده‌ی دینی هم مقایسه کرد. از این نظر، این کتاب فقط ناظر بر تحلیل نظریات این حضرات یا خط و خطوط آنان نیست.

لازم به یادآوری است که منابع اسلامی غیر ایرانی و غیر فارسی مورد استناد این کتاب، در مورد احادیث نبوی و دوره‌ی صدر اسلام، منابعی قابل استناد، مشهور و مورد اعتماد مذاهب مختلف جهان اسلام‌اند و وسیله‌ی منابع صاحب صلاحیت دینی و اسلامی تجدید چاپ شده و به کرات نقل می‌شوند. در ضمن، احادیث "عام" منابع مورد پذیرش مذاهب سنی، عموماً^۱ از سوی علمای امامیه و شیعی نیز مورد استناد قرار می‌گیرند و در واقع از این نظر فرقی بین مذاهب مختلف اسلامی وجود ندارد. از جمله‌ی این منابع می‌توان به کتاب حدیث "الجامع الصحیح" یا به اختصار "صحیح" تصنیف ابوعبدالله محمد البخاری (بخاری) (۱۴۱) و مجموعه‌ی "الصحیح" تصنیف مسلم بن حجاج نیشابوری (۱۵) اشاره کرد. اولی ششصد هزار حدیث گرد آورده و ۷۲۵۰ حدیث را حقیقی دانسته و دومی سیصد هزار حدیث گرد آورده و دوازده هزار از آنها را انتخاب کرده است (۱۶).

(۱۴) - Bukhari یا Buhari (۲۵۷-۱۹۵ هجری قمری).

(۱۵) - Sahih (۲۶۲-۲۰۲ هجری قمری).

(۱۶) - جهت اطلاعات بیشتر به کتاب پطروشفسکی، ص ۱۴۰-۱۳۱، مراجعه شود.

جدایی دین از سیاست، نه رد باور دینی

با این وجود باید یادآوری کرد که این کتاب نه کتاب دینی است و نه کتاب تاریخی؛ یعنی نه به نظریات این دو و سایر آقایان در مورد مسایل دینی و اعتقادی می‌پردازد، نه ناظر بر تحلیل و تفسیر مبانی اعتقادی یا ارزیابی مناسبات دوره‌ی صدر اسلام است. کتاب، دین و باور دینی را تحلیل و بررسی نمی‌کند. مسائل و موضوعات دینی و تاریخی را فقط برای توضیح و تحلیل موضوعات امروزی به کار می‌برد، نه برای ارزیابی ارزشی، رد یا تأیید آن‌ها. از این نظر، هرگونه مقایسه‌ی معیاری مربوط به حقوق زن امروزی از دید اسلام و اسلام‌گرایان به معنی رد یا تأیید دیدگاه‌های فلسفی، اعتقادی و عبادی اسلام نیست. کتاب، اسلام‌گرایان را هم برای آن نقد و بررسی نمی‌کند که دین و مذهبی را باور دارند، یا فلان حکم و دستور و سنت را، در زمان خودش، خوب یا بد ارزیابی می‌کنند. نقد شریعت خواهی لزوماً به معنی نقد احکام و مناسبات شرعی نیست. شریعت‌خواهان و بنیادگرایان زمان ما، نه به خاطر باورهایشان، بلکه برای سیاست‌شان و تحمیل احکام و سنت‌های دیرینه به مردم امروزی مورد نقد قرار می‌گیرند.

مقدس شمردن احکام و الهی شمردن دستورات دینی، «شیوه‌ی قابل درک» هر فرد مذهبی است، اما جامعه با احکام مورد توافق عمومی اداره می‌شود، نه با احکام مقدس. باور دینی و عمل اجتماعی، دو موضوع و دو حوزه‌ی فعالیت جدا و متفاوتند. این است که:

— عدم اجرای احکام مقدس دینی در جامعه، به معنی رد یا تأیید تقدس و الهی بودن آن احکام نیست. اعتقاد به جدایی دین از سیاست هم، به معنی انکار دینی یا مخالفت و موافقت با باور دینی نیست.

در هر حال، با به‌کارگیری این شیوه‌ی تحقیقی ناظر به عمل اجتماعی امروزی است که تحقیق و تحلیل جامعه‌شناسانه‌ی این کتاب از تحلیل‌های نوع تاریخی، باستان‌شناسی یا مذهب‌شناسی متمایز می‌شود. از ارزش‌گذاری مطالب مورد بررسی و زدن برچسب «خوب یا بد» به امور مورد نقد و بررسی

می‌پرهیزد؛ نقد را به معنی انتقاد و ایرادگیری نمی‌بیند و به جای آن، به توضیح و تشریح نظریات و مقایسه‌ی آنها با هم‌دیگر می‌پردازد. بر این اساس، نسبت به دیدگاه همه‌ی خوانندگان، چه مسلمان یا غیرمسلمان و غیرمذهبی غیرجانبدار است.

یادآوری می‌کند که یک چنین کوشش "مداخله‌گر ولی غیر جانبدار"، در مواقعی و برای جمعی از خوانندگان، حامل ارزش‌های نهفته‌ای است که ربطی به جانبداری این کتاب ندارند. بطور مثال، تحت عنوان "ازدواج خردسالی"، احکام و نظریات دینی در مورد این واقعه را با هم‌دیگر مقایسه و تحلیل می‌کند. این احکام و نظریات ممکن است احساسات متفاوتی را در بین خوانندگان ایجاد کند؛ کسانی که مخالف ازدواج دوره‌ی کودکی هستند، "ازدواج در دوره‌ی خردسالی" را با "تجاوز به عنف و رفتار غیرانسانی و غیربشری" مترادف می‌دانند. در حالی که خواننده‌ای که ازدواج دختران در سن خردسالی را لازم و واجب دینی می‌داند، این امر را مثبت و مبین ضرورتی فطری و طبیعی ارزیابی می‌کند. این کتاب با تحلیل امور و احکام و نظریات، اختیار قضاوت و آآوری در مورد آنها را به خوانندگان خود وا می‌گذارد. به بیان دیگر، خوانندگان مختلف نسبت به باور اساسی خود بر له یا علیه موضوعاتی از کتاب، واکنش‌های مثبت و منفی نشان می‌دهند که هیچ کدام معرف نظر نویسنده نیستند.

بنیادگرایان، نه بنیاد

نویسنده‌ی واقف است که مناسبات، مبانی ارزشی و اشکال زندگی مردم، از زمانی به زمانی دیگر تغییر می‌یابد. هر چه فاصله‌ی زمانی بین امروز و دیروز بیشتر است، این تغییرات بیشتر و تفاوت‌ها عمده‌ترند. به طور مثال، اگر عکس‌ها و فیلم‌های ده یا پانزده سال پیش تهران را با عکس‌های

امروزی مقایسه کنیم، ممکن است تفاوت‌ها زیاد چشم‌گیر نباشند، اما اگر عکس‌ها و فیلم‌های سی و چهل سال پیش یا زمان جنگ جهانی و دوره‌ی مشروطیت را با تصاویر امروزی مقایسه کنیم، انگاری که دو دنیای مختلف را در پیش رو داریم. این تفاوت‌ها با افزایش طول زمان به حدی چشم‌گیرترند که گویی مردمی که در زمان صفوی‌ها، تیموریان، ایلخانان مغول یا غزنویان و سلجوقیان در شهرهای ایران می‌زیستند، با مردم تهران امروزی هیچ قرابتی نداشتند.

حالا که تفاوت بین ما و مردم صد، دویست، سیصد یا چند صد سال پیش از این تا این اندازه زیاد و بدیهی است، می‌توان حدس زد که تفاوت‌ها و ناهمسانی‌ها بین جامعه‌ی امروزی؛ قرن اطلاعات و رسانه‌های نرم‌افزار، با جامعه و نحوه‌ی زندگی و ارزش‌های اجتماعی هزار یا هزار و چند صد سال پیش چقدر عظیم است. این ناهمسانی تا به حدی است که ارزیابی معیارها، سنت‌ها و قراردادهای جامعه‌ی آنروزی با معیارهای امروزی را ناممکن می‌سازند. این است که این کتاب از سنجش ارزش‌های آن دوره و زمانه با معیارهای ارزشی امروزی خودداری می‌کند و از خوب و بد، یا درست و نادرست خواندن احکام، مناسبات و سنت‌های حاکم در آن دوره می‌پرهیزد. مناسبات و سنت‌های باقیمانده از دوره‌های اولیه‌ی اسلام را زمانی مورد تحلیل قرار می‌دهد و با حقوق و آزادی‌های امروزی می‌سنجد که در جامعه‌ی امروزی به کار می‌روند و در زمان امروزی و برای انسان و مردم امروزی ملحق اجرایی پیدا می‌کنند. از همین رو نیز، نقد و تحلیل موجود در این کتاب، نقد جامعه‌شناسانه و ناظر بر مناسبات امروزی است، نه نقد دینی یا تاریخی ناظر بر گذشته.

اما پرنسپ عدم ارزیابی زمان‌های دوردست با معیارهای امروزی، نقطه‌ی مقابلی هم دارد و آن این است که اگر نمی‌توان مناسباتی را؛ به صرف آن که متعلق به زمان و دوره‌ای دیگری‌اند، با معیارهای امروزی سنجید و مورد تضاد قرار داد، پس، از انسان امروزی هم نمی‌توان انتظار داشت مناسباتی

را که به این دوره و زمانه تعلق ندارند، بپذیرد و به کار برود.

به طور مثال، در سی چهل سال پیش مردم شهرنشین ما خود را در حمام‌های خزینه شستو می‌دادند. بسیاری حتی برای غسل تعمید چشم و دهان خود را می‌بستند و سر خود را به زیر آب این خزینه‌ها فرو می‌بردند و خیلی‌ها، خواهی و نخواهی، جرعه‌ای نیز از آب کثیف و روغنی آن را قورت می‌دادند. در همان زمان، همه‌ی آن مردم، پدران و مادران شهرنشین و پایتخت‌نشین ما، خبر داشتند که بسیاری در این آب‌های راکد خزینه، ادرار می‌کنند و کسانی نیز حتی از آن کار دیگر هم خودداری نمی‌کنند. برای تمیز کردن این خزینه‌های کثیف و بیماری‌زا، هر از گاهی ظرف سفالی کوزه‌مانندی را که دو سرش باز بود، به کف خزینه نزدیک می‌کردند و با باز و بسته کردن یک طرف آن، مواد ته‌نشین شده را به داخل کوزه می‌راندند و بیرون می‌آوردند. این مواد از سطل سطل چرک و مو و مدفوع و ادرار تشکیل می‌شد. با این وجود، مردم شهرنشین و حتی پایتخت‌نشین ایران در پنجاه، چهل و حتی سی سال پیش با چنین آبی خود را می‌شستند و به باور شرعی مبنی بر این که آبی که سه وجب و نیم گودی و عرض و ارتفاع دارد "کَر" (تمیز و تمیزکننده) است، خود را در آن غسل می‌دادند.

امروزه ما مردم این دوره و زمانه، آن مردم (پدران و مادران ما) را به خاطر شستو در خزینه محکوم نمی‌کنیم، چرا که کار آنان را با شرایط و امکانات قلیل و دانش و آگاهی محدود زمان خودشان می‌سنجیم و نه با اطلاعات و انتظارات امروزی. این، در عین حال بدان معنی است که خزینه رفتن، به زمان و دوره‌ی دیگری تعلق دارد و به درد امروز و زندگی امروزی نمی‌خورد. در نتیجه، نه آن را با ارزش‌های امروزی مقایسه می‌کنیم، نه آن را به کار می‌بریم. اما اگر به کارش ببریم!، آن وقت این موضوع، دیگر مال دیروز و دفته‌یست، بلکه مال امروز است. طبیعی است که در آن صورت، تحلیل آن در حوزه‌ی تحقیق اجتماعی و جامعه‌شناسی روز قرار می‌گیرد و با معیارهای امروزی سنجیده می‌شود.

با همین استدلال، به کسانی که امروزه می‌خواهند همانند پدران و مادران‌شان در دویست، سیصد یا هزار و هزار و چهارصد سال پیش زندگی بکنند، با عینک ارزش‌های امروزی می‌نگریم و در مورد قراردادها و قواعد زندگی آنان بر اساس معیارهای ارزشی امروزی قضاوت می‌کنیم. اما این قضاوت ناظر بر زمان‌های گذشته نیست، بلکه ناظر بر سنت‌ها، احکام و مناسبات جاری در زمان حال است.

از این نظر، در این کتاب بحث بر سر این نیست که احکام و سنت‌های مورد بحث در زمان خود خوب بودند یا بد، لازم بودند یا غیر ضروری، پیشرفته، عادلانه و انسانی بودند یا غیر عادلانه. بحث بر سر این است که این احکام و سنت‌ها در جامعه و برای انسان امروزی چگونه عملکردی دارند. و تا چه حد با حقوق و آزادی‌های مردم این دور و زمانه می‌خوانند. بر این اعتبار، نقد این احکام نیز به معنی نقد منابع این احکام و سنت‌ها نیست، بلکه نقد کسانی است که به احکام و سنت‌های زمان‌های تاریخی دور را لباس امروزی می‌پوشانند و به خورد مردم می‌دهند. این است که نقد اجتماع موجود در این کتاب، نقد بنیادگرایان است، نه بنیاد.

بنیادگرایی و شریعت خواهی

بنیادگرایی (۱۷) به معنی گرایش به بنیاد دینی، در ضمیر هر معتقد به دین و دین داری وجود دارد و می‌تواند به هنگام بروز شیدایی دینی، به دل‌تنگی و نوستالژی عمیقی منجر شود. این گرایش، زمانی که جنبه‌ی اجتماعی به خود می‌گیرد و رفتارها و مناسبات اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، "بنیادگرایی اجتماعی" خوانده می‌شود. "بنیادگرایی اجتماعی" بر خلاف بنیادگرایی معمول دینی، گرایش صرفاً دینی نیست. "بنیادگرایی اجتماعی" یا عقیده‌ی مبتنی دین‌سالاری و خداسالاری (۱۸) یک ترم سیاسی است و به معنی "روحانی‌سالاری" در برابر "مردم‌سالاری" یا "حکومت روحانیون" به جای "حکومت مردم" بر مردم است.

به باور بنیادگرایان، احکام دینی برای تمام زمان‌ها و مکان‌ها نوشته شده و همه جا و همه وقت قابل اجراست. (۱۹) در نتیجه، با وجود این احکام و

(۱۷) - این ترم قبلاً در مورد گرایشات و حکومت‌های مسیحی با گرایش به احکام اولیه‌ی دینی به کار می‌رفته و اکنون برای نامیدن عقاید مشابه بنیادگرایی در سایر ادیان، از جمله اسلام و یهودی‌گری نیز استفاده می‌شود. با این وجود، بنیادگرایی، خاص مذهبی‌ها نیست و شامل همه‌ی افکار و گرایش‌هایی می‌شود که به طور دکماتیک به منابع اعتقادی و عقیدتی خود وابسته و معتقدند. برای اطلاعات بیشتر به کتاب نویسنده، تحت عنوان "مدینه‌ی فاضله‌ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان" ص ۱۹۲-۱۸۶ و ۲۵۵ مراجعه شود.

(۱۸) - تظاهر عینی "خداسالاری"، سالارمندی و حکومت مردان دین و الیگارش‌ی روحانیون است، نه حکومت خدا، یا کلام و اراده‌ی خدا. بی‌سبب نیست که مردان دینی ما نیز خود را نشانه‌ها (آیت) و دلایل (حجت) خدا (الله) قلمداد می‌کنند و برای اثبات نمایندگی خدا در روی زمین با همدیگر مسابقه می‌دهند، می‌جنگند و به نام خدا خواستار تبعیت و تسلیم مردم، به اصطلاح آمت حزب‌الله، می‌شوند.

(۱۹) - روح‌الله خمینی این حکم را در کتاب ولایت‌نقیه خود چنین فرموله می‌کند: "فرق اساسی حکومت اسلامی با سایر حکومت‌ها در این است که در اینجا هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانون جز شارع را نمی‌توان به اجرا در آورد. شارع مقس‌اسلام یگانه قدرت مطلقه است" (به ص ۱۱۴-۱۰۰ کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه‌ی فاضله‌ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان" مراجعه شود).

دستورات. نه احتیاج به تصویب قوانین از سوی مردم است، نه می توان قوانینی مغایر آن‌ها انشا و تصویب کرد. در این معنا، "بنیادگرایی اجتماعی" یا "اسلام سیاسی" با "شریعت خواهی" هم معنی است. (۲۰)

در دوره ی مشروطیت، نمونه ی ناب شریعت خواهی را مشروعه خواهان نمایندگی می کردند. شیخ فضل الله نوری که آزادی را "قیحه" می خواند و برابری را "شعار الحادی مزدکیان" می دانست تا اسلامی، چهره ی آشنای خط شریعت خواهان در این دوره است. از جهتی بین مشروعه خواهی چون شیخ فضل الله نوری با مشروطه خواهانی چون آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبایی تفاوتی وجود ندارد، چرا که هر دو اینان طرفدار حکومت شرعی اند (۲۱). اما از جهت دیگر، اینان خواست حکومت اسلامی را از طریق دو سیستم فکری مختلف بیان می کنند. به بیان دیگر، محتوی خواست آنان یکی است، ولی مدل اجتماعی و شیوه های آنان برای تحقق این خواست مشترک، دوتاست.

شیخ فضل الله نوری درک چندانی نسبت به تحولات اجتماعی روز ندارد، از به کار بردن ترم های جدید اجتماعی مانند "مشروطه"، قانون و قانونگذاری و "مجلس شورا" می هراسد، سلب قدرت از پادشاه ملقب به "ظل الله"، و اجماع

(۲۰) - شریعت خواهان ادیان مختلف در این ادعا شریکند که در دوره ی رسولان، همه ی امور با شریعت یا نظام حقوقی دینی منطبق بود، یا به بیان دیگر، شریعت محصول مستقیم نبوت است، و از همان رو، تبعیت از آن برای همه ی مومنین لازم و واجب است. این فرض و ادعا نادرست است، چرا که نظام حقوقی ادیان، عموماً نه در زمان پیغمبران، بلکه در طول زمان طولانی و حتی چندین صد سال پس از دوره ی پیغمبران شکل می گیرند. آیین اصل در مورد اسلام نیز صادق است و شریعت اسلامی در طول چندین صد سال پس از پیغمبر اسلام، از تلفیق مجموعه ی احکام و تفاسیر قرآن، احادیث و سنت رسول و ائمه، هم چنین اجماع و قیاس علمای دین و اهل فن (علماء و اهل سیاست و حکومت) به وجود آمده است (به پطروشفسکی، ص ۱۴۷-۱۴۱ مراجعه شود).

(۲۱) - برای اطلاعات بیشتر به کتاب باقر مومنی، تحت عنوان "دین و دولت در عصر مشروطیت"، مراجعه شود.

(مشورت و اتفاق آراء) (۲۲) با آدم‌های نوع دیوانی و فکلی را تحمل نمی‌کند. اما آیت‌الله‌های مشروطه خواه به اندازه‌ی فضل‌الله نوری در بند دگم شریعت‌خواهی سنت‌گرایانه نیستند. آنان شرایط جدید اجتماعی و سیاسی را درک می‌کنند و برای مشروعه کردن مشروطیت قادر به پیمودن راه دیپلماتی نوع غربی‌اند. آنان از سویی با مرام مشروطیت آشنایند و حداقل از طریق زیارتگاه‌های شیعیان در عراق و تماس با پان‌اسلامیست‌هایی همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی یا افغانی (۲۳)، از چگونگی آن اطلاع دارند. آنان می‌دانند که مشروطیت در کشور مسلمان‌نشین همسایه تا کجا نظام سلطنتی دیکتاتوری و سازمان مذهبی آنرا تهدید کرده و هم‌چنین، سرکوبی مشروطیت و اعلام حکومت اسلامی، چه امتیازاتی را برای طبقه‌ی روحانیون و شیخ‌الاسلام‌های عثمانی به همراه آورده است.

آنان همچنین از شرایط جدید منطقه و ایران بی‌اطلاع نیستند و از راه ارتباط با "برادران استعمارگر" و به خصوص انگلیسی‌ها؛ که در طول نزدیک به یک قرن موجبات ارتقای روحانیون ایران از پله‌های قدرت و عزت را فراهم

(۲۲) - اجماع یکی از سه یا شش اصل فقه و عبارت است از اتفاق صحابه‌ی پیغمبر از مهاجران و انصار، و در زمان‌های بعد، اتفاق علما (نه عامه) بر امری از امور فقهی (فرهنگ دکتر محمد معین، ص ۴۸). این کلمه مخصوص اتفاق نظر علما و خواص است و تعبیر آن از سوی گروه‌هایی از بنیادگرایان به عنوانی چون "اتفاق آرای مسلمین" یا "شورا" (شورای عمومی امت، مسلمین یا شهروندان) و "رای عمومی مردم معمولی"، درست نیست و فاقد سابقه در اسلام است.

(۲۳) - سید جمال‌الدین افغانی (یا به تعبیر مجازی، اسدآبادی)، رهبر سابق لژهای فراماسونری در مصر، مدت‌ها استانبول را مرکز جهان اسلام می‌شناخت و برای سلطان حمید مشروطه‌شکن به عنوان رهبر اسلامی اتحاد جهانی مسلمانان تبلیغ می‌کرد. سلطان حمید (۱۹۰۹-۱۹۷۵) در آغاز سلطنت خود، یعنی حدود ۲۸ سال پیش از آغاز انقلاب مشروطیت ایران، با خواست مشروطه‌خواهان در کشور عثمانی کنار آمد، ولی دو سالی نگذشت که بر اوضاع مسلط شد و با سرکوبی مشروطه‌خواهی، حکومت اسلامی اعلام کرد. برای اطلاعات بیشتر به کتاب نویسنده تحت عنوان توسعه‌ی مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه مراجعه شود:

- Modernisering och islam i Iran och Turkiet.

آورده‌اند، خیر دارند که شرایط سیاسی با سابق فرق کرده است: آغاز انقلاب در روسیه‌ی تزاری قدرت کنترل روس‌ها بر کشور ایران را تقلیل داده و راه را برای ابراز ناراضی از حکومت مرکزی ایران فراهم آورده است. حکومت مرکزی ایران به حد کافی به مرز ناتوانی و افلاس رسیده و در مقابل، به سبب حمایت‌های مستمر خارجی، بر قدرت سیاسی ملایان ایران تا به مرحله‌ی رقابت با قدرت شاه شیعه افزوده شده است. صدای اعتراضات در امپراطوری اسلامی عثمانی بلند شده و این امپراطوری پیر و فرتوت همسایه با شتاب به سوی انقلاب دوم مشروطه پیش می‌رود. توازن سیاسی و نظامی در اروپا با تولد نیروی قدرتمند پروس و اوضاع رو به فروپاشی امپراطوری عثمانی به هم خورده و مهم‌تر از همه، مجموعه‌ی این تحولات خارجی و داخلی، انگلستان را قانع کرده است که سیاست یکصد ساله‌ی خود در مورد منجمد کردن تحول در جامعه‌ی ایران را تغییر دهد و راه را برای اصلاحات سیستم سیاسی ایران هموار کند.

چنین است که "ملایان مشروطه‌خواه" با درک تغییر شرایط و اوضاع، خود را ناگزیر به همراهی با تغییر و تحولات می‌بینند، و به جای این که همانند "ملایان مشروعه‌خواه" در برابر تحولات بایستند، برای کنترل مشروطیت و اسلامی کردن آن، آستین‌ها را بالا می‌زنند و در این راه، حتی مجبور به کنار آمدن با اعداء هم مسلک شریعت‌خواه خود شیخ فضل‌الله نوری می‌شوند. با این جهت‌گیری آگاهانه، مشروطیت ایران به تمامی به کنترل شریعت‌خواهان در می‌آید و رهبران اسلام‌گرای "مشروطه‌طلب" در متن قانون اساسی خود به همه‌ی خواست‌های "مشروعه‌خواهان" جامه‌ی عمل می‌پوشانند (۲۴): نهاد سلطنت که نوعاً متعهد به احکام اسلامی است، بدون هر گونه گزند حفظ می‌شود. اسلام و شیعه به صورت تنها دین و مذهب رسمی و دولتی باقی می‌ماند. تشکیل مجلس شورای ملی در برنامه قرار می‌گیرد، ولی قانونی

(۲۴) - برای اطلاع بیشتر به باقر مومنی مراجعه شود.

شدن رأی مجلس شورای منتخب مردم، موکول به تبعیت مطلق از شرع و احکام اسلامی و شیعی می‌شود و شورای روحانیون شیعه حق ممیزی مصوبات را به دست می‌گیرد.

مقایسه پایان کار این آقایان با نظر مشروعه خواهان هیچ اختلاف اساسی بی نشان نمی‌دهد. آنان هر دو مشروعیت و حکومت شرعی را خواستار بودند، فقط این را به اشکال مختلف بیان کردند، پیش بردند و برای پیاده کردنش کوشیدند.

در این راستا، علی شریعتی هم یک مشروعه خواه است و از این نظر هیچ تفاوتی با آیت الله مطهری شریعت خواه ندارد. با این وجود، اینان، چه شریعتی یا مطهری، با بسیاری از آخوندها و شریعت خواهان زمان خود متفاوتند. این تفاوت بی شباهت به تفاوت آیات مشروطه خواه با شیخ فضل الله نوری مشروعه خواه نیست.

اما شریعتی فقط یک شریعت خواه ساده نیست. او در همان حال بر شرایط زمینی که باید بنر اسلام‌گرایی سبز شود احاطه دارد. او می‌خواهد جامعه‌ی بنیادی را در ایران آن روز بر پا دارد و برای انجام این مهم، نیازهای زمان و جامعه‌ی مدرن و در حال مدرنیزه شدن تهران و مناطق شهری را هم می‌شناسد. این است که وی تداوم شیخ فضل الله نوری نیست که حتی از نام مشروطیت و مجلس برمد و بترسد و جبهه بگیرد. او بیشتر تیپ رشد یافته‌ی بهبهانی و طباطبایی‌هایی است که هم اوضاع و شرایط را ارزیابی کرده و می‌فهمند، هم مشروطیت مورد توافق انگلیسی‌ها را می‌پذیرند و هم به شعارهای نه چندان اسلامی انقلابیون مشروطه خواه فرصت بیان می‌دهند و از راه قبول تغییراتی که به اصطلاح، "تغییر در شکل" بود، "محتوی اسلامی" خود را حفظ می‌کنند.

شریعتی هم طرفدار تغییر "شکل" و حفظ "محتوی" است. او به همان اندازه که به زنان مدرن ایران می‌تازد، به نشستن زنان در کنج خانه‌ها و قایم شدن در

پشت چادر و چاقچور اعتراض می‌کند. اما این به معنی حمایت از آزادی یا دادن حق افزوده به زنان نیست. او می‌خواهد با این وسیله، راه استقرار اسلام ناب علوی و نظام جنسی آن در تهران در حال مدرنه شدن آن روز را هموار کند.

شریعتی همانند هر شریعت خواه دیگری، نوستالژی بازگشت به بنیاد را دارد و این را هم بیان می‌کند، اما آنچه او را از مشروعه خواهان جدا می‌کند و در صف ملایان مشروطه خواه بنیادگرا قرار می‌دهد، این است که او:

— به این نوستالژی جنبه‌ی عینی و اجتماعی و سیاسی می‌بخشد،
— به احکام و سنت‌های بنیادین، شکل قابل پذیرش و عرضه‌ی امروزی می‌دهد و،

— از طریق به کار بردن شیوه‌های تبلیغاتی و سازمان‌دهی مدرن و امروزی، راه پیاده شدن احکام و سنت‌های بنیادی در جامعه‌ی مدرن امروزی را هموار می‌کند و استقرار نظم و حکومت اسلامی در جامعه‌ی در حال تحول امروزی را تدارک می‌بیند.

این گرایش در نوشته‌های آیت‌الله مطهری هم خود را نشان می‌دهد. محتوی فکری و ایدئولوژیکی و خواست اسلام‌گرایی اینان، کاملاً یکی است، حتی اگر مطهری بیشتر از شریعتی پایبند "شکل" و "سنت" تعلیمات حوزه‌ای و مدرسه‌ای باشد و در جایی بین شریعت‌خواهی سنتی ملایان روزگار خود و بنیادگرایی مدرن شریعتی و بازرگان، در جا بزند.

بر این اساس، بنیادگرایی اجتماعی امروزی (بنیادگرایی نو) (۲۵) در ماهیت همان شریعت‌خواهی سنتی است و از نظر خواست نهایی فرقی با آن ندارد.

(۲۵) — نویسنده برای مشخص کردن بنیادگرایی امروزی نسبت به بنیادگرایی شریعت‌خواهانه‌ی دوره‌های قبل از استقرار مناسبات مدرن در جوامع جهانی و نفوذ آن به جوامع اسلامی و کشورهای مسلمان‌نشین، آن را "بنیادگرایی نو" می‌خواند. بنیادگرایی امروزی (نو) از نظر شرایط اجتماعی‌یی که اسلام‌گرایان خود را در آن می‌یابند، مناسبات مدرن و صورت‌بندی پسا‌فئودالی این جوامع و همچنین متدها و شیوه‌هایی که اسلام‌گرایان امروزی بکار می‌برند، مدرن و امروزی اند.

ولی از نظر شکل و سازمان‌دهی افکار شریعت خواهانه قدمی جلوتر است و مدرن (۲۶) و امروزین آن به حساب می‌آید. به بیان دیگر بنیادگرایان اگر چه از نظر ماهیت دینی تابع همان احکام و دستورات مورد مراجعه‌ی سنت‌گرایانند، از نظر فرموله کردن اصول شرعی از ابزار و متدهای امروزی و مدرن استفاده می‌کنند و به جامعه‌ی نسبتاً "مدرن شهری و طبقات میانی جامعه نظر دارند.

میزان استفاده‌ی افراد و گروه‌های بنیادگرا از ابزار و متدهای مدرن و امروزی نسبی است و عموماً وابسته به سابقه‌ی تاریخی و میزان رشد و توسعه‌ی جوامع مادر است (۲۷). "بنیادگرایان نو" در جوامع توسعه یافته‌تر مسلمان‌نشین شکل بیرونی و بیانی مدرن‌تری به خود می‌گیرند و ادعاهای متفاوت‌تری ارائه می‌دهند تا در جوامع کمتر توسعه یافته. این تفاوت را می‌توان با مقایسه‌ی کنترل اجتماعی زنان تحت ستم حکومت‌های شرعی و بنیادگرا در ایران، افغانستان، عربستان و سومالی دید، یا از راه مقایسه‌ی نظریات بنیادگرایان اسلامی دوره‌های مختلف ایران با نظریات مشابه در ترکیه، پاکستان، بنگلادش و سایر کشورها و جوامع مسلمان‌نشین تجربه کرد.

(۲۶) - برای ما مردم جهان حاشیه و توسعه نیافته، مدرنیسم از همان آغاز دو نقش نوعاً متضاد را توأم با بازی کرده است. از سویی وسیله و ابزار بهره‌کشی بوده و از سوی دیگر، امکان تجدید و توسعه‌ی جامعه‌ی ما را فراهم آورده است (برای اطلاع بیشتر به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه‌ی مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه مراجعه شود: ... s. 109-181. - Modernism och Islam i Iran och ... s. 109-181. - پیشین (۲۷).

سابقه‌ی نوشتاری نویسنده

رضا آیرملو کار نوشتاری خود را از دوره‌ی دبیرستان آغاز کرد. اولین و تنها دفتر شعر خود را در سال‌های آغازین ۱۳۴۰ در شهر خوی به چاپ رسانید. اولین نمایشنامه‌ی او به نام "من گور خودم را در خانه‌ی خودم می‌کنم" در سال ۱۳۴۷ از سوی دانشجویان دانشسرای عالی تهران در مسابقات دانشجویی رامسر به صحنه درآمد. در همان سال‌ها، سردبیری مجله‌ی دانشجویی "چیتا" در دانشسرای عالی تهران را به‌عهده گرفت و اولین گزارش تحقیقی خود در مورد "کودکان بی سرپرست در پرورشگاه‌های ایران" را نوشت. چهار سال بعد، تحقیقات اجتماعی او با "مونوگرافی ایلات و عشایر قره‌شوندی و ملک‌شوندی ایلام" ادامه یافت.

رضا آیرملو پس از دریافت درجه‌ی دکترای جامعه‌شناسی (Ph.D.) و با بازگشایی مجدد دانشگاه‌ها در ایران، در دانشکده‌ی ادبیات و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز به تدریس دروس علوم اجتماعی پرداخت. "مردم‌شناسی ایلات و عشایر"، "جامعه‌شناسی پرورشی"، "مهاجرت از روستاها به شهرها" و "جامعه‌شناسی توسعه و جهان سوم" دروس و زمینه‌های تحقیق او را تشکیل می‌دادند.

چندی نگذشت که محتوی تدریس او غیر اسلامی تشخیص داده شد و وی به اتهام "فعالیت به نفع سازمان‌های غیرقانونی" از دانشگاه تبریز اخراج شد. "ستاد انقلاب فرهنگی" "صلاحیت اسلامی" وی برای تدریس در دانشگاه‌های کشور را رد کرد؛ کلاس‌های درسش تعطیل شدند، از ادامه‌ی تدریس و تحقیق باز ماند و از شروع کار در سایر دانشگاه‌های کشور محروم شد. از تکثیر و

تدریس پلی‌کپی‌های درسی‌اش ممانعت به عمل آمد. کتاب‌هایش جمع‌آوری و ضبط شدند و انتشار آثارش متوقف شد.

ماحصل کار نوشتاری رضا آیرملو به وقتی که در سال ۱۳۶۵ اجباراً کشور زادگاهش را ترک می‌کرد، ۲۴ کتاب، پلی‌کپی درسی دانشگاهی، مقاله و گزارش تحقیقی بود. بخشی از آثار دوره‌ی کار و تدریس وی در دانشگاه تبریز عبارت است از:

۱. مردم‌شناسی با تکیه بر اسلالت و عشایر ایران (تعاریف و ساخت اجتماعی و اقتصادی). پلی‌کپی درسی، جلد ۱، دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۶۳-۱۳۶۲.
۲. "مهاجرت از روستاها به شهرها در ایران" (آنالیز آماری)، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۲، ۱۳۶۳.
۳. مردم‌شناسی با تکیه بر ایلات و عشایر ایران (تاریخ تحول و تطبیق اجتماعی)، پلی‌کپی درسی، جلد ۲، دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۶۴-۱۳۶۳، تبریز.
۴. "مهاجرت از روستاها به شهرها در ایران" (علل و عوارض)، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۳، ۱۳۶۳.
۵. جامعه‌شناسی پرورشی، پلی‌کپی درسی، دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی، ۱۳۶۴، تبریز.
۶. بررسی شرکت تعاونی خدمات ماشینی، ۱۳۶۵، اداره کل کشاورزی آذربایجان شرقی، واحد برنامه‌ریزی، تبریز.
۷. "مهاجرت از روستاها به شهرها- علل و انواع" (بخش ۱)، مجله‌ی رشد جغرافیا مخصوص آموزش معلمان کشور، سال دوم، شماره ۸، ۱۳۶۵، تهران.
۸. "مهاجرت از روستاها به شهرها"- علل و انواع (بخش ۲)، مجله‌ی رشد جغرافیا مخصوص آموزش معلمان کشور، سال سوم، شماره ۹، ۱۳۶۶، تهران.
۹. استراژی استعمار نو- دگرگونی‌ها و بحران‌ها، کتاب، مؤسسه‌ی انتشاراتی امیر کبیر، ۱۳۶۶، تهران.

۱۰. میانی مهاجرت در ایران، کتاب، سانسور در انتشاراتی امیر کبیر، ۱۳۶۶، تهران.

از سال ۱۹۸۸، رضا آیرملو، ابتدا با درجه‌ی دکترای جامعه‌شناسی (Ph.D.) و بعداً با درجه‌ی دانشجویی و ابتدایی (Associate professor)، در دانشگاه کونتبرگ سوئد تحقیق و تدریس می‌کند. این دهمین کتاب، او در طول مدت اقامتش در سوئد است. چهار جلد از این کتاب‌ها به زبان فارسی و پنج جلد آن به زبان سوئدی، یک جلد به زبان انگلیسی و به شرح زیر اند.
کتاب‌های منتشره در سوئد، به زبان فارسی و انگلیسی:

۱. استراتژی استعمارنو، دگرگونی‌ها و بحران‌ها، به زبان فارسی، تجدید چاپ، انتشاراتی آرش، ۱۹۸۷، استکهلم، سوئد.
۲. زن و اسلام علی شریعتی، به زبان فارسی، انتشاراتی خیتام، ۱۹۹۶، گوتنبرگ، سوئد.
۳. مدینه‌ی فاضله از امام زمان تا امام زمان، اینواند-لیتراتور، چاپ اول و دوم ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰، سوئد.

کتاب‌های منتشره در سوئد، به زبان سوئدی و انگلیسی:

۱. تماس ترک‌ها با جامعه‌ی سوئد - تحقیق در مورد تحصیل ترک‌زبان‌ها در سیستم آموزشی سوئد، ۱۹۹۲، سوئد.
۲. یانوس و ینوس - جنسیت و هویت اجتماعی در خانواده و جامعه، به زبان سوئدی و همراه با جمعی دیگر از محققین دانشگاه‌های ۱۹۹۴، سوئد.
۳. تماس ایرانی‌ها با جامعه‌ی سوئد - تاریخچه، پذیرش و تطبیق، ۱۹۹۷.

۴. مرزهای اروپا، به زبان انگلیسی و همراه با جمعی دیگر از محققین دانشگاه‌های ۱۹۹۸، سوئد.

۵. خانواده های ایران در سوئد و جوامع شمال اروپا - تغییرات روابط خانوادگی و تطبیق و تغییر، ۱۹۹۸، سوئد.

۶. توسعه ی مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه، ۲۰۰۱، سوئد.

گزارشات تحقیقی و مقالات منتشره بخش مهم دیگری از تولیدات علمی این دوره از کار و زندگی وی را تشکیل می‌دهند. در این زمینه‌ها می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد:

۱ - "فکر می‌کنیم که فکر می‌کنیم - شکل‌گیری اجتماعی الگوهای پنداری"، (به زبان فارسی)، بولتن آغازی نو، شماره ۲۰، ۱۳۷۱، فرانسه.

۲ - "ریشه‌های حاشیه‌نشینی اجتماعی"، (به زبان سوئدی)، مجله‌ی مهاجرت و اقلیت‌ها، شمار ۱۰۲، ۱۹۹۶، استکهلم، سوئد.

۳ - "ترکیه - حزب رفاه می‌برد، زنها می‌بازند"، (به زبان سوئدی)، نشریه‌ی زنها و فوندامنتالیسم، شماره ۱۳، استکهلم، سوئد.

مجموع نوشته‌های انتشار یافته‌ی رضا آیرملو، مرکب از کتاب و مقاله و گزارشات تحقیقی، در طول اقامت وی در سوئد از مرز ۲۸ و با محاسبه‌ی آثارش در ایران و ترکیه از مرز ۵۲ اثر به زبان‌های مختلف فارسی، ترکی، سوئدی و انگلیسی می‌گذرد. به این فهرست، باید تعدادی داستان‌های کوتاه در مورد مسایل اجتماعی و مبتلابه عمومی را افزود. به تعبیر خودش: "این همه جز تقدیم کوچک انسانی عاشق نیست".

- ۱۳۴۸- انتشار مجله‌ی دانشجویی "چپستا"، منتشره در دانشسرای عالی تهران، وسیله‌ی اداره‌ی نگارش رژیم شاه متوقف شد.
- ۱۳۵۳- نمایشنامه‌ی رستم و سهراب در جریان مسابقات هنری شیراز علیه نظام شاهی ارزیابی و از مسابقات خارج شد.
- ۱۳۵۸- کتاب "چرا باید ماشین اداری را خرد کرد"، منتشره‌ی سال ۱۳۵۶ تبریز، هم‌زمان با گسترش سرکوب، وسیله‌ی عوامل رژیم اسلامی جمع‌آوری و جزو کتاب‌های "ضالّه"، در جلو شهرداری شهر تبریز به آتش کشیده شد و بقیه نیز برای کارتون‌سازی خمیر شد.
- ۱۳۶۵- چاپ کتاب پر حجم "میانی مهاجرت در ایران" در انتشاراتی امیرکبیر متوقف و به سبب سانسور حاکم، محصولی دیگر از عشقی عمیق و کاری طاقت‌فرسا برای تقدیم محصولی علمی به دانشجویان کشور بلااستفاده ماند. این کتاب در شرایطی به نگارش در آمده بود که نویسنده از سوی با مسائل تسویه و تعقیب و مشکل گذران زندگی روبه‌رو بود و از سوی دیگر با جابه‌جایی به این جا و آن جا، و کار شبانه روزی نوشتاری در زیر بمباران شهرها درگیر بود.
- ۱۳۶۶- توقف انتشار سلسله مقالات منتشره در نشریه‌ی «رشد» - مجله‌ی مخصوص آموزش دبیران کشور».
- ۱۳۶۷ و به بعد- کتاب استراژی استعمار نو- دگرگونی‌ها و بحران‌ها، چاپ مؤسسه‌ی انتشاراتی امیرکبیر در غیاب نویسنده بارها جمع‌آوری و سپس بدون پرداخت حق تألیف، تجدید چاپ شد.

جوایز نویسندگی در سوئد

- ۱۹۸۷- انستیتیوی مهاجرین سوئد، جایزه‌ی نویسنده‌ی مهاجر سال.
- ۱۹۹۶- کمون‌های لاریه دالن و گونارد، جایزه‌ی فرهنگی سال.

- ۱۹۹۶- اتحادیه‌ی نویسندگان سوئد، به خاطر کتاب‌های منتشره در سوئد.
- ۱۹۸۸- اتحادیه‌ی نویسندگان کتاب‌های درسی سوئد، به خاطر کتاب‌های درسی در حال تدریس در دانشگاه‌های سوئد.
- ۲۰۰۰- جایزه‌ی Lars Salvius، جایزه‌ی مشترک اتحادیه‌ی نویسندگان سوئد، انجمن ناشران سوئد و انجمن مجلات سوئد به بهترین آثار آکادمیک منتشره در سوئد.
- ۲۰۰۶- اتحادیه‌ی نویسندگان سوئد، جایزه‌ی فرهنگی، به خاطر آثار منتشره در سوئد.

فصل یک:

ستم جنسی و مرزهای شرعی

اعترافات یک عالم اسلامی

کتاب "نظام حقوقی زن در اسلام" حاوی نوشته‌های آیت‌الله مرتضی مطهری، از جمله در مجله‌ی "اطلاعات بانوان"، کتابی است با خط و ربط مدرسه‌ای، مشتمل بر افکار محافظه‌کارانه‌ی معمول و سنتی، به طوری که بیان و منطقش بوی حوزه‌های علمیه‌ی آخوندی را می‌دهد و زبان و ساخت کلامش، روح منبر و مسجد را تداعی می‌کند. او در همه حال در مقام دفاع ایستاده است و به هر راهی می‌زند تا احکامی را، که انگار خود می‌داند برای زمان موجود نوشته نشده‌اند، قابل قبول بنماید. او بخصوص زمانی که به نقل مستقیم احکام شرعی و سنت‌های اسلامی دست می‌زند، صریح و بی‌تعارف است و اکثراً "آن گاه که وظیفه‌ی دفاع از این احکام و سنت‌ها را به عهده می‌گیرد، ساده و ارزان و در عین حال عوام‌فریب می‌نماید. این است که دلایلش چنگی به دل نمی‌زنند و منطقش گاهی حتی انسان معتقد و بی‌چاره‌ای را ترسیم می‌کند که برای دفاع از معتقدات خود، حرفی برای بیان و منطقی برای ارائه ندارد. چنین است که این نوشته‌ها جز در حد و حدود متعصبان اسلامی انعکاس نمی‌یابد، انتظاری از تجددخواهی و تجدید نظرطلبی را به همراه نمی‌آورد و جمعی از نسل تحصیل‌کرده‌ی تجددخواه را به دنبال نمی‌کشد.

کتاب "فاطمه فاطمه است" دکتر علی شریعتی اما، کتابی دیگر با بیانی آشناست و به زبانی متفاوت‌تر از زبان حوزه‌های کهنه و خاک‌کرته‌ی آخوندی نگارش یافته است. این کتاب به خاطر حرف‌های تازه و بیان متفاوتش، روز و روزگاری انگار برای جمعی طلسم‌رهایی از نظم ستمگر شاهی بود. کتاب در ماهیت خود مذهبی است، اما پر است از اشتعارات احساسی، کلهات و جملات باردار، و متون نقد‌آمیز و ستیزگری که زبان حوزه‌ای هیچ

مبلغ مذهبی هم‌زمان، از عهده‌ی بیان آن بر نیامده است. به خاطر این ویژگی‌ها بود که این کتاب، روزی کلید رهایی از تسلط مدرن دوره‌ی پهلوی و بازیافت ریشه‌های "فرهنگ خودی" را در بر داشت و روزی دیگر، منطق اسلامی متفاوتی را که گویا مدرن، تجدد خواه، اصلاحگر و تجدیدنظر طلب بود.

آغاز کتاب حتی امروز هم غافلگیرکننده است. انتقادهای تند و تیز از جامعه‌ی "خودی" و اعترافات رسواگر از زندگی زنان در خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی، همراه با لحن ستیزگر و سازش ناپذیر، بسیاری را چنان جذب می‌کند که نه آیه فکر ارزیابی مفاهیم و معانی می‌افتند، نه توان تحلیل منطقی و خردمندانه‌ی متن را می‌یابند و نه حتی ضرورتی برای ارزیابی مطالب کتاب می‌بینند. بسیاری از همان آغاز، و هنوز کتاب را به نیمه نرسانیده، خود را در جایگاه حامی و هوادار می‌یابند و بسیاری حتی ضرورتی برای خواندن کتاب تا به نیمه نیز نمی‌بینند.

ولی آیا منظور علی شریعتی همانست که ظاهر آراسته‌ی متن‌های اولیه‌ی کتاب عنوان می‌کنند و او واقعا "مخالف ستمکشی زنان ایران است و رهایی آنان را می‌خواهد؟ برای پاسخ به این نوع سوالات به یکی از پرشعارترین متن‌های کتاب، که لبه‌ی تیز انتقادش از هر سو می‌برد، نظر می‌افکنیم و سعی می‌کنیم از ورای ظاهر آراسته و زورورق‌های رنگین جملات پرحرارت و کلمات ستیزگر عبور کنیم و معنی و مقصود وی را بیابیم و به بحث بگذاریم. در پس یک چنین کنکاش اندیشمندانه‌ای است که می‌توان در مورد معنی و مفهوم این نوشته‌ها ذآوری کرد، پرسش‌های درستی را طرح کرد و به درستی و بدون تاثیر پذیری از هرگونه پیشداوری مثبت و منفی به سوالات مربوط پاسخ داد:

۱ - «ما» او (زنا) را ضعیفه، پا شکسته، کنیز شوهر، مادر بچه‌ها (اصطلاح

عصر بردگی - ام‌ولدا و حتی «بی‌ادبی» «منزل» و «بیز»... لقب دادیم و خلقت او را از انسان جدا کردیم و بحث می‌کردیم که آیا زن می‌تواند خط داشته باشد یا نه؟ و استدلال می‌کردیم که اگر خط داشته باشد ممکن است به نامحرم نامه بنویسد او با این استدلال، خویر می‌بود که کورش می‌کردیم تا هرگز نامحرمی نبیند؟! در این صورت خیال آقای غیرتی - که تزلزل شخصیت ضعیفه‌ی خود را به شکل دلواپسی از بی‌وفائی همسرش احساس می‌کند - تا آخر عمر آسوده بود...

تقوا و عفت زن را چنین حفظ می‌کردیم، با دیوار و زنجیر، نه بعنوان یک انسان و با اندیشه و شعور پرورش و شناخت. او را حیوان وحشی‌یی تلقی می‌کردیم که تربیت بردار نیست، اهلی نمی‌شود، تنها راه نگهدارش قفس است و هرگاه زنجیر در خانه باز ماند، می‌گریزد و از دست می‌رود، عفت او شینمی است که تا آفتاب ببیند می‌پرد. زن، به زندانی‌ئی می‌مانست که نه به مدرسه راه داشت و نه به کتابخانه و نه به جامعه، در جامعه، چون اقوام نحس یا راماهای هند - در شمار انسانها نبود زیرا خود، انسان را یک حیوان اجتماعی می‌نامیدند و زن را از جامعه بیرون نگهداری می‌کردند. شعار این بود که «تحصیل علم بر زن و مرد مسلمان واجب است» و در باب این حدیث پیغمبر منبرها می‌رفتند و داد سخن می‌دادند و یک ماه رمضان در پیرامون آن حرف می‌زدند. اما همیشه مرد بود که حق تحصیل علم داشت و زن - جز در خانواده‌های متمکن و متمول که می‌توانستند معلم سرخانه داشته باشند - از تحصیل محروم بود و نمی‌توانست از این «فریضه‌ی دینی» برخوردار باشد.

زنی که در خانه کارش تولید بچه بود و در جامعه نقشش تولید آشک.

زن را از همه چیز محروم کردند، حتی از اسلام، حتی از دین، حتی از شناخت مذهب خویش. و چون سواد نداشت باید غیبت می‌کرد - و کرد - وقتی که سرگرمی علمی و فکری نداشت، باید شله می‌پخت - و پخت - و «ابوالفضل پارتی می‌داد» - و داد - و چون به سواد و کتاب و مجالس و منابر مختلف راهی ندارد، نمی‌تواند هم سطح مردی باشد که با سواد است و روزی چندین منبر می‌بیند و در همه مجالس راه دارد. و این درست بدان می‌ماند. که دست کسی را فلج کنید و بعد بگویند، چون فلج است از همه چیز محروم است و تاسف اینجا است که اینهمه خرافه‌سازها و عقده‌گشایها و جهالت‌ها و عقب‌ماندگیها و سنتهای قومی و میراث‌های نظام‌های کهن بلوی و بردگی و پدرسالاری و کمبودهای جنسی و روانی و غیره که همگی دست به دست هم داده بود و شبکه پیچیده‌ای چون تار عنکبوت بافته بود و زن بیچاره در آن گرفتار شده بود و در آن «برده‌نشین» به نام مذهب اسلام و

بنام سنت و بنام تشبیه به فاطمه! توجیه می‌شد و بنام عفت اعمال می‌شد و بنام اینکه زن باید فرزندان را پرورش دهد.

بدین صورت می‌بینیم زن در جامعه‌ی سنتی منحط ما - که پوشش دروغین مذهب را بر آن افکنده بودند - در خانه‌ی پدر، فقط «گنده نمی‌شد» و به سن بلوغ جنسی و کمال سنی می‌رسید و بی‌آنکه هوا بخورد، در ازای مبلغی که میان فروشنده و خریدار (صاحب قبلی و مالک بعدیش) توافق می‌شد، به خانه‌ی شوهرش اخذاوند دومش، خواجه‌اش) حمل می‌شد و در اینجا - که قبایله‌ی مالکیتش هم نقش او را نشان می‌داد و هم نرخش را - وی یک «کلفت آبرودار» بود. امرد متاهل را از این رو است کلفت‌مند می‌نامند که در خانه کار می‌کرد، غذا می‌پخت و کودکش را شیر می‌داد و بچه‌ها را نگهداری می‌کرد و نظم و نظافت خانه و اداره‌ی داخلی خانواده با او بود. خدمتکار بود و پرستار، اما چون کلفت بی‌جیره و مواجی بود و بنام شرع و رسم و قانون کلفتی می‌کرد (او نمی‌توانست کلفت نباشد)، نامش خانم بود و چون آرایش شوهرش بود زن خوانده می‌شد و چون پرستاری اطفالی را می‌کرد که بچه‌های شوهرش بودند، مادر نامیده می‌شد (پیشین، ص ۹۹-۹۶).

می‌بینیم که انتقادات وی به حد کافی تند و کوبنده‌اند. بسیاری نگفته‌ها را می‌گوید و دردهای فراوانی را افشا می‌سازند. در واقع باید این را جزو دست‌آوردهای آقای شریعتی دانست که با آنکه خود پرورش‌یافته در یک خانواده‌ی متعصب اسلامی و شریعتمدار بود، پرده از واقعیات دردناکی برمی‌داشت که تا آن موقع یا علاقه و آگاهی کافی نسبت به آن موجود نبود یا کسی یارای پرداختن بدان را نداشت. او خود را نیز در جمع مذهبیین مورد انتقاد ایران می‌یافت و با به کاربردن کلمه‌ی «ما» به این ستمگری‌های جنسی اعتراف می‌کرد. این اعترافات شجاعانه به شرکت در ظلم و ستمی که به باور وی مذهبیین ایران بر زنان ایرانی روا می‌کردند، در عین حال برای او این امکان را فراهم می‌آورد که سخت بر آن چه وسیله‌ی کهنه‌پرستان دور و بر خود بر زن ایرانی روا می‌شد، بتازد. او سقوط آن روزه‌ی زنان شهری ایران به دنیای به اصطلاح خودش دروغین تجددگرایی و تقلید از الگوهای اروپایی را محصول و پی‌آمد طبیعی و منطقی این گونه برخورد‌های نادرست می‌دانست.

در واقع همین نقد تند و رسواگر از خانواده‌های کهنه پرست اسلامی دور و بر خود بود که توجه مراجعین جوان به حسینیه‌ی ارشاد را به سوی وی جلب کرد و زنان و دختران تحت شتم جنسی را قانع کرد که سخنگو و مدافعی یافته‌اند، می‌توانند به او اعتماد کنند و حرف حق را از زبان وی بشنوند. این انتقادات در عین حال در باور عمومی چنین ارزیابی می‌شد که گویا علی شریعتی طرفدار آزادی زنان ایران است و از برابری حقوق زن و مرد دفاع می‌کند، یا حداقل از نظر وی، زنان نیز به اندازه‌ی مردان فطرتاً عاقل و باهوشند. اما این‌ها همه تصاویری غیر واقعی از این "استاد معتقد اسلامی" است و بیشتر سوء تفاهمی است که ظاهر، نقاد، ساخت کلامی معترضانه و کلمات و جملاتی که همچون زورق‌هایی رنگین، محتوا و معنی و مفهوم نظر وی را استتار می‌کنند، بوجود آورده‌اند.

واقعیت‌های نهفته در ورای انتقادات رسواگر

۱- خداوند زن و مرد را نابرابر خلق کرده است

.. نه حتی یک جمله

کند و کاوی ولو محدود در نوشته‌های آقای شریعتی نشان می‌دهد که وی بر خلاف پیشداوری‌های غیر واقعی:
.. نه طرفدار آزادی زنان است و
.. نه از برابری حقوق زنان حمایت می‌کند.

در واقع آنچه در پایه مورد انتقاد شریعتی است این نیست که چرا زنان موجوداتی هم‌ارزش با مردان به حساب نمی‌آیند، یا چرا زنان حقوق مساوی با مردان ندارند. انتقادات شریعتی این معانی را هم نمی‌دهند که از نظر وی

گویا زن ایده‌آلیش خانم فاطمه از نظر حقوق اجتماعی و اقتصادی با مردش برابر بود، یا اساساً حق ادعای برابری با هر مرد معمولی عرب هم زمان خود داشت. دردمندی وی از آن هم ناشی نمی‌شود که چرا حقوق برابر زنان ایران مورد تعرض کهنه‌پرستان اسلامی قرار گرفته و به وسیله‌ی آنان از بین رفته است. نه!

— نه وی شخصاً حاضر به اعتراف به برابری زن و مرد است و
— نه به عنوان یک مسلمان معتقد حاضر است علیه نص صریح کتاب و حدیث و سنت اسلام علوی و غیرعلوی که همه بر پایه‌ی نابرابری فطری زن و مرد ساخته و پرداخته شده‌اند، برخیزد و با یک چنین بدعت غیرشرعی، به قول معروف، هر دو جهانش را به دانه‌ی جوی بفروشد. این است که عجیب نمی‌نماید چرا وی در طول تمام کتاب حتی یک جمله بکار نبرده که مبین عقیده‌اش به برابری حقوق زن و مرد باشد.

البته شریعتی تنها کسی نیست که این عقیده‌ی اسلامی را باور دارد و تنها او نیست که آگاهانه از اعتراف به برابری جنسی خودداری می‌کند. کتاب‌های دیگر اسلام‌گرایان و رسالات به قول وی "علمای مجاهد" و از جمله نوشته‌های قبلی هم‌رزم حسینیه‌ی ارشادش آیت‌الله مظهری نیز، حتی به تصادف هم که شده، به یک چنین "انحراف آشکار از دین و شرع مبین اسلام" تن در نداده‌اند.

در نتیجه، ولو آن که افشاگری‌های وی تند و شدیدند، ولی به کاربردن این جملات و کلمات بسیار تند و تیز و نقدآمیز برای آن نیست که مثلاً زن باید در خانه و جامعه دارای همان حق و حقوق و تکالیفی باشد که مرد، یا حتی زن، صاحب مال و جان خود است و باید اختیار خوراک و لباس و پوشاک خود را داشته باشد. نه! هیچ کدام از این حرف‌ها به دکتر شریعتی معتقد به احکام و سنت‌های "اسلام راستین" نمی‌چسبند و هیچ ضرورت و بشردوستی‌یی نمی‌تواند وی را از "راه راست" اسلام و شریعت دور سازد.

— نابرابری شرعی

لازم به یادآوری است که مطابق همه منابع اسلامی و شیعی و نظر حقوقدانان اسلامی (۲۸)، همچنین آیات قرآنی (۲۹) و احادیث و سنت‌های باقی مانده از زمان پیامبر اسلام، احکام اسلامی ناظر بر نابرابری بین زن و مرد اند^۲ و نه بر برابری آن دو (۳۰). بر این اساس، زن و مرد، هر کدام برای انجام وظیفه‌ای خاص خلق شده‌اند. در خلقت و فطرت متفاوتند، و هم از این رو حقوق و وظائف متفاوتی دارند.

این تفاوت حتی بدین معنی نیست که زن و مرد به خاطر ویژگی‌های جنسی و بیولوژیکی دارای توانایی‌های متفاوت فیزیکی و شیمیایی اند و از این نظر، هر کدام در زمینه‌هایی نسبت به دیگری استعداد و کارایی بیشتری دارند و در زمینه‌هایی استعداد و کارایی کمتر دارند. نه! این تفاوت بدین معنی است که مردان به صورت جنس مهتر و برتر خلق شده‌اند و زنان به صورت جنس کهتر و ضعیف‌تر. با ناتوانی‌های ذاتی و نیاز فطری به وابستگی به مرد. هم از این روست که در نکرش شرعی:

— زنان ضرورتاً محتاج مورد تصاحب قرار گرفتن و امر و نهی مردانند،

مردان را بر زنان افزونی و برتری (است) ... (۳۱) و

— مردان باید بر زنان مسلط باشند، چرا که خداوند بعضی را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است ... (۳۲).

(۲۸) — مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی؛ ۲- توضیح المسائل محشی، شامل فتاوی سید حسین طباطبایی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ شیعه، از جمله خوئی، خمینی، شریعت‌مداری و سایر.
(۲۹) — سوره‌ی النساء: آیه‌های ۳، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۳؛ سوره‌ی البقره: آیه‌های ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۸۲، سوره‌ی الانعام: آیه‌ی ۹ و سایر.
(۳۰) — برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب نویسنده تحت عنوان «مدینه‌ی فاضله‌ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان»، چاپ دوم، ص ۷۰.
(۳۱) — سوره‌ی البقره، آیه‌ی ۲۲۸.
(۳۲) — سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۴.

بنا به تفسیر المیزان حکم در این آیه عمومیت دارد، چون نوع مردان بر نوع زنان قیومیت دارند^(۳۳). تفسیر جلالین، وجه تفضیل مرد را بر زن عقل و علم و ولایت قرار داده است. زمخشری و بیضاوی و بعضی دیگر، وجه امتیاز مرد را بر زن مشروح تر بیان کرده و می‌گویند تفوق و استیلائی مرد بر زن، مانند تسلط ولایت و حکام است. بر رعیت. آن وقت در مقام علت تراشی بر آمده و گفته‌اند که مردان به خرد و زور و تدبیر آراسته‌اند، از این رو نبوت، امامت و ولایت، به آنها اختصاص یافته‌است. ارث بیشتر می‌برند و شهادت آنها در پیشگاه محکمه‌های شرعی معتبرتر و دو برابر زن است (۳۴). سهم آنها از ارث دو برابر زن است. جهاد و نماز جمعه به زن‌ها تعلق نمی‌گیرد و حق طلاق نیز با آنها نیست. اذان، خطبه، امامت نماز جماعت، سوارکاری، تیراندازی و شهادت در اجراء حدود شرعی و غیره و غیره همه مخصوص مردهاست (۳۵).

بنا به سوره‌ی البقره، علت عدم پذیرش شهادت زنان فراموشکاری ذاتی آنان است:

... و دو شاهد از مردان خودتان (مسلمانان) را بر آن (وام و بدهکاری) گواه بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن از گواهانی که می‌پسندید (انتخاب کنید)، که اگر یکی از آنها (زنان) فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد^(۳۶).

بر این اساس، اصل بر این است که کار شهادت در امور به عهده‌ی مردان باشد، ولی اگر حاضر کردن شاهدان مرد ممکن نشد، می‌توان به جای یکی از

(۳۳) - تفسیر المیزان، ص ۳۶۱.

(۳۴) - طبق قوانین اسلامی آماده‌ی ماده‌ی ۲۳۷ قانون قصاص) شهادت زنان در امور حدود شرعی، مثل قتل نفس و امثال آن، اصلاً پذیرفته نیست.

(۳۵) - دشتی، ص ۲۴۳-۲۴۲.

(۳۶) - سوره‌ی البقره، آیه‌ی ۲۸۲.

شاهدان مرد، دو شاهد زن انتخاب کرد. علت انتخاب دو زن به جای یک مرد نیز آن است که زنان اصولاً فراموشکار خلق شده‌اند. برای جبران این نقیصه، به جای یک نفر مرد، دو نفر زن انتخاب می‌کنند تا اگر یکی به سبب فراموشکاری ذاتی، چگونگی موضوع مورد شهادت را به خاطر نیاورد، حداقل آن دیگری به یاد بیاورد.

توجه داریم که حتی این حکم به آن معنی نیست که در هر کاری و امری می‌توان به جای هر شاهد مرد، دو شاهد زن انتخاب کرد. اولاً وجود حداقل یک شاهد مرد در هر موردی لازم و اجباری است. یعنی نمی‌توان به جای دو نفر مرد، چهار نفر یا چهار صد نفر شاهد زن انتخاب کرد. پس اگر صد نفر زن هم در یک مورد جزئی مثل وام و بدهکاری شهادت بدهند، تا زمانی که شهادت آنان بوسیله‌ی حداقل یک مرد تأیید نشده است، حرف و شهادتشان فاقد ارزش است.

در ثانی، جایگزینی دو شاهد زن به جای یک شاهد مرد، در همه‌ی امور صدق نمی‌کند. شهادت زنان، و هر تعداد زن که باشند، در امور مهم، مثل حدود شرعی و قتل عمد، حتی به همراهی یک مرد، فاقد هرگونه ارزش است. قتل عمد (فقط) با شهادت دو پسر عادل ثابت می‌شود^(۳۷)، نه حتی با شهادت یک مرد و دو یا هر تعداد زن. یعنی وقتی مسأله‌ی مهمی مثل قتل عمد مطرح می‌شود، به جای یک نفر مرد، شهادت صد نفر زن هم، برای محکومیت یا برائت مجرم، کافی نیست و نقشی ایفا نمی‌کند. بدین ترتیب، اگر جنایتکاری، جلو چشم چندین صد زن، مثلاً در یک دبیرستان یا دانشگاه زنانه، کس یا کسانی را بکشد و مورد تجاوز و شکنجه قرار دهد، شهادت این همه زن برای اثبات جرم و اجرای قانون ماهیتاً قبیله‌ای قصاص کفایت نمی‌کند!

(۳۷) - قانون مجازات عمومی جمهوری اسلامی، بند یک ماده‌ی ۲۳۷ قانون قصاص، ص ۶۵.

این محرومیت، دیگر با فراموشکار شمردن زنان، قابل توجیح نیست. این است که به باور جمعی از اسلام‌شناسان، "اعتقاد شرعی به این که زنان از نظر عقلی ناقصند، از علت‌های محرومیت زنان از شرکت در اموری است که به عقل و هوش کافی نیازمندند. در این مورد که زنان از نظر عقلانی ناقصند و سبب عدم پذیرش شهادت آنان به همین نقص عقلانی برمی‌گردد، هم احادیث نبوی وجود دارد و هم سنت‌های شرعی. از آن جمله‌اند:

"ای زنان! شما هم از نظر عقلی و هم از نظر دینی ناقص خلق شده‌اید (...). علت آن که عقل‌تان کم است، این است که شهادت دو نفر از شما به اندازه شهادت یک نفر مرد اعتبار دارد و ...". (۳۸).

آیت‌الله طالقانی، یکی دیگر از بنیادگرایان اسلامی دوره‌ی مورد بحث، این نگرش اسلامی راجع به ناقص بودن زنان را چنین خلاصه و توجیه می‌کند:

- برای مردان از جهت ساختمان طبیعی و وضع اجتماعی پایدی برتری است. بر همین پایه، مردان تکیه‌گاه و سرپرست زنانند. اختلاف در حقوق ناشی از همین اختلاف در ساختمان جسمی و روانی است و منشأ اختلاف ساختمانهای طبیعی و فطری اراده و صفت عزیز و حکیم خداوند. والله عزیز حکیم" (۳۹).

و آیت‌الله مطهری می‌نویسد:

- آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل این که یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکتواخت نخواسته است. و همین جهت ایجاب می‌کند که از لحاظ بسیاری حقوق و تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشند" (پیشین، ص ۱۵۲).

(۳۸) - پیغمبر اسلام، مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Tecrid-ı Sarih, Diyanet Terc. Hadis No: 209; Buhari-Muslim Hadisleri, No: 49. Muslim, Iman, No 79. etc. Quoted by: Tekin, Mohammad ve ... s. 26

(۳۹) - پرتوی از قرآن، ص ۱۴۵.

۱. حقوق بشر جهانی و نابرابری شرعی

آیت‌الله مطهری از جریان گذار و تاریخ حقوق بشر بی‌اطلاع نیست و اذعان دارد که در سال ۱۷۷۶ کنگره‌ی پنیلادلفیا در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی استقلال آمریکا نوشت:

«... جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لاینفکیری تفویض کرده است: مثل حق حیات و حق آزادی، و علت غایی حکومت‌ها حفظ حقوق مزبور است و قوه و حکومت در نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود».

و از آن پس، در پی انقلاب فرانسه، ماده‌ی اول حقوق فرانسه، آن چه بعداً به اعلامیه‌ی حقوق بشر انتقال یافت، نوشت:

«افراد بشر آزاد متولد شده و مآدام‌العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساوند ...»

البته وی نمی‌گوید، یا نمی‌خواهد بگوید که بازارهای برده‌فروشی در سرزمین‌های مسلمان‌نشین ایران و عثمانی، نزدیک به سه ربع قرن بعد از اعلامیه‌ی کنگره‌ی آمریکا و حدود نیم قرن پس از اعلامیه‌ی حقوق بشر فرانسه، مشغول به کار بودند و با وجود اصرار کشورهای استعماری^۱ مدت‌ها هیچ کدام از منابع اسلامی شیعه و سنی راهی شرعی برای ممنوع کردن خرید و فروش زنان و حرام اعلام کردن برده و کنیزفروشی، نمی‌یافتند. بالاخره با اصرار و تهدید کشورهای اروپایی و آمریکا، خرید و فروش برده، ابتدا در پایان نیمه‌ی قرن نوزدهم در امپراطوری عثمانی و پس از آن در ایران، آن هم از سوی دولت و نه مراجع مذهبی و آیت‌الله‌ها، ممنوع اعلام شد (۴۰).

(۴۰) - Reza Eyrumlu, Modernisering och slam i Iran och Turkiet, s. 343.

بالاخره در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که در پی جنگ جهانی دوم
در سال ۱۹۴۸ از سوی سازمان ملل متحد منتشر شد، چنین آمد:

— "مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی
و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده‌اند..."
تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم
برابرند و هر کس می‌تواند بدون هیچ گونه تمایز، مخصوصاً از حیث نژاد،
رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده‌ی سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگر و همچنین
... یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه‌ی آزادی‌هایی که در
اعلامیه‌ی حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد..."
همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویه از
حمایت قانون برخوردار شوند..."
"در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه‌ی امور
مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی هستند..." (۴۱).

اما مطهری با وجود اعتراف به این جریان و اشاره به اصل برابری حقوق همه،
اعم از زن و مرد، در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (۴۲)، در مقام رد
انتقادات جاری از دیدگاه اسلام می‌نویسد:

— "می‌گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای
او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است، اگر اسلام زن را
انسان تمام عیار می‌دانست:

- تعدد زوجات را تجویز نمی‌کرد،
- حق طلاق را به مرد نمی‌داد،
- شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمی‌کرد،
- ریاست خانواده را به شوهر نمی‌داد.

(۴۱) - مواد ۱، ۲، ۷ و ۱۲ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸، اعلامیه
جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین‌المللی حقوق... ص ۱۰-۵.
(۴۲) - مطهری، پیشین، ص ۱۶۲-۱۶۳.

- ارث زن را مساوی با نصف مرد نمی‌کرد،
- برای زن قیمتی بنام مهر قائل نمی‌شد،
- به زن استقلال اقتصادی و اجتماعی می‌داد و
۱- او را جیره خوار و واجب‌النفقة مرد قرار نمی‌داد.
اینها می‌رساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیرآمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می‌دانسته‌است. اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به اینصورت در می‌آید:
اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می‌دانست، حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می‌کرد. لکن حقوق مساوی برای او قائل نیست. پس زن را یک انسان واقعی نمی‌شمارد (پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۲).

این جاست که مظهري برای پاسنگویی به این اشتقادات، راست و پوست‌کنده از نابرابری جنسی مورد حمایت اسلام دفاع می‌کند و توضیح می‌دهد که در اسلام:

- "مسأله‌ی وحدت و تشابه حقوق زن و مرد مطرح است نه تساوی حقوق آنها" (پیشین، ص ۱۵۴).
- تفاوتی که اسلام بین زن و مرد قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحمل مسئولیت پیغمبری است که مرد را برای این کار مناسب‌تر دانسته‌است (پیشین، ص ۱۵۰).

وی نیز مسأله‌ی "حقوق طبیعی" و تفاوت خلقت زن و مرد را پیش می‌کشد و بدین وسیله با توضیحات طولانی، نابرابری حقوق جنس را طبیعی، منطبق با نوع خلقت زن و مرد، و مشر به حال جامعه و خانواده و خود زنان معرفی می‌کند (پیشین، ص ۱۹۰-۱۸۱). می‌بینیم که این همان تئوری عامی است که وسیله‌ی علی شریعتی نیز با تردستی و استتار بیان می‌شود. به باور وی نیز: زنان فطرتاً با مردان فرق دارند، موجوداتی عاطفی‌اند و نمی‌توانند عقلانی عمل کنند. به همین منظور هم قابل اعتماد نیستند و نابرابری‌شان با مردان قابل توجیه است.

این دیدگاه البته تازه نیست و وسیله‌ی همی ملابان، درس‌خوانده‌های

حوزه‌های دینی و اسلام‌ست‌های قدیم و جدید عنوان می‌شود. اما شریعتی یک گام جلوتر می‌رود و توضیح می‌دهد که "مسلم شدن زنان به صلاح عقل و دانش جز انحراف و تخریب و خرابی به جایی نمی‌رسد" (پیشین، ص ۸۳). این نیز بدین معنی است که به نظر وی: کمبود و نقیصه‌های فطری امکان اصلاح و بهروزی را از زنان سلب کرده‌اند.

– تنوری نابرابری جنسی و مسلمانان معتزله

تنوری طبیعی بودن نابرابری حقوق زن و مرد، در اساس مورد تأیید همه‌ی اسلام‌گرایان و شریعتمداران است. چرا که ریشه در مبانی اسلام، کتاب و حدیث دارد.

بر این مبنا هم هست که امروزه قوانین زن‌ستیز در ایران، افغانستان، سومالی، عربستان و هر جای دیگر که احکام شرعی اسلام، حکومت می‌کند، به اجرا در می‌آید. "در تمام اینها طبق دستورات قرآنی و منجمله آیه‌ی ۲۸۲ از سوره‌ی البقره، ارزش نصفه‌ی زنان به تصویب رسیده و جا افتاده است" (۴۳). در نقاطی مثل افغانستان که زن به اندازه‌ی یک بز حق حیات ندارد، حتی قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی ناظر بر "دیه‌ی قتل زن مسلمان، خواه عمدی یا غیرعمدی، نصف مرد مسلمان است" (۴۴) پیشرفته می‌نماید. طبق ماده ۲۰۹ قانون قصاص جمهوری اسلامی:

– "هرگاه مرد مسلمان عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است، لیکن باید ولی زن، قبل از قصاص قاتل، نصف دیه مرد را به او بپردازد" (۴۵).

تازه این بهای زن مسلمانی است که هیچ شبهه‌ی در مورد خطا و گناه و

(۴۳)- Meric Dadaoglu, s. 52.

(۴۴) – قانون مجازات اسلامی، ماده ۳۰۰، ص ۸۱.

(۴۵) – قانون مجازات اسلامی، ماده ۲۰۹ قانون قصاص، ص ۵۹.

* خیانتش وجود ندارد، وای به روزی که زن مقتوله مسلمان نباشد، یا مرد قاتل، شوهر زن مقتوله باشد و در مورد وفاداری وی هم شبهه داشته باشد. طبق احکام اسلامی، نابرابری زنان از موقعی که نطفه‌ی فرزند آدمی بسته می‌شود و جنسیتش معلوم می‌گردد، آغاز می‌شود و تا پایان عمر این دو جنس شرعاً نابرابر در ارزش، وظائف و حقوق، ادامه پیدا می‌کند:

دیه جنین که روح در آن پیدا شده است اگر پسر باشد دیه‌ی کامل و اگر دختر باشد نصف دیه کامل و اگر مشتبّه باشد به ربع دیه کامل است (۴۶).

این تفاوت جنسی و نابرابری بین جنس مرد و جنس زن فقط در امور قصاص محدود نمی‌ماند، بلکه از همان آغاز زندگی، در امور مختلف زندگی نوزادان دختر و پسر تأثیر می‌گذارد و با واکنش‌های مختلف در مقابل رفتار و کردارهای مشابه دختران و پسران ادامه می‌یابد. این تفاوت‌ها تا به جایی است که حتی جمعی از محدثان مشهور در مورد صحت این حدیث نبوی متفق‌القولند که:

۱- اگر یک نوزاد شیرخوار بر روی لباسی ادرار کند، اگر نوزاد پسر باشد، ریختن آب به روی محل آلودگی کفایت می‌کند، ولی اگر نوزاد دختر باشد، برای رفع آلودگی احتیاج به شستن و چنگ‌زدن است (۴۷). به بیان دیگر، حتی ادرار نوزادان دختر نجس‌تر از ادرار نوزادان پسر است.

(۴۶) - پیشین، بند ۶ ماده‌ی ۴۸۷ قانون مجازات اسلامی در ایران، ص ۱۲۱.

(۴۷) - پیغمبر اسلام، مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Teerid-i Sarih, Diyanet Terc., No 166; Muslim, Taharat, No: 286 ve Selam, No: 2213, Ebu Davud, Taharet, No: 374-76, Tirmizi, Taharet, 54. Bab, No: 71 ve Cuma Namazi 77. Bab, No: 610; İbni Maçe, Taharet, No: 522-26; İmam Ahmet bin Hanbel, Musned, 6-356, etc. Quoted by Tekin, Mohammad, s. 14.

جالب است که این نابرابری حتی پس از مرگ دوام می‌آورد و به صورت عزاداری کوتاه مدت برای زن مرده و درازمدت برای شوهر مرده ظاهر می‌شود. طبق تحقیق اسلام شناس ترک، پرفسور الهان آرسل، بر اساس سنت‌های اسلامی، مردان حق ندارند برای زن و زنان فوت‌کرده‌ی خود بیش از

^۱ سه روز عزاداری کنند، اما زنان موظفند که برای شوهر فوت‌کرده‌ی خود چهار ماه و ده روز عزادار باشند. طبق حدیثی که به روایت محدث معروف بخاری از ام‌عطیه نقل شده است:

– عزاداری مردگان افزون بر سه روز برای ما (مسلمانان دوره‌ی رسول) ممنوع شده بود. اما این در موردی که شهر کسی می‌مرد فرق می‌کرد. آن وقت چهار ماه و ده روز عزاداری می‌کردیم: سرمه نمی‌کشیدیم، لباس رنگی نمی‌پوشیدیم... (۴۸).

این مقررات چنان به سختی رعایت می‌شدند که:

– یک روز خوشاوندان زنی که شوهرش ادر فاصله‌ی کمتر از چهار ماه و ده روز مرده بود به پیغمبر مراجعه کردند و به خاطر آنکه چشمان وی درد می‌کند، برای کشیدن سرمه اجازه خواستند، ولی پیغمبر تقاضای آن‌ها را نپذیرفت و جواب داد: ایبا این وجود! آن زن در مدت عده‌ی خود حق سرمه کشیدن ندارد. (۴۹).

آن وقت، پیغمبر اسلام برای توجیه این سنت اسلامی به سنت‌های بسیار سخت‌تر دوره‌ی قبل از اسلام در عربستان اشاره کرد و افزود:

– “در دوره‌های پیشین، شما (به وقتی که شوهرانتان می‌مرد) بدترین

(۴۸)– پیغمبر اسلام، مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

« Salih-i Buhari Muhtasari, Cilt 1, sh. 226, hadis No: 211; Quoted by Tekin. Sariat ve Kadın, s. 214-215.

(۴۹)– پیغمبر اسلام، مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح فوق.

لباس هایتان را به تن می کردید و به مدت یک سال در کنج خانه تان انتظار می کشیدید. پس از پایان یک سال، زن اشوهر مرده) با پرت کردن یک تپاله‌ی شتر به سگی که از آن طرف ها عبور می کرد، از عزاداری در می آمد. (۵۰).

همراه با این سوابق، احادیث و سنت‌ها، آیه‌های ۳، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۳ سوره‌ی النساء، آیه‌های ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۸۲ سوره‌ی البقره، آیه‌ی ۹ سوره‌ی الانعام و آیات و سوره‌های دیگر قرآن، به عنوان مقدس‌ترین و معتبرترین منبع اسلامی، بر نابرابری جنسی تأکید می‌کنند. این تأکیدها، هم مستقیم و در رابطه با موضوع زنان، و هم غیرمستقیم و در رابطه با موضوعات دیگر مطرح شده‌اند. آن‌ها ریاست و برتری ذاتی و فطری مرد نسبت به زن را بارها و بارها یادآور می‌شوند و ضعف و احتیاج زن به وابستگی به مرد را امری الهی می‌دانند.

این است که تا اصل گردن نهادن به تقدس هر دستور این منابع واجب است و از ارکان دین اسلام به حساب می‌آید، نابرابری جنسی، تضييع حقوق بشر زنان و اعمال ستم بر آنان، غیر قابل پیشگیری و حتی امری الهی و جبری اند. به همین خاطر است که:

— برای کسانی که امیدوار به اصلاح و تغییر روابط جنسی از طریق تبعیت از احکام اسلامی اند، هیچ امیدی متصور نیست. آنان ناگزیر به اعتراف به نابرابری جنسی و انواع نابرابری‌های دیگر "شرعی" هستند. در غیر این صورت، مرتکب گناه انکار دستورات صریح الهی و سنت رسول و احکام شرعی می‌شوند و به خاطر حمایت از برابری زن و مرد از دین و ایمان مورد تصور خود دور می‌افتند.

توجه داریم که در این جا، دیگر نوع خواست و عقیده‌ی بنده‌ی بی‌مقدار

(۵۰) — پیغمبر اسلام، مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Salih-i Buhari Muhtasari, ibid. Quoted by Tekin, ibid.

فرامین الهی و اسلامی هیچ نقشی ایفا نمی‌کند، چرا که بر اساس نگرش حاکم، هر مسلمان معتقد موظف است فرامین آسانی و الهی و سنت‌های تقدیس‌شده‌ی زمینی را مو به مو بپذیرد و به آن‌ها گردن نهد. این بنده‌ی بی‌مقدار، نه حق داوری دارد و نه حق مخالفت، نه می‌تواند بخشی از کتاب و احکام را و حتی آیه‌ای را، به صرف آنکه با منطق زمانه نمی‌خواند، دور بیندازد و نه می‌تواند حکمی بر آنها بیفزاید. این است که برای هر مسلمان "مکتبی" تسلیم‌شده به فرامین دینی، راهی باقی نمی‌ماند جز پذیرش این احکام و تبعیت از آن‌ها و سنت‌های مربوط به آن. با این حساب، مسلمانانی که نمی‌توانند طوق احکام نابرابری‌های شرعی را به گردن بیندازند:

۱- یا باید به مقدس شمردن هر آیه و دستور و سنت که مفایر با عقل و منطق و ارزش‌های امروزی است پایان دهند، عقل و منطق خود را مقدم بر کتاب و سنت بدانند و آن‌ها را با عقل و منطق روز منطبق است، نه با جبر و احکام؛

۲- یا باید بکلی خود را از مبانی‌یی که آنان را امر به نابرابری طلبی می‌کنند آزاد کنند، دل از برکات دین نابرابرطلب بکنند و به قول معروف، عطایش را به لقایش ببخشند. این همان نگرانی‌یی است که آقایان مطهری و شریعتی را راداشت تا برای دفاع از دیدگاه اسلام در مورد نابرابری زن و مرد به پا خیزند و آن را در رأس برنامه‌های مبارزاتی خود برای اسلامی کردن جامعه و اجرای احکام شرعی قرار دهند.

راه اول راه مسلمانان اصلاح‌طلب و لیبرال و کسانانی است که دین را مجموعه‌ی احکام ایمانی می‌دانند، نه احکام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی. در واقع بر خلاف تبلیغات جهانشمولی که راه افتاده، اینان بر آنند که: اندیشه‌ی دینی با ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی فرق دارد و آنچه ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی است، دین نیست. ایشان بر این باورند که:

- دین امری فردی است و رابطه‌ی وجدانی هر کس با باورهای فلسفی و الهی را در بر می‌گیرد. دین از حکومت و سیاست جداست و احکام و دستورات

دینی نمی‌توانند به صورت ایدئولوژی حکومتی و سیاسی عمل کنند. در این گروه، میلیون‌ها میلیون مسلمان معتقدی که دین را ترتیبات اعتقادی و عبادی یا فقط ترتیبات اعتقادی ناظر بر رابطه‌ی فرد با خدا می‌دانند، جای دارند.

مسلمانان عقل‌گرا و "معتزله" هم در این جمع قرار می‌گیرند. اینان حتی نه امروز، بلکه در حدود ۱۳۰۰-۱۱۰۰ سال پیش از این، "عقلانیت و حرد انسان" را برتر از هر حکم دینی می‌دانستند و حتی احکام صریح قرآن و سنت صحیح نبوی را هم بدون عبور دادن از فیلتر عقل اجرا نمی‌کردند و اجرای دستورات قرآنی را هم مشروط به تطبیق با شرایط زمانی و مکانی می‌دیدند. از نظر آنان: "خداوند عادل است و مبنای داوری‌اش در مورد انسان عقل و گزینش بشری است تا احکام غیر قابل تغییر و جبری. به همین سبب هم هست که برای دیوانه گناه و جزایی نوشته نمی‌شود. از این زاویه، هر عمل عقلاً و منطقاً نیک، درست است و شامل پاداش الهی، و هر عملی عقلاً و منطقاً شرّ، انجام دادنی نیست و حرام و ممنوع است، ولو که منطبق با دستورات صریح قرآن باشد و امر صریح رسول را در پی داشته باشد (۵۱۱).

دیدیم برای مسلمانانی که یکی از این دو راه را انتخاب نمی‌کنند و بر تبعیت دکماتیک خود از هر حکم و دستور و سنت دینی و مذهبی و شرعی پای می‌فشارند، راهی جز کردن نهادن به تمام احکام اسلامی و دستورات شرعی، چه درست و برابری طلبانه یا نادرست و نابرابری طلبانه، نیست. کتاب‌های مورد بحث این آقایان شریعتمدار و بنیادگرا نشان می‌دهند که هر دو اینان در این دسته جا می‌گیرند، و همه‌ی تعلیمات‌شان جز برای تبلیغ این تابعیت

(۵۱۱) جهت اطلاعات بیشتر مراجعه شود به: ۱- نویسنده، به شرح.

- Modernisering och slam i Iran och Turkiet, s. 343.

2- Islam Ansiklopedisi, Vol. 5-2, s. 946-947.

3- Encyclopedia of Islam, Vol. 8, s. 460-459.

تسلیم طلبانه (که نوعاً مخالف و مغایر اصل آزادی، انتخاب و مسئولیت پذیری انسان است) نیست.

... دنده‌ی شکسته‌ی مرد

تنوری تفاوت خلقت بین زن و مرد بسیار قدیمی است و ریشه در عهد عتیق و تورات و حتی قبل از آن، در اساطیر جوامع پیشین و اولیه مانند سومر، دارد. به روایت تورات:

... خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا یخفت و یکی از دنده‌هایش
ار را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند از آن دنده‌ی آدم، زنی بنا کرد
و وی را به پیش آدم آورد (۵۲).

به باور محقق ترک مریچ دد اوغلی، قرآن این داستان را رد نمی‌کند که هیچ، بلکه از طریق آیه‌ی اول سوره‌ی النساء که: "ای مردم ... همو که شما را از یک تن یگانه آفرید و همسر او (شما) را هم از او (شما) پدید آورد و..." حتی آنرا تأیید هم می‌کند (۵۳).

به نظر یک محقق دیگر ترک، پرفسور آریف تکین، آیه‌ی ۱۸۹ از سوره‌ی الاعراف، مبنی بر اینکه: "از کسی است که شما (مردان) را از تنی یگانه (آدم) آفرید و همسرش را از او (مردان) پدید آورد ..."، و آیه‌ی ۲۱ از سوره‌ی الروم، مبنی بر اینکه: "و از جمله آیات او این است که برای شما (مردان) از نوع خودتان همسرانی آفرید که با آنان آرام گیرید ..."، بر داستان تورات در مورد خلقت زنان از مردان تأکید می‌کنند. به نظر وی، این آیات در ضمن با داستان‌های دینی باقی مانده از دوره‌ی سومر، دین بهبود و مسیحیت در مورد علت خلقت زنان همخوانی دارند و ریشه‌هایش به

(۵۲) - عهد عتیق، تکوین، باب ۲، آیه‌ی ۲۲-۲۱.

(۵۳) - Merc Dadaoglu, s. 50.

دوره‌های پیش از زایش یکتاپرستی می‌رسد (۵۴). به نظر دّ اوغلو آن دسته از آیات قرآنی، که به صحت محتوی کتاب تورات صحه می‌گذارند نیز، ناظر بر این ادعا هستند. شاید حدیث‌های نبوی زیر نیز در این راستا باشند:

— در مورد زنان به خیر رفتار کنید. آنان از دنده‌ی کج خلق شده‌اند. اگر بخواهی دنده را راست کنی، می‌شکنی" (۵۵).

— زن از دنده‌ای خلق شده که به هیچ وجه راستی پذیر نیست... (۵۶)

— زن از دنده‌ای خلق شده اگر بخواهی دنده را راست کنی، می‌شکنی" (۵۷).

از نظر حق و حقوق اسلامی نیز، زنان ظاهراً سهمی بیش از نیمه‌ای از مرد ندارند. اما این حق نصفه در همه جا تضمین شده نیست و در جاهایی تا به اندازه‌ی سهم یک دنده از یک اندام تقلیل می‌یابد؛ بطور مثال، شهادت زنان در امور مهم، همانند قتل نفس، اصلاً پذیرفته نیست و به اندازه‌ی یک صدم شهادت مردان هم به حساب نمی‌آید. طلاق حق انحصاری مرد است و زن در این مورد هیچ حقی ندارد. زنان کنیز (بردگان)، زنان صیغه‌ای و همچنین زنان کمتر از نه سال، که به سبب همخوابگی افضا (پارگی آلت تناسلی و اختلاط آن با مجرای ادرار یا غایط) می‌شوند، در بسیاری موارد، از حقوق محرر بشری نیز بی بهره‌اند. کجا مانده نصف یا یک دهم و صدم حقوق مردان. در سایر موارد نیز، زنان در کل صاحب رشته حقوقی‌اند که متفاوت با حقوق

(۵۴) - Tekin, Mohammed ve s. 19-20.

(۵۵) - پیغمبر اسلام، مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Buhari ve Muslim Hadisleri, el.Lu'luu ve'l Mercan, Hadis' No: 933-934; Muslim, Reda, No: 1468; Buhari, Enbiya, 11. Nikah, 79-80; Tecrid-i Sarih, Diyanet Tere., No: 1816 hadis. Quoted by Tekin: Mohammed ve s.20.

(۵۶) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۸۲۴، کلمات قصار حضرت رسول اکرم و سیری در نهج الفصاحه، ص ۳۴۷.

(۵۷) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۸۲۵، پیشین، ص ۳۴۷.

مردان و گاهی به مراتب کمتر از نصف حقوق مردان است. برای برخورداری از این حقوق نیز، موظف به انجام وظائف و تکالیفی هستند که نوعاً تابع وظایف و در محدوده‌ی اختیارات مردان است.

چنین است که اعلام برابری بدون قید و شرط زن و مرد، چه در فطرت یا در خانواده و جامعه، در اساس غیراسلامی و مغایر با آیات و دستورات قرآن، سنت رسول و شرع. مبین است و طرح خلاف این احکام از سوی عالمان شیعه، هم چون آقایان شریعتی و مطهری، نه درست می‌بود و نه می‌توانست قابل انتظار بوده باشد. یک چنین کاری، حتی می‌توانست یک بدعت‌گذاری در دین و تجدید نظرطلبی بنیادی در شریعت به حساب آید.

این دقیقاً آن چیزی است که هر دو این آقایان با وجود انتقادات تند و توفنده‌ی خود از کهنه‌پرستان اسلامی، از آورده شدن بدان به سختی پرهیز می‌کنند. شریعتی در چنین مواردی سکوت را بر دفاع ترجیح می‌دهد، اما از آن جا که لازمه‌ی تبعیت از احکام شرعی، تأیید نابرابری شرعی^۱ بین حقوق زن و مرد است، سکوت وی معنی پیدا نمی‌کند و نشان می‌دهد که اعتقاد وی به نابرابری جنسی، کمتر از یقین مطهری وفادار به تعلیمات مدرسه‌ای نیست.

۲- اسلام، هم درد و هم درمان

حمله‌ی تند علی شریعتی به اشتغالات زن در خانواده، چه به عنوان مادر یا به عنوان همسر و کدبانو، به معنی پانهادن به روی وظائف شرعی زن، در خانواده‌ی اسلامی نیست. او فکر نمی‌کند، و بر آن هم نیست تا فکر کند که یک چنین تقسیم کاری که تمام وقت زن را در خانه می‌گیرد، باعث

عقب ماندن وی از تحصیل و کسب دانش و آگاهی" مورد بحث او است. برعکس، به نظر او، کهنه پرستان اسلامی باعث شده اند تا زن مسلمان ایرانی نتواند وظائف شرعی خود را به نحو مطلوب به انجام برساند، یعنی:

- بچه هایش را به درستی تربیت کند:

- شوهرش را به بهترین وجه راضی کند:

- خانه اش را به بهترین شیوه اداره کند:

آشپزخانه اش را با بهترین نعمات گرم نگه دارد:

- فریضه های اسلامی خود را به نحو اکمل انجام دهد:

- با ریاست و حتی چند زنی شرعی شوهرش بسازد و به اصطلاح او، "فاطمه وار" به دنبال همسر خود و برای دفاع از منافع شوهر و فرزندان و خانواده و همچنین خط اسلامی وی، شب و روزی برای خود شناسد.

در ضمن شریعتی با نقد آنچه «کنده شدن»، «شله پختن»، «ابوالفضل پارتی دادن»، «پرده بشین شدن»، «تشبه به فاطمه داشتن»، «تولید اشک کردن» و غیره نام می نهد، در نظر ندارد که اصل اسلامی شدن زن و پرداختن به مراسم اسلامی و تعزیه خوانی شیعی را زیر سوال ببرد، یا گناه عقب ماندگی و محرومیت از حقوق برابر اجتماعی زنان را به گردن مقررات و حقوق مردسالارانه ی اسلام مورد انتقاد خود بیندازد. برعکس، در این جا اعتراض وی معطوف بدان است که چرا «زنان در مجالس مذهبی، فعالیت های دینی، کارهای تبلیغی، درس قرآن و تفسیر و حدیث و عرفان و تاریخ راهی ندارند» (ایشین، ص ۹۷). در واقع مقصود وی از به کار بردن این گونه مفاهیم، آن نیست که زنان ایرانی قربانی مقررات دینی و سنت های مردسالار اسلامی شده اند، بلکه به قول وی: آنان از این جهت به "حیوان خانگی" تنزل مقام یافته اند که از شناخت اسلام و انجام فرایض دینی محروم مانده اند (!). به قول وی چون زنان به مجالس (لزومه) مجالس دینی خواهران و منابر (لزوما) منابر علمای وقت) راه نداشتند، قادر به رقابت با مرد مورد ستایش وی، که

زودی چندین منبر می‌رفته و در همه‌ی مجالس شرکت می‌کرده، نبوده و
نیستند.

۳- کیه کیه من نبودم

ممکن است انتقادات آقای شریعتی از «قیمت‌گذاری روی زن» به معنی مخالفت وی با مهریه و مراسم اسلامی ازدواج تلقی شود. یا مفاهیمی چون «پرستاری شوهرکردن» و «کلفت‌خانه بودن» به معنی مخالفت او با حق یک‌سویه‌ی مرد در خانواده معنی بدهد. اما مطالعه‌ی متن کتاب «فاطمه فاطمه» نشان می‌دهد که همه‌ی این دریافت‌ها و هرگونه استنباط مشابه از نوشته‌های وی کاملاً مغایر اندیشه، فکر و نظر این عالم اسلامی است، چرا که به شهادت صریح کتاب مذکور، نویسنده هم شدیداً سنت‌های اسلامی را - که بر حق افزوده‌ی جنس مرد، متکی است - باور دارد، هم مهریه و اجرای مراسم سنتی و اسلامی عقد و ازدواج را واجب و مقدس می‌شمارد. در اسلام راستین و شیعه‌ی علوی اختراعی وی (که گویا عین اسلام و شیعه‌ی به اصطلاح صفوی به آیات قرآن، سنت رسول و ائمه، شریعت اسلام، فقه حنفی و هم‌چنین قیاس، اجماع و فتاوی به قول وی «علمای مجاهد» متکی‌اند، و لاجرم از نظر محتوی فرقی با اسلام خانواده‌های کهنه‌پرست مورد انتقاد خود ندارند)، حق افزوده‌ی مرد از هنگامی که به دنیا می‌آید و می‌تواند دو برابر خواهر خود ارث ببرد، آغاز می‌شود، و تا مرحله‌ای که مرد را به صاحب فرزندانش، رئیس خانواده، صاحب منحصر بفرد اموال و دارایی‌های خانه و خانواده، و هم‌چنین قاضی، مفسر قرآن، قاضی و حاکم شرع، امام و نایب امام تبدیل می‌سازد، ادامه پیدا می‌کند. گفتنی است که مرد می‌تواند بسیاری از حقوق خود را بر اساس قرارداد به همسر خود تفویض کند، اما حتی اگر خود او هم بخواهد.

«آختیارات مرد ناشی از ریاست خانواده و رهبری جامعه قابل بخشیدن و واگذاری به زن نیست» (۵۸).

۴- سنگی بی هدف تا به ناکجاآباد

بالاخره آنچه در طول این بخش از انتقادات آقای شریعتی جالب می‌نماید آن است که وی این انتقادات را در «زمان گذشته» قید می‌کند. در حالی که بقیه‌ی متن کتاب در «زمان حال» گفته و نوشته شده است. چرا؟ معنی توضیحی این دوگانگی زمانی می‌تواند آن باشد که زمان گذشته‌ی مورد مراجعه‌ی وی در موقع ادای سخنرانی می‌توانست هر دوره‌ای از تاریخ ایران و اسلام را شامل شود و اسلام‌گرایان آن روز تهران و قم و مشهد و غیره را از تیررس انتقادات دور نگه دارد و اعمال ستمگانه‌شان را از افشاگری برهاند. این بود که انتقادات ولو افشاگرانه، توفنده و دامن‌گیر او از مسلمان کهنه‌پرست و سنتی، در زمان خود هیچ گروه معینی را به طور مشخص و معین مورد خطاب قرار نمی‌داد و به قشری اشاره داشت که نه مکانش معلوم بود و نه زمانش. در نتیجه، هم‌آی اعتراضات و رسواسازی‌های وی چیزی نبود جز مفهومی بدون جهت‌گیری، گول‌زننده، پویولیستی و جذّاب. تا دختران و زنانی که در تدارک رهایی از چنین روابطی بودند و به قول او «در دام مدرنیسم وارداتی گرفتار آمده بودند» را به سوی اسلام «نجات‌بخش» و پذیرش احکام، دستورات و سنت‌های آن فراخواند و جذب کند.

پرتاب سنگ در تاریکی و به سوی که ناکجاآبادی پیش نیست، در نوشته‌های

(۵۸). برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود: ۱- به کتاب‌های مربوط به حقوق خانواده، در اسلام، از جمله به: - سید حسین صفایی و اسدالله امامی؛ دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی. ۲- کتاب‌های اسلامی مربوط به احادیث نبوی، فتاوی مراجع تقلید و همچنین به قوانین مصوبه در جمهوری اسلامی ایران.

آیت‌الله مظهری هم به کرات اتفاق می‌افتد. او از کسانی که آر متعه یا صیغه‌ی شرعی سوء استفاده می‌کند (پیشین، ص ۱۷۰) با "حق طلاق" انحصاری مرد را ناجوانمردانه مورد سوء استفاده قرار می‌دهند (پیشین ص ۳۰۰) و غیره و غیره، به شدت انتقاد می‌کند. او نیز تمام کناهان را به گردن کسان ناشناسی می‌اندازد که از این مقررات مذهبی و سنت‌های اسلامی سوء استفاده می‌کنند، کلاه شرعی می‌سازند و باعث بدنامی اسلام می‌شوند. او نیز نامی از جمعی و قشری معین نمی‌برد و نه جایی و مکانی هم اشاره نمی‌کند، چرا که یک چنین نامگذاری‌ای جز آخوندها و مذهبی‌ها و فاناتیست‌های دور و بر آنان و همچنین هواداران و متعصبان اسلامی در بازار را نشانه نمی‌رفت. اینان بودند که مال حرام را حلال می‌کردند، ما خرید و فروش شکر فرضی رباحوری می‌کردند و راه‌های جدید شرعی برای عقد صیغه‌ای می‌جستند. اینان بودند که کلاه شرعی می‌ساختند، یا بلد بودند که سازند، و گروه مردم متجدد شهری و به قول این آقایان "توکلی‌ها"، نه به این کارها وارد بودند و نه با چنین مسابلی مشغول، و نه به این قماش بازی‌ها و کلاه‌های شرعی اعتقاد داشتند. این بود که نشانه گرفتن به سو و جهت معین، لزوماً راه به جایی نمی‌برد، جز به آبروریزی بیشتر برای خود آقایان و جز راندن هواداران بازاری‌شان.

بدین ترتیب، یک شگرد تبلیغاتی دیگر این آقایان افشا می‌شود و آن این که هر دو اینان، با انتقاد و افشاگری، بخشی از دردهای مبتلابه عمومی را بیان می‌کردند و از این طریق، آب روی آتش نفرت مردم از این همه حقه‌بازی‌های رایج شرعی می‌ریختند و آنان را به هواداری خود وامی‌داشتند. در همان حال، هیچ کدام هم به کسی و گروهی معین اشاره نمی‌کردند و از این طریق می‌گذاشتند تا مردان شریعتمدار دور و بر و هواداران‌شان در بازار و حجره‌ها و تیمچه‌ها به راه سابق خود ادامه دهند، از نعمت تجاوزات جنسی و کثیرداری شرعی برخوردار شوند و به خاطر آزادی زنجاری و زنجارکی و اربابی

جنسی ارزانی شده، شکر گزار باشند و بهای آن را به صورت خمس و ذکات و مال امام پرداخت کنند.

۵- در هر دو آیینهی اسلام علوی و صفوی

شریعتی اشاره‌ی مستقیمی به حقوق زن در رساله‌های "علمای" مورد نظر خود نمی‌کند و مثلاً نمی‌نویسد که نظرش در مورد نوشته‌های مطهری، هم‌رزم دوره‌ی حسینیه‌ی ارشادش، در مورد حقوق شرعی زنان چیست، ولی در عین حال معترف است که «مسئولیت سنگین و خطیر تداوم نبوت را علمای آگاه و مجاهد شیعه به پشت خود حمل کرده‌اند» (پیشین، ص ۱۷). بدین لحاظ از نظر وی برای فاطمه وار زندگی کردن:

... نه فقط باید سنت‌های اولیه‌ی دوره‌ی رسول به اصافه‌ی تفسیرات و سنت‌های باقیمانده از دوره‌ی امامان و ائمه را به جان و دل پذیرفت، بلکه باید تقریرات و فرمایشات "علمای آگاه و مجاهد" را نیز به کردن گرفت.

منظور وی از این عبارت، رساله‌های همین ملاحای امروزی و هم‌چنین اظهار فضل نسل‌های پیشین ملایانی است که به خاطر تأثیر شرایط زمانی هم که شده، بسیار محافظه‌کارتر از امروزی‌ها بودند و بیش از ایشان از سنت‌ها و اصول و احکام مردسالار و پدرسالار طرفداری و حمایت می‌کردند. این جاست که دکتر شریعتی شورشگر و سنت‌شکن اوایل بحث، تبدیل می‌شود به مصالحه‌گری چون مرتضی مطهری که خواستی جز تبعیت از الیگارش‌ی مذهبی و سلسله‌مراتب آخوندی ایران ندارد. این نه میخ و نه نعل زدن اولیه و اظهار وفاداری بعدی را خود این آقایان پذیرش تغییر "شکل" و "پوسته" برای حفظ "محتوی اسلامی" می‌خوانند.

۶- در گرداب پارادوکس‌ها

با این حساب، آنچه کلایه‌های آقای مطهری و انتقادات توفنده‌ی آقای شریعتی از کهنه‌پرستان اسلامی ایران را سبب شده است، بیش از آن نیست که:

— اولاً^۱ با بخشی از زنان بدون سبب و دلیل بدرفتاری می‌شود و ثانیاً به تعبیر آقایان به آنان اجازه آموزش - البته نه صرفاً آموزش کلاسی بلکه آموزش اسلامی و پای منبری - داده نمی‌شود و آنان را بیسواد و ناآگاه - فقط چون «کنده شده‌اند» - به خانگی شوهر می‌فرستند. البته آقایان فراموش می‌کنند که حتی طبق «اسلام راستین» و شریعت شیعه‌ی علوی^۲ نیز، دختران مسلمان در سن حداکثر ۹ سالگی^۳ به تکلیف می‌رسند و ازدواج آنان حتی در کمتر از ۹ سالگی کاملاً شرعی و اسلامی و مجاز است (۵۹). اینان توصیه نمی‌دهند که:

- چگونه یک دختر ۹ ساله و حتی کم و سن و سال‌تر از آن می‌تواند قبل از رفتن به خانگی شوهر تحصیل کند و آگاه و دانشمند بارآید و چرا بین سنت‌های اسلامی و تحصیل دختران مسلمان تضادی آشکار وجود دارد و چرا لزوماً باید یا سنت اسلامی و شرعی ازدواج در سن کودکی را پذیرفت و انتظارات زیادی از چنین کودکان زن شده^۴ نداشت، یا آموزش و تحصیل و آگاهی را شرط اصلی قرار داد و اصل ازدواج در دوره‌ی خردسالی اسلامی و شرعی را ملغی اعلام کرد، و آشکارا به دستورات دینی و شرعی نابرابری طلب جنسی نه! گفت.

اما اینان هیچ کدام خود را درگیر این دوگانگی‌ها نمی‌کنند. چرا که هدف آنان از این انتقادات آن نیست که «سنت‌های صریح اسلامی» را زیر سوال ببرند یا در مورد صحت دستورات دینی و شرعی تردیدی ایجاد کنند، بلکه به

(۵۹) - به بخش مربوطه در کتاب حاضر مراجعه شود.

اعتراف خود اینان، این همه جز برای آن نیست که:

- راه برای توسعهی «حقیقت اسلام» و اجرای «شرع مبین» در یک «شکل» جدیدتر (ولی با همان محتوی) هموار شود. این است که این همه گفته و نوشته، به همراهی احکام و سنت‌های به سکوت برگزار شده، عمق اطاعت این آقایان از احکام جنسی نابرابری طلبی را نشان می‌دهند. شریعتی این خواست قلبی را با زورق‌های رنگین کلمات و جملات عوام‌فربانه زینت می‌دهد، در حالی که مظهري تحت عنوان «مشابهت حقوق زن و مرد» (پیشین، ص ۱۴۳-۱۵۸) صفحاتی را برای ردّ برابری انسان‌ها و اثبات نابرابری شرعی بین زن و مرد، سیاه می‌کند. اینان از این نظر نیز سر و ته یک کریاس شریعت خواهی اند.

فصل دو:

تحلیلی بر جبر تاریخی تحول در افکار

بنیادگرایان

دسیسه‌ای مشترک برای سوار شدن بر موج جاری

گرایش دیگری که با تردستی تمام در نوشته‌های بنیادگرایان اسلامی شریعت خواه به نمایش گذاشته می‌شود، طرفداری از تغییر و تحول زندگی زنان است. این گرایش در کتاب "فاطمه فاطمه است" علی شریعتی به استراتژی اساسی تبدیل شده است. در این جا متن کتاب تا به جایی با کلمات و جملات نقدآمیز و ستیزگر علیه سنت‌های کهنه و قدیمی تزئین شده‌اند که خواننده ناخودآگاه به این تضاد کشیده می‌شود که: انگار کسی که این گونه بی‌رحمانه بر ستم سنتی می‌تازد، لاجرم طرفدار آزادی و تغییر مناسبات و قرارداد‌های اجتماعی حاکم است. بر اساس این ارزیابی نادرست، گویا مخالفت با موضوعی حتماً به معنی موافقت با خلاف آن است. یعنی حالا که آقایان علیه سنت‌های کهنه و محبوس کردن زنان شمشیر می‌کشند، پس گویا طرفدار آزادی زنان، اختلاط آنان در جامعه و حضور دوش به دوش آنان با مردان در صحنه‌های اجتماعی‌اند. آیا این نتیجه‌گیری صحیح است، و آیا اصولاً مخالفت با جریانی به معنی موافقت با جریانات مخالف آن است؟ نه!

اگر این استدلال درست می‌بود، پس می‌بایست تمام آن‌هایی که در زندان شاه زندانی بودند و تا دیکتاتوری نظام شاهی درگیر، بعداً که قدرت را به دست گرفتند به هواداری آزادی بر می‌خاستند و از دموکراسی طرفداری می‌کردند، ولی آیا چنین کرده‌اند؟ این رابطه را می‌توان در سایر امور هم دید و تجربه کرد. مثلاً وقتی باندهای قاچاقچیان برای تصرف بازار به رقابت بر می‌خیزند، بسیاری برای جلوگیری از فعالیت طرف رقیب به پلیس اطلاعات می‌دهند و حتی برای نابود کردن بازار رقیب با پلیس همکاری می‌کنند. ولی آیا این بدان معنی است که آنها طرفدار جامعه‌ی بدون اعتیادند، یا منظور نهایی آنان این است که با از هم پاشانیدن باند مقابل، بازار فروش مواد مخدر را به انحصار خود در آورند؟ این‌ها و مثال‌های فراوان دیگر از زندگی

روزمره‌ی هر کس نشان می‌دهد که در هر صورت، انتقاد از اموری به معنی طرفداری از امور مخالف آن نیست. به بیان دیگر: هر مخالفت با دیکتاتوری به معنی طرفداری از دموکراسی و آزادی نیست. یا

برخورد با ستم گروهی، مثلاً ستم وارده به زنان و کارگران و زحمتکشان، حتماً به این معنی نیست که انتقادکنندگان حتماً طرفدار آزادی و برابری‌اند. این آقایان از این باور عوام‌فریبانه و قضاوت عوامانه حداکثر استفاده را می‌برند و عموماً از امور و روابطی انتقاد می‌کنند که خود همان را، و حتی بیشتر و بدترش را، می‌خواهند و تبلیغ می‌کنند. این تاکتیک عوام‌فریبانه همان است که دزدهای کیف‌زن هم مورد استفاده قرار می‌دهند و موقع ربودن کیف کسی، خود بیشتر از دیگران فریاد سر می‌دهند که: آهای! دزد را بگیرید!

این آقایان نیز با استفاده از این شیوه، افکار عمومی و عقل مردم را گمراه می‌کنند و راه را برای قالب کردن اموری هموار می‌سازند که در ماهیت تفاوتی با امور مورد انتقادشان ندارند و حتی گاهی از آنها بدتر و ارتجاعی‌ترند. در این رابطه است که حتی امروز هم خواندن متن انتقادات علی شریعتی از ظلم و ستمی که به زنان "خانواده‌های اسلامی کهنه‌پرست" روا می‌شده، در بسیاری این احساس کاذب را بر می‌انگیزد که گویا وی نه فقط با زندگی زنان در خانواده‌های قشری و سنتی ایران آشناست، حتی علل این تغییرات را هم درک می‌کند و برای جلب توجه جامعه به این پدیده می‌کوشد. به طور مثال متن زیر چه قضاوتی را بر می‌انگیزد جز این که او طرفدار تغییر، و تطبیق شرایط ایران با اوضاع و احوال دنیای متفاوت و متمدن امروزی است؟

— «در دنیای ایستای گذشته، دختران همانند رنوشتی از مادرانشان بار می‌آمدند، ولی در جامعه‌ی پرتحول امروز، اختلاف سنی ۱۵، ۲۰، ۳۰ سال از هر دو، دو انسان جدا، دو انسان وابسته به دو دوره‌ی اجتماعی، وابسته به دو تاریخ، دو فرهنگ، دو زبان و دو بینش می‌سازد.» (پیشین، ص ۴۳)

به باور وی دنیای امروزی با شتاب و سرعت تغییر می‌کند. همه‌ی هستی‌های اجتماعی سریع‌تر از هر گذشته‌ای پوسته‌ی سابق خود را از دست می‌دهند و شکل و شمایل جدید می‌یابند. تحولات پرشتاب جهانی، در جریان توسعه و گسترش خود به جهان حاشیه، از جمله ایران، جلو کارآیی سنت‌های کهنه شده‌ی سابق را می‌گیرند و ابزارهای کنترل اجتماعی سابق را بی‌اثر می‌کنند. در این شرایط دیگرگونه، زنان این کشورها، از جمله ایران، به آگاهی اجتماعی بیشتری دست می‌یابند و علیه ارزش‌های پدیده‌سازانه اسلام سنتی^۱ به مبارزه برمی‌خیزند. مبارزه علیه سنت‌های حاکم در تداوم خود، اسلام و احکام اسلامی را، که مبنای تقسیم کار نابرابر جنسی‌اند، زیر ضربه می‌گیرد و بدین ترتیب، به باور وی:

۱- «اسلام فدای تعصبات کور کسانی می‌شود که دگرگونی را برای خود و «آقازاده‌هایشان» می‌خواهند و در مورد جامعه‌ی مردانه‌شان می‌پذیرند. ولی می‌خواهند که زنان و دختران‌شان، بی‌هیچ دگرگونی، همه‌ی قیودات، مرزبندیها و منعیات گذشته و کهنه را محترم بشمارند، تأثیری از دگرگونی‌های اجتماعی نپذیرند و حرف و شکایتی از وضع دردمندانه‌ی خود نداشته باشند».

اما آیا شریعتی با مطرح کردن این مسأله خواهان آزادی زنان و دختران است و می‌خواهد بگوید که باید دگرگونی را برای «مادر بچه‌ها» و جامعه‌ی زنانه‌شان هم بپذیرند؟ نه!

درد شریعتی و شریعتی‌ها درد زنان نیست، درد اسلام است. او نگران وضع زنان نیست، نگران آن است که با بی‌توجهی به مسأله‌ی زنان، اسلام و اعتقادات اسلامی به خطر بیفتد. هر آنچه وی مطرح می‌کند نه به خاطر آزادی زنان، یا حداقل رهایی زنان از ستم شرعی، بلکه برای آن است تا جلو جریان پشت کردن به اسلام و هر چه اسلامی است گرفته شود و اصل اعتقاد به احکام، سنت‌ها و مناسبات اسلامی زیر سؤال نرود.

این نظر در زمان خودش هم تازه نیست، چرا که مطهری سال‌ها پیش از این

هم‌رزم جوانش، به موضوع عدم درک کهنه‌پرستان اسلامی و لزوم کنار آمدن با تغییر و تحول اشاره می‌کند و آنها را عامل بدبینی مردم امروزی به احکام اسلامی می‌داند:

— «اسلام هم با جمود مخالف است و هم با جهالت. خطری که مترجه اسلام است، هم از ناحیه‌ی این دسته است و هم از ناحیه‌ی آن دسته. جمودها و خشک مغزی‌ها و علاقه نشان دادن به هر شعار قدیمی - و حال آنکه زبطی به دین اسلام ندارد - بهانه به دست مردم جاهل می‌دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی بشمارند (پیشین، ص ۱۲۰).

این جاست که نسبت به موضوع تحول زندگی اجتماعی زنان مسلمان ایران، دو عنصر «شکل و اشکال» و «محتوی، یا حقیقت و واقعیت» از همدیگر متمایز می‌شوند. بنا به تعبیر شریعتی تحول قابل قبول و مورد انتظار، یک تحول در شکل است و نه در محتوی! بنظر وی باید این تحول در «شکل» را پذیرفت و از آن طریق «محتوی اسلامی» و وظائف شرعی ناشی از آن را حفظ کرد. به باور وی، زنان ایرانی، هم به جبر و هم به اختیار، در پروسه‌ی تحول و تغییر جای گرفته‌اند، اما چه باک که در این جریان، فقط اشکالند که می‌میرند.

— «ولی اگر اشکال را هم بخواهیم ناشیانه حفظ کنیم قافله‌ی شتابان زمان، آن را زیر می‌گیرد و محتوای آن را - که خود حقیقت است - پایمال می‌سازد» (پیشین، ص ۴۵).

بر این مبنا و به باور وی:

- اولاً تغییر در زندگی زنان امری جبری و ضروری است،
- ثانیاً باید با این تحولات جبری به نوعی کنار آمد و
- ثالثاً این کنار آمدن به معنی تغییر محتوی زندگی زنان و به عبارت دیگر، به مفهوم زیر پا نهادن وظائف و تکالیف شرعی زنان، یا دادن آزادی و حق انتخاب و حیات انسانی به آنان نیست. به باور وی، با پذیرش تغییر شکل زندگی زنان ایرانی می‌توان محتوی اسلامی ناظر بر نابرابری‌های جنسی را

تداوم بخشید و حتی بدان جان تازه داد. و بالاخره با سوار شدن بر موج فراهه آمده از زنان در حال تحول (که به راه غیر مذهبی شدن می‌روند) عناصری مذهبی (فاطمه‌وار) و متعصب به وظائف، حقوق و تعهدات شرعی بار آورد.

این حرف و ادعا نیز در زمان خود تازه نبود، بلکه چندین سال قبل از او وسیله‌ی مطهری، هم‌رزم دوره‌ی حسینیه‌ی ارشاد وی، به صورت پوسته و هسته مطرح شده بود. وی نیز در انتقاد از مسلمانان جمود اسخت دکماتیک و فاناتیک) به این موضوع اشاره می‌کند که عدم درک این تحولات، پذیرش اسلام و احکام اسلامی را به زیر سوال می‌برد. از این رو باید برای حفظ زنان در محدوده‌ی شرعی راه مناسب اسلامی یافت:

— "جامد (مسلمان دکماتیک و فاناتیک) میان هسته و پوسته، وسیله و هدف فرق نمی‌گذارد. ... از نظر او عمه جزو خواندن، با قلم نمی‌نوشتن، از قلمدان مقبولی استفاده کردن، در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن، چراغ نفتی سوختن، جاهل و بیسواد زیستن را به عنوان باید حفظ کرد" (پیشین، ص ۱۱۸).

تحول زنان سیل ویرانگر است

علی شریعتی از جبری شمردن تحول اجتماعی زنان نیز دو منظور متفاوت دارد:

— اولاً توسعه‌ی تجدد و خرد شدن بخشی از قید و بندهای سنتی، و از آن میان تغییر و تحول زندگی اجتماعی زنان، امری جبری است. پس نمی‌شود با آن در آویخت. لزوماً هر کس در برابر این جریان توفنده بایستد «زیر پای ستوران این قافله پرشتاب و نیرومند نابود می‌شود».

— ثانیاً جبری بودن تحول و ضرورت همراهی با آن به معنی استقبال از آن

نیست، بلکه بدان مفهوم است که به قولی "دست را پیش بگیر" تا پس نیفتی؛ چرا که به باور وی، این چیریت نه فقط محصول زمانه، بلکه ساخته و پرداخته‌ی دست‌پلید «دستگاه حاکمه» هم هست. طبیعی است کاری که به دست «دستگاه» انجام گیرد، کاری است علیه «اسلام راستین» (علوی). بر این باور، گویا هیچ فرق و تضادی بین «اسلام راستین» وی و منافع مردم مسلمان ایران وجود ندارد و هر چه علیه اسلام است، علیه منافع مردم مسلمان هم هست و بالعکس.

«تجربزمان و دست‌دستگاه هر دو زن را از «آنچه هست» دور می‌سازد و همه‌ی خصوصیات و ارزشهای قدیمش را از او می‌گیرند تا از او موجودی بسازند که «می‌خواهند» و «می‌سازند» یا می‌بینیم که ساخته‌اند. «پیشین، ص ۷»

اما همه‌ی این صفرا و کبرا چیدن‌ها برای آن است که اصل تحول چیری زندگی زن ایرانی^۱ زیر سوال برود و جریانی معرفی شود که ارزشهای والای قدیمی^۲ را از زن ایرانی می‌ستاند و او را به موجودی در خدمت رژیم و «دستگاه» تبدیل می‌کند.

«دستگاه» مورد نظر وی از طیف گسترده‌ای تشکیل می‌شود که در آن، هم حکومتی‌ها، سرمایه‌داران، استعمارگران، استعمارگران، سرسپرده‌های استعمار جهانی و کلیسایی‌ها جا دارند و هم روشنفکران غرب‌گرا و مقلدان زندگی اروپایی در ایران. حتی مردم طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران، به خاطر آن که مدل لباس و نحوه‌ی زندگی غربی را تقلید می‌کنند، مصرف‌کننده‌ی محصولات مصرفی‌اند و از اسلام و شریعت فاصله گرفته‌اند، جزو جدایی‌ناپذیر «دستگاه» مورد نفرت وی به حساب می‌آیند.

با یک چنین داوری وارونه است که شریعتی حرف‌های سابق خود در مورد تغییر و تحول مناسبات جنسی را اصلاح می‌کند، برای اعتراضات پیشین خود دلیل می‌تراشد و نه نسبی بودن، مشروط بودن و اجباری بودن آن تأکید

می‌کند:

- این حمایت نه به معنای تأیید این دگرگونی است و نه انکارش، که بحث این نیست، بلکه سخن این است که با تغییر و دگرگونی جامعه، تغییر لباس مرده، تغییر فکر و تغییر زندگی و جهت او، زن نیز جبراً تغییر می‌کند و امکان ماندنش در قالب‌های همیشگی نیست. (پیشین، ص ۴۲)

می‌بینیم که جمله‌ی «این نه به معنای تأیید این دگرگونی است و نه انکارش» حامل یک پیام خنثی - همانند «من نه او را دوست دارم و نه از او متنفر هستم» - نیست. بلکه جمله‌ای جانبدار است و به سوی مخالفت با دگرگونی گرایش دارد. بدین بیان، "دگرگونی" به سبب "عدم امکان انکار آن" واقعی بینایی است که قابل پیشگیری هم نیست؛ مثل سیل است که آمده است و خراب کرده و برده است و دو نتیجه، نه تأیید می‌شود و نه می‌توان آن را با تمام نتایج مخربش انکار کرد.

وی در جای دیگر، هم‌چنین تحول زندگی زنان را واقعه‌ای می‌داند «چه حقیقت و چه باطل» و در مجموع بر آن است تا بگوید که اعتراف به جریان تحول زنان ایرانی، لزوماً برای آن نیست که این تحولات حاوی حقیقت و نیکی‌اند یا با نقطه نظریات مکتبی وی سازگارند. به بیان دیگر، اگر ابزارهای تغییر و تحول در اختیار بودند، شاید می‌شد زمان را برای مدتی دیگر متوقف کرد و گذشته را تداوم بخشید، یا جهت و محتوی تغییر و تحول را متفاوت‌تر از آنچه که هست برگزید. ولی حالا که تحول زندگی زنان امری جبری است و نمی‌شود برای جلوگیری از آن کاری کرد و «اگر دخترت را در اطاق عقبی خانه‌ات هم زندانی کنی، تلویزیون ملی و غیر ملی دنبالش می‌کند و گیرش می‌آورد...» (پیشین، ص ۱۶۹)، پس:

- پذیرش تحول "شکل" زندگی زنان و انتقاد از تحمیل‌های غیرانسانی و غیراسلامی گذشته، تنها راه ممکن برای حفظ "محتوی اسلام" است. در غیر این صورت، نتیجه «از صفر هم کمتر می‌شود» (پیشین، ص ۴۴)، و روند

تحولات، نه فقط به حفظ زنان در حوزه‌ی اعتقادات و محدوده وظایف اسلامی نمی‌انجامد، بلکه آنان را به راهی می‌برد که «هم شکل فدا می‌شود و هم محتوا». به بیان دیگر، با عدم درک تغییر و تحول لباس و آرایش و رفتار زنان آن روزی تهران و سایر شهرهای ایران، این خطر وجود دارد که سنت‌ها و مراسم و مناسبات اسلامی هم بی‌اعتبار شوند. مثلاً اگر زنان مدرن و متجدد و تحصیل‌کرده‌ی ایران آن روز به مراسم عقد و صیغه‌ی اسلامی ازدواج تن می‌دهند، یا به قانون خانواده‌ی متکی به احکام اسلامی گردن می‌نهند و تابع مقررات ارث و مناسبات اقتصادی و جنسی اسلامی بودند و و، در صورت دیگر، به این امور هم پشت می‌کردند و شاید بین اسلام طرفدار نابرابری جنسی و برابری جنسی بدون اسلام، دومی را انتخاب می‌کردند.

اینجاست که آگاهی از جریان تغییر زندگی زنان شهرنشین ایرانی برای بنیادگرایان اسلامی حسینی‌ی ارشاد، این وظیفه را ایجاد می‌کند که:

- اولاً "موقعیت حاضر را به درستی ارزیابی کنند،

- دوماً "با تغییراتی که اجباری‌اند و تحولاتی که غیرقابل پیشگیری‌اند به طور مشروط و موقت کنار بیایند و،

بالاخره با سوار شدن بر موج تحولات، آن را به سوی هدف‌های اسلامی خود پیش برانند.

بدین ترتیب، اصلاح‌گری آقای شریعتی جهت معین خود را باز می‌یابد. زورق‌های رنگین و عوامفریب به کنار می‌روند و انتقاد تند وی از «اشکال رفتاری کهنه و ناسالم» به پیغمبران بنیادگرا در حسینی‌ی ارشاد این رسالت را می‌دهد تا در برابر تحولات جامعه‌ی شهری زمان خود صف‌آرایی کنند. زنان در حال تحول و تجدد جامعه‌ی شهری ایران را از راهی که می‌رفتند بازدارند و آنان را نه به سبک مدل اسلامی گرد و خاک گرفته‌ی موجود، بلکه از روی مدل‌های بنیادگرایانه از نو بسازند و شکل دهند. این است که هر دو شکل زندگی سنتی و مدرن زن ایرانی (یعنی هم آنچه که «قیافه‌ی موروشی»

خوانده می‌شود و هم آنچه که «ماسک بزرگ کرده» ی تحمیلی و تقلیدی» زیر سوال می‌روند و اصل چگونه بودن زنان، یا چگونه فاطمه‌ی زمان و «خواهران زینب» بودن، به موضوع روز تبدیل می‌شود. بدین ترتیب بی‌آنکه شیفتگان واله و شیدای زورق‌های رنگین اوپاد مذهبی متوجه شوند، سالها پیش از برقراری جمهوری اسلامی، راه شرکت زنان در سرکوبی اجتماعی و کشت‌های امر به معروف اسلامی، از نظر ذهنی و تنوریک هموار می‌شود.

تصویری یکسان در هر دو آئینه

۱- رونوشت برابر اصل است

آن جایی که آیت الله مطهری از زن ایده آل و موظف اسلامی، از سنت ها و احکام تقدیس شده در بنیاد و وظیفه و حقوق زن سخن می راند، تفاوت چندانی با علی شریعتی ندارد. آن دو از این جای مسئله پا به پای همدیگر پیش می روند و هر کدام از زاویه ی خاص خود به توضیح زندگی زن ایده آلی اسلام و شیعه می پردازند و بازآفرینی آن در جامعه ی شهری امروزی ایران را سفارش می کنند. در این رابطه، مطهری تقریباً هیچ حرف شرعی مهمی نمی زند که موجب انکار شریعتی باشد و شریعتی هم هیچ مطلبی در رابطه با وظائف زن در احکام و سنت های اسلامی و شرعی ارائه نمی دهد که از سوی طرف مقابل بدعت گذاری و تجدید نظر طلبی ارزیابی شود. تبلاً دیدیم که تنها تفاوت عمده ی اینان در این زمینه، چگونگی بیان و ارائه این مطالب است تا محتوی آن ها.

مضافاً دیدگاه های این آقایان در زمینه های دیگر نیز به نحوی باورنکردنی یکسان و مشابه اند. این یکسانی و تشابه تا حدی است که انگار هر دو از مکتب و مدرسه ی ایدئولوژیکی یکسانی فارغ التحصیل شده اند. یا هر دو تربیت شده ی سکت فکری معینی هستند. این به سهم خود نشان می دهد که اینان، ولو از مجراهای مختلف، تعلیماتی یکسان دیده اند و به اندازه ی هم بدین تعلیمات وفادارند و به قولی "مکتبی اند". هر دو اینان، در عین حال:

۱- از احساسات ضد استعماری حرف می زنند.

۲- کاپیتالیسم و توسعه ی سرمایه داری را منشأ بدبختی بشر می دانند و

۳- غرب و فرهنگ مسیحیت را رد می کنند.

برای روشن شدن این نقطه نظرهای مشترک و مشابه، اشاره به نکاتی چند

ضروری است، چرا که این امور عموماً "زبان حال بسیاری از بنیادگرایان اسلامی کهنه و نوآند و به عنوان پایه‌ی استدلال این گروه برای رد ارزش‌های اروپایی، از جمله برابری بین زن و مرد، به کار می‌روند. این تعلیمات، در عین حال، گاهی چنان در افکار عمومی مردم ایران جا گرفته‌اند که به عنوان باقی‌مانده‌ی آثار تبلیغات شریعت‌خواهان هم که شده، از زبان کسانی هم که خود را جزو "امت" این پیامبران اسلام گرامی دانند، بیان می‌شوند و مورد تبلیغ قرار می‌گیرند.

۲- تاریخ روابط با غرب اسلام‌پناه

هر دو این آقایان احساسات ضد استعماری دارند و هر دو از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا بگویند: "تبلیغ علیه قوانین اسلامی جز یک نیرنگ استعماری نیست" (مظهری، پیشین، ص ۱۱۴). برای نویسنده روشن نیست که اینان در تکرار و تأکید موضوع استعمار و عنوان کردن مخالفت‌شان با آن چقدر جدی بودند، تا چه اندازه این ترم را به مفهوم تسلط "کلنیالیسم" بکار می‌بردند، تا چه حد برای بیان تسلط عام خارجی از آن دست‌افزار ساخته بودند، یا چقدر از این حرف‌ها شعارهایی توخالی برای سنوار شدن بر موج احساسات ضد امپریالیستی مردم زمان خود بودند. در هر صورت، همه‌ی قراین تاریخی برآند که:

... در طول قرن ۱۹ و سراسر دوره‌ی قاجار، کشور ما از سوی دو کشور قدرتمند انگلستان و روسیه به حالت نیمه مستعمره در آمد و به سبب خواست اینان و نوع شیوه‌ی بهره‌کشی استعماری (کلنیالیسم)، همه‌ی هستی‌ها و زمینه‌های اجتماعی ایران، حداقل تا دهه‌های پایانی قرن ۱۹ تماماً بیخ بست. در تمام دوره‌ی استعماری قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، توسعه‌ی اسلام و شریعت خواهی در ایران به بخشی از استراتژی استعمارگران برای کنترل تحول و

تحمیل ایستائی به جامعه‌ی ایران تبدیل شد. استعمارگران، بخصوص انگلیسی‌ها، برای ایجاد رکود و حفظ عقب‌ماندگی در ایران حتی به تربیت آخوند و سید و مبلغ اسلامی در مناطق تحت نفوذ خود در هند و عراق دست زدند و آنها را برای پیشبرد برنامه‌های خود به ایران صادر کردند. هم‌چنین بورسیه‌های مختلف اسلامی تهیه دیدند و از طریق این بورسیه‌ها - که برای حلال جلوه کردن ملقب به وقف می‌شدند، مثل "وقف اود" - مدارس علمیه راه انداختند و آخوند‌ها و مقام‌های مذهبی را خریدند و فروختند تا وضع ما و مردم ما به این جا کشید (۶۰). طبق مدارک تاریخی، انتخاب اولین آیت‌الله اول ایران در دهه‌ی ۱۸۶۰ و از آن پس، سازمان دادن مبارزات و اعتصابات (از جمله علیه قرارداد تنباکو در اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰) برای جلوگیری از اجرای قراردادهای تجاری بر له یا علیه این یا آن قدرت استعماری، و پس از آن، به حرکت در آوردن ملاها برای تقاضای عدالتخانه و سپس مشروطه و مشروعه‌خواهی و همه و همه، تا به غائله‌ی کاشانی و امثال آن، جز در زیر سایه‌ی استعمارگران و از طریق حمایت و اداره و یاری آنان انجام نشد (۶۱).

در اواخر این قرن، توجه استعمارگران تا حدودی به ایران و منابع اقتصادی آن جلب شد. سرمایه‌ی خارجی به طور محدود به بازار ایران راه یافت. سرمایه‌ی بازرگانی و انباشت سرمایه‌ی تجاری تا حدودی رشد کرد. و بیک دوره از گذر آرام و کم‌شتاب از بهره‌کشی به سبب رکودی (کلنیالیسم) به بهره‌کشی امپریالیستی مبتنی بر گردش سرمایه آغاز شد.

این جریان حداقل تا دهه‌ی ۱۹۲۰، آغاز دوره‌ی پهلوی اول، ادامه یافت تا از

(۶۰) - برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به:

محمود محمود، جلد ۶؛ اسماعیل رائین، ص ۹۷-۱۲۰؛ کتاب‌های نویسنده به شرح:

۱- "مدینه‌ی فاضله از امام زمان تا امام زمان"؛

۲ "Modernisering och islam i Iran och Turkiet".

(۶۱) - منابع پیشین.

آن پس در موج جدید خود سرعت و شتابی دوباره بگیرد و تحولات بیشتری را در جامعه‌ی ایران سبب شود.

از آغاز ورود سرمایه‌ی خارجی به ایران، ابتدا روس و انگلیس و پس از انقلاب شوروی، انگلستان به تنهایی عنان اختیار کشور را به دست گرفتند. از زمان جنگ جهانی دوم، رفته رفته و در طول قریب به دو دهه، آمریکا جای انگلستان را در ایران گرفت و هر چه زمان گذشت، به سبب تغییرات عمده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جهان و منطقه، و بخصوص عمیق‌تر شدن "جنگ سرد" و قرارگرفتن ایران در خط جغرافیایی برخورد بین غرب و شرق، گذر از تسلط استعماری (تسلط از راه رکودی) در ایران به تسلط امپریالیستی (تسلط از راه گردش سرمایه) شدت و سرعت بیشتر گرفت. از اوایل ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) استراتژی جدید جهانشمول (استراتژی اول استعمار نو) در جهان غرب به نیت رسید (۶۲). اصلاحات دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) و اجرای "انقلاب سفید"، ناشی از تغییر استراتژی جهانی در ایران بود و با مرحله‌ی جدید گذر از سرکردگی انگلیس و تسلط رکودی کنیالیسم به تسلط امپریالیستی (توسعه‌ای) و استقرار سرکردگی امپریالیسم آمریکا همراه بود. این برنامه، با افزایش جهانی بهای نفت از اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ (۱۹۷۰)، کیفیتی دیگر یافت و به جایی رسید که تمام نهادها و هستی‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران را دچار تحولاتی تاریخی کرد (۶۳). این برنامه تا دگرگونی این استراتژی جهانی در ایران، در پایان دهه‌ی ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) (انقلاب و کنترل و شکست انقلاب ۱۳۵۷)، دوام آورد و به سرمایه‌گذاری مبالغ هنگفتی برای

۱ (۶۲) - برای اطلاعات بیشتر در زمینه‌ی مفاهیم استراتژی‌های اول و دوم جهانی، به کتاب نویسنده تحت عنوان: "استراتژی استعمار نو - دگرگونی‌ها و بحران‌ها" مراجعه شود.

(۶۳) - برای اطلاعات بیشتر در این موضوعات مراجعه شود به کتاب‌های نویسنده به شرح: ۱- "استراتژی استعمار نو، دگرگونی‌ها و بحران‌ها" و

۲- "Modernisering och islam i Iran och Turkiet".

توسعه‌ی ایران و تبدیل آن به یکی از اقطار فعال بازار جهانی انجامید. بدین ترتیب، در مقطع کوتاهی هم که شده، تسلط امپریالیستی با سرمایه‌گذاری بر توسعه‌ی اقتصادی ایران همسو شد.

در این فاصله‌ی زمانی، با تبدیل علائق خارجی از رکود و ایستایی جامعه‌ی ایران به توسعه و تحول در ایران، روحانیون و سازمان‌های سیاسی-مذهبی ایران که در دوره‌ی استعماری (کلنیالیسم) دوره‌ی قاجار، به عنوان ابزار ایستایی جامعه، تا به مرحله‌ی رقابت با حکومت مرکزی از پله‌های قدرت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشور بالا رفته بودند، به تدریج به عنوان مهره‌های بازی آن دوره‌ی به سرآمده، ارزش و اعتبار خود را از دست دادند. توسعه‌ی جامعه‌ی ایران به تدریج به جایگزینی الگوهای فرهنگی و اجتماعی ملدن اروپایی و امریکایی، به جای الگوهای سنتی و نوعاً اسلامی، گرایش پیدا کرد. سرمایه‌ی پر قدرت وارداتی مستلزم محیطی دیگر و مناسباتی پیشرفته بود و سرمایه‌داری تجاری سنتی، راه دیگر نداشت جز پیوند خوردن با سرمایه‌داری پرشتاب صنعتی در تهران و شهرهای عمده‌ی کشور. در نتیجه، هرچه زمان گذشت، چرخ سیاسی-اجتماعی و اقتصادی علیه آخوندها و سنت‌گرایان دینی به گردش در آمد.

توسعه‌ی مدارس و آموزش و پرورش، همراه با تجربیات جدید اجتماعی در شهرهای بزرگ، رفته رفته چشم مردم را به روی واقعیت‌ها باز کرد و آنان را از اجرای "چشم بسته و گوش بسته‌ی" فرامین رهبران دینی و آیت‌الله‌ها و ملایان منصرف کرد. جریان غیرمذهبی شدن مردم و پشت کردن به فرامینی که آسمانی خوانده می‌شدند، روز به روز تقویت شد و در ادامه‌ی خود، هر چه بیشتر راه اعمال قدرت رهبران مذهبی را سد کرد. جامعه‌ی مذهبی ایران این بی‌اعتنائی همگانی را در جریان آشوب‌های خرداد ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) به تلخی تجربه کرد.

این تجربه نشان داد که انکار عمومی مردم متجدد از لایه‌های گوناگون

شهری، دیگر جایی برای ولایت شرعی آقایان قائل نیست و مردم ایران آزادی زنان و اجرای اصلاحات ارضی را بر تسلط شرعی آقایان ترجیح می‌دهند. با تقلیل حمایت استعمارگران از ملاحا و تغییر شرایط اجتماعی از حالت ایستایی (رکودی) به حالت پویایی، الیگارشی مذهبی ایران گام به گام موفقیت قبلی خود به صورت شریک حکومت مرکزی را از دست داد و آخوندها از صحنه‌ی سیاسی و تصمیم‌گیری به جایگاه "روحانیت" بی‌یال و دم و "دعاگویان اعلیحضرت ظل‌الله" تنزل مقام یافتند.

این تحولات، زنگ‌های بود و نبود را برای اسلام‌گرایان به صدا در آوردند و صدای اعتراض مذهبیون ایران از لایه‌های مختلف را بلند کردند. امریکا و غرب امپریالیست، مسئول تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خلاف مصالح اسلامی معرفی شدند و از نقاط مختلف هدف حمله‌ی کسان و جریانانی قرار گرفتند که بازگشت به اسلام و جامعه‌ی سنتی دوره‌ی ایستایی را در برنامه‌ی خود داشتند و حتی از بهره‌کشی خارجی نوع استعماری (بهره‌کشی به سبب رکودی و ایستایی) در مقابل نظم پویاتر کاپیتالیستی حمایت می‌کردند.

این همه برای آن بود که دشمنی اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان با موضوع استعمار، به معنی دشمنی با کنترل خارجی نبود. چرا که این جماعت، اساساً قدرت و شوکت خویش و پدیده‌ی آخوندسالاری در ایران را مدیون دوره‌ی سلطه‌ی خارجی‌اند. اینان در واقع پروسه‌ی تولید و رفاه و مصرف شهری در ایران را مسئول در حاشیه قرار گرفتن خود می‌دیدند و از این نظر بود که با امپریالیسم، که سیستم بهره‌کشی‌اش بر گردش سرمایه و تولید و مصرف بنا می‌شود، دشمنی می‌ورزیدند. این به معنی دشمنی با کنترل خارجی نوع استعماری نبود. این بود که ایشان آمریکا را به عنوان قدرت فائقه‌ی این دوره شیطان بزرگ تلقی می‌کردند، نه انگلستان را که مسئول اصلی دوره‌ی طولانی رکود، ایستایی و عقب‌ماندگی در ایران بود.

بر اساس همین سابقه‌ی تاریخی هم هست که هر دو این آقایان، هم مظه‌ری و هم شریعتی، به مظاهر جدید اجتماعی و طبقات مدرن بر آمده از تحولات و مصرف و رفاه اجتماعی می‌تازند. هر دو نظام سرمایه‌داری و آثار و عواقب آن را زیر ضرب می‌گیرند و هیچ‌کدام این کار را به خاطر جانبداری از سیستم‌های اجتماعی عادلانه‌تر پساکاپیتالیستی یا مخالفت با نابرابری و بی‌عدالتی سیستم سرمایه‌داری انجام نمی‌دهند. این آقایان با سرمایه‌داری و کنترل امپریالیستی مخالفند، زیرا این نظام اسلام و اسلام‌گرایان را در حاشیه قرار داده است، و مگر نه مال‌اندوزی، سود بردن از معاملات و کسب ثروت در اسلام کاملاً حلال و حتی موجب رحمت الهی است!

۳- زن اروپایی و نظام سرمایه‌داری

به نظر هر دو این آقایان، زن اروپایی از جهت دیگر نیز تحت ظلم و بهره‌کشی است که وجود نظام کاپیتالیستی و فرهنگ بورژوازی (۶۴) در اروپاست. به باور ایشان، و بخصوص علی شریعتی، سرمایه‌داری در جریان تکامل خود، زن پاک و معصوم دوره‌ی "پیش سرمایه‌داری" را به موجودی مصرف‌کننده، جنسی (سکسی) و فاقد اندیشه تبدیل کرد و وی را واداشت تا در تعقیب لذت‌های آنس و عشق‌های آسان، به عروسک بی‌جان سرمایه‌داران تبدیل شود. زن اروپایی در این مفهوم موجودی است:

- مصرف‌کننده.

عنصر تبلیغات کالاهاى بنجل.

- عامل بقای سرمایه‌داری شتمگر، و در عین حال کالایی اقتصادی که «به میزان جاذبه جنسی‌اش، خرید و فروش می‌شود»:

۱ (۶۴) - شریعتی به کلماتی همانند "مبارزه‌ی طبقاتی"، "ظلم بورژوازی" و همانند آنها هم اشاره می‌کند، اما نه او و نه مطهری مقصود خود را از این کلمات رایج و مد روز زمان خود را بیان نمی‌کنند. طبیعی است که وقتی این آقایان بنیادگرا، عالی‌ترین مدل و انگاره‌های اجتماعی امروز را در بنیاد و آغاز اسلام می‌یابند و خوانندگان خود را برای بازگشت به این دوره‌ی تاریخی فرا می‌خوانند، جامعه‌ی بدون ظلم و فارغ از فرهنگ بورژوازی مورد نظر ایشان هم نمی‌تواند غیر از جامعه و فرهنگ اسلامی مطابق با مدل بنیادی آن دوره باشد. این است که نقد ایشان از بورژوازی و مناسبات سرمایه‌داری به معنی آرزوی بازگشت از سرمایه‌داری به صورت‌بندی‌های پیش از سرمایه‌داری و از تمدن امروزی به جامعه‌ی بدوی و دوره‌های قبیله‌ای نوع عربستان آن دوره است. نه به خاطر رسیدن به جامعه‌ی عادلانه‌تر سوسیالیستی و پساکاپیتالیستی. در فرهنگ و ترمولوژی اسلامی، کلماتی از این قبیل به آن معنا به کار نمی‌روند که در ترمولوژی مدرن و امروزی رایج است. این را از زمان پیدایش جمهوری اسلامی نیز به کرات تجربه کرده‌ایم. از این رو باید کلمات و عبارات از این دست اسلام‌گرایان را در دستگاه فکری و ترمولوژی آنان معنی کرد و نه در دستگاه فکری دیگر و از طریق ترمولوژی‌های مکاتب مدرن و امروزی.

- در جامعه‌ای که اصالت از آن «تولید و مصرف» و «مصرف و تولید اقتصادی» است و تعقل نیز جز اقتصاد چیزی نمی‌فهمد، زن نه به عنوان موجودی خیال‌انگیز، مخاطب احساسات پاک، عشق‌های بسیار بزرگ، پیوند تقدس، مادر، همدم، کانون الهام، آینده‌ی صادقی در برابر خویشتن راستین مرد، بلکه به عنوان کالائی اقتصادی است که به میزان جاذبه جنسی‌اش، خرید و فروش می‌شود. (پیشین، ص ۹۰)

شریعتی در جاهایی هم به تصادف به وجود زنان استثنای خوب، دانشمند و محقق اروپایی هم اشاره می‌کند، ولی جالب است که نه آنان را تربیت شده‌ی همین «جامعه سرمایه‌داری فاسد» می‌شناسد و نه اشتغالات و محیط‌های آموزشی آنان را دست‌آورد نظام غربی می‌داند. از این روست که وی همه‌ی دست‌آوردهای جامعه‌ی اروپایی در دوره‌ی مدرنیسم اخیر را به یک باره زیر سوال می‌برد و هر آنچه را برای زن اروپایی فراهم آمده، محکوم می‌کند و فاقد ارزش تقلید و یادگیری در ایران می‌داند.

قبلاً گفتیم که هم او و هم مطهری، با بهره‌کشی نوع رکودی و ایستایی که باعث تجدید حیات اسلام در ایران و بالا آمدن آخوندها شد، مخالفتی ندارند و مخالفت‌شان با سرمایه‌داری به معنی مخالفت با نابرابری و بهره‌کشی اقتصادی، که اموری شرعی‌اند، هم نیست. باید اضافه کرد که بنیادگرایی اسلامی در عین حال به معنی آرزوی بازگشت به دوره‌ی رکودی نوع قبیله‌ای و نظام برده‌داری - بازرگانی در دوره‌ی بنیاد اسلامی است. این است که اینان مخالفت با سرمایه‌داری را عمدتاً زمانی مطرح می‌کنند که بازگشت به جوامع پیش از سرمایه‌داری و مناسبات فرهنگی و اجتماعی آنرا آرزو و مطرح می‌کنند.

حمله به جامعه‌ی مدرن و دستاوردهای اروپایی برای دفاع از سیستم زندگی دوره‌های پیش سرمایه‌داری و رکودی پیشین، برای شریعتی اهمیت بیشتر دارد. برای او بازگشت به دوره‌های رکودی نوع دوره‌ی عربستان صدر اسلام، یک

نوستالژی جدی است. علاقه‌ی وی به جامعه‌ی روستایی و ایلیاتی تا به جای است که همانند بسیاری از رومان‌تیک‌های (۶۵) اروپایی قرن ۱۸، به جای جامعه‌ی شهری و سرمایه‌داری، به طبیعت وحشی و جامعه‌ی بدوی نوع روستایی و عشایری عشق می‌ورزد. شریعتی زن را هم در روستا، در خلوت طبیعت و خارج از کشاکش حقوق و انتظارات یک چنین فضایی می‌پسندد و می‌ستاید، و حتی از «عقلانی شدن» و «منطقی شدن» وی می‌هراسد و نکر می‌کند که باید این موجود عاطفی و ظریف و شکننده، با قلبش بیندیشد و با عشقش زندگی کند و چنان باشد که در شعرها بیان می‌شود، وگرنه به باور غریب وی گویا:

— «زن صاحب اختیار»، «مستقل» و «آگاه»، هم خود و هم دیگران را به صلاحت و گمراهی می‌کشاند! (پیشین، ص ۸۶-۸۰).

این است که به موازات اعتقاد به اسلام و بنیادهای اسلامی، گرایش نوع رومان‌تیک‌ی که ضمناً متضمن بنیادگرایی و روستاگرایی فرهنگی است نیز، بر نظریات وی تأثیر می‌گذارد و در ساخته و پرداخته شدن افکار و عقایدش در مورد موضوع زن، و حق و حقوق و زندگی وی نقش ایفا می‌کند. تداخل این عنصر در افکار اسلامی به نگرش و نمونه‌سازی شریعتی از زن ایده‌آلی

(۶۵) — یک جهت‌گیری ایدئولوژیکی و هنری که در طول قرن ۱۸ اروپا نقش‌های مهمی در مقابله با مکتب‌های کلاسیسم و رنالیسم (واقعیت‌گرایی) ایفا کرد. این جهت‌گیری محصول گردهم‌آیی عناصر چندی بود که از آن میان می‌توان به ایده‌آلیسم (ذهن‌گرایی)، ستایش احساسات عاطفی و شیدایی زیبایی‌های ابتدایی (بکر و دست نخورده)، و بالاخره عشق به بازگشت به گذشته و مناطق بکر و دور دست اشاره کرد. جهت‌گیری ایدئولوژیکی رمانتیسم، هم گرایش به فرهنگ‌های آغازین و بدوی (بنیادگرایی فرهنگی) را با خود داشت و هم گرایش به بنیاد روستایی (نوستالژی اجتماعی گذشته‌گرا) را. شیلینگ، بایرون، برامس، جزو نمایندگان شناخته‌شده‌ی این گرایش در زمینه‌های مختلف‌اند. نگاه کنید به:

— (Bonniers Lilla Uppslagsbok, Sweden).

اسلامی، رنگ و بوی روستایی می‌بخشد. بی سبب نیست که برای او زن "آیده‌آلی" بیش از همه، زن زحمتکش روستایی و ایلپاتی است و برخلاف داده‌های تاریخی، فاطمه‌ی مورد معرفی وی زنی فقیر و ناتوان از خانواده‌ی بی‌چیز و نداری است که زیر بار مسئولیت خانه و خانواده، ناگزیر جان می‌کند. (۶۶)

۴- غرب، مسیحیت و قرون وسطی

هر دو این آقایان، غرب را به سبب تبعیت از فرهنگ مسیحیت و دین مسیحی رذّ می‌کنند. جالب آن است که هر دو، در عین رذّ غرب و تمدن و فرهنگ آن، برای اثبات نظریات خود دائماً به کسانی از جامعه‌ی غرب مراجعه می‌کنند. مطهری به کسانی چون راسل، روسو و منتسکیو استناد می‌جوید تا برای حرف‌های خود وجه اثباتی خارجی بیاید و شریعتی در جایی راه وی را می‌رود و از کسانی چون منتسکیو و دکارت و سارتر نقل قول می‌کند و تأییدیه می‌گیرد، و در جای دیگر در مقام جدال می‌ایستد و بدین ترتیب، راه تأیید و تکذیب را هم‌زمان می‌پیماید.

مطهری در مورد قرون وسطی صریح است و آنرا به روشنی مورد نقد قرار می‌دهد. این انتقادات نه فقط با دستکاری در واقعیات همراهند، گاهی حتی از مرزهای معمولی فراتر می‌روند و جنبه‌ی شوخی به خود می‌گیرند. شریعتی اما، در این مورد گرفتار نوعی تضاد لاینحل است: از سویی زن مذهبی و روستایی آن دوره را می‌ستاید؛ آن گونه که زن روستایی و عشایری ایران را مورد ستایش قرار می‌دهد، از سوی دیگر کلیسای دوره‌ی رکودی

(۶۶) - به بخش مربوط به "سبب‌های فقیرنمایی" در همین کتاب مراجعه شود.

ارویای تحت ستم کلیسا را مسئول ستم‌های وارده بر زنان اروپایی می‌داند. وی از زن روستایی و زحمتکش اروپایی هم تصویری غایی و ایده‌آلی ارائه می‌دهد و سعی می‌کند از طریق مراجعه به روند تاریخ تحول قرون اخیر اروپا، و اشاره به رشد و ظهور «فردگرایی» و روابط «عاقبلانه و منطقی»، به این نتیجه برسد که گویا این تحولات پیوندهای انسانی را تضعیف و نابود کرده‌اند و از همان جا گمراهی و بدبختی «زن اروپایی» آغاز شده است. شریعتی این پیوندهای از دست رفته را «پیوندهای مقدس روحی و ادبی و نظری» و «عاطفه‌ی غریزی و احساسات مذهبی» نام می‌گذارد و می‌نویسد:

– آیینش منطقی دکارتی، همه چیز و حتی مقدسات و اصول اخلاقی از جمله زن و عشق را که همواره در «حاله» ای از قداست و خیال و روح و الهام و شعر و اسرار دست نیافتنی پنهان بود، بر روی تخته‌ی تشریح گذاشتند و تجزیه و تحلیلش کردند. (ایشین، ص ۸۲)

می‌بینیم که او نه فقط افسوس تحول زندگی زن اروپای امروزی را می‌خورد، بلکه هم زمان، زندگی زنان در جامعه‌ی اروپایی قرن وسطی را می‌ستاید و محکومیت ابدی زنان آن دوره برای خانه‌نشینی و خدمتکاری را «پنهان شدن در حاله‌ای از قداست و خیال و ...» نام می‌نهد. به خلاف او، مطهری نسبت به گذشته‌ی زن اروپایی عاطفه‌ای خاص نشان نمی‌دهد و از اعتراف به این که در گذشته، حکومت و قدرت کلیسا عامل اصلی عقب ماندگی زن اروپایی و عنصر اساسی ستم کشی وی بوده است، خودداری نمی‌کند. مطهری حتی ادعا می‌کند که «در اروپای قبل از قرن بیستم، زن قانوناً و عملاً فاقد حقوق انسانی بود، نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او» (ایشین، ص ۱۵۴). این ادعا اگر چه برای محکوم کردن اروپا و تمدن اروپایی به کار رفته، در نوع خود اعتراف بدان است که زنان در سده‌های اخیر و به سبب گسترش سکولاریسم (رهایی از مذهب) اجتماعی به حقوق خود دست یافته‌اند. مطهری از بیان این واقعیت پرهیز می‌کند که کلیسای اروپا و کشیش‌های

دوره‌ی حکومت دینی قرون وسطی، زنان را به جرم جادوگری می‌سوزاندند. او از راه انکار واقعیت‌های تلخ حکومت مذهب در اروپا، سعی می‌کند به جای دامن زدن به بحثی که ممکن است به خاطر موقعیت مذهبی وی نوعی اعلام جنگ مذهبی تلقی شود، از غرب و فرهنگ غربی انتقاد کند، نه از کلیسا و حکومت دین در اروپا (۶۷). این انتخاب، در عین حال، خالی از تعصب "هم‌سلکی" و احساس برادری با کشیش‌ها و هم‌سلکان اروپایی و مسیحی نیست. او می‌داند که خارج از جنگ‌های دینی رایج برای تصرف حوزه‌های قدرت هم‌دیگر، در مفهوم نهایی سرنوشت هر سه‌ی این ادیان خریشاوند، یهودی‌گری، مسیحیت و اسلام، به هم گره خورده و نمایندگان مذهبی هر سه‌ی این ادیان، که معیشت و اربابی خود را از راه دین و دینداری تأمین می‌کنند، در برابر مردم لائیک و جریاناتی که به مردم‌سالاری اعتقاد دارند، متحد طبیعی یک‌دیگرند.

شریعتی اما، تحت تأثیر عنصر بنیادگرایی اسلامی و روستایی، آرزوی بازگشت به قرون وسطی و دوره‌های تسلط مذهبی اروپا را در دل می‌پروراند. وی حتی در غم از دست دادن زندگی آن دوره‌ی تاریک اروپا، صفحه‌هایی را سیاه می‌کند و تحولات بعد از رنسانس^۱ - یعنی دوره‌ی آزادی، برابری، استقلال و عدم وابستگی نسبی زن اروپایی - را عقب‌گرد تاریخی می‌خواند. او هم چنین خیزش تاریخی زن از مرحله‌ای که جزو اشیاء و حیوانات خانگی تلقی می‌شد تا به امروز را، که در مبارزه‌ی برابری با مرد شرکت می‌جوید، به تلخی تمام محکوم می‌کند و بازگشت به گذشته‌های سرد و تاریک قرون وسطایی را مد نظر دارد. به باور او، در طول دوره‌ی تحولات اخیر، از زمین‌داری تا به سرمایه‌داری و شهرنشینی و رشد تکنولوژی، زن اروپایی صاحب چیزی نشد جز آنچه:

- تسکواآلیته به جای عشق نشست و زن، این «اسیر محبوب» قرون وسطی،

(۶۷) - مطهری، پیشین، ص ۲۵۵-۲۵۴، ۱۵۷-۱۵۶.

به صورت یک «اسیر آزاد» قرون جدید درآمد. چنین بود که زن در تاریخ تمدن‌ها و مذاهب پیشرفته - که اگر یگانگی مطلق و صرفی با هنر نداشت، اما از نظر الهام و احساس و خصوصیات روحی، دارای مقامی بسیار بزرگ و متعالی از جنس عشق و احساس و هنر بود - به شکل ابزاری درآمد برای استخدام در هدفهای اقتصادی و اجتماعی و تغییر تیپ جامعه‌ها و نابودکردن ارزشهای متعالی و اخلاقی و تبدیل کردن یک جامعه‌ی سنتی یا معنوی و اخلاقی یا مذهبی به جامعه‌ی مصرفی و پوچ. (پیشین، ص ۹۱)

این همه، تنها یک سوی سکه‌ی فکری شریعتی است. تصویر رویه‌ی دیگر علیه این اظهارات است و نشان می‌دهد که همه‌ی دردمندی‌های زن اروپایی زیر سر تسلط طولانی کلیسا در قرون وسطی است؛ مسیحیت مسئول اعمال خشونت‌آمیز و غیرانسانی تاریخی علیه زن اروپایی است و آثار این ستم تاریخی، هنوز هم که هنوز است، در سنت‌های گذشته باقی است:

— همین زن اروپایی که ما می‌شناسیم - زن عصر جدید خودش زانیده و نطفه بسته‌ی «قرون وسطی» است. عکس‌العمل خشونت‌های ضدانسانی و مرتجعانه‌ی کشیش‌هایی که در دوران قنوت روحانیت بنام مسیح و مذهب، زن را تقیح کردند و ذلیل و محبوس و برده‌اش ساختند؛ از استقلال اقتصادی، از حق مالکیت بر اموال خویش و حتی بر فرزندان خویش و حتی از حق اسم نامیل داشتن، محروم‌ش کردند و حتی منفور خدا نشان دادند و عامل فساد، و حتی مجرم اصلی در افتادن آدم از بهشت به زمین! (پیشین، ص ۷۷)

آنهمه فشار ضدانسانی و شبه مذهبی - بنام دین - علیه زن، باعث شد که اروپای امروز عکس‌العمل نشان دهد. و این عکس‌العمل قرون وسطای ضدزن است که خاطره‌اش هنوز در فکر و اندیشه زن امروز باقی است. (پیشین، ص ۸۰).

هنوز در ایتالیا و اسپانیا - که مذهب قوی‌تر است - با همه‌ی اعلامیه‌های آزادی و حقوق بشر - و امثال این شوخی‌های بزرگ - زن از بسیاری از حقوق انسانی محروم است. (پیشین، ص ۸۰)

این برخورد‌های ناهمسوی، از سوی ستایش‌آمیز و از سوی دیگر نقدآمیز و

منفی با مسیحیت و دوره‌ی حکومت مذهبی در اروپا، حاصل تلاقی چندین خواست مختلف است:

- از سوی هر دو این آقایان معتقدند که اصل دین و دینداری و زندگی بر اساس اخلاق مذهبی بهتر از زندگی غیرمذهبی (سکولار) است، ولو که آن دین، دین اسلام نباشد. با این وجود، هر دو خود را رقیب مذهبی مسیحیت می‌دانند و حاضر به اعتراف زوایای منفی یا تمجید آن نیستند.

در ضمن هر دو این آقایان می‌خواهند با دستکاری واقعیت به شکل بزرگ نمایی مشکلات "دیگران" و ندیدن و کوچک کردن مسایل "خودی"، شنونده و خواننده‌ی ایرانی خود را قانع کنند تا از هرچه اروپایی و زندگی اروپایی است روگردان شوند و به آلترناتیو جدید، یا به قول شریعتی به شکل جدید اسلام جذب شوند. این است که هر دو این آقایان در جریان برخورد با اروپا و کلیسا دچار یک تناقض‌گیری اند و به طور کلی، آنچه در این مورد ارائه می‌دهند جز مجموعه‌ای از کتمان واقعیت، دستکاری در اطلاعات و حتی توضیحاتی غیر واقعی نیست.

- از سوی دیگر هر دو، بخصوص شریعتی، به زندگی بنیادی نوع روستایی و رکودی کشش و گرایش دارند و در همان حال، با شرمندگی به یاد می‌آورند که حکومت دینی در اروپا چه مصیبت‌هایی که برای مردم اروپا به بار نیاورد. آنان، بخصوص مطهری، ضمناً نمی‌توانند از اعتراف به موفقیت‌های زن امروزی در اروپا خودداری کنند.

در ضمن، این آقایان برای قابل قبول نشان دادن افکار بنیادگرایی خود که با زمان و مکان امروزی قرن‌ها فاصله دارند، مجبورند راه تبلیغی خود را با زدن به نعل و به میخ پیش ببرند و هر از گاهی به تبلیغ و پذیرش مسایل و حتی تقدیس امری دست بزنند که قبلاً آن را نفی کرده‌اند. این گرایش، در نوشته‌های شریعتی جویای نام بیشتر دیده می‌شود تا در نوشته‌های مطهری جا افتاده در تعلیمات مدرسه‌ای. شریعتی در جریان معرفی زن اسلامی

ایده آلی خود از سنت‌هایی دفاع می‌کند که قبلاً بر آنها نه تندی شوریده و آن‌ها را با کلمات و عبارات تند به باد استهزاء گرفته است. عین همین دوگانگی در جریان نقد از اروپای مسیحی نیز مشاهده می‌شود.

با این‌گونه نگرش تبلیغاتی است که این آقایان به هرجای اروپا - اروپای اندیشه‌ی ایشان، نه اروپای واقعی - دست می‌زنند جز فساد و فروریختگی، سردی، تنهایی و بی‌هویتی برای زن اروپایی نمی‌یابند و این البته برای آن است که به قول آنان، اروپا:

- تحت حاکمیت سرمایه‌داری و بورژوازی است و نه دوره‌ی قبیله‌ای نوع بنیادی در اسلام.

- از سوابق و سنت‌های مسیحیت سهم می‌برد و نه از اسلام.

- بر خلاف احکام اسلامی، آزادی و استقلال و برابری زن را پذیرفته است و به آن فرصت داده است، و بالاخره:

- اروپاگرایی به هدف زنانی ایرانی و تهرانی‌یی تبدیل شده که نابرابری شرعی و اسلامی را نمی‌پذیرند و زیر بار احکامی نمی‌روند که آنان را در خلقت موجوداتی غیر عقلانی و فطرتاً ناقص و محتاج اربابی مرد ارزیابی می‌کند. گویا از دید این آقایان، این همه نه فقط برای محکوم کردن اروپا، زن اروپایی، نظام اروپایی، و آزادی‌های اروپایی، بلکه برای دستکاری در اطلاعات، کتمان واقعیت‌های اروپایی و حتی دروغ‌گویی کفایت می‌کند.

عینک تار، نگاه معیوب

۱- هم جنس بازی

آیت الله مطهری، اگر چه نه چندان ماهرانه و استادانه، راه دستکاری در اطلاعات، مقایسه های مع الفارغ و نامربوط و تفسیرهای بی پایه از اروپا و جهان را بلد است و از شیوه های مذموم عوامفریبی برای اثبات عقاید بنیادگرا و مبانی شرعی خود استفاده می کند. اما کار و شیوه ی او نه فقط عوامفریبانه و نازل است، گاهی حتی جنبه ی شوخی و استهزا به خود می گیرد و این سوال را پیش رو می گذارد که آیا این همه وارونه دیدن ها آگاهانه است؟ یا از نگرش معیوب نوع مدرسه ای و حوزه ای وی به امور، و محدودیت درک، توجیه و توضیح این مسایل ناشی می شود؟ برای نمونه، وی با مراجعه به قانون مربوط به "هم جنس بازی" در انگلستان، این نتیجه را می گیرد که "چندزنی" اسلامی درست و لازم است. حالا هم جنس بازی در انگلستان چه ربطی به چندزنی در ایران دارد، خود جای سوال دارد. مضافاً، فارغ از این عدم ارتباط منطقی بین این دو موضوع، متن انتقادی وی چنان ساده لوحانه می نماید که انگاری یا درکی نسبت به مفهوم قانونی که خود مطرح می کند ندارد، یا به زبانی حرف می زند که فقط مخصوص خوانندگان آثارش در مدرسه های علوم دینی است:

- "مجلس لردهای انگلیس قانون "همجنس بازی" را در شور دوم خود تصویب کرد. این قانون که قبلاً به تصویب مجلس عوام انگلیس رسیده بزودی از طرف الیزابت دوم ملکه ی بریتانیا توشیح خواهد شد. در حال حاضر در انگلیس تعدد زوجات ممنوع است، اما همجنس بازی رواست. از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود "هوونی" از جنس زن بیاورد جایز نیست، یک عمل غیر انسانی کرده است. اما اگر "هووی" از جنس مرد بیاورد، عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است. به عبارت دیگر به فتوای اهل حل و عقد انگلستان اگر "هووی" زن، ریش و

۱ سبیل داشته باشد چند همسری اشکالی ندارد! (پیشین، ص ۴۱۶).

س. تفاهم آیت‌الله مطهری اما، این است که اولاً قانون آزاد بودن روابط هم‌جنسی^{۱۶۸} به معنی ملزم کردن مردم به رابطه‌ی هم‌جنسی نیست. این قانون و موارد مشابه آن از آن‌جا ناشی می‌شوند که در جوامع مبتنی بر حکومت‌های نوع دموکراسی، اختیار زندگی خصوصی هر کس (هر فرد عاقل و بالغ) در دست خود او است، نه در دست دولت یا شریعت‌مداران دینی. یعنی که نه دولت‌ها و دینداران حق فضولی و دخالت در روابط خصوصی مردم را دارند، نه مردم حق تحقیق در مناسبات همدیگر را. کسی هم خود را مسئول آمر به معروف و نهی از منکر^{۱۶۹} کس دیگری نمی‌بیند و اصولاً مردم برای تفتیش زندگی خصوصی همدیگر تربیت نشده‌اند.

در نتیجه، نه ما مردم "هتروسکسوتل"، که بر اساس مناسبات زن و مردی زندگی می‌کنیم، در کار و زندگی آدم‌های "هموسکسوتل" (با روابط هم‌جنسی) دخالت می‌کنیم و به فکر نظارت بر اطلاق خواب آنها هستیم، نه آنها در زندگی ما. به قول معروف، "عیسی به دین خود، موسی به دین خود". طبیعی است آن که دموکراسی و آزادی فردی را می‌پذیرد، نمی‌تواند این آزادی‌ها را فقط برای خود و راه و روش خود بخواهد و جلو آزادی‌های را که دوست ندارد بگیرد. پذیرش آزادی فردی و حق انتخاب نحوه‌ی زندگی خصوصی، بخش غیر قابل تفکیک دموکراسی و آزادی است و قانونی شناختن اسلوب‌های شخصی و زندگی خصوصی اقلیت‌ها بخشی از آن است.

باید اضافه کرد که مطهری به عنوان عالم اسلامی و شیعی خیر دارد که در

۱۶۸- بحث بر سر هم‌جنسی بین دو فرد بالغ است، نه هم‌جنسی پدوفیلی یا هم‌جنسی با کودکان و افراد نابالغ.

اسلام اگر هم جنس‌بازی و روابط بین در جنس حرام و مستوجب کیفر است: ۱) اولاً این منع بیشتر شامل رابطه بین مردان است تا میان زنان. در نظم اجتماعی جمهوری اسلامی و بر اساس جدایی جنسی زنانه و مردانه، زنان به هم دیگر محرم به حساب می‌آیند. آنان در دیدارهای زنانه احتیاجی به پوشش و حجاب، که از نظر شرعی برای پوشاندن اندام و جذابیت‌های جنسی تجویز شده‌اند، ندارند. یعنی می‌توانند جلو چشم همدیگر لغت بشوند، در حمام‌های زنانه هم دیگر را تماشا کنند، با هم دیگر مجالس جشن و شادی داشته باشند، در برابر هم دیگر برقصند و به نمایش سکی و حسی دست بزنند و لذت بدهند و لذت ببرند.

در نتیجه، بر اساس اسلوب‌های ناظر بر جدایی جنسی، یعنی در جایی که مردان فقط حرّیت و آمد با خود را دارند و زنان با خود را، زنان و مردان از طریق تجمعات هم‌جنسی زنانه یا مردانه، خواهی و نخواهی به مبادله‌ی جنسی می‌پردازند و بگوشی و نگوشی به اصطلاح آقایان "هم‌جنس‌بازی" می‌کنند.

در اروپا نیز هم‌جنس‌بازی فقط مخصوص مردان نیست، بلکه نیمی از هم‌جنس‌بازان "زنان هم‌جنس‌بازند" و نیمی "مردان هم‌جنس‌باز". تجمعات آنان هم عموماً تابع مقررات جدایی جنسی مردانه یا زنانه‌اند، با این تفاوت که آنان در این گروه‌هایی‌ها به این رابطه اعتراف می‌کنند، ولی در جوامع زنانه و مردانه‌ی شده‌ی ایران اسلامی، بسیاری به مناسبات هم‌جنسی می‌پردازند، بدون آنکه بدان اعتراف کنند.

در ثانی، این شدت عمل شرعی در اسلام، به زمانی که در رابطه‌ی زن و شوهری مطرح می‌شود تخفیف می‌یابد. بر اساس دستورات شرعی، ارضای جنسی مرد از همسر شرعی به هر شکلی مجاز است و این حتی به هنگام مهاجرت مسلمانان به مدینه یکی از مسائل مورد بحث و اختلاف بین زوجین... یکی با فرهنگ جنسی مکی و دیگری با فرهنگ جنسی مدینه‌ای... تبدیل شده بود. بر اساس شرع و حتی فتاوی صادره، دخول در دبر امخرج،

کون) زن، حداقل تا محل ختنه‌گاه حلال است و برای بیش از آن هم اگر حلال نباشد، بنا به تفسیرهایی، مجاز و بنا به تفسیرهای دیگر مکروه است. بنا به نظر اسلام‌شناس ترک آریف تکین، آیه‌ی ۲۲۳ سوره‌ی البقره به معنی: "زنان شما کشتزارهای شماست، آنگونه که خواهید وارد شوید..." نیز در این رابطه نازل شده است. به روایت وی، این آیه بر اثر مراجعات و سوال مسلمانان، از جمله "مراجعه‌ی عمر حلیفه‌ی دوم که نمی‌دانست با انجام دخول از "در" زنش دچار گناه شده است یا نه، نازل شده (۶۹) و مشخصاً ناظر بر مجاز شمردن این گونه رابطه‌ی جنسی بین زن و شوهر است. در این مورد حتی حدیثی نقل می‌شود مبنی بر این که وقتی این موضوع در مراجعات مردم مطرح شده، پیغمبر اسلام آن را به آیه‌ی مذکور مراجعه داده و اجازه‌ی قرآنی را مهم‌تر از نظر منفی مردم نسبت به این نوع رابطه بین شوهر و زن اعلام کرده است (۷۰).

در هر حال، این گونه سوابق ذهنی باعث شده که آیت‌الله مطهری قانون آزاد بودن هم‌جنس‌بازی را اولاً "صرفاً" به معنی رابطه‌ی مرد با مرد بگیرد. در حالی که این قانون ناظر بر زندگی زن با زن هم هست. در ثانی وی این رابطه را با "چندزنی" و "هوری ریش و سبیلدار" مقایسه می‌کند و به عنوان آزادی مردان برای داشتن معشوقه‌های نر و ماده تعبیر می‌کند. در حالی که

(۶۹) - مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Kutu-ı Sitte, Canan tercumesi, 3/295; Tirmizi, Bakara tefsiri, No: 2980. Suyuti, Lubab, Bakara Suresi-223. Vahidi, Esbab-e Nuzul, Bakara-223. Hazin tefsiri, Bakara-223. Quoted by: Tekin: Kur'an'in... s. 71.

(۷۰) - مأخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Suyuti, Lubabu'n-Nukul, Bakara suresi, 223 ayet. Hadis No: 99, Abdulmelik bin Habib, Kitabu Edebi'n Nisa, s. 456.

گروندگان به این رابطه، عموماً از زندگی جنسی هتروسکسپنل (دوجنسی زن و مردی) می‌برند، نه این که هم با هم جنسان خود رابطه داشته باشند، هم با جنس مقابل.

• به دیگر آن که، اینان نیز به طور گروهی زندگی نمی‌کنند و روابطشان اکثراً تابع تک جفتی است و نه به قول مطهری "چند مردی و چند زنی"، یا به تعبیر او "هو آوردن در هر شکل نر و ماده‌ای آن".

مطهری به این موضوع از پشت عینک‌های اسلامی خود نگاه می‌کند و انگار تحت تأثیر مسایلی چون مردسالاری اسلامی، چند زنی و سنت مختلط زنیارگی و بچه‌بازی که در دربارها و بین طبقات مرفه جوامع شرقی و اسلامی رایج بوده، این رابطه‌ی هم جنسی فرد به فرد را، به غلط، صرفاً با فاعلیت مردانه، نوعی چندزنی و حتی "چند هوویی نر و ماده‌ای"، و در هر حال، ازدواج گروهی نوع حرمسراییی قلمداد می‌کند. وی با این درک و فهم نادرست از پدیده‌ای که نه فقط در اروپا، بلکه در همه جا و حتی در ایران و شهرهای اسلامی وجود داشته و دارد، و با عمده کردن آن، سعی می‌کند رسم "چندزنی" اسلامی و صیغه‌گری شیعی را توجیه کند و این سنت‌های باقیمانده از رسم حرمسراییی مردسالارانه در جوامع بدوی را درمان دردهای انسان امروز معرفی کند.

۲- فهم غلط فرهنگی از مصوبات حقوق بشر

عین همین بدفهمی و قلب واقعیت بر می‌گردد به داوری مطهری نسبت به مصوبات حقوق بشر. این جا هم وقتی مطهری از پشت عینک فکری خود به مفاهیم اروپایی و جهانی می‌نگرد، تصاویری می‌بیند که در واقعیت وجود خارجی ندارند و فقط خاص او و هم‌باوران مدرسه‌ای اوست. به طور مثال، وی دو ماده از اعلامیه‌ی حقوق بشر را به شرح زیر نقل می‌کند:

- در اعلامیه حقوق بشر ماده ۲۴ بند ۳ چنین آمده است: هر کس که کار می‌کند به مزد منصفانه و رضایت‌بخشی^۱ ذبح می‌شود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند. در ماده‌ی ۲۵ بند ۱ می‌گوید: هر کس حق دارد که سطح زندگانی از سلامت و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم تأمین کند. (پیشین، ص ۲۷۳-۲۷۲).

معنی و مفهوم هر دو این ماده‌ها برای هر کسی که سواد خواندن و نوشتن دارد، روشن است. این سواد بر حقوق همه‌ی آحاد بشری در جوامع و کشورهای جهان تأکید می‌کنند و صیانت این حقوق بشری را لازم می‌شمارند. اما آیت‌الله مطهری از این دو ماده‌ی اعلامیه‌ی حقوق بشر درک دیگری دارد که نه فقط با معانی این جملات ساده و روشن، بلکه با درک آدم‌های معمولی هم فرق می‌کند. به نظر وی:

- در این دو ماده ضمناً تأیید شده است که هر مردی (۴) که عائله‌ای (۴) تشکیل می‌دهد باید متحمل مخارج و نفقه (۴) زن و فرزندان (۴) خود بشود، مخارج آنها جزو مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب می‌شود. اعلامیه‌ی حقوق بشر با اینکه تصریح می‌کند که زن و مرد دارای حقوق مساوی می‌باشند نفقه دادن مرد به زن (۴) را با تساوی حقوق زن و مرد منافق ندانسته است. ... (پیشین، ص ۲۷۳).

آیا کسی می‌داند که وی چگونه از آن مواد به این نتیجه‌گیری رسیده و موضوع "مرد" و "عائله‌ی مرد" و "نفقه‌ی زن و فرزندان" را از کجای این مواد استخراج کرده است؟ جواب آسان نیست و باید آدم از پشت عینک فردی چون آیت‌الله مطهری به این متن و مراد نگاه کند تا بفهمد که وی "هر کس" را به معنی "هر مرد" گرفته و در نتیجه همه‌ی مواد قانونی را خطاب به مردان فرض کرده و ضرورت تأمین زندگی او و خانواده‌اش را نیز به معنی تأمین زندگی مرد و زن و بچه‌هایش (!) تعبیر کرده است. و از این

خواستگاه به آن جایی رسیده که کسی جز عناصر در بند دکم تعلیمات مدرسه‌ای و حوزه‌ای به آن جا نمی‌زنند. به نظر می‌رسد که این گونه وارونه سازی، بیش از آن که حاصل دستکاری عمدی برای عوامفریبی باشد، محصول کج‌نگری انسان درمانده‌ای است که اسیر کتاب‌های گرد و خاک گرفته و مراجع مذهبی بی است که:

– فقط مردان را لایق آن می‌دانند که مورد خطاب قوانین قرار گیرند. بنا بر این، منظور از "هر کس"، "هر مرد" است و معنی و مفهوم خانواده معادل زن و بچه‌هاست. در ضمن، به باور آنان گویا در همه جای دنیا، مردان صاحب و اداره‌کننده‌ی خانواده و مسئول تأمین معاش زن و فرزندان‌اند. و انگاری، خانواده نمی‌تواند از مرد و بچه‌ها تشکیل شود و بالاخره، گویا حتماً "حق معاش خانواده" به معنی "حق نفقه‌ی اسلامی" زن و بچه‌هاست!

چنین است که مظهري به قلب واقعیت خود ادامه می‌دهد و با ذکر مادی دیگری از همین اعلامیه، باز هم به نتیجه‌ای می‌رسد که عموماً آدم‌های معمولی با طرز فکر معمولی بدان نمی‌رسند:

– از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر در ماده ۲۵ چنین می‌گوید: "هر کس حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام مواردی که بعامل خارج از اراده‌ی انسان وسائل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرانظ آبرومندانه زندگی برخوردار شود." (پیشین، ص ۲۷۳).

وی باز هم به نعل و به میخ می‌زند و تحت تأثیر فکر، تعلیمات و باورهای مردسالارانه‌ی اسلامی خود، از این ماده نتیجه‌ای می‌گیرد که نه ربطی به موضوع دارد، نه اصولاً بدین آسانی در ذهن سالم آدمی معمولی ساخته و پرداخته می‌شود:

– در اینجا اعلامیه‌ی حقوق بشر، گذشته از اینکه از دست دادن شوهر (کدام شوهر؟) را به عنوان از دست دادن وسیله‌ی معاش برای زن (کدام زن؟) معرفی کرده است، بیوگی (انگار فقط زنان می‌توانند بیوه بشوند!) را در

ردیف بیکاری، بیماری، نقص اعضا، ذکر کرده است. یعنی زنان (؟) را در ردیف بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص الاعضا ذکر کرده است. آیا این یک توهین بزرگ نسبت به زن نیست؟ (پیشین، ص ۲۷۳).

نه آقای مطهری! این ماده توهین به زن نیست، چرا که این جا:

۱ - نه از رابطه ی زن و مرد حرفی به میان آمده.

- نه زنان در ردیف بیماران و معیوبین قرار داده شده اند،

- نه مقصود از بیوه ها فقط زنانند و

- نه مردان به عنوان مسئول زنان بیوه برگزیده شده اند.

از آن جا که به باور شما زنان با مردان برابر نیستند و اهمیت آن را هم ندارند که مستقیماً مورد خطاب اعلامیه ی حقوق بشر قرار گیرند، استنباط شما این است که کویا این همه، به عادت شرع می بین، به معنی دادن انفسار زنان به دست مردان و سپردن تعهد بیوگی زنان به عهده ی مردان است. همه ی این ها که شما ردیف کرده اید، سوء تفاهم و کج فهمی فرهنگی بی بیش نیست. محصول دیدن دنیا و اتفاقات آن از پشت عینک های حوزه ای و مدرسه ای است. اگر این ماده را بدون عینک حوزه ای و با ذهن رها شده از دگم مذهبی بخوانید، می بینید که اعلامیه حقوق بشر، همه مردم (چه مرد و چه زن) را مورد خطاب قرار داده و مردان را هم نه، بلکه دولت ها را مسئول شناخته تا به فکر دوره ی پیری و بیوگی و از کار افتادگی شهروندان زن و مرد خود باشند و تأمین امکانات زندگی مردم از کار افتاده را به عنوان حق شهروندی همه ی آحاد جامعه به عهده بگیرند.

علی شریعتی اما، بدین آسانی و سادگی خود و افکارش را لو نمی دهد و اروپا و جهان و اتفاقات جهانی را هم تا بدین حد ساده و کودکانه نمی نماید. او بنیادگرایی است مسلح به ابزار بیانی روز: وارونه سازی هایش پیچیده اند، و دستکاری هایش در اطلاعات و اخبار ایجاد شبه می کنند. در جریان توضیح

نقش کلیسا، چنان سخت بر ستم‌های وارده بر زنان مسیحی می‌تازد که انگاری نه کلیسا بر حکومت دینی بنا شده‌است، نه سنت‌های دینی آن با سنت‌های اسلامی خویشاونداند و نه او حامی و طرفدار بازگرداندن این سنت‌هاست.

شریعتی در همان حال فراموش می‌کند که سنت‌های و احکام شرعی اسلامی در مورد زن و حقوق زنان در مقایسه با احکام شرعی مورد انتقاد کلیسای اروپایی، بسیار سخت‌تر و نابرابری طلبانه‌تر و بی‌رحمانه‌تر عمل می‌کنند. مقایسه‌ی احکام و سنت‌های این سه دین هم خانواده - یهودیت، مسیحیت و اسلام - نشان می‌دهد که در زمینه‌ی ستم به زنان و خوارشمردن آنان، اسلام بیشتر تابع و دنباله‌رو مقررات شدیداً ضد زن و مردسالارانه‌ی یهودیت است تا نزدیک به دیدگاه نسبتاً لیبرال مسیحیت (۷۱).

مسیحیت دارای مشرب‌ها و دیدگاه‌های نسبتاً لیبرالی در مورد زن است و مشرب‌های پروتستان (اعتراضی) و کلیساهای آزاد امروزی اشکال مختلف این نگرش‌های متفاوت را نمایندگی می‌کنند. ولی مشرب‌های اسلامی، از جمله خطوط مختلف شیعه‌گری، در این موضوع همه از یک قماشند و به خاطر تبعیت بی‌چون و چرای همه از کتاب و حدیث و سنت یکسان، فرق چندانی با هم ندارند.

تاژه، مقایسه‌ی جناح‌ها و کلیساهای محافظه‌کار مسیحیت با هر جناح اسلام و شیعه‌گری در این زمینه، مثل مقایسه‌ی سیر و پیاز است، چرا که هر دو اینان عنصر درجه دوم بودن زن را تقدیس می‌کنند و آن را الهی و ازلی می‌پندارند. البته یک تفاوت عمده بین این دو جریان وجود دارد و آن این است که:

- مسیحیت پیر و فرتوت، دیگر توان و نیروی نظارت خود بر زن رها شده از دستورات کلیسایی در اروپا را از دست داده است، ولی آلترناتیو اسلام

سنيادگرايان، كماكان توان آرا دارد كه بر مردم عقب‌نگه داشته شده حكم براند، بر سر سنت‌هاي قديمي خود آب نوبه بريزد و امكان تداوم آنها را فراهم آورد. اين كاري بود كه آقايران مطهري و شريعتي براي انجامش كوشيدند.

فصل چهار:

بنیادگرایان اسلامی و جعل واقعیت حقوق

زنان در اروپا

آلترناتیو غربی محکوم باید گردد!

۱- منابع عمده ی آزادی زنان ایران

مبارزه ی فرهنگی نه فقط نیازمند داشتن الگوی جانشین است، بلکه در عین حال، برحورد با عناصر فرهنگی و الگوهایی را هم طلب می کند که ممکن است به جانشینی نظم فرهنگی موجود برگزیده شوند. این است که این آقایان همراه با همه ی اسلام گرایان دیگر، هر کدام به شکلی و به نوعی، در جعل واقعیت های زندگی زنان اروپایی می کوشند و برای وارونه نشان دادن حق و حقوق اجتماعی زنان در این جوامع، با هم دیگر مسابقه می دهند.

فراموش نباید کرد که غرب، با همه ی نیکی ها و بدی هایش منبع تحولات کشورهای اسلامی و ایران است و زندگی زنان در غرب و اروپا مهم ترین پیام آور آزادی و برابری زنان به حساب می آید. از اوایل قرن هجدهم مسافران و فرستادگان سلاطین عثمانی در گزارش خود از اروپا به موضوع آزادی زنان و حضور اجتماعی آن در اروپای غربی خبر می دهند. از اوایل قرن نوزدهم استانبول محل برگزاری سال های سفارت خانه های اروپایی می شود و پادشاه و مقامات عثمانی هم در این ضیافت های مخلوط زنانه و مردانه شرکت می کنند. در همین دوره، مجصلان ایرانی، عثمانی و مصری برای تحصیل به کشورهای اروپای غربی سفر می کنند و در مدت اقامت خود با جوامعی آشنا می شوند که بر خلاف کشورهای اسلامی، از نظر جنسی به طور مخلوط زندگی می کنند، با سنت جدایی جنسی آندرون و بیرونی^۱ و جنس زنان در خانه ها بیگانه اند و بازار و خیابان و مجامع عمومی را فقط مختص مردان نمی دانند. زنان در مجامع عمومی شرکت می کنند، در پارک های عمومی حضور پیدا می کنند، در کوچه و خیابان و بازار راه می روند و خرید می کنند، در کافه ها می نشینند، و در مجموع، مناسبات اجتماعی شان به نحو متفاوتی لیبرال و دوجانبه است.

اکثر اینان، به هنگام بازگشت این تجربه را با اغراق‌های فراوان در می‌آمیزند و داستان‌ها می‌سازند، چرا که بر اساس معیارهای ارزشی کشور و جامعه‌ی خود، فکر می‌کنند زنی که با جامعه‌ی مردانه معاشرت می‌کند حتماً باید ارزان، سهل‌الوصول و نوعاً خودفروش باشد.

در طول دهه‌های بعد، تک نمودهایی از اینان در اروپا ازدواج می‌کنند و در بازگشت به کشورشان همسر اروپایی خود را به همراه می‌آورند. این زنان عموماً به صورت مترجم و معلم با دربار و مجامع بالای پایتخت‌ها رفت و آمد می‌کنند. این مرادفات در دُربار و بر مردم طبقه‌ی بالای شهرنشین تأثیر می‌گذارند و گاهگاهی نیز باعث حرکات آزادیخواهانه زنان طبقات بالا و ابراز مخالفت آنان با فرهنگ حرمخانه‌ای و اندرونی می‌شود.

اما تحول زندگی اجتماعی زنان در جوامع اسلامی، فقط ریشه‌های خارجی و وارداتی ندارد. درست است که سنت‌های اسلامی جایی برای حضور زنان در جامعه قائل نیستند، ولی در عوض در این جوامع اقلیت‌های مذهبی‌ی زندگی می‌کنند که زندگی خانوادگی و مناسبات جنسی لیبرال‌تری نسبت به مسلمانان دارند. از این نظر نقش مسیحیان بسیار عمده است. مسیحیان اگر چه در اکثر موارد در حاشیه‌ی جامعه‌ی مسلمانان زندگی می‌کنند، ولی در هر صورت از نظر لباس و حجاب، حضور اجتماعی و سنت‌های حقوقی روی خانواده‌های مسلمان دور و بر خود تأثیر می‌گذارند. مهاجرین و پناهندگان مسیحی نیز در هموار کردن راه تحول زندگی اجتماعی زنان کشورهای مسلمان‌نشین نقش بازی می‌کنند. منابع اسلامی و نمایندگان احکام شرعی برای به حداقل رسانیدن این تأثیرات، سعی می‌کنند تا حد ممکن راه مرادفات و رفت و آمد مسلمانان با اقلیت‌های دینی را بگیرند. آخوندهای اسلامی رفت و آمد با این اقلیت‌ها را حرام اعلام می‌کنند و با زدن انگ بی‌عفتی و بی‌عصمتی به زنان اقلیت‌های مذهبی و قومی، راه مناسبات و مرادفات با آنان را می‌بندند.

۲- مشابهت و مغایرت بین جوامع مسلمان نشین

- تماس های فرهنگی

در این رابطه، وضع کشورها و جوامع مختلف اسلامی متفاوت بود. مثلاً عثمانی ها عملاً در اروپای مسیحی حضور داشتند و مصری ها به خاطر شرایط جغرافیایی، با جامعه ی اروپای غربی و پیشرفته مرتبط بودند. این بود که آنان خواهی و نخواهی از فرهنگ و مناسبات اروپایی و مسیحی بیشتر از ایرانیان تأثیر می پذیرفتند.

در ضمن، نه فقط در بخش اروپایی عثمانی، بلکه در استانبول نیز جمعیت عظیمی از مسیحیان زندگی می کردند. و تعداد آنان به حدی بود که در برخی از مناطق استانبول و شهرهای عثمانی، مسیحیان اکثریت مردم را تشکیل می دادند. این بود که مناسبات جنسی در استانبول، از این نظر هم بسیار لیبرال تر از مناسبات سفت و سخت جنسی در ایران، تبریز یا تهران، بود. جمعی از زنان استانبولی در دهه ی پایانی نیمه ی اول قرن نوزدهم لباس اروپایی به تن می کردند و بدون حجاب اسلامی با مردان شان در پارک ها قدم می زدند. چنین موقعیتی، پس از نزدیک به صد سال، برای زنان تهران دوره ی کشف حجاب رضا شاه هم فراهم نیامد.

جمعی از زنان استانبول، هم چنین در آغاز نیمه ی دوم این قرن، آزاده و با لباس و آرایش اروپایی در کوچه و حیابان راه می رفتند و حق مراوده در جامعه را داشتند. تعداد این گروه از مردم تا به حدی بود که پس از جنگ کریم بین روس و عثمانی، که از سوی کشورهای اروپای غربی هم حمایت می شد، و عقد قرارداد مشارکه ی جنگی ۱۸۵۶، محلاتی در استانبول بوجود آمدند که از نظر زندگی اروپایی، روابط جنسی و آزادی زنان دست کمی از شهرهای اروپای غربی نداشتند. جالب است که در همان سال ها استانبول با لرزه ای سنگین لرزید و عده ای کشته و زخمی شدند. اسلام گرایان و شریعت خواهان از این فرصت استفاده کرده و به منبر رفتند که گویا استانبول

از آن جهت دچار زلزله شده که: "زنان بدون حجاب گنج‌های پنهان خدادادی‌شان را آشکار کرده‌اند". با این وجود، تعداد مردم بدون حجاب و توان اجتماعی این گروه از مردم مدرن به قدری زیاد بود که توانستند این گونه تحریکات شریعت‌خواهان را مهار کنند (۷۲).

در نیمه‌های پایانی قرن نوزدهم جمعیت شهر استانبول از نظر فرهنگ و نحوه‌ی زندگی به دو بخش "آفرانگا" - به شیوه‌ی زندگی اروپایی - و "آلتورکا" - با فرهنگ و نحوه‌ی زندگی سنتی - تقسیم می‌شد. از این نظر، جامعه و امکانات زندگی جمعی برای زنان ترک به نحو غیر قابل مقایسه‌ای با تهران تفاوت داشت و آزادی و حضور اجتماعی، حداقل برای بخشی از زنان ترک فراهم بود (۷۳).

- ناهمگونی نظارت مذهبی

مسأله‌ی دیگر در این رابطه بر می‌گردد به چگونگی احکام شرعی در بین شیعیان و سنی‌ها و بخصوص مشرب حنفی. مقررات جنسی میان شیعیان بسیار سخت و سخت است و بر عکس، جنفی‌گری به مثابه لیبرال‌ترین مشرب سنی، جایی و محلی ولو محدود برای آزادی و حیات اجتماعی زنان قائل است. مشرب حنفی، بر خلاف مشرب حنبلی، دوره‌ی تحولات اسلامی در بغداد قرن ۲ هجری را نمایندگی می‌کند و برای عقل و خرد انسان و ضرورت‌های زمانی و مکانی احترام بیشتری قائل است. در عین حال، سازمان الیگارش‌ی مذهبی در عثمانی ضعیف بود و رهبری دینی - عموماً جنبه‌ی اداری و دولتی داشت تا جنبه‌ی روحانی؛ قدرت دینی هم اغلب در اختیار دولتمردان بود تا در دست شیخ‌الاسلام‌ها و سایر مقام‌های بالارتبه‌ی مذهبی (۷۴).

(۷۲)- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, Reza Fyrumlu, s. 344-348

(۷۳)- Ibid, s. 383.

(۷۴)- Ibid, s. 109-165.

۳- ناهمگونی سیاست های استعماری

این در حالی بود که انگلیسی ها برای راکد نگه داشتن تحولات اجتماعی در ایران و جلوگیری از تحولاتی که ممکن بود منافع آن ها را در کشور نیمه مسلمان نشین هند تهدید کند، در تمام طول قرن نوزدهم حمایت از آخوندها را در سرلوحه ی برنامه ی خود قرار داده بودند (۷۵). به رهبری استعمارگران انگلیس و روس، و به سبب استراتژی استعماری و بازدارنده ی آنان در ایران، در این مدت تا جایی به قدرت آخوندها و زهبران ایلات افزوده شد که آخوندهای ایران که در آغاز قرن نوزدهم جز به کار دعاگویی ذات اقدس ملوکانه^۱ نمی خوردند، در نیمه ی دوم قرن به ایجاد به رهبری مشترک و مرجع عالی فتوا دست زدند و در پایان آن به سطح رقابت با قدرت مرکزی رسیدند. آنان توانستند جنبش های بزرگی را علیه شاه و دربار و هم چنین به سود و زیان این یا آن قدرت استعماری راه بیندازند که مهم ترین آنها تحریم تنباکو در آغاز دهه ی ۱۸۹۰ و جنبش مشروطیت در آغاز قرن بیستم بود (۷۶).

سیاست انگلیس و اروپای غربی در امپراطوری عثمانی کاملاً با سیاست شان در ایران متفاوت بود. آنان از دوره های آغازین قرن نوزدهم و مشخصاً از ۱۸۳۹، با تحمیل طرح اصلاحی "تنظیمات"، عثمانی ها را تحت فشار و تهدید وادار کردند تا راه توسعه و سرمایه گذاری در بازارهای داخلی را باز کنند و به بهره کشی نوع سرمایه داری و امپریالیستی - که متضمن تحول جامعه از دوره ی رکودی و ایستایی به سوی تحول اجتماعی و اقتصادی است - امکان رشد بدهند. حاصل آن که در زمانی که ایران تحت تسلط رکودی کلنیالیستی به سکون و سکوت تن در داده بود، در مناطقی از عثمانی گردش امور به سوی تغییر و تحولات بود. این همه سبب شد که اگر اروپائیان، به خصوص

۱- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, ibid, s. s. 181-201. (۷۵)

(۷۶) - جهت اطلاع بیشتر به کتاب پیشین از نویسنده مراجعه شود.

انگلیسی‌ها، در ایران روی نیروهای بازدارنده‌ی تحولات، از جمله ملاها و رهبران ایلات و عشایر، سرمایه می‌گذاشتند تا به دست اینان جامعه‌ی ایران را راکد نگه‌دارند و تحولات ممکن را منجمد کنند. آن‌جا روی نیروهای طرفدار تحولات سرمایه‌گذاری می‌کردند. به همین خاطر، نه فقط سنت‌های خلیفه‌گری اسلامی تبعیت ملاهای سنی از سلطان عثمانی را لازم می‌شمردند، برای ملایانی سنی هم که می‌خواستند در مغایرت با سنت‌های مذهبی در امور جامعه و دولت دخالت کنند و حرف از شرعی و غیرشرعی بزنند، به خلاف ایران، تکیه‌گاه خارجی وجود نداشت (۷۷).

— الگوهای تحول و ماندگاری مناسبات جنسی

مجموعه‌ی این علل باعث شد که ایران هر چه وسیع‌تر، حتی بیشتر از جوامع سنی‌نشین، در مورد روابط جنسی و حق و حقوق زنان به قهقرا برود و تسلیم سنت‌ها و شیوه‌های مردسالاری و پدرسالاری اسلامی و ایرانی شود. در ایران آیات قرآنی و سنت‌های اسلامی در مورد نابرابری زنان، بیشتر از مثلاً عثمانی، پاکستان و مصر غیرقابل تغییر و تفسیر به حساب آمدند. در حالی که بسیار زود، در سال‌های ۱۸۴۵ و ۱۸۵۸، برابری ارث بین خواهران و برادران در امپراطوری عثمانی به رسمیت شناخته شد و به یکی از مهم‌ترین نابرابری‌های جنسی ناشی از احکام اسلامی خاتمه داده شد (۷۸). زنان ایرانی حتی در اوج قدرت پهلوی‌ها و پایان سلطنت محمد رضا شاه از نظر ارثی با مردان برابر شناخته نشدند.

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، حتی تحت دیکتاتوری اسلامی و خلیفه‌گری سلطان عبدالحمید، قانون "مجله" بر بسیاری از احکام و سنت‌های

(۷۷) — جهت اطلاع بیشتر به کتاب پیشین از نویسنده مراجعه شود.

(۷۸) - Kadın hareketinin yüzyılı, s. 226, 228.

نابرابری طلب اسلامی نقطه‌ی پایان گذاشت و مثلاً "در سال ۱۸۸۲، دولت عثمانی با الهام گرفتن از قوانین اروپایی، زنان را به عنوان شهروندان برابر با مردان به رسمیت شناخت و آنان را در سرشماری‌های خود شمارش کرد."^(۷۹)

در مقابل، در ایران احکام و دستورات در مورد روابط جنسی و نابرابری بین زن و مرد به همان شدت اولیه باقی ماندند و با آن که در زمان‌های بعدی اگر بسیاری از سنت‌های اسلامی تغییر هم نکردند، بازی با کلاه شرعی و فتوای قابل تفسیر آخوندها به نوعی با شرایط جدید تطبیق داده شدند. مثلاً خرید و فروش کاذب موسوم به معامله‌ی شکر در بازارهای ایران، نقش تبدیل ربا به سود ظاهراً حلال اسلامی را بازی کرد ولی احکام مربوط به زنان و مناسبات جنسی با هیچ تفسیر و فتوایی تغییر نیافت. بر این پایه بود که در سالهای گذر به قرن بیستم، زنان ایرانی، اکثراً تحصیل کرده در مدارس خارجی‌ها و اقلیت‌ها، در نامه‌های اعتراضی که برخی‌شان نیز در روزنامه‌های آن دوره به چاپ می‌رسیدند، ستم وارده به خود را از سوی با زنان اروپایی مقایسه می‌کردند و از سوی دیگر با آزادی‌های زنان گروه‌های اقلیت مسیحی، و حقوق و آزادی‌های زنان جامعه‌ی عثمانی می‌سنجیدند. به بیان پوران تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین شاه، بدبختی و ظلم وارده بر زنان مسلمان ایرانی تا به جایی بود که آنان مرگ را بهتر از زندگی عذاب‌آور در زندان می‌دیدند (۸۰).

آخوندهای به اصطلاح مشروطه‌خواه همین احکام سفت و سخت مناسبات جنسی را به قوانین پس از مشروطیت وارد کردند و در سالهای بعد هم آنها را برای در حاشیه نگه داشتن زنان مورد استفاده قرار دادند.

(۷۹)- Kadın hareketinin yuzyili, s. 227.

(۸۰), 1- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, ibid, s. 376.

۲۰- ناطق، کارنامه‌ی فرهنگی در ایران، ص ۳۶؛ ناطق و آدمیت، ص ۳، ۳۱، ۴۳.

علاوه بر این، در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰، آخوندها برای جلوگیری از جمهوری شدن ایران و تشویق رضا خان برای قبول پادشاهی، کفن پوشیدند. دسته‌های سینه‌زنی و قمه‌زنی راه انداختند و به تظاهرات خیابانی دست زدند. آنان موفق شدند رضا خان را به قبول پادشاهی ایران شیعی جعفری بکشانند و با این کار، وی را به سوگند برای حفظ مبانی دینی و مذهبی اسلام و مذهب جعفری وادارند. رضا شاه بعداً اصلاحات وسیعی را در ایران به راه انداخت. و حتی در سال ۱۳۳۶ کشف حجاب عمومی اعلام کرد. ملایان و مذهبیون از دست وی بسیار چشیدند و برای مقابله با او دسته و جمعیت راه انداختند. در واقعه‌ی مشهد، مذهبیون و امت آیت‌الله‌ها علیه کشف حجاب، اصلاحات شاه و به قول خودشان «قانونی شدن بی‌عفتی زنان»، شعار می‌دادند، و از محروم شدنشان از ازدواج با دختران ۹ سانه شکایت می‌کردند. وقایع مشهد نشان داد که شریعت خواهان حاضر بودند حتی جان خود را در راه حفظ چنین سنت‌هایی فدا کنند. با این وجود، عدم حمایت مردم معمولی از این‌گونه حرکات، خود به خود هشدار دهنده بود و نشان می‌داد که پیروزی‌های آخوندها در دور و بر مشروطیت خواست مردم تشنه‌ی اصلاحات را نمایندگی نمی‌کرد.

با این وجود، رضا شاه به سوگندی که به هنگام قبول پادشاهی ایران خورد تا پایان عمر وفادار ماند و بر خلاف آتاتورک و جمهوری ترکیه، از جدایی دین و سیاست چشم پوشید، به تغییر قوانین اساسی بی‌که به حکم آخوندهای مشروطیت و مشروعیت‌خواه تنظیم شده بود دست نزد و اجازه داد تا در فاصله‌ی ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) تا ۱۳۰۴ (۱۹۳۵) قانون مدنی ایران بر اساس احکام اسلامی و فقه جعفری تدوین شود (۸۱). از این طریق به ستم جنسی سنتی و اسلامی جنبه‌ی قانونی داده شد.

این وضع باقی ماند تا آغاز حکومت محمد رضا شاه و دوره‌ی غیبت رضا

(۸۱) - مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات اساسی - مدنی، ص ۱۰۰-۹۹.

شاه از سیاست ایران؛ در این مقطع، آخوندها مجدداً آر درون سکت‌های مذهبی خود بیرون آمدند و حتی در تهران جلو زنان بدون حجاب را گرفتند. مزاحم تردد زنان مدرن و تحصیل‌کرده شدند و با عصا و سنگ و چوب‌به آنها حمله کردند (۸۲).

این قوانین زن‌سیتز و نابرابری‌های جنسی دوام آورد تا دوره‌ی اصلاحات ارضی و آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) که موضوع حق رأی زنان به یکی از دو مسأله‌ی حاد بین آخوندها و شاه تبدیل شد. از آن پس، مردم و زنان تحصیل‌کرده‌ی شهرنشین ایران همیشه قدمی از قوانین جلوتر بودند و مناسبات حاکم بر مناسبات افشار شهرنشین و تحصیل‌کرده از نظر برابری و آزادی زنان بسیار پیشرفته‌تر از حقوق جنسی مندرج در قوانین متکی به شریعت اسلامی و شیعی دوره‌ی شاه بود.

هم‌زمان، طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران هر چه بیشتر رو به گسترش نهاد. تحولات فرهنگی سرعت و شتاب گرفت. حضور زنان در جامعه، مرزهای سنتی را در نوردید. بسیاری به کار و تحصیل پرداختند و از این راه، به آگاهی اجتماعی دست یافتند. بسیاری پشت به احکام شرعی و دستورات آخوندی کردند و طوق نابرابری جنسی را از گردن برگرفتند.

په موازات آن، فرهنگ مناسبات جنسی اروپایی در جریان جهانی‌شدن خود به تهران و شهرهای عمده ایران سرایت کرد، رفته رفته خانگی شد و به صورت الگوی زندگی شهری و شهرنشینان ایرانی در برابر الگوی زندگی اسلامی و سنتی نوع روستایی در آمد، و غرب و زندگی غربی منبعمی شد برای زنان ایرانی تا:

– نرم‌ها و مدهایش را تقلید کنند،

بر حقوق ارزشی‌اش صحه گذارند و

طالب آزادی‌ها و حقوقی شوند که ماهیتاً غربی‌اند و ریشه در غرب

(۸۲)۔ خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه‌ی کشف حجاب، ص ۸۳-۸۱.

دارند. در واقع اگر مبارزات زنان اروپایی و پیروزی‌های آنان از سویی و روابط لیبرال‌تر و آزادیخواهانه‌تر اقلیت‌ها (از جمله اقلیت‌های مسیحی) نبود، زنان جوامع مسلمان‌نشین ایرانی فاقد منبع خانگی و سابقه‌ی تاریخی و مذهبی در مورد برابری با مردان بودند. مردسالاری، پدرسالاری، جغیرشردن زنان و محبوس کردن زنان طبقه‌ی متوسط به بالا در اندرون‌ها، هم اثری‌ی فرهنگ ایرانی پیش از اسلام است و هم محصول تعلیمات اسلامی و نظارت آخوندهای شیعه.

در تمام این مدت، آخوندها و نمایندگان فرهنگ پدرسالار سنتی، خود را در برابر هجوم فرهنگ غربی می‌یافتند. آنان واقف بودند که کشف حجاب، آزادی زنان و برابری حقوق مرد و زن و همه و همه مفاهیم غربی‌اند، وارداتی‌اند و ریشه در احکام لیبرال مسیحیت دارند. این است که آنان از نیمه‌ی دوم دوره‌ی قاجار، که مدرنیسم در ایران آغاز شد و آثار تجدد و نوسازی موضوع آزادی زنان در جامعه‌ی ایران را مطرح کرد، خود و احکام شرعی‌شان را در برابر خطر بود و نبود یافتند و برای جلوگیری از توسعه‌ی نفوذ فرهنگ و آزادی‌های غربی، بخصوص در مسائل مربوط به زنان، هر چه از دستشان برآمد کردند تا نوبت رسید به این آقایان بنیادگرا، مطهری و شریعتی، که هرکدام به شیوه‌ی خود برای حفظ سنت‌های نابرابری جنسی بکوشند. به کشف زبان و بیان جدید پردازند و راه‌های نوین جذب و هدایت زنان را یک به یک تجربه کنند.

هجوم فرهنگی غرب، از جمله برابری طلبی زنان، برای اسلام‌گرایان گران تمام شد، چرا که اینان می‌دانستند که در برابر طلب اجتماعی زنان و خواست دموکراتیک مردان متجدد، نه می‌توانند امتیاز بدهند، نه از سنت‌هایی که ریشه در کتاب و حدیث و شرع دارند چشم پوشی کنند.

در همان حال، بنیادگرایان اسلامی از همان آغاز دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بر

آن بودند که این حالت دفاعی فرهنگی را به هجوم فرهنگی تبدیل کنند و نه فقط سنت‌های سابق زن‌ستیز اسلامی را نگه دارند، بلکه جامعه‌ی نیم‌مذهبی و نیمه‌مدرن ایران را هر چه بیشتر به زیر انقیاد شرعی بکشانند. از این رو، راهی نداشتند جز آن که بر مدرنیسم و آزادی زنان در غرب بتازند و با جعل واقعیت‌های اروپایی، مناسبات جنسی اروپا را زیر سوال ببرند و آزادی زن اروپایی را مضر به حال زن و خانواده و جامعه معرفی کنند.

لمطهری این کار را آغاز کرد و شریتمداری کاری را که از دست آخوندهای وفادار به تعلیمات گرد و خاک گرفته‌ی مدرسه‌ها و حوزه‌ها بر نمی‌آمد، به عهده گرفت تا هر دو با یاری هم‌دیگر راه تسلط شریعت اسلامی بر زنان و مناسبات جنسی در ایران را هموار سازند.

از همین روست که هر دو آقایان مطهری و شریعتی با کسب هر فرصتی گریزی به کربلا می‌زنند و نه رده زندگی زن اروپایی می‌پردازند. هر دو سعی می‌کنند نشان دهند که زن اروپایی امروزی موجودی است بیچاره که به قول شریعتی گرفتار بیماری فردیت، استقلال مالی، تعقل و منطق است. زن اروپایی در بیان اینان: «بازیچه‌ی بازار کار است و جز به درد مصرف کردن، اغفال شدن و اغفال کردن و فروش رفتن نمی‌خورد». او در همان حال اسیر سنت‌های کهنه‌ی کلیسایی است و و.

اما این حرف‌ها تا چه حد واقعیت دارند و در مقام مقایسه با سنت‌ها و احکام اسلامی تا چه حد در جهت آزادی زنان یا برابری و نابرابری جنسی عمل می‌کنند؟ در بخش‌های آینده برای توضیح این چگونگی خواهیم کوشید و تا حد حوصله‌ی این بحث، گوشه‌هایی از واقعیت‌های جامعه‌ی اروپایی و زندگی و حق و حقوق زنان در این کشورها را از نظر خواهیم گذراند.

در عین حال باید با خوشحالی یادآوری کرد که امروزه صدها هزار زن ایرانی در کشورهای مختلف غرب، اروپا و آمریکا زندگی می‌کنند و بسیاری از اینان، بطور نسبی هم که شده، با مفاهیم آزادی، برابری، رفاه، زندگی اجتماعی و شغلی، منطق و خردمندی زنان این کشورها تماس و ارتباط دارند.

این حضور وسیع در غرب و جوامع غربی، فرصت آن را بوجود آورده که در مورد صحت و سقم حرف‌های اسلام‌گرایان و روایات‌شان از اروپا به بازنگری پردازیم و از این طریق، هم به واقعیت‌های موجود پی ببریم و خود و دیگران را از تأثیر تبلیغاتی این آقایان برهانیم و هم میزان صداقت و امانت این "دانشمندان اسلامی" را ارزیابی کنیم.

شاید وقتی معلوم شود که دانشمندان شریعت‌خواه برای پیشرفت کار تبلیغاتی خود تا کجا از حقیقت دور می‌افتند، دیگر گول حرف‌های غیر دانشمندان و جاهلان‌شان را نخوریم و خود را از تسلط تعلیمات کاذب‌شان برهانیم.

به قول یکی از اسلام‌گرایان موجود، تا "تقیه" حلال است و آزاد، هر حرفی می‌شود زد و هر کاری می‌توان انجام داد و در عین حال خود را مسئول نتایج و عواقب آن ندانست. کند و کاوی در این آثار نشان می‌دهد که روایات این آقایان از غرب و زن‌ارویایی و غربی‌تا کجا محصول این باور غیر اخلاقی است.

روایات وارونه از عقد و ازدواج اروپایی

علی شریعتی، با کشاندن دامنه‌ی بحث به خانواده‌هایی که بر اساس مراسم غیرمذهبی (سکولر) (۸۳) تشکیل می‌شوند، اصل زندگی زناشویی در خارج از کلیسا و بیرون از رسوم و قواعد مذهبی در اروپا را زیر سوال می‌برد و بریدن از "مراسم مذهبی" را همانند بریدن از خانواده و پشت کردن همسران به همدیگر ارزیابی می‌کند. به باور وی:

اولا رابطه جنسی قبل از ازدواج و یا زندگی مشترک زن و مرد بدون احرای عقد شرعی باعث آن می‌شود که مردان اروپا (همه‌ی مردان اروپا!) فقط وقتی که خسته شدند و زنان اروپا (همه‌ی زنان اروپا!) هروقت که جوانی و طرواات خود را کُم کردند به ازدواج رو می‌آورند. به باور وی، از آنجا که ازدواج و زندگی اروپائیان براساس مصلحت انجام می‌گیرد و نه عشق (!)، زوج‌های امروزی اروپا پس از انجام مراسم ازدواج نه حرفی برای بیان به هم دیگر دارند و نه از زندگی مشترک خود لذت می‌برند. این بدان معنی است که گویا ازدواج‌های اسلامی و سنتی ایرانی که از راه توافق و معامله‌ی پدر و مادر و خویشاوندان انجام می‌گیرند، بر اساس عشق بنا می‌شوند، نه مصلحت!

ثانیا گویا چون زن و شوهر اروپایی مورد نظر این عالم اسلامی قبل از ازدواج روابطه‌ی جنسی پیدا کرده و سکس را تجربه می‌کنند، ازدواج برای نوعروس و نوداماد اروپایی هیچ تازگی و کشش جنسی و روحی ندارد. یعنی که انگار همه‌ی کشش جنسی به سبب عدم آگاهی از هم دیگر و عدم تجربه‌ی جنسی

(۸۳) - "آزاد از مقررات و احکام مذهبی" و همچنین "غیر مذهبی شده"، نه رأی مردم محول شده و "حکومت مردم در مقابل حکومت دین و رهبران دینی" این یک ترم اجتماعی و سیاسی است و نه اعتقادی و عبادی در نتیجه، سکولاریست‌ها به عنوان فرد می‌توانند مذهبی و معتقد به خدا باشند یا نباشند.

است و آدم‌هایی که تجربه‌ی جنسی دارند و از کم و کیف آن هم مطلع هستند، دلیلی برای زندگی زناشویی ندارند. اگر حرف و استدلال این آقا درست باشد، پس باید کسانی هم که با عقد و ازدواج شرعی ازدواج کرده‌اند، پس از چند صباحی که تازگی‌ها به سر می‌رسد و تجربه و درک فراهم می‌آید، دلیلی برای تداوم زندگی با هم‌دیگر نداشته باشند و از هم‌دیگر طلاق بگیرند. وی می‌نویسد:

— غالباً «دم در شهرداری پس از عقد شهرداری، عروس و داماد، که چند یا چندین سال است با هم زندگی می‌کنند و هر کدام، چند یا چندین سال با دیگری و دیگران، بهم نگاهی خنک می‌کنند که یعنی چه؟ کجا بروند؟ به تفریح؟ که هزارا بار با هم رفته‌اند. هم آغوشی؟ که مزه‌ی هم را هزار بار چشیده‌اند و از مزه در رفته‌اند. به خانه؟ از خانه می‌آیند. چه چیز برایشان جاذبه دارد، خیالشان و احساسشان را تحریک می‌کند؟ هیچ. پس بهتر است هر کدام بروند دنبال کارشان، مثل همیشه، هر روز. خانواده چنین تشکیل می‌شود. هر دو - زن و مرد با محاسبه‌ای دقیق هم را یافته‌اند و شرکتی اقتصادی تشکیل داده‌اند. یا با اجبار و فشار قانون، به ازدواج تن داده‌اند. و این در هنگامی بوده است که بچه آمده و پدر و مادرش را عروس و داماد کرده است. و این در به هیچ شور و احساس و اشتیاقی با هم بودن را گردن نهاده‌اند. اما نه نیازی بهم دارند و نه در هم پناهی می‌جویند، نه رازی در یکدیگر احساس می‌کنند و نه معمانی در وصال و نه چیزی آغاز می‌شود و نه چیزی عوض می‌شود و نه نکاتی در خیال، تپشی در دل و نه حتی لبخندی بر لب می‌نشانند. چنین است که پایه‌ی خانواده سست می‌شود، چون سست بنا می‌شود، و فرزندان، در خانواده، شور و گرما و جذبه‌ای نمی‌بینند. و پدر و مادر - چون نمی‌توانند آن همه آزادیشان را فدای بچه‌ای کنند کودک را بجمانی می‌سپارند و فقط پولی می‌پردازند و خود به زندگی آزادانه‌شان ادامه می‌دهند. و بعد همچنان که با قوانین منطقی و مصلحتی با هم شریک شدند و خانواده تشکیل دادند، از هم جدا می‌شوند و خانواده می‌پاشد، زیرا باز همان بینش و همان منطق و روح و امکانات ادامه دارد. (ایشین، ص ۸۹)

مظهری تا این حد در توصیف وارونه از اروپا پیش نمی‌رود، ولی او نیز از هر فرصتی بهره می‌گیرد تا نشان دهد که زندگی و زن اروپایی به پایان خط

خود رسیده‌اند، فاقد آسایش و سلامت روحی و روانی‌اند و لزوماً نیز قابل مقایسه با زندگی و زن خانواده‌ی اسلامی ایرانی نیستند (پیشین، ص ۳۲۴، ۲۷۲، ۱۲۷، ۱۲۳، ۹۸). در این جا نیز واقعیت‌های موجود در غرب و میان اروپائیان این‌گونه نظریات مذهب‌گرایانه، تعصبات بنیادگرایانه و وارونه‌ساری‌ها و دروغ‌زنی‌های تبلیغاتی را رد می‌کنند، چرا که:

۱- اولاً هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که درصد ازدواج‌های اجباری و متکی بر بی‌میلی و صرفاً مصلحتی در سیستم اروپایی بیشتر از ازدواج‌های این چنینی در ایران و بین خانواده‌های اسلامی است. برخلاف سنت‌های حاکم در ایران، در اروپا ازدواج تنها راه معیشت، راه ارضاء جنسی، راه ادامه زندگی و حیات شرافتمندانه‌ی زنان نیست. چرا که در اروپا، زنان نیز به اندازه‌ی مردان‌شان می‌توانند بدون ازدواج نیز نیازهای اساسی خود را برآورده سازند و از نظر فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی مستقل و به تنهایی زندگی کنند. از این رو وقتی اروپائیان تصمیم به تشکیل خانواده می‌گیرند، بیش از آن که مثل ایران به خاطر سائقه‌ی جنسی، اجبار شرایط، حکم سنت‌ها و فشار اطرافیان باشد، به سبب تفاهم، عشق متقابل و حتی خواست بجهت در شدن و پذیرش آثار و عواقب زندگی مشترک است.

۲- تقریباً هیچ‌کس در اروپا پس از انجام مراسم ازدواج خود به دنبال کار خود نمی‌رود و برای هرکس، ازدواج یک واقعه‌ی جدی، بزرگ و در یاد ماندنی است. کسانی که چنین نمی‌اندیشند، نه دلیلی برای ازدواج مصلحتی دارند، نه خود را مجبور به اجرای مراسم دروغین می‌بینند. برآستی هم وقتی زن و مردی می‌توانند به طور آزاد و بدون نیاز اقتصادی و فشار اجتماعی با همدیگر زندگی کنند، چه دلیلی وجود دارد که به ادعای شریعتی به خاطر فشار قانون به ازدواج تقلبی دست بزنند.

۳- بی تردید در جریان تشکیل خانواده‌ی اروپایی، محاسبه و اقتصاد فاقد نقش نیستند، ولی دلیلی وجود ندارد که نقش آن‌ها بیشتر از نقش اقتصاد و محاسبه‌ی اقتصادی در ازدواج‌های ایرانی باشد. این نیز مهم است که چون

در ایران، این والدین و خویشاوندان هستند که دختران خود را شوهر می دهند و برای پسران خود زن می گیرند، پس قشرینی و ثروت و قدرت خانواده ها در آنجا بیشتر مطرح می شوند تا در اروپا که ازدواج بیشتر به انتخاب مستقیم و رابطه‌ی متقابل جوانان از اقشار مختلف اجتماعی و همچنین دوستی و مناسبات عشقی و عاطفی آنان بستگی دارد.

۴- برخلاف نظر این بنیادگرایان متعصب اسلامی، دلایل تحقیقی قطعی وجود دارد که نشان می دهد اصولاً مادران اروپایی بچه های خود را مزاحم آزادی خود نمی یابند و برای بهره مند شدن از آزادی، آنان را از خود نمی رانند و این جا و آن جا رهاشان نمی کنند.

۵- بالاخره فقط بنیادگرایی اسیر دگم های مذهبی چون علی شریعتی می تواند فکر کند که اگر ازدواج بر «آگاهی، محاسبه ی درست و عاقلانه ی طرفین مبتنی باشد»، (یعنی اگر نه ناآگاهی، چشم نابینا و گوش ناشنوا و احساسات غیرمنطقی متکی نباشد)، به سامان نمی رسد! معلوم نیست که او از تبلیغ «ناآگاهی و نادانی و احساساتی بودن» در مقابل «خردمندی و دانایی و عقلانی رفتار کردن» چه منظوری دارد و به چه نتیجه ای می خواهد برسد. البته او نیز حتماً مطلع بود که دانایی و خردمندی، راه تبعیت از او رااد غیرعقلانی را می بندد و مانع تبدیل انسان آزاد، بالغ و مسنول به امت تابع و تسلیم می شود. شاید شریعتی نیز عقیده ی حجت الاسلام غزالی را داشت که بر هر گونه عقلانیت می شورید و آن را مغایر دین و ایمان می دانست و برای جلوگیری از آزادی فکر و اندیشه و فلسفه و علم عقیده داشت که:

«کمیاب است کسی که در علم ریاضی مطالعه و تعمق کند و از دین منصرف نگردد و لگام تقوی را از سر بر نیاورد» (۸۴).

گزارش جعلی از رابطه مادر و فرزند اروپایی^۱

۱- قصه‌ی کودکان رهاشده در اروپای فرضی

در دیدگاه این بنیادگرایان اسلامی، آزادی، فردگرایی، منطق و عقل، زنان اروپایی را به چنان لذت‌جویی جنون‌آمیزی کشانده که در نگهداری فرزند و حگرکوشگان خود وفائی ندارند. تو گویی که یا از زانیدن پرهیز می‌کنند یا اگر بچه‌ای زانیدند، چون آزادی‌شان محدود می‌شود (!)، او را از همان آغاز تولد و زندگی به دست دایه و مؤسسات عمومی می‌سپارند و می‌روند بی کارشان. آیت‌الله مطهری غرق اوهام مدرسه‌ای از ۴۰ درصد طلاق و کودکان رهاشده در پرورشگاه‌های اروپایی حرف می‌زند و اوصاف می‌کند:

۱ - "مادران آنها چون آنها را در خانه‌ی پدری مهربان بدینا نیاورده‌اند علاقه‌ای به آنها ندارند و همین که آنها را به یک موسسه‌ی اجتماعی تحویل می‌دهند هیچ وقت به سراغ آنها نمی‌آیند" (پیشین، ص ۹۱).

و عقل علی شریعتی بنیادگرا نمی‌پذیرد که به قول خودش "آسایش و آزادی دو انسان (منظور پدر و مادر است) برای یک انسان (منظور بچه است) خدا شود" (پیشین، ص ۸۶). به روایت وی:

- "فرزندان، در خانواده، شور و گرما و جذبه‌ای نمی‌بینند. و پدر و مادر - چون نمی‌توانند آن همه آزادی‌شان را فدای بچه‌ای کنند - کودک را به جانی می‌سپارند و فقط پولی می‌پردازند و خود به زندگی آزادانه‌شان ادامه می‌دهند." (پیشین، ص ۸۹).

یعنی که گویا زندگی آزادانه خلاف منافع بشری است و پدران و مادران آزاد از کنترل‌های دینی، اجتماعی و سیاسی حتی تن به نگهداری بچه‌های خود نمی‌دهند. پس زنده باد عدم آزادی، کنترل اجتماعی، خفقان و دیکتاتوری!

راستی چرا هر دو اینان فکر می‌کنند مادران اروپایی از پدران بچه‌های خود
آبی‌خبرند؟ یا چون به زعم ایشان، مادران بچه‌های خود را در خانه‌ی به
اصطلاح "پدری مهربان" به دنیا نیاورده‌اند و علاقه‌ای به آنها ندارند؟ منظور
آنان از "پدری مهربان" کیست؟ و کدام منبع قابل قبول گفته است که زنان
اروپایی فرزندان خود را به همان حدی در مؤسسات اجتماعی رها می‌کنند؟
توصیف یگانه‌ی این در عالم اسلامی از یک واقعیت دستکاری شده و وارونه،
ساز نشانگر آن است که این داستان نیز ساخته و پرداخته‌ی جمع‌ی
اسلام‌گرایان حوزه‌های اسلامی قم و مشهد است و به نظر آنان موضوعی است
سخت تکان‌دهنده که می‌تواند به عنوان ابزار تبلیغاتی همه‌ی شریعت‌خواهان
اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. این حکایت کاذب باید به جوانان ایرانی القا
کند که هر رابطه‌ای که در اساس شرعی نیست و هر مناسبت جنسی که بر
شرع و احکام دینی و اسلامی ساخته نمی‌شود، ره به جایی نمی‌برد، جز شر
نمی‌زاید و پایانش به ناکامی می‌رسد. برای اثبات این مهم، گویا دروغ گفتن
نوعی تقیه‌ی شرعی و از آن رو مباح و حلال است.

۲- نتایج تحقیقات اجتماعی

لازم است اضافه شود که تحقیقات انجام شده در امور خانواده‌ی اروپایی به
صراحت نشان می‌دهند که بر خلاف این تبلیغات و جعلیات که کماکان در
ایران به اشکال مختلف تکرار می‌شوند، نقش خانواده‌ی اروپایی در دوره‌ی
پس از جنگ جهانی دوم (یعنی پس از توسعه‌ی آزادی‌های زنان و ورود همه
جانبه‌ی آنان به بازار کار) نه فقط تقلیل پیدا نکرده، بلکه افزایش هم یافته و
این افزایش در حال توسعه و تداوم است. خانواده و پدر و مادر اروپایی بیشتر
از سابق روی فرزندان خود وقت و انرژی صرف می‌کنند، به آینده‌ی فرزندان
خود می‌اندیشند و هر روز بیش از پیش به مسئولیت خانوادگی وفاداری نشان

می دهند (۸۵).

پس از جنگ جهانی دوم و حتی تا نیمه های ۱۹۶۰، پیشداوری عمومی در اروپا بر آن بود که مؤسسات عمومی و تربیتی جامعه‌ی مرفه اروپایی خواهند توانست قسمت عمده‌ای از وظائف خانواده و پدر و مادر را به عهده بگیرند و از این طریق به پدران و مادران فرصت دهند تا به سایر امور فردی و اجتماعی خود بپردازند. اما تحقیقات بعدی و روند تکامل خانواده نشان دادند که این پیش‌بینی و انتظار در هیچ جای اروپا به عینه تحقق نیافته و تحقق‌پذیر هم نبوده است؛ زیرا که ساخت مؤسسات تربیتی و خدماتی با ساخت "نهاد خانواده" متفاوت است و این مؤسسات حتی با وجود دست‌آوردهای جدید در تعلیم و تربیت نمی‌توانند بدون یاری خانواده‌ها وظیفه‌ی تربیتی کودکان را به تنهایی به عهده بگیرند. به بیان دیگر، با وجودی که سطح تخصص و دانش این مؤسسات افزایش یافته و امکانات تربیتی‌شان شامل همه‌ی شهروندان شده است، قادر به جایگزینی والدین و خانواده نیستند و نمی‌توانند نقشی جز کمکی خانواده و والدین را عهده‌دار شوند.

تحقیقات موجود در عین حال بر آنند که نهاد خانواده‌ی اروپایی با وجود موفقیت‌های چشمگیر مهد کودک‌ها، مدارس و سایر مؤسسات تربیتی، هنوز هم از نظر تربیتی بدون رقیب است و خانواده‌ها بیشتر از سابق برای انجام وظائف تربیتی فرزندان خود وقت و انرژی صرف می‌کنند. با این وجود، نتایج تحقیقات نشان می‌دهند که افزایش وظایف تربیتی خانواده به معنی آن نیست که:

... ساخت و مناسبات خانوادگی بدون تغییر مانده.

(۸۵)... برای اطلاعات بیشتر در این مورد مراجعه شود به:

- 1- Dahlstrom, Edmund: Familjen mellan individualism och storskalighet
- 2- Holm, Katja etc. (red) Changing Patterns of European Countries.
- 3- Eyrundlu, Reza. Iranska Familjer i Sverige, s. 75, 89

— سنت‌های خانوادگی کماکان به همان شکل سابق اجرا می‌شوند، یا
مناسبات دینی بر خانواده‌ها حاکمند.

بلکه بر عکس، خانواده‌ی اروپایی، بر خلاف ادعای شریعت خواهان بنیادگرا، دچار تغییرات و تحولات پرشتابی شده و اشکالی به خود گرفته که با واقعیات روز، شرایط اجتماعی و آزادی و برابری زن و مرد امروزی بیشتر و بهتر تطبیق دارند. رابطه‌ی عمودی در خانواده‌های اروپایی یعنی رابطه بین نسل‌ها، و بین والدین و فرزندان هر چه بیشتر نزدیک‌تر و صمیمی‌تر شده و بر خلاف عملیات بنیادگرایان، تحکیم رابطه‌ی مادر با بچه‌هایش و مسئولیت پذیری مادران در قبال فرزندانشان در مرکز این تحولات مربوط به نزدیکی هر چه بیشتر نسل‌ها جا دارند.

البته این پروسه تازه نیست و همان‌گونه که توضیح داده شد در دور جدید خود از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شده، از اوایل ۱۹۶۰ سرعت و شتاب بیشتر گرفته و کماکان ادامه دارد. بر این اساس، سوال اینست که:

۱ آیا در دوره‌ای که مظهري از کتاب‌های اروپایی نقل قول می‌کرد و علی شریعتی با اروپا ارتباط داشت، از پروسه‌ی تحکیم رابطه‌ی مادران و فرزندان خیری نبود؟ یا کسانی که در رابطه با این آقایان بودند، یا تحقیقاتی که مورد استناد اینان قرار می‌گرفتند، حرفی از این تحولات نمی‌زدند یا — واقعا آنچه اینان مطرح می‌کردند چیزی جز ساخته و پرداخته‌ی افکار و اندیشه‌ی بنیادگرای‌شان نبود و کاری به واقعیت موجود در اروپا نداشت؟ هر چه بود، آنچه در مورد رابطه‌ی زنان اروپایی با فرزند و فرزند زدایی مطرح می‌کردند، در زمان خود نیز حقیقت نداشت و با واقعیت‌های موجود در اروپا منطبق نبود. حقیقت آن است که بر خلاف این عملیات، زن آزاد و مستقل و منطقی اروپایی، برای حفظ آزادی و استقلال خود:

— بچه‌هایش را از خود نرانده و نمی‌راند؛

۱ — آنها را در این جا و آن جا رها نکرده و نمی‌کند،

- استفاده‌ی وسیع از مهدکودک و سایر موسسات تربیتی در اروپا به معنی
دور انداختن بچه‌ها و رها کردن آنان به امان این موسسات نبوده و نیست و
بهره‌مند شدن از آزادی‌های فردی و مناسبات و مراودات جنسی بپیر به ترک
فرزندان اروپایی منجر نشده و نمی‌شود.
این موفقیت‌ها فراهم نشده است مگر از طریق هدایی دین از سیاست، آزادی
انسان و رهایی مردم از دست سنت‌های کهنه‌ی دینی و غیر دینی.

تابویی به نام "آزادی زن"

در اندیشه‌ی اسلام‌گرایان موضوع‌هایی مثل آزادی و حق کنترل جنسی زنان که امروزه در مصویبات کنفرانس‌های جهانی زنان مطرح می‌شود، تابویی اسرارانگیز و مملو از منعیات و محرمات مردسالارانه‌اند. هیچ‌یک از این آقایان وارد بحث در محتوی این منعیات و تابوهای جنسی نمی‌شوند. به باور شریعتی هرگونه حق‌طلبی زن برای همسرگزینی و جفت‌گزینی در هیچ قالبی جز «فریب استعمار و استحمار» نمی‌گنجد و به نظر مطهری سنت‌های اسلامی پاسخ‌دهی این سوالات را در خود دارند و طرفداران شریعت را راهی جز پذیرش این سنت‌های تقدیس‌شده نیست:

«جامعه اگر بخواهد پیوندهای زناشویی استحکام پیدا کند چاره‌ای ندارد از اینکه از همان راهی برود که قرن‌ها رفته‌است، یعنی قوانین فطرت را رعایت کند و از آن جمله نقش زن و مرد را در مسأله‌ی عشق در نظر بگیرد (پیشین، ص ۲۴۴).

برخورد با آزادی و برابری زن بزرگترین مسأله‌ی فکری این آقایان است. برای ایشان، آزادی در هر زمینه‌ای می‌خواهد باشد، آزادی لباس، آزادی حضور اجتماعی یا آزادی همسرگزینی:

– مطرود و محکوم است،

– سوقات استعمار و استحمار جهانی و دستگاه داخلی است و،

– بالاخره جز انحراف راه به جایی نمی‌برد.

مطهری تساوی حقوق زن و مرد را "مارک تقلبی غرب" نام می‌گذارد (پیشین، ص ۱۵۴) و شریعتی آزادی و روشنفکری زن ایرانی را این‌گونه ریشخند می‌کند:

.. "وه که چه زمینه‌ی آماده‌ای برای استعمار که فریاد بکشد:

آرادشو.

- از چی؟

دیگر «از چی» ندارد، داری خفه می‌شوی، هیچ چیز نداری، محرومی، آزاد شو! از همه چیز آزاد شو!

آنکه در زیر سنگین‌ترین بارها خفته است و دارد خفه می‌شود، فقط به نفس آراد شدن و برخاستن از این آوار خفقان و فشار می‌اندیشد، نه به چگونه آراد شدن، چگونه برخاستن!

پن آزاد می‌شود اما نه با کتاب و دانش و ایجاد فرهنگ و روشن بینی و بالا رفتن سطح شعور و سطح احساس و سطح جهان بینی، بلکه با قیچی!

قیچی شدن چادر!

زن یکباره روشن‌فکر می‌شود! (پیشین، ص ۱۰۵).

هر دو این آقایان در تداوم کار تبلیغاتی خود، نقل قول‌های غیرواقعی از اروپا و اروپائیان را ادامه می‌دهند تا معلوم کنند که آزادی زن اروپایی جز به فروپاشی اجتماعی و نابودی ارزش‌های موجود منجر نشده است. شریعتی تفاوتی عمده بین معاهیمی همانند «لذت‌گرایی»، «کرایش طبیعی زن برای ارضاء جنسی»، «سکس» و «آزادی و استقلال جنسی زن» از یک سو و معاهیمی چون «عشق‌های ارزان قیمت نوع فرنگی» و حتی «همخواهی‌های سهل» از سوی دیگر نمی‌بیند (پیشین، ص ۸۴-۸۰)؛ و فکر می‌کند که زنی که می‌خواهد از زندگیش لذت ببرد و صاحب حق کنترل جنسی خود باشد، لزوماً راهی جز افتادن به دام مشمولیات غیر اخلاقی و فحشا در پیش رو ندارد. از نظر وی:

آزادی‌های جنسی فریبی است. از نوع فریب‌های بیشمار «استحمار جدید» که نظام پلید سرمایه‌داری غربی در جهان امروز، شرق و غرب، خودی و بیگانه، بدان دامن می‌زند. (پیشین، ص ۸۰)

با این وجود، دروغگر کم حافظه است و ضد و تقبض گفتن شیوه‌ی مرسوم هر دو این آقایان. بطور مثال، شریعتی از سوئیس می‌گوید آزادی جنسی در اروپا باعث شده است تا زندگی‌ها خاموش و سرد شوند، ازدواج انجام نگیرد

و وقتی هم انجام شد، چون طرفین قبلاً هم آغوشی را تجربه کرده اند، به هیچ تغییری در زندگی و رابطه‌ی زن و مرد منجر نشود. به قول وی زن و مرد اروپایی در بیرون کلیسا و با سالن ازدواج و درست پس از پایان مراسم ازدواج از هم دیگر جدا می‌شوند و هر کدام به راهی می‌رود. همین آدم در جای دیگر می‌گوید پسران در کشورهای اسکاندیناوی تا سن ۲۸ سالگی به بلوغ نمی‌رسند (!) و در نتیجه مشکل عمده در این کشورها ناتوانی مردان برای پاسخ به نیازها و ارضاء طبیعی زنان است. بالاخره کدام نقل قول درست است: - بنا به ادعای اولش: در اروپا زن و مرد قبل از ازدواج هم با هم دیگر رابطه‌ی جنسی دارند، یا

- بنا به ادعای دومش: در اروپا مردان از کمبود قدرت مردانگی رنج می‌برند و حتی پسران ۱۸ ساله به بلوغ نمی‌رسند، چه رسد به توان برقراری روابط جنسی در سنین بالاتر؟ این روایات غیرواقعی و متضاد البته همین طوری و بی‌سبب بیان نمی‌شوند، بلکه همه برای آن ساخته و پرداخته می‌شوند تا به جوانان ایرانی و تهرانی پیام دهند که:

- اگر آزادی زن در کشورهای اروپایی فاجعه‌ی اجتماعی به حساب نمی‌آید و بحران و تعارض و تضادی ایجاد نمی‌کند، برای آن است که جوانان آن جاها از نظر جنسی ناتوانند! و نمی‌توانند از این آزادی سوء استفاده کنند؛ اما آزادی زنان و دختران ایرانی به خاطر شرایط بیولوژیکی و اقلیمی خاص در ایران، تأثیر کاملاً برعکس دارد و به فحشا و تضاد و تعارض و بحران اجتماعی می‌انجامد.

گویا وی نیز همانند هر گذشته‌گرایی دیگر، هیچ درکی نسبت به آنچه تربیت اجتماعی و رفتار متمدن و "مناسبات تربیت شده" نامیده می‌شوند ندارد و زن و مرد را جز موجودات قابل تجاوز شدن و تجاوز کردن جنسی نمی‌بیند. تداوم یک چنین باور دکماتیک جز بدانجا نمی‌توانست برسد که امروزه:

- جوانان و بخصوص زنان در کشوری به بزرگی ایران تحت کنترل دولتی و

مذهبی جان می‌کنند.

- حدایی جنسی در تمامیت خود به میلیون‌ها زن و مرد این کشور تحمیل شده، مراوده‌ی و رفت و آمد جنسی در تمام ابعاد خود بکلی موقوف است و، برای تحمیل یک چنین نگرش و خواست غیر واقعی به جامعه، گروه‌های کشت و کنترل راه افتاده‌اند و سرکوب جنسی به بخش جدایی‌ناپذیر استراتژی سرکوب اجتماعی رژیم اسلامی تبدیل شده است.

می‌بینیم که همه‌ی جریان‌های بنیادگرا در پایان به یک رودخانه می‌ریزند و افتخار آبرناید جنسی جمهوری اسلامی فقط خاص ملاما نیست.

۴

روایتی نادرست از حق مالکیت زنان اروپایی

در جریان روایت دوگانه از کلیسا و شرح آثار گذشته در زندگی امروزی، علی شریعتی بنیادگرا به جعل واقعیت دیگری دست می‌زند و با توضیح سنت تغییر نام خانوادگی زنان اروپایی در مرقع ازدواج، نتیجه می‌گیرد که این تغییر نام بدان معنی است که زن اروپایی فاقد حق مالکیت بر خانه و کله‌شانه‌ی خود است.

- در اروپا زن متعلق به صاحبخانه است و اگر خانه‌ای هم از نظر مالی از آن خود زن بود و «صاحب خانه» بود، چون زن است «صاحبخانه» نمی‌شود. در خانه‌ی پدر که بود نام فامیل پدر و به خانه شوهر که آمد نام فامیل شوهر. بدین علت پس ازدواج رسماً و عرفاً اسمش را عوض می‌کنند. (پیشین، ص ۷۹)

در این که کلیسا یکی از بدترین خشونت‌ها را بر زن روا داشته است و هنوز

هم آثار آن در جاهایی، مذاهبی و مناطقی در اروپا یافت می‌شود و هنوز هم مذهب کاتولیک و کشور پاپ یکی از مراکز عمده‌ی زن‌ستیز دنیاست، حرفی نیست، اما این که تغییر نام زن و سنت‌های مشابه دیگر، در اروپا دارای معنی حقوقی و به معنی مالکیت انحصاری مرد بر خانه و کاشانه است، تماماً کاذب است و مطلقاً صحت ندارد.

این ادعا نیز از آن مواردی است که اگر آن روز جوانان ایرانی بی‌خبر از اروپا نمی‌توانستند بر صحت و سقمش پی ببرند، امروزه صد‌ها هزار ایرانی مقیم اروپا و آمریکا به چشم می‌بینند که قبول سنت تغییر نام خانوادگی از سوی زن اروپایی به معنی محروم شدن آنان از مالکیت خانه و کاشانه‌شان نبوده و نیست، و اصولاً این دو به هم دیگر ارتباطی ندارند. حقیقت آن است که:

– زنان اروپایی به اندازه‌ی مردان‌شان حق مالکیت دارند و به اندازه‌ی آنان صاحب اختیار اموال خویشند.

– زنان اروپایی در حد نزدیک به مردان‌شان شریک جامعه و بازار کار و مناسبات اجتماعی‌اند و در حد مردان‌شان هم از دارایی و خانه و کاشانه‌ی خود سهم می‌برند.

– بر خلاف سهم نصفه‌ی دختران مسلمان از ارثیه، در اروپا خواهران و برادران دارای حق و حقوق ارثی برابرند. در اغلب این جوامع زن و شوهر مستقیماً از همدیگر ارث می‌برند و نه مثل احکامی شرعی و اسلامی حاکم بر ایران که زن را پس از مرگ شوهرش صاحب سهمی بیش از یک هشتم اموال باقیمانده‌ی خانواده نمی‌شناسد و بیشترین اموال باقیمانده را به پسران یا نسل دوم مردان منتقل می‌کند. این است که در اروپا اکثراً مادران و زنان پیر از نظر اقتصادی روی پای خود می‌ایستند و مثل ایران اسلامی، مادران محروم از مزد و ارثیه‌ی پدر و همسر، بار دوش فرزندان‌شان به حساب نمی‌آیند و در جست‌وجوی جایی برای زندگی دوره‌ی پیری در کنار عروس‌ان‌شان نیستند.

طرح موضوع مالکیت خانه و کاشانه و صاحبخانه شدن زنان نیز، البته بدون

علت نبوده و نیست، و با توجه به تعهد تعصب آمیزی که این آقایان برای تبلیغ مرام اسلامی خود به عهده گرفته بودند، می توانست برای توضیح و تلقین شرایط بی حقوقی زنان ایران به کار آید. در ایران هنوز هم رسم است که مرد خانواده، صاحب منحصر بفرد خانه به حساب می آید و اکثریت قریب به اتفاق زنان، حتی زنان شاغل و صاحب درآمد، نه تنها از خانه و املاک خانوادگی سهمی نمی برند و به غیر از جهیزیه‌ی اسمی خود از دارایی و وسایل و لوازم خانه‌شان نیز محرومند، بلکه مجاز به قید نام خود بر روی درب خانه‌شان نیز نیستند. پس جعل محرومیت زن اروپایی از مالکیت خانه و کاشانه‌ی خود، این پیام را با خود حمل می کند که:

... اگر شما زنان و دختران ایرانی بر اساس معیارهای شرعی و سنت‌های زن ستیز شرعی از نظر اقتصادی و مالکیت خانه و کاشانه‌تان صاحب حق نیستید، اروپائیان هم نیستند، پس صفر به صفر و احتیاج به غبطه خوردن و اعتراض و طلبکاری نیست و به قولی آسمان همه جا همین رنگ است.

حالب است که وی در این مورد نیز، دچار یک توصیف دوگانه از اروپا و زن اروپایی است. یعنی در آن جا که تاریخ تحولات اروپا را بررسی می کند، از «آزادی و استقلال، فردگرایی، عقل گرایی و منطق گرایی» زن اروپایی شکایت می کند و بر این باور است که گویا این تحولات جز به بحران اخلاقی و نابودی همه‌ی «زیبایی‌ها و خصوصیات معنوی و مذهبی پیش از دوره‌ی سرمایه داری» ره نبرده اند؛ ولی این جا که حرف بر سر تقلید از اروپایی‌ها و پشت کردن به سنت‌های داخلی است، همان زن مستقل و بدون آقا پالاسر ولی ناموفق قبلی، تبدیل می شود به موجودی وابسته و توسری خور که حتی صاحب خانه‌ی خودش هم نیست.

طبیعی است که مطالعه‌ی این نقطه نظرها برای چند میلیون زن و مرد ایرانی که امروزه در کشورهای مختلف غربی در تبعید و مهاجرت زندگی می کنند و بطور نسبی با مفاهیم حق و حقوق و مالکیت زنان اروپایی و غربی تماس و

ارتباط دارند. این سوال را مطرح کند که:

— اگر تقریرات نادرست آیت‌الله مطهری غرق در دکم‌ها و تعلیمات کلیشه‌ای مدرسه‌ای و حوزه‌ای به نوعی قابل درک است، جعلیات دکتر شریعتی اروپا دیده چگونه قابل توجیه است؟ آیا وی بقدری در باورهای دکماتیک بنیادگرایانه‌ی خود غرق بود که سفید و سیاه را یکی می‌دید و از درک واقعیت‌های غریبان زندگی مردم این قاره هیچ نمی‌فهمید، یا این که همه‌ی واقعیت را می‌دید و از همه چیز به درستی آگاه بود. ولی به همین سادگی حاضر بود برای گول‌زدن جوانان و زنان ایرانی و کشاندن آنان به سوی به اصطلاح "اسلام راستین و شیعه‌ی علوی" خود دروغ سر هم بیافد و آنها را بی هیچ عذاب وجدانی تحویل مردم ایران بدهد؟

پاسخ هر چه می‌خواهد باشد. واقعیت آنست:

.. در زمانی که بشر امروزی هر روزی در هر زمینه‌ای کشفی تازه می‌کند و قدمی دیگر به سوی فردا برمی‌دارد و هر چه بیشتر از مراجعه به گذشته‌ها بی‌نیاز می‌شود، مبلغان بنیادگرایی که می‌خواهند بشر امروزی را به گذشته‌هایی بر گردانند که دیگر جز به درد مطالعاتی باستان‌شناسی نمی‌خورند، آخر و عاقبتی جز سقوط به جعل واقعیت‌ها و وارونه جلوه دادن حقایق پیدا نمی‌کنند.

خانه از بیخ و بن ویران است

۱- زنان فطرتاً تقصیرکارند!

در نظر علی شریعتی، زنان، (همه‌ی زنان و نه حتی فقط گروه و یا دسته‌ای معین از آنان)، مسئول همه‌ی شکست‌هایی هستند که مردم کشورهای عقب‌مانده و حاشیه‌ی جهان صنعتی مجبورند با طعم تلخ آن بسازند. وی با بیان چگونگی عملکرد پیشتازان استعمار جهانی، بر آن است تا بگوید که اگر استعمارگران سوپرست اروپایی توانستند «با دادن مستی از مهره‌های بدلی و شیشه‌های رنگی، یک گله گوسفند بگیرند، یا یک مزرعه‌ی بزرگ را صاحب شوند و با امتیاز منطقه‌ای را برای استخراج الماس یا برداشت قهوه به دست آورند» (پیشین، ص ۹۴) برای آن بوده است که زنان این کشورها:

- ساده بودند.

- تجدد خواه بودند.

- تجمل‌پرست بودند.

- دل به اشیاء رنگی بی‌ارزش دوخته بودند و و.

البته شریعتی فراموش می‌کند که در ایران نیز، همانند سایر کشورهای تحت ستم استعمار و بهره‌کشی خارجی و داخلی، این مردانند که صاحب داری و مال و نعمت‌اند نه زنان، و طبیعتاً است که زنان نمی‌توانسته‌اند چیزی را ببخشند که در اختیارشان نبوده است و مسئول کاری باشند که اختیارش را نداشته‌اند. در حقیقت اگر استعمارگران توانسته‌اند با دادن چیزهای بی‌ارزش، اموال عمومی مردم تحت ستم این کشورها را به مفت تصاحب کنند، برای آن بوده که رهبران سیاسی، نمایندگان مذهبی و قدرتمندان اقتصادی این کشورها سود پرستند، خود فروشنده، کهنه پرستند، ساده‌اند، گول می‌خورند و بالاخره آن می‌کنند که ایشان به حساب زنان می‌نویسند. چند در صد از این مقامات در ایران دیروز و امروز زن بوده‌اند؟

انگیزش مربوط به مقصر شناختن زنان در اموری که به آنان ربطی ندارد نظر جمعی ی بنیادگرایان اسلامی است و فقط خاص وی نیست. برای نمونه آیت الله مطهری هم از پول دوستی و تجمل خواهی زنان شکایت می کند و این "خصلت به اصطلاح زنانه" را حتی نه اکتسابی، بلکه فطری می داند و از این رو آنان را عامل خرابی و پس رفت جامعه معرفی می کند:

گذشته از اینها و از همه بالاتر اینکه احتیاج زن به پول و ثروت از احتیاج مرد بیشتر است، تجمل و زینت جزو زندگی زن و از احتیاجات اصلی زن است. آنچه یک زن در زندگی معمول خود خرج تجمل و زینت و خودآرایی می کند برابر است با مخارج چندین مرد. میل به تجمل به نوبت خود میل به تنوع و ترفن را در زن بوجود آورده است. ... توانایی کار و کوشش زن برای تحصیل ثروت از مرد کمتر است، اما استهلاک ثروت زن به مراتب از مرد افزون تر است (پیشین، ص ۲۶۶-۲۶۵).

مطهری نه نیازی دارد از منبع گزارش و اطلاعات نادرست خود نام ببرد، نه می خواهد اعتراف کند که فرضاً اگر زنانی هم از این روال پیروی می کنند، نه از فطرت معیوب آنها، بلکه ناشی از آن است که:

— زنها از تحصیل و تربیت اجتماعی کافی و برابر با مردان محرومند،
— زنها از حضور اجتماعی و شرکت در دنیای کار و تولید باز داشته شده اند،

و
— زنها بقول خودشان جز به صورت کالای جنسی خرید و فروش نمی شوند.
در نتیجه، بسیار طبیعی است که در چنین جامعه ای و تحت یک چنین نظم و سیاست و تربیت زن ستیز مذهبی و عرفی، زنان خود را به اموری مشغول کنند که مجازند، و برای گرم نگهداشتن بازار خرید و فروش خود، روی آرایش و تزئین شان مایه بگذارند. معلوم نیست چرا این آقایان، که به هر بهانه ای و طریقی غرب و زندگی زن غربی را مورد نقد قرار می دهند، در این موارد از زنان غربی نسبتاً برابر با مردانشان، نقش آنان در تولید اجتماعی و چگونگی

مشغولیت های اجتماعی شان حرفی نمی زنند، و چرا با رعایت تجربه ی چندین سده و دهه ی گذشته ی غرب و اروپا، به این نتیجه نمی رسند که:

۱- وقتی شرایط اجتماعی مناسب فراهم می آید، زنان محروم از تربیت و سواد و رانده شده از جامعه، همراه و همطراز مردان مورد ستایش، تربیت می شوند و با رهایی از آثار "جنس دوم" بودن، به راهی می روند که با راه و روش کلیشه ای زنان جوامع ستمگر و زن ستیز کاملاً متفاوت است.

اما نه مطهری آخوند به این واقعیت اشاره می کند، نه شریعتی اروپا دیده احتیاجی می بیند تا بدین واقعیت و آزمایش اجتماعی و تاریخی توجهی نشان بدهد. این نیست جز آن که در سیستم فکری و مذهبی هر دو این آقایان شریعت خواه، زنان موجوداتی:

- فطرتاً درجه ی دو،

- طبیعتاً احساسی، عاطفی و خطاکار، و از این رو،

- محتاج حراست و کنترل مرد خلق شده اند.

به باور آنان، رفتارهای ناپسند "زنانه"، بیشتر طبیعی و ذاتی است تا پرورشی و اجتماعی و قابل اصلاح و تغییر. در این مورد، یعنی به بدذاتی و خطاکاری فطری زنان، از سوی منابع مورد اعتماد اسلامی حدیث هایی هم نقل شده اند که از آن جمله اند:

- اگر مادرمان حوا به آدم خیانت نکرده بود، زن جماعت هرگز علیه مردان بر نمی خواست و با شوهرش به احترام رفتار می کرد (۸۶).
- حکایت زن پارسا در میان زنان چون کلاغی نشاندار است که یک پای آن

(۸۶) - پیغمبر اسلام، ماخذ نقل و شماره ی حدیث به شرح:

- Tecriid-i Sarih, Diyanet Terc. No: 1369; Buhari-Muslim Hadisleri, No: 935; Buhari, Enbiya, I. Bab: Reda, No: 1470; Rikak, No: 2742\99; Ibn-i Macc, Fitn. No: 4000; Ahmed bin Hanbel, Musned, 3\7-19-22; I. Canan, age., 14\260; Beyhaki, Sunen, 7\91. etc. Quoted by: Tekin: Mohammad ve ..., s. 24.

سفید است" (۸۷).

– زنان! صدقه دهید. از خداوند بخشش گناهان تان را تقاضا کنید. بیشترین آن‌هایی که در جهنم مجازات می‌شوند، زنانند. ... برای آن که ... عقل تان کم و دین تان ناقص است. ... دلیل آنکه عقل تان کم است آن است که برای شهادت در امور جاری به جای یک مرد دو زن لازم است (سوره ی البقره، آیه ۲۸۲). دین تان هم از آن نظر ناقص است که در موارد خاصی (مثلاً دوره حیض، زایمان و غیره) نماز نمی‌خوانید (اجازه‌ی نماز خواندن ندارید) و روزه نمی‌گیرید (حق روزه گرفتن ندارید)". (۸۸)

علی شریعتی علت عقب ماندگی کشورهای مسلمان نشین، از جمله ایران، را نیز محصول کار و عمل زنان این کشورها می‌داند، نه وجود و کارکرد سنت‌های کهنه و بریدن از خردمندی و عقلانیت بشر تحت ستم این کشورها، و نه حتی تاثیر

... فرهنگ عقب ماندگی،

– دیکتاتوری‌های دینی و نیمه دینی،

– کجروی‌های فکری، بنیادگرایی ارتجاعی و جستجوی راه و روش و سیاست زندگی امروزی در کتاب‌های عهد قدیم و قصه‌های راست و دروغ زمان‌هایی که دیگر در حوزه‌ی تحقیقات باستان‌شناسی می‌گنجند. به باور شریعتی، زنان ایران نیز روابط سالم اجتماعی را تخریب می‌کنند، ارزش‌های اخلاقی را به فساد می‌کشند و نفوذ و بهره‌کشی استعماری را تسهیل می‌کنند. این همه -برای آن است که گویا زنان:

– روح حساسی دارند و ساده و عقب نگه داشته شده‌اند،

(۸۷) – پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۳۷۱، کلمات قصار حضرت رسول اکرم و سیری در نهج الفصاحه، ص ۲۵۷.

(۸۸) – پیغمبر اسلام، ماخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:
- 'Tccrid-i Sarih, Diyanet Terc. No: 209; Buhari-Muslim Hadisleri, No: 49; Muslim, Iman, No: 79. ... etc. Quoted by: Tekin: Mohammad ve ..., s. 26.

- به جای مغز با قلبشان تصمیم می‌گیرند و
- زودتر از مردان، گول جلوه‌های «شبه تمدن» موجود و «مصرف انبوه» را
می‌خورند.

در سناریو وی، زنان ایران از سویی به وسیله‌ی عوامل کهنه‌پرست اسلامی
آزاده می‌شوند و از سوی دیگر، «در برابر تشعشع دانشی و خیره‌کننده‌ی
تمدن دروغین غرب» خود را می‌بازند و به زانو در می‌آیند. این جاست که
در اندیشه‌ی وی زن متجدد ایرانی در کشاکش این دوگانگی دفع و جذب، نه
فقط به حد «حیوانی مصرف‌کننده» تنزل می‌یابد، بلکه:

- مرتکب جرم مصرف نوازم آرایش می‌شود (!) و به جای لباس‌های سنتی
اسلامی، البسه‌ی مُد روز می‌پوشد،

انجمن‌های زنان تشکیل می‌دهد (!) و

- در مجالس عیش و شادی آنچنانی شرکت می‌جوید. و بالاخره با خرید کالا
و مصرف محصولات مصرفی و پیروی از الگوهای «اروپایی»، در خدمت
استعمار، سرمایه‌داران و سیستم حاکم قرار می‌گیرد و نهایتاً به راهی می‌رود
که جز به انحراف و ترک اسلام ختم نمی‌شود.

پا این باور، طبیعی است که از فکر کند اگر سیستم بد است، استعمار بر
جامعه‌ی ایران حاکم است، اخلاق اسلامی زیر پا نهاده می‌شود و ایران تبدیل
شده است به حاشیه‌ی جهان صنعتی و و، همه برای آنست که زنان ما وارد
صحنه‌ی اجتماعی شده‌اند، چادر از سر بزرگرفته‌اند و ادعای برابری و آزادی
می‌کنند و بالاخره تبدیل شده‌اند به حیوان! خریدار تولیدات خارجی:

- عقده‌های زن مسلمان - و شرقی - بزرگترین دستاویزهای روانشناسان و
جامعه‌شناسان شد در خدمت استعمار و اقتصاد جهانی، تا از زن چنین
تعریفی بدست دهند:

«زن، حیوانی که خرید می‌کند»! (پیشین، ص ۱۰۵).

۲- به شوستر زدند گردن مسگری

شریعتی را کاری نیست که زنان در این خیانت‌ها و جنایت‌هایی که بر می‌شمارد، نقشی مستقیم داشته‌اند یا نه، یا آن که نقش زنان در مقایسه با مردان چقدر موثر و تعیین‌کننده بوده و هست. به نظر وی حتی اگر عاملان این اعمال مردان هم باشند، باز زنان تقصیرکارند (۱۱). چرا که با این عقیده، زنان وسوسه‌گرند و علت گناهکاری مرد به حساب می‌آیند. به باور وی زن ایرانی هم «به عنوان ابزار سرگرمی و بعنوان تنها موجودی که جنسیت و سکسوالیته دارد (که گویا مردان ندارند) بکار گرفته می‌شود، تا نگذارد کارگر و کارمند و روشنفکر، در لحظات فراغت، به اندیشه‌های ضد طبقاتی و سرمایه‌داری بپردازند» (پیشین، ص ۴۹۰). این است که زنان نه فقط خود، بلکه مردها را هم به فلاکت و بدبختی می‌کشانند. به بیان دیگر، در دیدگاه وی و یارانش، زنان امروزی هم «گناه‌زلی» اغفال مردان را با هوای اغفال‌گر تقسیم می‌کنند و چه کاری بکنند یا نکنند، مسئولیت انحراف مردان به دوش می‌کشند.

چنین استدلالی هر چقدر هم عجیب بنماید، در این گونه تفکرات تازه نیست و از نوشتن جرم نافرمانی آدم به حساب هوا گرفته تا به دیروز که این آقایان طرز آرایش و نوع پوشش زنان ایران را عامل انحراف مردان و به تاراج رفتن استقلال و آزادی کشور می‌شمردند، و امروز که چاق‌داران مذهبی در ایران و افغانستان و غیره و غیره لباس و پوشاک و رفت و آمد زنان را کنترل می‌کنند تا به اصطلاح از انحراف مردان بکاهند، قرینه‌های فراوان دارد. به تفسیر محقق ترک معمر آکسوی، آیه‌ی مربوط به طلاق ثلاثه در سوره‌ی البقره به معنی مجازات زنی است که هیچ گناهی مرتکب نشده، ولی با این وجود مجبور است تاوان جرم مردش را بپردازد. طبق این آیه:

— آن‌گاه (بار سوم) چون (مرد) زن (زنش) را طلاق گفت، دیگر بر او حلال نیست، مگر آنکه (زن) به همسری جز او شوهر کند، پس اگر آن مرد او را

طلاق داد، بر آنان گناهی نیست که اگر می‌دانند احکام الهی را مراعات خواهند کرد، دوباره به همسری یکدیگر در آیند... (۸۹).

طبق احکام اسلامی، طلاق حق انحصاری مرد است و نه زن. مرد می‌تواند، هر وقت خواست، زنش را یک باره یا سه باره طلاق دهد. در طلاق یک باره، مرد در مدت عده‌ی طلاق حق رجوع دارد و می‌تواند بدون هر گونه تشریفات مذهبی زنش را به زندگی خود بازگرداند، در حالی که زن طلاق داده شده نه حق طلاق دارد، نه حق رجوع. زن طلاق داده شده حق نه گفتن به دعوت شوهر سابقش را هم ندارد و مکلف است با اشاره‌ی او به زندگی اولیه‌ی خود باز گردد.

اما، حق رجوع مرد فقط دو بار قابل تکرار است، ولی در بار سوم، یا طلاق ثلاثه، مرد حق رجوع ندارد و برای زندگی مجدد با زن سابقش باید به تشریفات تن بدهد. طبق این تشریفات، زن طلاق داده شده باید برای ازدواج با همسر سابق خود، قبلاً با یک مرد دیگر، که محلل نامیده می‌شود، ازدواج کند و یک شب هم که شده با او به سر ببرد. زنی که از محلل طلاق می‌گیرد، می‌تواند پس از سپری شدن مدت عده‌ی طلاقش از نو با شوهر اولش ازدواج کند.

به نظر آکسوی، در این جا مرد با سه طلاقه کردن زن خود دچار خطا می‌شود، اما وی برای عمل خطای خود مجازات نمی‌شود، بلکه زن او، که خود قربانی طلاق‌های مکرر شوهرش است، تاوان جرم مردش را با تن دادن به همخوابگی با یک مرد دیگر (محلل) می‌پردازد. در واقع زنی که در کار طلاق، صاحب حقی نبوده و شخصاً جرمی مرتکب نشده، تاوان خطای عمل مردش را با در اختیار قراردادن جسمش پرداخت می‌کند. به بیان دیگر زن، بدون آنکه کاری کرده باشد یا بتواند در تصمیمات شوهر در امر طلاق دخالت

کند. مسئول خطای مردش به حساب می آید. (۹۰).
آیت الله طالقانی نیز همین فکر گناهکاری زنان را با کلمات و جملاتی دیگر بیان می کند و گناه مردان را به حساب زنان می نویسد:

— آدم سربلند را با آنهمه عقل و فطرت مجذوب به حق و جمال عالم و تجلی ملکوت، تنها وسوسه ی شیطان نمی توانست به جهت واپسین متوجه کند و خاطرش را معطوف گرداند مگر با نفوذ در روح حساس زن و تهییج عواطف او (۹۱). نفوذ عواطف و خواهش های زن همراه وسوسه های ابلیس و (...). عقل فطری آدم را سست و لغزان کرد. آنگاه از بهشت برکنده و سرازیر گشت (...). (۹۲). چنانکه محیط های خانوادگی و کشور را همین وسوسه های شیطانی و زنانه با عناوین فریبنده ی تأمین و نجات از کرایه نشینی، توسعه ی زندگی، و حسادتها دگرگون می نماید و مرد را از محیط آرام شرافت و آسایش وجدان ساقط می گرداند تا اینکه همه هر جنایت و خیاستی می گشاید و به هر پستی و کار نامشروع تن می دهد (...). (۹۳).

منابع مختلف اسلامی در مورد وسوسه ی شیطانی زنان و اینکه زنان نقش شیطان را بازی می کنند و به همین علت گناه اغفال مردان را به گردن دارند، هم نظرند. در این زمینه آیات قرآنی و احادیثی نبوی نیز نقل می شوند که از آن جمله اند:

— "... گفت این از مکر شماست که مکر و حيله ی زنان بسیار بزرگ است" (۹۴).

— "محکم ترین سلاح شیطان مردانند" (۹۵).

(۹۰)- Meric Dadaoglu, s. 53

(۹۱) - طالقانی، پیشین، ص ۱۲۹.

(۹۲) - طالقانی، ص ۱۳۰.

(۹۳) - طالقانی، ص ۱۲۹.

(۹۴) - سوره ی یوسف، آیه ی ۲۸.

(۹۵) - پیغمبر اسلام، حدیث ۹۷۰، کلمات قصار حضرت رسول... پیشین، ص ۲۵۸.

- زن‌ها دام شیطانند" (۹۶).
- جوانی شعبه‌ای از دیوانگی است و زنان دام شیطانند" (۹۷).
- ... اگر زنان نبودند خدا آن چنان که شایسته‌ی پرستش اوست پرستیده می‌شد (۹۸).
- اگر زن نبود مرد به بهشت می‌رفت" (۹۹).
- از هیچ فتنه‌ای که خطرناک‌تر از زن و شراب باشد بر امت خویش بیم ندارم" (۱۰۰).
- پس از من برای مردان فتنه‌ای زیان‌انگیزتر از زنان نخواهد بود (۱۰۱).

می‌دانیم که بر اساس قصه‌های خلقت در کتاب‌های مقدس، حوا به جرم اغفال آدم محکوم به کشیدن درآ زایمان، کار سخت در خانه و تحمل تسلط مرد شد (۱۰۲) و این محکومیت‌ها را برای دختران خود به ارث گذاشت. حالا این سوال مطرح می‌شود که زنان امروزی که به باور این آقایان، مسئولیت اجتماعی ناکامیابی مردان و جامعه را بدوش می‌کشند، باید تاوان این کار را با چه مجازاتی پرداخت کنند؟ به نظر می‌رسد مقررات زن‌ستیز رژیم‌های اسلامی و بند و بستی که رژیم‌های شریعت‌خواه و بنیادگرای اسلامی در ایران، افغانستان، سومالی و غیره و غیره علیه زنان بر وجود آورده‌اند، نه فقط ادامه‌ی منطقی یک چنین دیدگاهی، همچنین پاسخی قانع‌کننده به این سوالند.

-
- (۹۶) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره‌ی ۳۱۵۳، پیشین، ص ۳۵۸.
 - (۹۷) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره‌ی ۱۷۹۲، پیشین، ص ۳۵.
 - (۹۸) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره‌ی ۲۳۶۱، پیشین، ص ۳۵۷.
 - (۹۹) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره‌ی ۳۳۱، پیشین، ص ۳۵۴.
 - (۱۰۰) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره‌ی ۲۶۱۱، پیشین، ص ۳۵۳.
 - (۱۰۱) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره‌ی ۲۵۷۲، پیشین، ص ۳۵.
 - (۱۰۲) - کتاب عهد قدیم (انجیل)، سوره‌ی خلقت، بخش ۳، آیه‌ی ۱۶.

۳- مبارزه‌ی فمینیستی شرعی نیست

جالب است که شریعتی نه فقط آرایش کردن و لباس مدروز پوشیدن زنان را، که حتی تشکیل دادن انجمن‌های زنانه را نیز مورد ایراد و انتقاد قرار می‌دهد. چنین اظهار نظری در ظاهر امر با خواست وی در مورد جلوگیری از ستم وارده به زنان خوانایی ندارد، چرا که فعالیت‌های فمینیستی و سازماندهی و مبارزه‌ی زنان مستلزم رهایی آنان از ستم‌های برشمرده در خانه و جامعه است. اما باید در نظر گرفت که در باور اسلامی مردسالارانه‌ی او، این مردانند (پدران، همسران یا پسران) که به طور فطری، کلید رفاه و آسایش و آزادی زنان را در دست دارند، نه خود زنان. یا مبارزه‌ی جمعی زنان تحت ستم، در قرآن نیز این مردانند که برای عدم تعرض به حق و حقوق اسلامی زنان مورد خطاب قرار می‌گیرند، نه خود زنان. آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی النساء حتی قدمی فراتر بر می‌دارد و نه فقط اقدام به برابری، بلکه حتی آرزوی برابری را مفایر مصلحت الهی معرفی می‌کند.

- و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر دیگران برتری بخشیده است، آرزو مکنید؛ مردان را از کار و کردار خویش بهره‌ای و زنان را از کار و کردار خود بهره‌ای معین است (...).^(۱۰۳)

- مردان باید بر زنان مسلط باشند چرا که خداوند بعضی از انسان‌ها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است ... زنان شایسته آنانند که مطیع‌اند (از این برتری اطاعت می‌کنند با علیه این برتری بر نمی‌خیزند) و ...^(۱۰۴)

بر این مبنا است که در سنت‌های اسلامی:

- نه ستیز با قدرت برتر مردان مجاز است.

- نه سازماندهی و مبارزه‌ی فمینیستی برای پایان بخشیدن به ستم جنسی

(۱۰۳)- سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۲.

(۱۰۴)- سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۴.

سابقه دارد. و

— نه این گونه مناسبات، سازماندهی‌ها و مبارزات اجتماعی مدرن، با سنت‌ها و احادیث باقیمانده از دوره‌های اولیه‌ی اسلام قابل تفسیر و توضیح‌اند و با دستورات قرآنی و سنت‌های رسول و ائمه همخوانی دارند. بر این مبنا است که هیچ کدام از این آقایان بنیادگرای اسلامی که در موضوع زن قلمفرسایی کرده‌اند، کاری با مبارزه‌ی بر حق زنان برای نیل به برابری با مردان و رهایی از حتی ستم موجود در «خانواده کهنه پرست اسلامی» ندارند و نمی‌توانند هم داشته باشند. اینان در طول همه‌ی انتقاد‌های تند و تیزشان، یک بار هم زنان محروم خانواده‌های کهنه پرست اسلامی را دعوت به ترک چنین روابطی ظالمانه و عصیان بر علیه ظلم و ظالم نمی‌کنند. این، از آن روست که اینان به عنوان اسلام‌بیست‌های شریعت‌خواه، بنیادگرا و در هر حال، معتقد به کتابت و سنت و احادیث،

— نه می‌توانند از برابری جنسی و برابری حقوق زن و مرد دفاع بکنند و

— نه به خود حق می‌دهند زنان تحت ستم جنسی و طبقاتی را به ترک خانواده‌ی اسلامی و عصیان علیه آقایان مردان ترغیب کنند.

به همین خاطر هم هست که می‌گزیند دین بر اعتقاد، یقین و تبعیت محض بنا می‌شود و نه بر تردید، پرسش یا چون و چرا. در چنین شرایطی، طبیعی است که هیچ کدام از این عالمان مکتبی حاضر به ابراز تردید در مورد فرامین و سنت‌های باقیمانده نباشند و حتی برای قابل قبول جلوه دادن مرام خود، کاری به مبارزه‌ی زنان تحت ستم جنسی و طبقاتی نداشته باشند و برای زنان ستم کشیده در خانواده‌های کهنه پرست اسلامی نسخه‌ای جز بازگشت به همان خانه و خانواده و روابط و تحمل محرومیت و ظلم ننویسند.

گویا زن عاقل و بالغ نمی شود!

استدلال علی شریعتی برای بیان مخالفت با تحولات زندگی زنان در پس برچیده شدن حکومت های مذهبی در اروپا و در طول قرون اخیر، تا آن جا پیش می رود که تعلیمات قبلی خود در مورد ضرورت درک و فهم تغییرات جبری زندگی اجتماعی زنان را به ورطه ی فراموشی می سپارد، و مدعی می شود که تحولات پس از دوره ی رنسانس و نوزایی علمی و فرهنگی در اروپا، زن اروپایی را از مرد و تسط مردانه بی نیاز کرد، او را به خردگرایی و بکاربرد منطق و استدلال واداشت و به وی استقلال و شخصیت بخشید. این تحولات باعث شد تا به قول شریعتی، زن خانه و خانواده و پاکی و معصومیت و اخلاق (پیشین، ص ۸۳-۸۱) را به یکباره فدا کند و به راهی بیفتد که جز بدبختی و بدنامی در پی ندارد. در یک تحلیل مقایسه ای، این گفته بدین معنی است که اگر زنان و دختران مورد خطاب وی در تهران ایران نیز:

— برای شناخت راه و چاه زندگی به خرد و اندیشه ی خود مراجعه کنند — روابط خود را با اطرافیان خود بر اساس عقل و منطق پایه گذاری کنند، منطقی ترین راه و اندیشه را بپذیرند، نه مقدس ترین و قدیمی ترین آنها را، و به کمتر از شراکت هم وزن با مردانشان رضایت ندهند، در آن صورت گویا آنان نیز مجبورند «پاکی و معصومیت» خود را از دست بدهند و در گرو یک چنین عقلانیت و تساوی طلبی به قول وی «تخریب گر» بگذارند. این بدان معنی است که گویا:

— زنان و دختران تهران و ایران نیز باید بین عقل و استدلال و منطق و برابری از سوی و پاکی و معصومیت از سوی دیگر یکی را برگزینند و نمی توانند هم عاقل و منطقی باشند و هم پاک و معصوم باقی بمانند (!).

... اکنون زن، پیش از تشکیل خانواده نیز استقلال فردی دارد، و چون رشد

عقلی و منطقی یافته است، خود بخود رفتارش با دیگران - با مرد، با معشوق، با پدر و با خانواده - نه بر پایه‌ی احساس عاطفی و جاذبه‌ی فطری و کشش ناخودآگاه عمیق روحی، بلکه بر محاسبات عقلی و حسابگری‌های دقیق مصلحتی است. بینش حسابگر و واقعیت‌بین و تحلیلی و علمی و «من‌گرانی» و مصلحت و منافع فردی و پرداختن به فود و اصالت‌گرایی و لذت‌جویی و برخورداری و آسایش و عقل و سعادت‌جویی، زن را از بسیاری قیدهای اجتماعی و خانوادگی و مذهبی آزاد کرد و در عین حال، بسیاری از احساس‌های عمیق و مرموز و غیرعقلی عاطفی و انسانی را از او گرفت و تنهاش کرد. (پیشین، ص ۸۲)

با این حساب: اگر زنی صادری می‌کند، همسری می‌کند، دوست می‌دارد، بخشنده است، مهربان است، شریک غم و درد مرد است، بیشترین کار خانواده را به گردن دارد، عشق می‌ورزد و فداکاری می‌کند، همه و همه برای آنست که به قول این آقا:

عقل و منطق درست و حسابی ندارد:

سطح شعورش پایین است و

دست و پایش با سنت‌ها و اخلاق و مذهب بسته است. وگرنه زنی که از قید و بندهای سنتی آزاد شود و منطقی شود و عقلانی و خردمندانه عمل کند، آن می‌کند که شیطان هم نکرد و به قول شاعر: "گر به‌ی مسکین اگر پر داشتی - تخم گنجشک از زمین برداشتی - پس به باور شریعتی، چه خوب که این "گر به‌سان مسکین" هم پر ندارد و لاجرم، زنده‌باد قیده‌های اخلاقی و سنتی ناشی از نادانی و ناآگاهی و بی‌منطقی زنان (!) یا زنده‌باد زنان نادان و بی‌منطق و بی‌خرد!

کشف نقص فطری و عاطفی و غیرمنطقی بودن زنان، البته تازه نیست و ریشه در سنت‌های بنیادی اسلام دارد. اینست که هم آیت‌الله مطهری و هم سایر اسلام‌گرایان، در این مورد اظهار نظرهایی کرده‌اند: آیت‌الله طالقانی این چگونگی را چنین توضیح می‌دهد:

۱- شهادت دو زن به جای یک زن برای این است که مبادا یکی از آنان گمراه شود و اگر گمراه شد دیگری او را بیاد آورد. چون زن با انگیزه‌های خاصی که دارد به ضبط اینگونه امور و شهادت به آن کمتر دقت و توجه می‌نماید و بیشتر تحت تأثیر عواطف واقع می‌شود" (۱۰۵).

به نظر آیت‌الله مطهری:

«خانم‌ها به علت آنکه حساس‌تر از آقایان هستند باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگیشان احتیاج دارند» (پیشین، ص ۱۸۴).

توجه داریم که همه‌ی این خصوصیات که برای زن خطرناک و نابودکننده معرفی می‌شوند، برای مرد - که موجود دیگری است با حقوق و وظائف اسلامی متفاوت - امتیاز به حساب می‌آیند. چرا که در این باره اسلامی فراگیر، مردان بر خلاف زنان دارای تفکر خالص و متحمل کارهای سخت و تولیدکننده و دهنده در همه‌ی ابعاد وجودیش‌اند" (۱۰۶).

۱ (۱۰۵) - آیت‌الله طالقانی، ص ۲۶۹.

(۱۰۶) - آیت‌الله طالقانی، ص ۹۱.

استقلال و آزادی باعث انحراف است

به نظر شریعتی:

- «دور کیم» اثبات کرده است که در گذشته، روح اجتماعی نیرومند بود، اما به میزانی که تعقل و اقتصاد و فردیت - از نظر اقتصادی - رشد پیدا کرده است، افراد پیوندهای خویشاوندی و عاطفی و اعتقادات سنتی و روحی را بریده‌اند و مستقل شده‌اند و این استقلال، امتیازات فراوانی شان بخشیده است، آن چنان که دختری هیجده ساله، می‌تواند به سادگی اطاعتی در آبارتمانی بگیرد و تنها - بی هیچ رهبر و بالاسر - داشتنی زندگی کند، و یک زن می‌تواند در خانواده، از آزادی‌های بسیاری برخوردار باشد، چون استقلال اقتصادی دارد. هر وقت زندگی با رنج در آمیخت، می‌تواند زندگی را رها کند، چون حقوق فردی دارد و چون استقلال اقتصادی دارد، و چون عاقلانه رفتار می‌کند و تحمل رنج بخاطر دیگری با عقل سالم سازگار نیست، هر وقت باید فداکاری کند، ایثار کند، از آسایش و لذت و آزادی و برخورداری و سلامت خود بخاطر عشق یک مرد، سپاس یک حرمت، وفای به یک سوگند، نگهداری یک پیمان، یک پیوند، چشم پیوشت، چشم نمی‌پوشد، چون مسائلی چون وفا و فداکاری و ایثار و سپاس و حرمت و سوگند و پیمان و عشق مسائلی روحی و اخلاقی‌اند و قابل تحلیل عقلی و منطقی نیستند. (پیشین، ص ۸۴-۸۳)

چنین برداشتی از سویه‌های گوناگون قابل بررسی است:

۱- اولاً از جهتی این بدان معنی است که موجود زن فقط با غریب و خواهش‌های نفسانی خود هدایت می‌شود و به همین خاطر، آزاد شدن، مستقل شدن و بدون آقا بالاسر شدن او خطرناک و ویرانگر است و وی را بر علیه اخلاق، قراردادهای اجتماعی و روابط متقابل انسانی می‌شوراند. شاید امروزه روز بر اساس یک چنین نگرش یک سویه به زن است که زن ایرانی فی‌نفسه خطاکار و متمایل به بزهکاری شمرده می‌شود و حکومت و حکومتیان اسلامی، خود و جامعه‌ی مردان را موظف به کنترل لباس و رفتار و حرکات و مناسبات این موجود غریب‌تا متمایل به گناه می‌شناسند.

۲- دوماً درست است که به قول وی این اتفاقات در اروپا بوقوع پیوسته و محل تجربه‌شان اروپاست، ولی منظور آنست که زنان و دختران مورد خطاب این آقایان در تهران و ایران نیز باید بدانند که برای آنان نیز:

- عاقل و منطقی شدن،

- مستقل زندگی کردن،

- واقع‌گرایی، حسابگری و فردگرایی و بالاخره به مصلحت و منافع خود اندیشیدن به همان اندازه خطرناک و باعث گمراهی است. بدین معنی، اگر دختر و زن ایرانی هم:

- تحصیل کند، کاری در بیرون خانه داشته باشد و معیشت خود را خود به عهده بگیرد، و اگر زن ایرانی هم،

- مستقل و تنها زندگی کند، از قبول به قول خودش «آقا بالاسر» سرباز زند، و بالاخره آن کند که هر انسان مستقل، آزاد، عاقل و بالغ حق دارد بکند، به همان سرنوشت شومی دچار می‌شود که زن مستقل، آزاد، فردگرا و منطقی اروپایی گرفتار آن است. به نظر شریعتی، چنین زنی ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جامعه را از دست می‌دهد و چون گرگی گرسنه به دنبال خواسته‌های فردی و لذات آنی خود به هر سو سر می‌کشد و در این راه همه‌ی چیزهای زیبا و اخلاقی، مانند تعهدات خانوادگی و وفاداری متقابل انسانی، را به یک باره فدا می‌کند.

می‌بینیم که دم خروس بنیادگرایی و امام‌گرایی از لابلای زوروق‌های رنگین کلمات و جملات شریعتی عیان می‌شود. در اینجا مرد «امام» است و مسنول امور عقلانی و تصمیم‌گیری، ولی زن «امت» است، وظیفه‌ای جز تبعیت از مرد ندارد و همانند هر امت تسلیم‌شده و تسخیر شده نه نیاز به کار فکری و عقلی دارد، نه احتیاجی به منطق.

۳- در این نظریه‌ی اسلام‌زده، همه زیبایی‌ها و نیکی‌های زنان ناشی از آنست که احمق و احساساتی و نادان و محتاج وابستگی‌اند (!) و گرنه زنی

که به "دام" عقل و منطق بیفتد، فهم و درک «وفاداری، ایثار، سپاس، حرمت، سوگند، بیحمان و عشق را از دست می‌دهد» (پیشین، ص ۸۴) و بدان وقتی نمی‌نهد.

این جاست که شریعتی پس از آن همه اظهار کم لطفی نسبت به زنان تحصیلکرده و عاقل و بالغ و ستایش زنان نادان، جاهل و بی‌شعور به جانی می‌رسد که یک زن منطقی و عقلانی لزوماً از خود می‌پرسد:

– چرا باید زندگی خود را فدا کنم تا دیگری زندگی کند، رنج را تحمل کنم تا دیگری بیاساید، معامله‌ای است که با هیچ حسابی جور در نمی‌آید (پیشین، ص ۸۴).

مقصود وی از این گفته‌ها این نیست که:

– زنان نیز همانند مردان از ظرفیت عقلی کامل برخوردارند و وقتی به آگاهی دست یافتند و لباس منطق و استدلال پوشیدند، فقط برای کسانی می‌میرند که به قول معروف برایشان تب کنند، یا نمی‌پذیرند که چون زن هستند، باید در خدمت مرد - مردی به نام پدر، شوهر، رئیس، قاضی، حاکم یا ارباب و سرمایه‌دار- جانفشانی و فداکاری بکنند، بدون آنکه به همان اندازه از محصول اجتماعی کار خود بهره‌مند شوند! شریعتی بر عکس بر این باور است که:

– همه‌ی زیبایی‌های زنان و مادران از آنجا ناشی می‌شوند که آنان درست و حسابی نمی‌فهمند و شعور و منطق ندارند. به بیان دیگر اگر زنان به ابزار فهم و آگاهی مسلح شوند و مسایل زندگی را بر اساس عقل و منطق ارزیابی کنند:

– وظایف و علایق اخلاقی و عاطفی خود را به کناری می‌افکنند.

– پشت به قرار دادهای خانوادگی و ارزشهای اجتماعی می‌کنند و

– به دنبال غرایز و خواهش‌های نفسانی خود و برای جستجوی لذت و خوشگذرانی، تا قعر انحراف و ضلالت راه می‌سپارند و بالاخره هم تبدیل می‌شوند به گرگ‌هایی گرسنه‌ای که تنها می‌گردند، برای ارضای حرص و آز خود شکار می‌کنند و هر جا هم محلی برای تقدیم و عشق و دوست داشتن

پیش آید دچار تردید می‌شوند که:

– چرا باید بخاطر مردی که به من نیاز دارد خود را قربانی کنم و به او وفادار بمانم؟ چرا یک مرد زشت ضعیف را بخاطر پیمانی، سوگندی، به خاطر قراری که وقتی زیبا و قوی بود یا تنها امکان موجود در برابرم بود، با وی گذاشتم، تحمل کنم و از مرد زیبای نیرومندی که در سر راهم هست و روح و هم‌غریزه‌ام را اشباع می‌کند چشم‌پوشم» (پیشین، ص ۸۴).

در اینجا وی مسأله را به «یک معادله‌ی ریاضی دقیق» (پیشین، ص ۸۴) تشبیه می‌کند که زن منطقی، آگاه، فروگرا و مستقل (اولی لزوماً نفرین شده) در بین دو نیاز برای بی‌وفایی به همسرش (یعنی خستگی از همسرش و دل بستن به عشقی تازه) و یک نیاز برای حفظ علقه‌های خانوادگی‌اش (نیاز به حفظ تعهدات اخلاقی نسبت به همسر و خانواده) قرار می‌گیرد و گویا چون: زن است، عاطفی است و

– نیکی‌هایش بخاطر نادانی و بهادگی است و نه هشیاری و منطق و عقل، پس بی‌وفایی را بر وفای به عهد ترجیح می‌دهد.

۱ – مسأله‌ای که سارتر مطرح می‌کند، زنی همسر مردیست که هیچ جاذبه‌ای ندارد. در برابرش مردی هست که جذاب است و هم به او عشق می‌ورزد. حساب عقل روشن است. هر دو مورد به او نیازمندند، یکی به عنوان یک همسر، دیگری به عنوان یک عشق، اما زن به اولی نیازی ندارد و نیازمند دومی است. با وفادار ماندن به همسرش دو نیاز قربانی یک نیاز شده است و در رها کردن او، یک نیاز فدای دو نیاز شده است. تکلیف این زن معلوم است. عقل حکم قاطعش را صادر کرد، یک معادله ریاضی دقیق. آن عاملی که این زن را وا می‌دارد که دو نیاز انسانی را فدای یک نیاز کند قطعاً «یک عامل عقلی منطقی نیست، نه دکارت، نه فروید، هیچ کدام آن را نمی‌فهمند، زن عاقل حساب می‌کند و منطقی عمل می‌کند، استقلال اقتصادی و حقوق اجتماعی هم به او امکان می‌دهند که این کار را بکند، می‌کند. همه این پیوندهای غیرعملی، احساسات غیرمنطقی، قیدهای اخلاقی و سنتی

و وجدانی که آن را «نگه‌یداشت» و او را در متن و عمق روح خانواده حل می‌کرد و با صد رشته مرموز مرنی نامعقول و غیر علمی، به تحمل و وفاداری و گذشت و رنج و فداکاری، به شوهر و فرزند و خانه و خانواده و خویشاوند و اصول و ارزشهای زندگی عاطفی و فامیلی پیوند ناگسستی و عمیق و توصیف ناپذیر می‌داد گسسته شد. بدین ترتیب استقلال اقتصادی و اجتماعی و روحی و رشد عقلی و غلبه منطق بر احساسات و واقعیت بینی بر حقیقت جونی، بجای آن روح جمعی - که فرد در آن حل شده بود - روح فردی و استقلالش بخشید، و همین اصل، به میزانی که او را از آزادی‌ها و امکان‌های اجتماعی فراوانی برخوردار می‌کند، از دیگران جدایش می‌سازد. (پیشین، ص ۸۶-۸۴)

آش به قدری شور است که شریعتی در جریان ادای روایت ساختگی خود از زن اروپایی به این فکر نمی‌افتد که اگر واقعا زنان اروپایی تابع هیچ منع اخلاقی یا متعهد به هیچ قرارداد اجتماعی و تعلیمات تربیتی نیستند و دائما در حال تعویض مرد و معشوقند، آیا نباید مردان اروپایی هم بطور دائم در حال تعویض زن و معشوقه باشند؟ در حقیقت زنان (مثلا) "دمدمی مزاج" اروپایی نمی‌توانند بدون "مردان دمدمی مزاج" دست به تعویض‌های مکرر جفت خود بزنند و «معادله‌ی ریاضی» شریعتی را تحقق بخشند. وی اما برای یکبار هم که شده از نقش مرد در معادله‌ی ریاضی اسلامی خود حرفی به میان نمی‌آورد و بر این عقیده هم نیست که:

— استقلال و ارزش‌های فردگرایی، "بدون آقا بالا سر زیستن" و منطقی بودن مردان هم گمراه کننده است یا

— مردان نیز وقتی در برابر دو کشش از یک سو یعنی خستگی از همسرش و دل بستن به عشقی تازه) و یک کشش از سوی دیگر (یعنی نقه‌د اخلاقی نسبت به همسر و خانواده) قرار می‌گیرند، ممکن است آن کنند که گویا زنان از شهرت کورو هار شده‌ی آقای شریعتی در همان شرایط مرتکب می‌شوند. نه! وقتی زنان فطرتا موجوداتی احساس‌اند و از عقل و منطق و استقلال فاسد می‌شوند، اما مردان اهل استدلال و منطقتند و آزادی و اختیار لازمه‌ی آنها است، دلیلی برای چنین مقایسه‌هایی بین زنان و مردان باقی نمی‌ماند.

سکس وارداتی و آتش افروزی زنان

جالب است که مخالفت علی شریعتی با اصل «لذت‌گرایی جنسی» با نظر بسیاری از رساله‌نویسان شیعه مغایر است؛ چرا که از نظر آنان اسلام با لذت جنسی مرد و زن مخالفتی ندارد و حتی آنرا در چهارچوب مقررات اسلامی تا آنجا لازم و مهم می‌شمارد که بر اساس آیات قرآن یکی از بزرگترین پاداش‌های الهی در بهشت در اختیار قراردادن دختران و پسران (حوری و قلمان) آماده‌ی تقدیم جنسی است. در ضمن یکی از سبب‌های نادری که زن می‌تواند با استناد بدان تقاضای طلاق کند، سلب شدن قدرت جنسی از مرد و عدم توانایی وی برای همخوابگی و ارضای جنسی همسر است.

در اسلام به مردان مسلمان حق داده شده است که چندتا چندتا زن بگیرند (۱۰۷) و چندتا و چندتا طلاق دهند و هر وقت هم لازم دیدند، با خرید کنیز و کنیزان و بهره‌مندی جنسی از آنان، حوزه‌ی جنسی خود را توسعه دهند. بدین ترتیب، با افزودن اجازه‌ی خرید جنسی از طریق متعه یا صیغه‌ی موقت و بردگان کنیز به تعداد زنان با عقد دائمی، نتیجه می‌شود که از نظر اصول اسلامی:

— هیچ معنی برای ازدواج و جمع کردن زنان فراوان در یک خانه و برای یک مرد نیست. مردان می‌توانند هر تعداد زن را که خواستند و توانستند در اختیار بگیرند و اگر امکان داشتند حرمسرا هم تشکیل بدهند.

سنت چندزنی در اسلام از زمان رسول آغاز، با تکمیل مبانی شرعی به سنتی پایدار تبدیل، و نهایتاً به تشکیل حرمسراهای مشرق‌زمینی در کشورهای اسلامی منجر شد. در ایران، سنت چندزنی اسلامی با سنت چندزنی ایرانی

(۱۰۷) - سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳.

در هم آمیخت و با عبور از دوره‌ی ناصرالدین شاه، که در حرمسرایش هزار زن از کنیز و خدمتکار تا زنان عقدی زندگی می‌کردند، هم‌چون شیوه‌ای رایج از فرهنگ پدربزرگان ایرانی دوام آورد. با این سابقه می‌توان گفت که نه مشغولیت جنسی مردان در جوامع اسلامی، از جمله ایران، جدید است و نه آن گونه که شریعتی ادعا می‌کند، این مشغولیات ریشه‌ی وارداتی دارند.

با این سابقه‌ی شرعی (۱۰۸)، بدینی نسبت به مشغولیت با سکس و جنسیت تنها موردی است که نظریات شریعتی را از سنت‌های جاری اسلامی جدا می‌کند و به وفاداری مطلق وی به سنت‌های بنیادگرایی خدشه وارد می‌سازد. اما وی در این مورد نیز از تفسیر و نقد منابع، فرامین و سنت‌های اسلامی خودداری می‌ورزد و به جای آن استعمار و سرمایه‌داری را به عنوان مسئول اشاعه‌ی هوسبازی‌های جنسی مردان اسلامی زیر سؤال می‌برد. او بی‌تردید خیر دارد که سنت چندزنی، صد در صد اسلامی و ایرانی است، نه کلیسایی و اروپایی، و اگر استعمار اروپایی و امریکایی از آن برای پیشبرد کار خود بهره‌گرفته باشند هم، تولیدکننده و واردکننده این سنت‌ها نبوده‌اند. برای جلوگیری از چنین بهره‌کشی نیز تنها راه ممکن پشت کردن به سنت چند زنی اسلامی و ایرانی، دست برداشتن از کپی‌سازی بنیادگرایانه‌ی این اصول و پذیرش انشای قراردادهای جدید همسرگزینی بر پایه‌ی اصل جدایی دین از سیاست است.

شریعتی اما به این واقعیت اعتراف نمی‌کند و با وجود این گونه سنت‌ها و احکام مربوط به سکس و جنسیت، از ایفکه «نقاشی، شعر، فیلم، تئاتر، داستان، نول نمایشنامه... یکباره بر محور «سکوالیته» به گردش درآمده‌اند» (پیشین، ص ۹۱) شکایت می‌کند و سکس را حیل‌ی سرمایه‌داری، بورژوازی،

(۱۰۸) - برای اطلاعات بیشتر به بخش «چندزنی و عقد صیغه‌ای» مراجعه شود.

استعمار و استعمار معرفی می‌کند و مسئول به ابتدال کشانیدن هنری معرفی می‌کند که گویا در دوره‌های قبل از استقرار نظام سرمایه‌داری بر محور «زیبایی و روح و احساس و عشق» می‌چرخید.

این در زمانی است که مطهری شکل‌گیری و اعتلای هنر را مرهون دو عنصر جنسیت و جدایی زن و مرد می‌داند. در این نظر (۱۰۹) مرد آب است و زن آتش. تا زمانی که این دو جدا هستند و از دور در تماس‌اند، آب حرارت می‌گیرد و گرم می‌شود و در نتیجه، مرد قادر به خلق آثار هنری می‌شود. بر این نظر، اشعار بی‌بدیل قرون گذشته بوجود نیامده‌اند مگر تحت تأثیر حسرت جنسی شاعران و عدم دسترسی مردان به کامیابی جنسی. اما با از بین رفتن این جدایی و امکان یافتن کامیابی یا تماس جنسی و حتی از طریق اختلاط، رفت و آمد و دیدار روزانه‌ی زن و مرد، آن آتش زنانه این آب مردانه را به بخار تبدیل می‌کند و نبوغ مردانه به جای گرم شدن و رشد و تعالی، در آن می‌سوزد و خاکستر می‌شود.

بر این باور، برای حفظ نبوغ و فراهم آوردن شرایط رشد استعداد‌های مردان هم که شده، زنان را باید از مردان و جامعه‌ی مردانه دور نگه داشت و به گرم کردنشان از راه دور و از طریق پیچ و تاب‌های زیر چادر و چاقچور بسنده کرد.

با وجود این اختلاف نظر و بدبینی خاص شریعتی نسبت به موضوع سکس و کنترل جنسی زنان، و حتی نسبت دادن آن به استعمار و استعمار، جالب است که نظر هر دو این عالمان اسلامی و شیعه بر این تعلق دارد که این زن است که آتش هوس مرد را روشن می‌کند و اگر جلودارش نشوی و کنترلش نکنی، خرمن هستی مرد را می‌سوزد و خاکستر می‌کند. و این نیست مگر تجلی

(۱۰۹) - مطهری، مسأله حجاب، ص ۲۳.

مجدد باور «گناه اولیه ی زن» آنجا که زنان ابزار شیطانند و عامل انحراف مردان بی تردید تجلی عملی چنین باورها و برداشت‌های دگماتیک در قرن اطلاعات جز به شکل‌گیری مقررات زن‌ستیز جمهوری اسلامی ایران، طالبان‌های افغانستان و امثال آنها منجر نمی‌شد و نمی‌شود.

فصل شش

تیب‌شناسی زنان ایران از دیدگاه

اسلام‌گرایان

تیپ‌ها و تیپ‌شناسان

اسلام‌گرایانی که به موضوع زن پرداخته‌اند به تیپ‌های مختلف زنان اشاره کرده‌اند. این تیپ‌بندی گاهی آگاهانه بوده و زمانی ناآگاهانه که در هر صورت بیش از هر چیز محیط حیاتی و مناسبات و شبکه‌ی اجتماعی تیپ‌شناسان را معرفی می‌کند. مثلاً در رساله‌های ملاها تیپ‌های مورد بحث نمایانگر تصویری است که در حوزه‌های علمیه‌ی مردانه از زن و جنسیت وجود دارد و رایج است.

درک حوزه‌ای و مدرسه‌ای از زن عموماً محدود و مغشوش است. طلاب حوزه‌ها اکثراً به خانواده‌های متعصب مذهبی تعلق دارند و از آغاز کودکی در درون سیستم تربیتی مبنی بر جدایی مطلق جنسی، هر سوال جنسی را ممنوع، شیطانی و جز منعیات فرض می‌کنند. اینان با چنین محدودیتی به مدرسه‌های دینی وارد می‌شوند و در جایی که اندیشیدن در مورد زن تابویی نابخشودنی است. با داستان‌ها و روایاتی به خواب می‌روند که هیچ مرزی برای زن‌بارگی مرد قابل نیست:

چند زنی و صیغه‌ی شرعی نه فقط خلال، بل که ثواب است و صانقه‌ی جنسی حتی با مرگ مرد مومن نمی‌میرد. بر اساس تفسیرهای مردان محروم جنسی در مدارس آخوندی گویا وقتی مرد مومنی جان به جان آفرین می‌دهد، هنوز نوبت حساب و کتابش نرسیده صدها زن و پوسه‌گر ماهرو مأموریت می‌یابند تا عطش جنسی سیری ناپذیر وی را تا به روز قیامت و ورود به بهشت ابدی فرونشاندند. اینان هر روز به رنگ و شکلی در می‌آیند و هر شب از نو باکره می‌شوند تا بار دیگر معصومانه تسخیر شوند. آیات قرآنی نیز در تفسیر خود از بهشت، از ارزانی "حوری‌های درشت چشم" (۱۱۰) و

(۱۱۰) - سوره‌ی الطور، آیه‌ی ۲۰.

۱ "غلامانی که گویی مرورید نهفته اند" (۱۱۱) سخن می‌راند.

محیط مردانه‌ی مدرسه‌ها در عین انزوای کامل جنسی، اکثراً با تیپ‌های معینی از زنان تماس دارد و همین گروه از زنانند که رفته رفته در افکار طلاب تیپ‌بندی می‌شوند و کل جامعه را نمایندگی می‌کنند. از اینان گروه زنان زوار از همه مشخص‌ترند. اینان عموماً مردم روستایی و ساده با باورهای مذهبی کودکانه‌اند. اکثراً التماس دعا دارند و عموماً مرثیه‌ای طلب می‌کنند تا شاید به وساطت طلاب مرثیه‌خوان دردی را درمان کنند. گره کاری را بگشایند، یا با اشک و ناله هم که شده، از ترس جهنم و شکنجه‌ی آن جهانی برهند. طلبی که برای مرثیه‌خوانی به جلسات زنانه شهری دعوت می‌شوند، تجربه‌ی این ملاقات را با آب و تاب به دیگر طلاب زندانی در چهاردیواری مدرسه‌ها و سرگشته در میان احکام و تفاسیر و فتاوی بیان می‌کنند. گروه زنان صیغه‌ای، که در بین جمعیت زوار می‌لولند و در گوش مردان پیچ می‌کنند، تجربه‌ی نزدیک دیگری است و زنانی که دور و بر مدارس و حوزه‌ها و زیارتگاه‌ها پیدای‌شان نمی‌شود، تیپ زنان نامسلمانند. بر این مبنا است که اینان، همراه با همه‌ی شریعتمداران دیگری، در درجه‌ی اول جامعه‌ی زنان را به دوگروه عمده تقسیم می‌کنند:

— زنان خودی که متعهد و متمصب مذهبی و اهل التماس دعا و زیارت و روضه‌اند، و گروه زنانی غیر خودی که دور و بر مدرسه‌ها و زیارتگاه‌ها نمی‌پلکنند و شبیه زنان دور و برشان هم نیستند. اینان حتی اگر مسلمان و اهل نماز و روزه هم باشند، خود را موظف نمی‌بینند به هر سنت منطقی و غیر منطقی اسلامی تن در دهند و خود را مقید به رفتار و حرکات و حتی لباس و آرایش کنند که یا به زمان و مکان دیگری تعلق دارد، یا ساخته و پرداخته‌ی مردان شریعت‌نویس منزوی، اسیر توهمات جنسی و غرق در اوهام دنیای جدا افتاده‌ی در مدرسه، مکتب و حوزه‌های درسی قرن‌ها پیش است.

(۱۱۱)۔ سوره‌ی الطور، آیه‌ی ۲۴.

از اینان کسانی که در تهران و شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، بخصوص آنان که به مشاغل اجتماعی می‌پردازند، دید وسیع‌تری نسبت به گروه‌بندی زنان دارند. آیت‌الله مطهری از این تیپ ملاحظه‌است و به همین خاطر، تقسیم‌بندی وی از تقسیم‌بندی رایج جامعه‌ی زنان ایرانی به دو بخش سفید مذهبی و سیاه غیرمذهبی، فراتر می‌رود. وی در عین حال که در مقام وفاداری به تعلیمات مدرسه‌ای، زنان را به متعهد و غیرمتعهد اسلامی تقسیم می‌کند و در این مورد داد سخن می‌دهد، در بحث‌های هفتگی خود نشان می‌دهد که از وجود گروه‌های دیگری از زنان هم بی‌اطلاع نیست و می‌داند که گروه‌بندی زنان در ایران و تهران فقط به دو نیمه‌کردن جامعه به متعهد و غیرمتعهد اسلامی ختم نمی‌شود.

بی‌تردید در این میان تقسیم‌بندی آقای شریعتی کاملتر از هر تیپ‌بندی دیگری است. این تقسیم‌بندی آگاهانه انجام نیافته، ولی جمع‌بندی اشارات وی در این جا و آن جای کتاب نشان می‌دهد که او زنان ایران را به تیپ‌های مختلف تقسیم می‌کند و نسبت به هرکدام از این گروه‌ها و تیپ‌ها نظر و قضاوتی خاص، مثبت یا منفی، دارد. تقسیم‌بندی وی از آنجا ناشی می‌شود که او از تجربه‌ی درون‌خویشاوندی وسیعی برخوردار است؛ در یک خانواده‌ی متمعهد اسلامی تربیت شده و رابطه‌ی خانوادگی تحت تأثیر تحصیل کلاسی و رفت و آمد با خانواده‌های تحصیل‌کرده‌ی اسلامی تا حدودی لیبرال‌تر از متعصبان مذهبی دیگر بوده است. ضمناً در جامعه‌ی نسبتاً مدرن ایران آن روز درس خوانده و کار کرده و در اثر تماس با جمع به اصطلاح فکلی‌های دور و بر خود، خواهی نخواهی در مورد زندگی و روابط گروه‌های دیگر زنان اطلاعاتی کسب کرده و با آنان از دور و نزدیک آشناست. در ضمن سکونت در اروپا خواهی نخواهی در نگرش او نسبت به گروه‌بندی‌های زنان تأثیر گذاشته، و بین زنان اروپایی و ایرانی و یگانگی‌ها و تفاوت‌های جمعی و گروهی زنان این دو جامعه مقایسه‌ای ایجاد کرده است. به خاطر وسعت دید

اسلامگرایانه‌ی وی نسبت به گروه‌بندی‌های زنان است که این نگرش هنوز هم پایه‌ای برای ارزیابی تیپ‌های مختلف زنان از سوی لایه‌های عمدتاً تحصیل‌کرده‌ی اسلامگرا و بنیادگرا در درون جمهوری اسلامی است.

بی‌سبب نیست که هر از گاهی کسانی؛ مردی یا زنی از جمع بنیادگرایان اسلامی در ایران، به گوشه‌ای از گروه‌بندی اجتماعی و تیپ‌شناسی وی از زنان اشاره می‌کنند و برای برخورد با تیپ‌های زنانی که اساساً ریشه در تعلیمات علی شریعتی دارند، پیشنهادات به اصطلاح اصلاحی می‌دهند، یا گروه‌های شکار و کنترل‌آمر به معروف^۱ براه می‌اندازند. پیشنهاد پرداخت بهای شیر مادران بدون درآمد از سوی پدران، که طبق مبانی شرعی به تنهایی حضانت فرزندان مشترک خود و زینش شناخته می‌شود، جزو یکی از این پیشنهادات اصلاحی است.

به سبب این ویژگی‌هاست که در اینجا تیپ‌شناسی علی شریعتی بر اساس کتاب «زن و اسلام شریعتی» نویسنده بیش از سایر گروه‌بندی‌های ارائه شده مورد بحث قرار می‌گیرد و سایر تیپ‌شناسی‌های ارائه شده، بر این اساس مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرند.

یکی منفور، دیگری مکروه

علی شریعتی، نه افزایش مصارف مردانه، بلکه فقط افزایش مصرف مواد آرایشی زنانه و به قول وی «مصرف پودر و ماتیک و ناخن و مژه‌ی دروغی» (پیشین، ص ۱۰۶) را نشانه‌ی گول خوردن زنان ایران و عامل غلطیدن کشور به دام استعمار مصرفی می‌داند و مسئولیت عمده‌ی آنرا به گردن تیپ جدیدی از زنان ایران می‌اندازد که در جاهای مختلف به نام‌های «زن اروپایی

مآب»، «زن روشنفکر»، «زن تحصیلکرده»، «زن متجدد»، «زن عروسکی جدید» و «مانکن گچی پشت رسترن» مشخص می‌شود. با این حساب از نظر وی فرقی بین این تیپ‌ها، مثلاً تیپ «زن روشنفکر» ایرانی با تیپ «زن عروسکی جدید» نیست و گویا «زن تحصیلکرده» و «زن متجدد» اروپایی مآب» ایرانی همه همانند «مانکن گچی پشت رسترن» و «کتیزکان روز» اند. با این نظریه، گویا همه‌ی زنانی که خود را بیرون از حوزه نفوذ فرهنگ اسلامی می‌یابند، فقط به درد «شب‌های جنسیت» می‌خورند و به غیر از آنکه «مانکن‌های لوکس» باشند و همچون «رسترن‌های مصرف» بکار آیند، به درد دیگری نمی‌خورند.

این تیپ التقاطی و صدچهره، در واقع تیپ عمومی زنان طبقه‌ی متوسط شهری ایران در دوره‌ی او است. همین قشر اجتماعی از زنان در تاریخ‌نگاری شریعتی در نقش‌های مختلف ظاهر می‌شود و هر بار نیز جز خانه‌خوابی و تخریب ارزش‌های اجتماعی و اسلامی کاری نمی‌کند و هم از این رو از انتقاد، سرزنش و نفرت او بی‌نصیب نمی‌ماند:

می‌بینی که چگونه دست پیدای این سنت‌گرای امل و دست مرموز و پنهان و آشکار آن «ترقیخواه متجدد»، در هم فشرده شده‌اند و هم را یاری می‌دهند تا همه چیز را در دنیای ما نابود کنند، تا ما را به شکل مصرف‌کننده‌ی رام و برده‌ی آرام درآورند و تا از دختران ما، «مانکن‌های گچی پشت رسترن» بسازند که نه زن شرقی‌اند و نه غربی. «عروسک‌فرنگی» های تو خالی و بزرگ کرده و گرم شده‌ای که نه احساس زن دیروز ما را دارند و نه شعور زن امروز آنها را. اسباب‌بازی‌های کوکی‌یی که نه «حوایند» و نه «آدم» پس نه «همسر اند» و نه «معشوق»، نه زن خانه‌اند و نه زن کار، نه در برابر فرزند احساس مسئولیت می‌کنند و نه در برابر مردم. نه، نه، نه! شتر مرغ‌هایی‌اند که نه بار می‌برند - که مرغ‌اند - و نه می‌پرند که شترند! اینها، نوع «من درآورده‌ای» از زن اند، مونتاژ صنایع داخلی، با مارک قلابی «ساخت اروپا»، کالاهای فرنگی مآبی که مخصوص مصرف در بازارهای شرقی و اسلامی سفارش داده‌اند و طرح و قالب‌ریزی شده‌اند. مواد خامش را استعمار کهنه می‌دهد و استعمار نو، در کوره‌های آدم‌سوزی و خم‌های رنگری و دستگاه‌های مغزشویی و فرهنگ‌زدانی و تخلیه‌ی معنوی و با

اسیدها و اکسیرهای کیمیاگری خناسی و بالاخره، در تکنولوژی ملت تراشی و نسل‌سازی و قالب‌های خودکار آدم‌ریزی خویش - که استعمار نو را پدید آورده است - آنها را بصورت «کنیزگان روز» برای «شب‌های جنسیت» و «مانکن‌های لوکس» برای «وسترین‌های مصرف» می‌سازند و به نمایش می‌گذارند. (پیشین، ص ۷۶)

«تیپ زن کهنه‌پرست سنتی» در نقطه مقابل این تیپ جدید و به نوعی هم طراز با آن به مقایسه کشیده می‌شود و بدین خاطر، وی رهایی زنان از دنیای رنج آور کهنه‌پرستان و تبدیل آنان به تیپ «متجدد و اروپایی مآب» را همانند درآمدن از چاله و افتادن به چاه بسیار گودتری ارزیابی می‌کند:

«سنت‌گرای امل متقدم، و سرمایه‌دار متجدد، با هم عملاً همکاری می‌کنند تا چنین تیپ تازه‌ای بوجود بیاید، یکی بنام «اخلاق و مذهب» و دیگری بنام «آزادی و پیشرفت» امل‌های سنت‌پرست، زن را با تازیانه‌ی تعصب و ارتجاع می‌زنند و می‌رانند و بی‌آب و نانوش می‌گذارند و خشن و بی‌رحمانه، با او رفتار می‌کنند تا زن، دیوانه‌وار و چشم و گوش بسته از دست این عرف‌چین سر ریش پهن متعصب و خشن، خود را در دامن نوازشگر آن کلاه سیلندری ریش‌بزی اندازد که آغوش برویش گشوده و با احترام او کلاه از سرش برداشته و به ادب، سر خم کرده و لبخندی مهربان و دلنشین تماشای می‌کند. (پیشین، ص ۷۶)

وی در جای دیگر این دو تیپ سنتی و متجدد را با عبارت «یکی بستنی اکبر ریش» است و دیگری «آدامس خرّوس‌نشان» تعریف می‌کند (پیشین، ص ۴۴). بدین مفهوم اگر نیتی در پشت سر این مقایسه خوابیده باشد، باید گفت که در دیدگاه وی نیز زن جز برای بهره‌مندی مرد خلق نشده است و در همه حال مائده‌ای است خوردنی و خوش‌طعم ولی گول‌زننده و برای تفتن، چرا که در واقع نه بستنی اکبر ریش شکم را سیر می‌کند و نه لیسک خرّوس‌نشان گویا آنکه که در این میان سرش کلاه می‌رود مصرف‌کننده‌ی زن‌ها، یعنی مرد است که با این تعبیر، نه نیازهایش از این برآورده می‌شود

و نه از آن.

می بینیم که این باور و ارزیابی از زن در امروزه روز هم عملکرد دارد و کسانی که انواع گشت های امر به معروف و نهی از منکر و گروه های سرکوب خواهران زینب را براه می اندازند، در واقع زنان را مواد مصرفی می پندارند که مثل بستنی اکبر ریش و آدامس خروس نشان آقای شریعتی هم فاقد صلاحیت اخلاقی و قدرت تشخیص نیک و بدند و هم همانند این مواد مصرفی نفتنی در همه حال "قابل خوردن"، "قابل تجاوز" و آماده ی تسلیم اند. با چنین استدلال است که اینان وظیفه ی حفظ آبرو و جلوگیری از انحراف و هرزگی زنان را برای خود و قدرت رژیم اسلامی قایل اند، نه برای زنان که بقول آقای شریعتی یا «بستنی اکبر ریش» اند یا «آدامس خروس نشان»، و لاجرم به همان حد هم فاقد صلاحیت فردی.

بدیهی است که زن و مرد به طور طبیعی نیازهای متقابل هم دیگر را پاسخ می دهند، ولی آنجا که مرد در مرکز هستی قرار می گیرد، این فقط وظیفه ی زن است که باید مرد را کاملاً ارضاء کند. این است که به باور این آقایان، زن و مرد غذای متقابل هم دیگر به حساب نمی آیند، بلکه این زن است که به غذای تفتنی مرد تشبیه می شود - غذایی که با این نظریه می شود خرید و چشید و دورش انداخت (صیغه کرد و گرفت و طلاق داد)، بی آنکه برای حق برابر و متقابل آن دل سوزاند. این به معنی متاع دیدن و شیء فرض کردن زن است و لزوماً با اندیشه ی امروزی برابری زن و مرد هیچ مرز مشترکی ندارد و علیه آن جبهه گیری می کند. محقق ترک عاریف تکین (۱۱۲) در تفسیر آیه ی ۱۴ سوره ی آل عمران به موضوع مشابهی اشاره می کند و به متاع دنیوی بودن زنان، و همانند زر و سیم و اسبان و کشتزارها، برای آراستگی زندگی مردان خلق شدن شان انگشت می گذارد:

(۱۱۲)- Tekin: Mohammad ve ..., s. 33.

... "عشق او وابستگی) به زنان، پسران و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشتزارها، در چشم مردم آراسته شده است. اینها متاع گذرای زندگی دنیاست..." (۱۱۳).

به نظر شریعتی این دو تیپ از زنان یکی تیپ زن سنتی (زن شهرنشین خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی) و دیگری تیپ زن اروپایی متأب (زن شهرنشین طبقه‌ی متوسط) - دو سری پروسه‌ی تحول زنان ایران به هنگام طرح این سخنرانی‌اند. وی و هم‌زمش در حسینیه‌ی ارشاد، شاهد آنند که هر چه زمان می‌گذرد، زنان شهرنشین ایران خود را از لباس و رفتار و طرز زندگی سنتی نجات می‌دهند و به جای آنها الگوهای جدید زندگی، عموماً غربی را بر می‌گزینند. آنان آگاهانه به این نتیجه می‌رسند که اگر وضع به همین صورت ادامه یابد، بزودی دیگر کسی تن به زندگی سنتی و بازگشت به قواعد اسلامی در نخواهد داد. وقتی هم که مردم تغییر یافتند، چشم و گوششان باز شد و با واقعیات روز آشنا شدند، دیگر بنا به مثل معروف، "نه علی خواهد ماند و نه حوضش". این نگرانی است که علت توجه و مراجعه‌ی مطهری و سپس شریعتی به موضوع زن ایرانی را تشکیل می‌دهد و درست به خاطر جلوگیری از گسستن از آن و پیوستن به این نحوه‌ی زندگی است که آنان به تولید و عرضه‌ی الگوی بازسازی شده‌ی اسلامی دست می‌زنند تا به نظر خود با پذیرفتن تغییر شکل بتوانند محتوای اسلامی را نجات دهند و آنرا از مسیر طوفان تحولات بیرون بکشند.

(۱۱۳) - سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

بدکاره های اروپایی الگوی زن متجدد ایرانی

انتقادات شریعتی از زندگی نوع اروپایی و مصیبتی که به نظر او با کسب برابری نسبی دامنگیر زنان اروپایی شده است، در جریان طرح الگوهای اروپایی در ایران سمب و سوی جدید می یابد. در این اظهار نظر جدید، همه ی زنان اروپایی در یک سطح قرار ندارند و همه به یکسان فدای لذت طلبی و سکس نمی شوند. بلکه در اقلیت مطلق هم که شده، زنان خوب اروپایی هم وجود دارند. زنان خوشبختی هم در اروپا یافت می شوند. زنان اهل کار و علم و دانش و تحقیق هم در اروپا زندگی می کنند. ولئی «دستگاه فاسد» نمی گذارد که زنان ما آنان را بشناسند و حتی به عمد می کوشد تا زنان هرجایی و خردفروش بارها و کباباره های اروپایی را به مدل آمرانگی و هدف تحول زنان ایرانی تبدیل کند:

— زن اروپایی را که ما در ایران می شناسیم زن موجود در اروپا نیست، «زن اروپایی موجود در ایران است!» نه در کوچه ها و خیابانها، در تلویزیون و رادیو و مجلات زنانه ی «مارگو» و ارگان بدکاره های «روشنفکر»، «این هفته» و زبان و قلم متجددها (فرنگی مآب های ایران، چهره ای که ما بنام زن اروپایی می شناسیم ساخت ایران است، موتاژ ملی است، البته این نوع زنها که پشت مجله «زن روز» می بینیم در اروپا هم هستند اما در جاهای مخصوصی، و به عنوان «زن شب»! این غیر از «زن اروپایی» است. چنانکه «زن ایرانی» غیر از برخی از زنان مخصوص در ایران است که جنبه ی بین المللی دارند.

فقط بعضی از زن های اروپایی هستند که ما حق شناختشان را داریم و باید همیشه همان ها را بشناسیم، آنها را که فیلم ها و مجله ها و تلویزیون های جنسی و رمان های جنسی نویسندگان جنسی ما نشان می دهند، ببه عنوان تیپ کلی «زن اروپایی» به ما می شناسانند. حق نداریم آن دختر اروپایی را بشناسیم. که... (پیشین، ص ۷۱-۷۰)

اما، استعمار نو، که زمینه ساز استعمار نو است - آنچنان که استعمار کهنه به سود استعمار کهنه می کوشید تا زن را در جهل سنتی و انحطاط اجتماعی نگاه دارد - از ایشان سخن نمی گوید. زیرا، استعمار هرگز دوست ندارد که

دختران ما، اروپایی فکر و کار کنند، اندیشمند و آزاد و تولید کننده باشند. از می گوشت از دختران ما تپپی بسازد که به «دختریار» موسوم است. (پیشین، ص ۷۵)

چنین است که زن ایرانی مجبور می شود تا کسانی از اروپائیان را بشناسد که به قول وی:

— «عروسک بازیچه ی دون ژوان ها و برده ی پول و تجمل و جواهر و کنیزان مدنی اند که وقتی بکارند و برای مرد مطرح اند که قابل توجه و تمتع هوسبازان و شهوت رانان باشد و بعد از آن دوران، ماشینی است که اسقاط شده است.» (شریعتی، ص ۷۴-۷۳).

از این طریق است که «دستگاه فاسد» مورد نظر شریعتی گویا زنان ایران را (که با این نظریه، فطرتاً موجوداتی احساساتی، زودباور، عاشق مصرف و آماده ی اغفال هستند) به مهره ی بازی خود تبدیل می کند. آنان را با سکس و همخوابگی، و در نتیجه بی خیالی و بی توجهی به وقایع روز مشغول می دارد و از طریق آنان به هدف خود برای فروش محصولات بنجل خود دست می یابد و اربابی و آقایی خود را تداوم می بخشد.

باز در همین رابطه است که برای اولین و آخرین بار و برخلاف همه ی متن کتاب، زندگی خانوادگی در اروپا را می ستاید، به استقلال زنان و دختران اروپایی و آزادی های آنان اعتراف می کند، خانواده ی «تک همسری» را، ولو آنکه با سیستم خانواده ی چند زنی اسلامی مقایسه می کند و دیگر فکر نمی کند که «زن مستقل و آزاد اروپایی» حتماً خود و دیگران را به ضلالت و بدبختی دچار می کند.

این سازگاری و موافقت با زن و خانواده ی اروپایی، اما جز در این رابطه و برای محکوم کردن و بی ریشه نشان دادن زن و خانواده ی در حال تحول و تجدد ایرانی بکار نمی رود. در واقع، اصل دیدگاه این بنیادگرایان شریعت خواه حاکی

از آنست که:

— تحولات اروپایی زنان را به سوی زیر پا نهادن اخلاق و قراردادهای اجتماعی و پشت کردن به خانواده سوق داده است و در این میان، زنان ایرانی از گمراه‌ترین و فاسدترین زنان اروپایی تقلید می‌کنند.

به باور شریعتی نمونه‌ی کامل زنان گول خورده‌ی ایرانی «زن هیچ و پوچ»، «زن فرنگی مآب»، «زن متجدد» و همچنین «زن روشنفکر» تهرانی و دیگر شهرهای ایران است. در باور او همه‌ی آنان که لباس اسلامی از تن درآورده‌اند و پشت به دستورات شریعت اسلامی و شیعه‌گری کرده‌اند، گول خورده، خودباخته و بدکاره یا در حال بدکاره شدنند.

با آنکه مقایسه‌ی افاضات این آقایان نشان می‌دهد که «فتخار» طرح صریح این نگرش معیوب اجتماعی را باید به حساب آقای شریعتی «اصلاح طلب» نوشت تا آیت‌الله مطهری محافظه‌کار، ولی این دیدگاه نیز در بنیادگرایان اسلامی عمومی است. این نیز می‌رساند با آنکه آثار عینی چنین نگرش بیمارگونه در دوره‌ی تسلط رژیم اسلامی ظاهر شده، فرمول تنوریک آن خیلی پیش از استقرار رژیم اسلامی در ایران به وسیله‌ی این آقایان، بخصوص شریعتی تهیه شده است.

تیپ زن 'زحمتکش'

زنان زحمتکش ایرانی به پدران و شوهرانی تعلق دارند که تمکن مالی آنان در حلی نیست تا به آنان فرصت تحصیل و دانش و آموزش دینی بدهند. این تیپ از زنان اکثراً مدرسه نمی‌روند، کتاب نمی‌خوانند، آگاهی اجتماعی کافی ندارند و از حقوق بهتری هم برخوردار نیستند. این‌ها همه برای آن است که مردان آنان فقیرند، اما فقر طبق احکام دینی از آثار خواست و مصلحت الهی

است. طبق احکام دینی تن دادن بدین خواست و پذیرش سرنوشت طبقاتی، موجب رحمت الهی و پاداش اُخروی است (۱۱۴). به همین علت، به نظر شریعتی و همکاران:

— نه این گروه از زنان ایران به اندازه‌ای رشد اجتماعی دارند تا لایق روابط بهتر از آنکه هست باشند.

— نه اعمال‌شان قابل انتقاد و رفتارشان قابل اصلاح است. نه کمبودهاشان قابل درمان. آنان از جبر تحول هم به دورند و وقت لازم برای آموزش و مشغولیات مشابه را هم نمی‌یابند. در نتیجه، "زنان زحمتکش" نیازمند دعوت برای قبول زندگی «فاطمه‌وار» نیز نیستند!!

نباید فراموش کرد که اگر چه کسی نمی‌تواند در جایگاه طبقاتی و منزلت اجتماعی آنروز خانم فاطمه بنشیند، ولی برای "فاطمه‌وار" شدن لااقل باید به اندازه‌ی نسبی هم که شده از نعمات الهی برخوردار بود. و گرنه در دوره‌ی صدر اسلام نیز زنان مسلمان زحمتکش، بردگان، کنیزکان و حتی زنان کارگر و مستأجران اراضی و باغ‌های خانم فاطمه و همسرش در "قذک"، مدینه و خیبر

— نه برای برابری با صاحب و ارباب خود دعوت می‌شدند.

— نه می‌توانستند و انتظارش را داشتند که به پای ولینعمت خود برسند و.

— نه مجاز بودند این گونه خیالات غیر ممکن را در سر بیوروند. اینست که استدلال شریعتی در مورد این که باید این مردم و زنان زحمتکش و ندار و ناتوان را گذاشت و گذشت، از زاویه‌ی دید اسلامی قابل درک و توجیه است و از مسلمان معتقد و بنیادگرایی چون وی بیش از این انتظار نمی‌رود. به خاطر وجود چنین سنت اسلامی و سابقه‌ی تاریخی و همچنین ضرورت تبعیت از آیات قرآنی‌یی که فقر فقیران را نتیجه‌ی خواست و مصلحت الهی می‌داند، و

(۱۱۴) — سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۸؛ سوره‌ی الزخرف، آیه‌ی ۲۲؛ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۱ و سایر.

حتی اقدام به تغییر آنرا ممنوع و علیه این مشیت می‌داند (۱۱۵). شریعتی نسبت به زنان فقیر احساس احترام می‌کند. رنج و زحمت و دردمندی‌شان را می‌ستاید و فداکاری‌شان را گرامی می‌دارد، اما برای از بین بردن این فقر و نابرابری و رنج طبقاتی هیچ پیشنهادی نمی‌دهد و راه علاجی نمی‌جوید:

... باید توجه داشت که اعتراض ما بر پدران متمکن و شوهرانی متمولی است که دختر و همسر خود را فقط بجرم زن بودن و اجیانا «بنام دینداری و علاقه به مذهب از تحصیل علم و کسب کمال محروم می‌کنند، ولی دختران و زنانیکه تمکن مالی برای کسب علم ندارند و در خانه پدر و شوهر کار می‌کنند و زحمت می‌کنند بسیار شایسته تمجید و تحسین می‌باشند. (پیشین، ص ۹۹)

باید یادآوری کرد که شریعتی لزوماً می‌باید از نتایج بررسی‌هایی که در آنروز هم برای همه قابل دسترس بودند، اطلاع می‌داشت. بر اساس این بررسی‌ها، زنان خانواده‌های فقیر به سبب توأم بودن فقر اقتصادی و فرهنگی، اولین گروه قربانیان خشونت، شکنجه و بدرفتاری‌های درون خانواده‌اند و بیشتر از سایر گروه‌های زنان از نابرابری اجتماعی رنج می‌برند. خانواده‌های فقیر شهرنشین ایران ضمناً در صف اول آن نوع خانواده‌هایی قرار دارند که وی در آغاز بحث برای آنان دل می‌سوزاند و از ستم جنسی‌شان شکایت می‌کند. با این وجود وقتی نوبت برخورد با دردها و دردمندی‌ها فرا می‌رسد، وی از این زنان محروم و زحمتکش برای عصیان علیه رنج و ظلمی که هم در خانواده و هم در جامعه به آنان روا می‌شود دعوتی به عمل نمی‌آورد و کاری بدانها ندارد. این البته گاری است شرعی و عملی است اسلامی.

(۱۱۵) - سوره النحل، آیه ۷۱؛ سوره الزخرف، آیه ۳۲؛ سوره طه، آیه ۱۳۱ و بسایر. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب نویسنده تحت عنوان: "مدینه فاضله‌ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان"، ص ۷۰.

تیپ زن روستایی و ایلیاتی

۱- تیپ زن ایده آلی

زنان ایلیاتی و روستایی اما در اندیشه‌های دکتر شریعتی جای ویژه‌ای دارند. آنان افرادی زحمتکش و در نتیجه شریف‌اند. با آنکه مردمانی تیره‌روز و دردمندند، ولی بدبختی و دردمندی را به آسانی تحمل می‌کنند. اهل گذشت و فداکاری‌اند و خود را همچون شمع می‌سوزانند تا زندگی خانواده‌شان را گرم و روشن نگه‌دارند. هم از این روست که نه تنها احتیاجی به شرکت در مبارزات اجتماعی، رهایی از فقر و ستم و نیل به آزادی و برابری ندارند، بلکه قابل‌نیادگیری اصول اسلامی و به قول وی "پای منبر نشستن" و کسب تربیت "فاطمه‌وار" هم نیستند. در واقع آنچه برانده‌ی این زنان است، فقط تکریم و ستایش است و برهم نزدن وضع موجودشان. انگاری از نظر شریعتی این زنان در گذشته همه‌ی آنچه را دیگر زنان باید فرا بگیرند و بدست آورند، دارند و انجام می‌دهند.

این نکته نیز جالب است که این دسته از زنان بیشتر از زنان فقیر شهری مورد ستایش و تحسین قرار می‌گیرند زیرا که زحمتکش‌تر و فداکارترند. زندگی روستائی در دیدگاه گذشته‌گرا، قبیله‌گرا و نوعاً "رومانتیک" (۱۱۶)

(۱۱۶) - یک جهت‌گیری ایدئولوژیکی و هنری که در طول قرن ۱۸ اروپا نقش‌های مهمی در مقابله با مکتب‌های کلاسیسم و رئالیسم (واقعیت‌گرایی) ایفا کرد. این جهت‌گیری، محصول گردهم‌آیی عناصر چندی بود که از آن میان می‌توان به ایده‌آلیسم (ذهن‌گرایی)، ستایش احساسات عاطفی، شیدایی ذهنیات رویایی و زیبایی‌های ابتدایی بکر و دست‌نخورده، و بالاخره عشق به بازگشت به گذشته و مناطق بکر و دوردست اشاره کرد. این جهت‌گیری ایدئولوژیکی در نوع خود، هم ابتدایی‌گرایی بود، هم گرایش به بنیادگرایی روستایی را با خود داشت. شیلینگ، بایرون، برامن جزو نمایندگان شناخته‌شده‌ی این گرایش در زمینه‌های مختلف بودند. نگاه کنید به: Bonniers Lilla Uppslagsbok, Sweden.

بنیادگرایان اسلامی، پایه‌ی زندگی طبیعی است و بازگشت به زندگی اولیه‌ی صدها سال پیش، تنها راه رهایی بشر از مشکلات زندگی مدرن و جامعه‌ی شهری است. چنین است که متن ستایش‌آمیز شعرگونه‌ی شریعتی تقدیم زنان زحمتکش و محروم روستایی و ایلیاتی می‌شود:

زن ایلی و روستائی ما هم در گله و مزرعه با مردش کار بیرون می‌کند
و در تولید و درآمد سهم دارد. و هم در کارخانه: هم وجین می‌کند. علف
می‌دهد، درو می‌کند، میوه و انگور و پنبه و... می‌چیند، چهاربایان را آب و
علف می‌دهد، شیر می‌دوشد، از شیر کره و ماست و پنیر و کشک و غیره
برای خورش یا فروش می‌سازد، پنبه و پشم می‌زند، نخ می‌رسد، پارچه
می‌بافد، لباس می‌دوزد. و در عین حال بچه شیر می‌دهد، غذا می‌پزد و
خانه را اداره می‌کند و احياناً در خانه هم کار تولیدی دستی، و هنری دارد،
هم همسر است و هم دایه و هم مادر و هم کارگر و هم هنرمند و هم
خانه‌دار و هم پرستار. به آزادی نُهالهای باغشان می‌روید و بیایکی قمریان
صحرایشان عشق می‌ورزد و عاشقانه همچون آهوان دشت‌های سرزمینشان بچه
می‌زاید و مادری می‌کند و همچون کبوتران ماده به جفت خویش و به
آشپانه‌ی خویش وفادار می‌ماند و در این خانه‌ی بی‌در و دیوار و با این
پیوند بی‌بند و بی‌افسار، آزادی خویش را در ازای عشق، به همخانه و
خویشاوند خویش می‌بخشد آری، دارد که می‌بخشد، از او نمی‌گیرند تا
بماند، که تا باز یافت بگریزد و بالاخره پنجه‌هایش در مزرعه خاک
منی‌فشانند و در خانه طفلش را ناز می‌کند و در خواب خوابگاه شوی
خسته‌اش را می‌نوازد و در بازار، زیباترین معجزه‌ی رنگ و نقش را
می‌آفریند. (پیشین، ص ۱۰۰ - ۹۹)

می‌بینیم که شریعتی زن ایده‌آل خود را یافته است. وی پس از آنهمه گفتن و
نوشتن علیه بهره‌کشی از کار و جان و مال زنان در برخورد با این موجودات
تحت ظلم و ستم ایلیاتی یکپارچه ذوق و شوق می‌شود، همه‌ی گفته‌ها و
نوشته‌های هومانستی‌اش را به کنار می‌نهد و تا به پای شعرخوانی و
قصیده‌سرایی در مورد این نویافته‌های ایده‌آلی پیش می‌رود. این همه برای
آنست که وی می‌خواهد زنان مورد خطاب خود را به روستا، زندگی ایلیاتی و

مناسبات اولیه‌ای که از نظر مسایل و مشکلات مشابه جوامع ایستای دوره‌ی اولیه‌ی اسلامند علاقمند کند و آنان را به روابط و امکاناتی فراخواند که در بیابان و صحرا حاکم است تا در تهران چند میلیونی و در حال تحول آن روز.

۲- در آن سوی شیشه‌های رنگین ستایش

زن و دختر ایلپاتی و عشایری برای شریعتی و همراهان بنیادگرایی وی ناآشنا نیستند. اینان از زمانی که در رحم مادر سلولی بیش نیستند، حیات‌شان به مویی بسته است؛ باید شانس بیاورند تا از آسیب و حوادث و گرسنگی و کمبود مواد غذایی در شکم مادر نمانند. آیا سرزا تلف نشوند، در همان سال اول زندگی با انواع اپیدمی‌ها، بیماری‌ها و آلودگی‌های محیط زیست جان نیازند و کمبود غذایی، عدم بهداشت و درمان، گرما و سرمای کوچ و حوادث و آفت‌های بیبلاق و قشلاق را از سر بگذرانند. تازه، آنکه جان سالم بدر می‌برد از همان اوان کودکی تبدیل می‌شود به ابزار کار خانه و سیاه‌چادر، از قالی‌بافی و چرای دام و بره تا حمل کوزه‌های آب، شستن و رفتن و بافتن و مالداري و بالاخره شریک شدن در سرنوشت جان‌کننده مادر.

این انسان، نه دوره‌ی کودکی دارد، نه بازی بلد است و نه فرصت درس خواندن و مدرسه رفتن می‌یابد؛ و به جای همه‌ی اینها یاد می‌گیرد که تا جان دارد کار کند، تحمل و صبر داشته باشد و فرمان ببرد. دختر ایلپاتی فرصت بلوغ نمی‌یابد و زمانی که امتحان فرمانبری و بردباری خود را به زور کتک و دگنک پس داد، هنوز به سن بلوغ نرسیده به بهای ناچیز چند بز یا گوسفند به خانه و طایفه‌ای فروخته می‌شود تا با مردی زندگی کند که صاحب اوست. این زن، از آن پس تبدیل می‌شود به کارگر بی‌مزد، انسان بدون حق و حقوق، برده‌ی مطلق مرد و مطیع سنت‌ها و خرافات طایفه‌ای؛ و بالاخره در جایی که سیر کردن شکم مسأله‌ی اساسی انسان است، با انواع اپیدمی‌ها و

بیماری‌ها می‌سازد و خوابِ دکتر و درمان و آب بهداشتی را هم نمی‌بیند، چه رسد به آن که به هنگام درد و بیماری، مسکنی یا دارویی بیابد.

زن ایلیاتی عمری با نوزادی در شکم یا بچه‌ای در بغل کار می‌کند و جان طی کند، ولی اگر این کارها و وظایف بیشمار، از خانه تا به کارگاه و چراگاه و دامداری، باعث خرسندی مرد و طایفه‌ی او است، هر کاری نیمی از جانش را به تاراج می‌برد. کار زحمت دارد، سخت و توانفرسا است، انرژی و توان می‌خواهد، استراحت و بازسازی لازم دارد، ولی او نه حق تعطیل کردن کارش را دارد، نه حق استراحت. کار می‌کند و تحمل می‌کند و حتی وقتی طعم دگنک خرکش شوهرش را در شانه‌ی ضعیف خود حس می‌کند، جیک نمی‌زند، یا رمق جیک‌زدن نمی‌یابد تا روزی که اگر در زایمان‌های متوالی سرزا نرفت، در سنی که به اندازه‌ی نصف عمر مردم شهری نیست، در زیر باری که دیگر رمق حملش را ندارد، جان بدهد.

این زن ستم‌کشیده، موجود ایده‌آلی شریعتی بنیادگرای اسلامی است و این زندگی و روابط آن، چیزست که وی دوام و بقایش را آرزو می‌کند و از دست زدن بدان می‌پرهیزد. چرا؟

۳- انگیزه‌های شرعی یک بنیادگرای متعصب

رونوشت برابر اصل است

یکی از دلایل برای این‌گزینش و جانبداری بر می‌گردد به تقسیم کار جنسی در اسلام و حتی ادیان آسمانی قبل از آن. تقسیم کار جنسی در اسلام ریشه در سنت‌های قوم یهود و از آن پس در کتاب موسی دارد. تقسیم کار جنسی خیلی قبل از آمدن اسلام تقدیس شده و الهی و آسمانی به حساب آمده و از پیامبری به پیامبری و از قومی به قوم دیگر به ارث رسیده تا رسیده به اسلام. در واقع اسلام جز پذیرفتن این سنت‌های بازممانده از گذشته و در

خاطر همین قربت هم هست که تعریف شعرگونه‌ی شریعتی از زنان روستایی و عشایری در مفهوم برگرفته از متنی است که در بخش ۲۰ کتاب عهد قدیم آمده و به تحقیق نویسنده‌ی ترک، ذداوغلی (۱۱۷) به شرح زیر است:

۱- زن (خوب!) شوهرش را با بدی‌ها که نه، بلکه با نیکی‌های سرتاسر عمرش پاس می‌دارد. پشم و پنبه می‌بافد. و با خواست و رضای خود دست‌هایش را به کار می‌برد. او همانند کشتی‌های تاجران است: نانش را از راه دور فراهم می‌کند. هنوز صبح نشده از جا بر می‌خیزد. زمین برای کشاورزی می‌خواهد و آنرا بدست می‌آورد. با دسترنج خود تولید می‌کند. طعم خوب تجارت را می‌چشد، و در هراس برگرفتن دستانش نیست. قالی‌ها می‌بافد و می‌فروشد، و برای تاجران جنس تولید می‌کند، و به فردا با امید می‌نگرد. او نان تنبلی را بر خود حرام کرده است.

فقر و دارایی در اسلام

علت دیگر بر می‌گردد به نحوه‌ی نگرش اسلام به موضوع فقر و زحمت و زحمتکش. وقتی فقر و ثروت خواست الهی به حساب می‌آید و وظیفه‌ی بندگان پذیرش آن است، بنیادگرایان ما هم حتی اگر بخواهند و انگیزه‌ی شخصی داشته باشند، وظیفه‌ی خود می‌بینند تا از درگیر شدن با مسائلی که ممنوع و حرام اعلام شده‌اند پرهیز کنند. آنان مجبورند در برخورد با زحمتکشان و موضوع کار و توزیع ثروت، مرزهای شرعی را رعایت کنند. از درگیر شدن با تابه‌ها و محرمات مذهبی دوری گزینند و با این همه آیه‌ی قرآنی و دستور دینی و سنت و حدیث نبوی که همه امر به پذیرش ثروت ثروتمندان و فقر فقیران می‌دهند (۱۱۸) رو در رو نایستند. همه‌ی این منابع

(۱۱۷)- Meric Dadaoglu, s. 53.

(۱۱۸)- سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۲؛ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۱؛ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۱، سوره‌ی الانعام، آیه‌ی ۱۶۵ و غیره.

برآیند که: زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش که بخواهد به

برآیند که: زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگان که بخواهد به میراث می‌دهد... (۱۱۹). هم از این رو، دارایی و نداری در اختیار خداست و به "... مصلحتی بستگی دارد که خداوند برگزیده و باید مورد احترام قرار گیرد (۱۲۰). با این معنی (۱۲۱)، آنان که دارینند حتی حق تقسیم اموال خود با ندارها و بردگانشان را ندارند، چرا که اینکار جنگ علیه مشیت و خواست الهی و به معنی انکار حق خداوندی برای توزیع ثروت و دارایی روی زمین است.

البته برای این آقایان دلایل زمینی هم مهم‌اند و کمتر از دلایل آسمانی نیستند. اینان به هنگام طرح این مسایل می‌دانستند که پرداختن به موضوع بسم و فقر و بهره‌کشی زحمتکشان و اقدام برای تغییر سرنوشت آنان ایشان را با این خطر رو در رو می‌کند که پا روی دم بازاریان تهران بگذارند و اسلامیت‌ها و آخوندها و آخوندزاده‌های همراه و هواداران بازار در حسینیه‌ی ارشاد را به اعتراض وادارند. تازه ممکن بود در آن دوره‌ی کشاکش طبقاتی و اوج‌گیری جنگ چریکی در ایران، از سوی اتهام "کمونیست اسلامی" بودن را با چریک‌های اسلامی طرفدار جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی تقسیم کنند. در نتیجه، هم از اینرو هم از سوی دولت‌ان اسلامی و آیات عظام مستوجب کیفر شناخته‌شوند، هم از طرف دستگاه حاکم توتالیتری که فرصت تبلیغ و آزادی سخنرانی را به پاداش تعهدات و عقاید اسلامی‌شان ارزانی‌شان کرده بود.

این است که شریعتی و شرکای طرفدار بازگشت به نظام دوره‌ی اولیه‌ی اسلام را کاری نبود که فقر چه‌ها بر سر مردم و زنان ندار و زحمتکش ایران می‌آورد. آنان باید وضع موجود را می‌پذیرفتند و به جای دلسوزی به حال زحمتکشان شهر و روستا و افشاگری دردمندی آنان، وقت و نیروی خود را

(۱۱۹) - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۸.

(۱۲۰) - نویسنده، "مدینه‌ی فاضله از امام زمان تا امام زمان"، ص ۷۴.

(۱۲۱) - سوره‌ی النحل، آیه‌ی ۷۱ و سوره‌ی الزخرف، آیه‌ی ۳۲.

صرف جلب شنوندگان عمدتاً جوان و محصل، از لایه‌های میانی جامعه‌ی شهری، خود در حسینیه‌ی ارشاد می‌کردند و می‌گذاشتند تا قانون جنگل نظام سرمایه‌داری - اشرافی حاکم بر ایران، حق دارایی و نداری همه را تعیین کند. کتاب‌های نظام حقوق زن در اسلام مطهری و فاطمه فاطمه است شریعتی، نشان می‌دهند که این آقایان خود را ناجی مذهبی و پیامبر مردم طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران می‌دانستند، نه مبلغ مردم محروم و مبارزه‌ی اجتماعی زحمتکشانی که به نظر ایشان باید زحمتکش و در نتیجه قایل احترام و ستایش باقی بمانند. این جاست که استدلال شریعتی علیه یک تیپ مورد تنفر «که ایشان نه تولیدکننده‌اند که مورد احترام باشند و نه فقیر و زحمتکش‌اند که بشود ستایش‌شان کرد» این پیام را همراه می‌آورد که:

- فقیر و زحمتکش تحت ستمی که جان می‌کند و کار می‌کند، لایق احترام و ستایش است، نه مستحق رهایی.

از زن خانه‌دار تا به «هیج و پوچ»

از نظر شریعتی، زن خانه‌دار موجودی است به نوعی پذیرفته شده و مورد قبول و بهمین خاطر هم هست که این تیپ از زنان نیز در حوزه‌ی جبریت تغییر و تکوین فاطمه‌واری وی جایی ندارند. این گروه از زنان بزرگترین بخش جامعه مورد خطاب او را تشکیل می‌دادند. نتایج سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد که در کل کشور بالغ بر ۱۱ میلیون زن دهساله و بیشتر وجود داشته که کمی بیش از ۵ میلیون آن در شهرها زندگی می‌کردند. از این گروه تنها ۱.۵ میلیون، یعنی ۱۳ درصد کل زنان ده ساله و بیشتر خود را شاغل یا بیکار معرفی کرده بودند. یک میلیون از ایشان ساکن روستاها بودند و نیم میلیون‌شان ساکن شهرها. این نسبت در سال ۱۳۲۵

حدود ۱۲ در صد بود^{۱۲۲}، بر این اساس درصد زنان خانه دار در شهرها یا جمعیت زنان دهساله و بیشتر که نه کاری داشتند و نه حق و امکان این را داشتند که در بیرون از خانه به دنبال کاری بگردند، به حدود ۹۰ در صد کل جمعیت زنان بالغ می شد.

با این وجود، شریعتی مستقیماً این تیب از زنان را از بقیه ی گروه های زنان جدا نمی کند جز وقتی که از یک تیب «هیج و پوج» سخن به میان می آورد و در آنجا به این حداقل رضایت می دهد که بگوید: «زن هیج و پوج حتی زن خانه دار هم نیست» (پیشین، ص ۱۰۱). در این مفهوم، زن خانه دار - اگر چه او هم به تعبیر وی «در خانه ی پدر فقط گنده شده و دیگر هیج» در زمینه هایی به زن تیب زحمتکش نزدیک است، چرا که او هم در خانه متعلق به شوهرش:

• کار می کند.

- شوهرداری می کند.

• بچه داری می کند.

- آشپزی می کند.

- اداره داخلی خانه را هم به عهدداره و در ضمن مدعی دخالت در امور خارج از خانه و تقسیم مجدد کار با شوهرش هم نیست. این جاست که زنان خانه دار به نسبت این نزدیکی به زحمتکشان از ستایش وی برخوردار می شوند. منتها در این باب هم از محتوی کار و رنج این گروه حرفی نمی زند و کار زیاد و سهم ناچیز این گروه از زنان را به سکوت برگزار می کند.

با این وجود، زنان خانه دار آن جا که در جلسات انجمن های زنان شرکت می کنند یا در ملا عام بدون حجاب اسلامی ظاهر می شوند و به خریدهای غیرضروری دست می زنند، به اندازه ی آلوده شدنشان در این امور "غیرشرعی" از محکومیت و مسئولیت زنی که "هیج و پوج" نام می گیرد سهم می برند.

۱۲۲) - مهرانگیز کار، ص ۱۱۰.

اما «زن هیچ و پوچ»، وقتی که حرف از مصرف و وقت‌گذرانی و داشتن نوکر و کلفت در میان است، زن اشرافی است، زمانی که از تجمع در حمام‌های زنانه و پارتنی‌های شبه اسلامی حرف به میان می‌آید، زن سنتی خانه‌دار و حمام عمومی برو است، و موقعی که از شرکت و فعالیتش در انجمن‌های زنان مورد نقد قرار می‌گیرد، به زن طبقه متوسط شهری و تیپ «زن متجدد» و امروری تغییر موقعیت می‌دهد. شاید سبب این مخلوط کردن‌ها آن است که هر سه این گروه‌های زنان به یک اندازه مورد انتقاد شرعی قرار می‌گیرند، یعنی:

- زن اشرافی به سبب بهره‌کشی، مصرف و مشغولیات غیراسلامی‌اش.

- زن سنتی خانه‌دار به سبب نداشتن تربیت اسلامی بنیادگرا و

- زن متجدد بدان علت که «دستگاه» داخل و خارج را نمایندگی می‌کند و پشت به سنت‌های اسلامی کرده است.

با این حساب می‌توان گفت که:

«زن هیچ و پوچ» از دید شرعی هر زن ایرانی، شهرنشین، طبقه متوسط و متوسط به بالا با لباس و آرایش و زندگی تحول یافته و غربی شده است. این همان قشر از زنان ایران است که بعداً در دوره‌ی تسلط بنیادگرایان اسلامی بیشترین ستم، کنترل، محدودیت و محرومیت را تحمل کرده‌اند. در واقع، شرعی در ابراز تنفر از زنان متجدد ایران تنها نبوده است و با سایر اسلامیست‌های بنیادگرا و شریعتمدار و همه‌ی آخوندها و آخوندزاده‌هایی که با فرهنگ دیگری تربیت یافته‌اند، شریک است:

- «زن هیچ و پوچ» همین زن خانه‌نشین است که فقط به کار خانه‌داری می‌خورد و بچه‌داری اما چون امکانات مالی دارد کلفت و آشپز و نوکر و دایه استخدام می‌کند و اینها خانه‌داری می‌کنند و بچه‌داری و او زن خانه‌داری می‌ماند که خانه‌داری نمی‌کند. چون روستائی نیست در مزرعه

تولید نمی‌کند، چون دامدار نیست با شویش فکر همکاری ندارد، چون اروپایی نیست کار خارج ندارد، چون تحصیلکرده نیست فکر نمی‌کند؛ چون سواد ندارد کتاب نمی‌خواند و نمی‌نویسد چون نیاموخته، صنعتی و هنری ندارد و چون دابه دارد بچه شیر نمی‌دهد؛ و چون نوکر دارد خرید خانه نمی‌کند، و چون کلفت گرفته خانه‌داری ندارد؛ چون پرستاری دارد بچه‌داری نمی‌کند؛ چون آشپز دارد، غذا نمی‌پزد و چون «اف‌اف» دارد در خانه را هم باز نمی‌کند. پس این چه جور موجودی است؟ پس این موجود زنده چه کار می‌کند؟ چه نقشی در این دنیا دارد؟ هیچ! مگر می‌شود زنی جزء هیچکدام از تیپ‌های موجود شرق و غرب، قدیم و جدید نباشد؟ نه زن مزرعه، نه زن صحرا، نه زن اداره، نه زن کارخانه، نه زن مدرسه، نه زن بیمارستان، نه زن هنر و نه زن علم و کتاب و قلم و نه زن خانه‌داری و بچه‌داری و نه حتی مبتذل‌ترین نوعش همین «زن روز»! آری ایشان «زن شب جمعه‌اند».

آخر اینها کارشان چیست؟ اینها؟ «خانم خانه‌اند». «آقا بی‌بی» های سابق، شغلشان چیست؟ مصرف و فقط مصرف. وقتشان را چگونه می‌گذرانند؟ وقتشان را؟ اتفاقاً خیلی هم مشغولند و شب و روز گرفتار، و مشغولیاتشان هم بیش از آن زن روستائی صد هنر است؛ مثلاً چه می‌کنند؟ غیبت، حسدورزی، تظاهر، توالت، تجمل، رقابت، تهمت، تکبر، ادعا، خودنمایی، نق نق، ناز، ادا، اطوار، عشوه، غمزه، دروغ.

— همیشه، سر این «خانم خانه» گرم بوده؛ در تیپ زندگی و روابط اجتماعی قدیم، می‌توانست این «خلأ و حقیقتناک» عمر و پوچی وجودش را پر کند؛ حمام‌های زنانه، هفته‌ای یکبار، سمیناری بود با شرکت همه‌ی خانم‌های محترمه و مبلدات مکرمه که بیکاری و بیلردی و رفاه، آنانرا همکار و همدر و هم طبقه‌ی یکدیگر ساخته بود تا بنشینند و هر یک از بزرگترین و افتخارآمیزترین حادشه زندگی هفتگی‌شان، به راست یا به دروغ یا زبان‌های گوناگون بی‌زیبائی، برای هم حکایت کنند و فخر فروشیها و به سر هم کوفتن‌ها و خیال‌پردازی‌ها و جعلیات شیرین برای جبران کمبودهای روانی!

— اکنون حمام‌های زنانه برای این طبقه‌ی مرفه بسته شده است و مدرنیسم «حمام خانه»، آنانرا از آن تالارهای اجتماعات «چهل‌ستون - چهل پنجره» که هفته‌ای یک روز تمام را در آن مشغول بودند، محروم ساخته است و بجای آنها، «انجمن‌های زنان» در نام‌های مختلف باز شده و خانمهای پوچ محترمه را از درون خانه‌ها به این حمامهای سرد بی‌آب و بی‌بخار زنانه می‌خواند. پارتی‌های شبه مذهبی یا مذهبی قدیم هم دیگر دارد جمع می‌شود، سفره‌های نذری و روضه‌های فصلی و مجلس عقیده و قربانی و زایمان و آتش‌پشت پا و

فعالیت های عروس بایی و صید داماد و غیره کم کم از رنگ و رونق می افتد. (پیشین، ص ۱۰۲)

تیپ دختران "زن هیچ و پوچ"

دختر «زن هیچ و پوچ» اما موجودی است متفاوت از مادر و اطرافیانش. او در دوران تحول است و بادهای تند در زندگی اش می وزد. از در مدرسه و دانشگاه درس می خواند و در جستجوی یک زندگی نو و متفاوت به هر سو سرک می کشد و حتی گویا در جلسات مذهبی مدرن شده ی حسینیه ی ارشاد، با لباس "مینی ژوپ" روز هم که شده ظاهر می شود. بدین جهت، «دختر زن هیچ و پوچ» لزوماً هیچ و پوچ نیست. او یک نمونه ی جدید از نسلی است که بین دو دنیای کهنه و نو - دنیای کهنه ی مادر و دنیای نو جامعه شهری در حال تحول آروز - سرگردان است و هم از این رو برای علی شریعتی که به فکر شکار هوادار در نقطه ی تلاقی این دو دنیاست، جالب توجه می نماید:

- اما دختر این خانم - که متعلق به نسل و فصل دیگری است - در یک «عالم برزخ» زندگی می کند. برزخ به هر دو معنی. این عالم «خانم بزرگ» برای او مجموعه ای از حماقت های مرسوم و مجسم است و سیرنیدهای زشت خفه کننده! (پیشین، ص ۱۰۴).

از آن جا که به عقیده ی این آقایان بنیادگرا هر گزینشی در ایران آروز، یا باید به راه ضلالت "اروپا مآبی" می رفت یا به راه رستگاری "اسلام بنیادگرا"، پس «دختر زن هیچ و پوچ» همانند ماده ی خامی است برای تبدیل شدن به این یا آن. اما از آنجا که به باور شریعتی این تیپ از دختران، از زندگی بی بو و بی خاصیت مادرانشان به تنگ آمده اند، پس شانس زیادی دارند که

به راه راست هدایت شوند. این جاست که این تیپ جدید در مرکز تیپ‌های مورد خطاب جای می‌گیرد، و حتی از همه‌ی آثار نامطلوب مادر و خانواده و محیط تربیتی خود پاک شده و به موجودی تبدیل می‌شود که می‌تواند و می‌خواهد برخلاف تربیت و تأثیر مادر «هیج و پوچ» خود پشت به گذشته کند و به «شخصیت انسانی و به ایمان و اخلاق اسلامی» روی آورد.

در واقع، نشانه‌گیری به سوی مادر «هیج و پوچ» و زنان مدرن طبقه‌ی متوسط شهرنشین و حمله‌ی بی‌امان به زندگی به قولی «سرد و بی‌ارزش و بی‌هویت» آنان نیز از آن‌جا ناشی می‌شود که به دختران و جوانان این طبقه و گروه اجتماعی پیام داده شود تا خود را از دنباله‌روی مادران و زندگی هیج و پوچ آنان نجات دهند و تا امکانش را دارند و غرق این زندگی فروریخته و بی‌خاصیت نشده‌اند، راه اسلام نجات‌دهنده‌ی آقایان را انتخاب کنند:

— حجاب اسلامی به تن کنند، *

احکام و عبادات شرعی را به جای آورند و

به عنوان فاطمه‌ی زمان — آنچه که بعداً خواهران زینب خوانده شدند — خود را تحت فرمان رهبران و علمای اسلام قرار دهند.

اسلام‌گرایان حسینه‌ی ارشاد به درستی دریافته بودند که شهرنشینان ایران و از آن میان تهران‌نشینان، به سبب تغییرات سریع زندگی شهری و شتاب گرفتن تضاد بین عناصر سنتی و مدرن در نهادهای مختلف اجتماعی، دچار مشکلات ناشی از بحران هویت اند. این بحران در نسل جوانی که خود را در مرکز این کشاکش فرهنگی و اقتصادی می‌یافت، تأثیر بیشتری داشت و واکنش‌های آشکاری از مخالفت و ضدیت با تحولات و تغییرات را به همراه می‌آورد. این اختلافات در عین حال به درون خانواده‌ها هم رسوخ کرده بود و جوانان و دختران را به راهی می‌برد که با راه مادران‌شان نمی‌خواند. این بود که جمع مبلغان بنیادگرا در حسینه‌ی ارشاد بیشترین سرمایه‌ی خود را روی این بخش از جامعه متمرکز کرده بودند. مطهری در مجله‌ی زنان وابسته به

روزم، در مورد وظایف اسلامی زنان مطلب می‌نوشت و شریعتی هم تمام هم و غم خود را صرف این می‌کرد تا تضاد موجود بین نسل‌ها، از جمله بین دختران و مادران را عمده کند و این گروه اجتماعی را برای پذیرش اسلام بنیادگرا و به قول خودش اسلام راستین^۱ و "شیعه‌ی علوی" قانع و به سوی آن جذب کند:

— "می‌خواهد بگریزد، اما بکجا؟ صدای دعوتی که او را در قطب مقابل بخود می‌خواند از پارتیها است و دانسینگ‌ها و سورپریزها و بارها و کلوب‌های شبانه و کافه‌تریاهای کثیفی که عده‌ای که او را تنها به عنوان یک «شکار مفت جنسی» می‌نگرند، انتظارش را می‌کشند." (پیشین، ص ۱۰۴)

"احساس می‌کند که گویی او، تنها به چرم دختر بودن، یک «جنس قاچاق خطرناکی» است که باید در گوشه‌ی خانه مخفی بماند تا یک «قاچاقچی محرم» بیاید و او را به حرمسرای خودش ببرد و در آنجا، تنها صحنه‌ی جولان وجودش فاصله مطبخ و بستر باشد، زیرا تنها شکم آقا و زیر شکم آقا است که به او فلسفه‌ی وجودی می‌دهند و رسالت انسانی! و آقا، حتی در احساسات مذهبی و جلسات دینی اش او را شرکت نمی‌دهد." (پیشین، ص ۱۰۴)

می‌بینیم که در این دیدگاه «دختر زن هیچ و پوچ» هم موجودی چند شخصیتی است: وی در جایی دختری است که در دنیای بی‌خبرانه‌ی اشرافیت و فضای دودآلود و هوس‌انگیز کافه‌ها و کباباره‌ها، با رقص و جشن و آمیزش‌های بی‌قید و بند جنسی آمیخته است و در جای دیگر دختر زنی سنتی^۲ است که هیچ چیز از مادر خود یاد نمی‌گیرد، جز آن که «چادر به سر کند و به بهانه‌ی خرید دل بگرده، طلا بخرد و گران خری کند» و با در خانه بنشیند و به «جنس قاچاق خطرناکی» تبدیل شود و خود را برای خدمت در حرمسرای آنچنانی آماده کند.

گویس این چندگانگی دختران از چندگانگی زنان و مادران «هیچ و پوچ» به ارث رسیده است. در عین حال، همانگونه که مادران هیچ و پوچ، زنان اقتدار

مختلف طبقه متوسط شهری را نمایندگی می‌کنند، دختران آنان نیز جوانانی هستند امروزی و برخاسته از لایه‌های مختلف طبقه متوسط شهرنشین. اما اینان گویا بر خلاف مادران‌شان راه رستگاری در پیش رو دارند و به همین سبب در زمره‌ی کسانی‌اند که باید سخن حُر را از زبان این بیغمبران بنیادگرا بشنوند و راه جدید اسلام شیعی بنیادگرای در حال شکل‌گیری را از اینان یاد بگیرند. به سبب این ویژگی‌هاست که اگر تیپ زن ایلیاتی و روستایی اصیل‌ترین زن ایده‌آلی وی است، «دختر مادر هیچ و پوچ» عمده‌ترین هدف تبلیغات اسلامی آقایان اسلام‌ست‌های بنیادگرا را تشکیل می‌دهند.

اتفاقاتی که پس از این دوره در ایران افتاد، نشان داد که نشانه‌گیری این پرچمداران بنیادگرا در زمان خود بسیار حساب‌شده و پیش‌رفته بود. اما با وجود همه‌ی ترفندهای شریعت‌خواهان، «دختران مادران هیچ و پوچ»، نسل درس‌خوانده و تربیت‌شده در خانواده‌های متجدد از لایه‌های میانی شهری ایران، از همه‌ی این سدهای شریعت‌خواهی گذشتند و پرچم مبارزه با رژیم و ستم جنسی آن را به دوش کشیدند. این قشر از دختران و جوانان بیشترین بار مبارزه و زندانی و اعدام را به دوش کشیدند و حتی سال‌ها پس از استقرار رژیم اسلامی به مبارزه‌ی خود پُرای رهایی از روسری و انیفورم اسلامی ادامه دادند. این همه نشان می‌دهد که این آقایان نقطه‌ی ثقل مبارزه و مقاومت را می‌شناختند و از نیرو و توان رهایی‌بخش زنان ایران خبر داشتند و به همین سبب، بیشترین نیروی خود را برای کنترل نسل زنان مدرن و متجدد و کنترل و بدنام کردن آنان به کار بردند.

حوادث امروز گواهی می‌دهند که سال‌ها تبلیغ، سرکوب و حمله‌ی حزب‌اللهی‌ها و «خواهران زینب» رژیم جمهوری اسلامی برای مجبور کردن این دختران به تبعیت و بوسه زدن بر قدر اسلامی خود کفایت نکرده است. تشکیل داوگاه‌های ویژه‌ای که آنان را به خاطر هر حرکت و حتی دو سانت بالا و پائین بودن روسری فاحشه می‌خوانند و همچون مجرمین مجازات می‌کنند، نیروی مقاومت اینان را نشکسته است. فرهنگ مقاومت زنان ایران از خانواده

تا به جامعه ریشه دوانیده است. مردم در جایی که با شلاق و زندان و سرکوب تهدید می‌شوند، اجباراً تن به روسری و اونیفورم اسلامی می‌دهند، ولی با فراهم آمدن کوچک‌ترین امکان، خود را از سمبل‌های کنیزی و نابرابری می‌رهانند. زنان متجدد در خانه و میان دوستان و آشنایان خود لباس دلبخواه خود را به تن می‌کنند و در جمع مختلط مردانه و زنانه حاضر می‌شوند و جدایی جنسی را به سخره می‌گیرند. ایشان که چنین بی‌باک و پرتوانند، فرزندان آن مآدران به اصطلاح "هیچ و بوج" و تربیت شدگان دختران تحصیل‌کرده و دانشگاه‌دیده‌ای‌اند که آقای شریعتی و همکاران برای اصلاح و هدایت‌شان به سوی نظم اسلامی می‌کوشیدند. پروسه‌ی اجتماعی امروز نشان می‌دهد که این معلمان بزرگ شریعت‌خواه و وارشان به حق‌شان در جمهوری اسلامی، هنوز هم موفق نشده‌اند که زنان را از مرکز ثقل مبارزه‌ی آزادی‌بخش بیرون برانند و ریشه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی ایران را بخشکانند.

فصل هفت

بنیادگرایی اسلامی و تیپ

«زن ایده آلی»

راه رشد سرمایه داری، بحران هویت و گرایشات اسلامی

سوسازی دوره‌ی محمد رضا پهلوی در طول دهه‌ی ۱۳۴۰ بر موقعیت استراتژیک ایران، درآمدهای نفتی و کمک‌های خارجی متکی بود. بهبودی اقتصادی این دوره، بعدها بر اثر افزایش بهای نفت بازتولید شد و بارانی از پول و کالا و رفاه شهری نم نمک بر تهران و شهرهای عمده‌ی ایران باریدن گرفت. به سبب اصلاحات ارضی و بهبودی بازار کار و زندگی در تهران و شهرهای بزرگ، مهاجرت از روستاها به شهرها شتاب گرفت و ساخت جمعیتی شهرها را دچار تغییراتی بنیانی کرد. سیستم اشرافیت و نظام طبقاتی ناظر بر آن در جامعه‌ی شهری ایران رفته رفته رو به فروپاشی نهاد و جای خود را به سیستم و نظام طبقاتی سرمایه‌داری نوع حاشیه‌ای داد.

با افزایش امکانات مادی و انباشت سرمایه، رفته رفته طبقات جدید اجتماعی در شهرها از نظر اقتصادی و فرهنگی شکل عینی‌تری یافتند. تقسیم بس ناعادلانه‌ی درآمدهای نفتی به خرد شدن طبقات اجتماعی و ایجاد تعارض و تضاد در بین اقشار و لایه‌های شهری منجر شد. طبقه‌ی متوسط شهری رشد کرد و همراه با قشر فوقانی طبقه‌ی کارگران متخصص صنعتی، هر چه بیشتر از سایر طبقات و قشرهای اجتماعی که خوه را در حاشیه‌ی تحولات جامعه‌ی شهری می‌یافتند فاصله گرفتند. ثروتمندان شهری ثروتمندتر شدند. قشر زمینداران سابق راه سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و خدمات شهری را یافتند و در نتیجه پیش از آنکه جامعه‌ی سرمایه‌داری و طبقات جدید شهری از جنبه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به طور تمام و کمال عینیت یابند، لایه‌ها و اقشار جامعه هر چه بیشتر از هم دیگر منفک شدند.

تحت این شرایط، نه فقط روستائیان مهاجر و حاشیه‌نشینان شهری از

کامیابی‌های موجود اقتصادی در شهرها بی‌بهره ماندند، بلکه آن تعداد اقشار و لایه‌های اجتماعی هم که خود را در زیر این بارش فزاینده‌ی امکانات مادی می‌یافتند، از سهم قلیل خود ناخشنود شدند. رقابت اجتماعی برای افزایش سهم از درآمدهای وارداتی و عمدتاً نفتی، افزایش یافت و همچون دوره‌ی اول هر جامعه‌ی رو به رشد سرمایه‌داری، پول در آوردن به مذهب جدید شهری بدل شد. اما از آنجا که این مقصود نه از طریق تولید کارگاهی و کالا و خدمات، بلکه از راه دسترسی بیشتر به سوسیدهای دولتی ناشی از درآمدهای نفتی ممکن بود، شرایط جدید و رقابت اجتماعی برای کسب درآمد بیشتر، به جای آنکه به افزایش کارگاه‌ها و تولید کالایی و خدماتی منجر شود شیوه‌های را رشد داد که بهره‌مندی بیشتر از درآمدهای نفتی را ممکن می‌کردند.

ساخت اجتماعی ایران هنوز بر مناسبات سنتی و ایللیاتی بنا شده بود و مناسبات پدرسالارانه و سنت‌های خویشاوندپروری و فرهنگ طایفه‌گرایانه، حتی در شهرهای بزرگ و تهران چند میلیونی، بر مناسبات و نهادهای اجتماعی حاکم بودند. برنامه‌های نوسازی شهری و مدرنیسم، وارداتی نیز از این مناسبات و آثار و عواقب کم‌رشدی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور بی‌نصیب نماند، و در نتیجه همراه با ورود سرمایه و رشد اقتصادی، باندبازی، پارتی بازی و رشوه‌خواری هم‌چون سرطانی تمام‌الدام اجتماعی کشور را در نوردید. هر چه بر توسعه‌ی اقتصادی و تحولات اجتماعی افزوده شد، بر غلبه‌ی این مناسبات نیز افزود و مثل سرطانی، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی کشور، از دربار و رأس نظام الیگارشی هزارفامیل اشراف و نوسرمایه‌داران گرفته تا بازار و نهادهای اقتصادی و مذهبی و سازمان‌های اجتماعی را در بر گرفت. *

توسعه‌ی این گونه مناسبات اجتماعی، عدم کامیابی‌های اقتصادی گروه‌های اجتماعی برکنارمانده را تشدید کردند و بر نارضایتی مردمی دامن زدند که یا از این مناسبات برکنار مانده بودند، یا قادر به رقابت با گروه‌های قدرتمند

نبودند و به سهم خود رضایت نمی دادند. در نتیجه بهبودی و افزایش نعمات مادی و ورود سرمایه به داخل به جای آنکه نارضایتی ها را تقلیل دهد، بر عمق نارضایتی حتی گروه های برخوردار از مواهب این تحولات افزود. مرکز این ستیز و درگیری اجتماعی و اقتصادی، تهران و شهرهای عمده ی دیگر بودند.

همزمان، تضاد و تعارض بین سیستم زندگی کهنه و نو، و میان عناصر فرهنگی و اجتماعی خانگی و بیگانه، در نهادها و عرصه های مختلف زندگی شهری رشد کرد و هر چه مدرنیسم وارداتی عمیق تر شد، این تعارضات فرهنگی نیز موثرتر عمل کردند. تضاد فرهنگی و تعارض بین سیستم های زندگی نوع غربی و نوع شهری و روستایی ایرانی، شرایط را برای بروز بحران های فرهنگی فراهم آوردند. جستجوی هویت فرهنگی حاصل کارکرد این بحران ها و پی آمد کشاکش فرهنگی در شهرها بود و بحران هویت یابی در نوع خود عدم حل این بحرانها در جامعه ای را نمایندگی می کرد که نه راه پیش داشت، نه راه پس:

— نه می توانست با ساخت موجود اجتماعی اش از مرحله ی ایستایی و موانع سنتی عبور کند و راه توسعه و پویایی اجتماعی را در پیش گیرد و،
— نه دیگر قادر بود به گذشته ها برگردد و به سنت ها و مناسبات اجتماعی یی که قادر به عملکرد در شرایط جدید نبودند تن در دهد.

بحران های فرهنگی، مسایل و نارضایتی های ناشی از نابرابری توزیع اقتصادی را تشدید کردند و هر دو با هم، هر چه بیشتر به تضادهای اجتماعی در تهران و شهرهای بزرگ دامن زدند. اما از آن جا که نظام سرمایه داری و غرب و آمریکا استراتژی سازان و برنامه ریزان این تحولات اقتصادی به حساب می آمدند و منشأ این توزیع ناعادلانه ی اقتصادی و بحران فرهنگی دربار و نظام شاهی فرض می شد، نارضایتی ها و رقابت های اجتماعی، بیش از آنکه

شکل کشاکش طبقاتی بخود بگیرند، بصورت اعتراض به نظام شاهی، دولت مرکزی و همچنین ضدیت با مدرنیسم مدل غربی تجلی کردند. افزایش اعتراضات اجتماعی نسل جوان که نه فقط به صورت تظاهرات و فعالیت‌های سیاسی، بلکه به صورت مد لباس و آرایش و شیوه‌های رفتاری بیان می‌شدند. همچنین گسترش و اجتماعی شدن مبارزه‌ی مسلحانه‌ی علیه نظام حاکم در پایان دهه‌ی ۱۳۴۰ تظاهر انفجاری این بحران فرهنگی و اقتصادی بودند. از آن پس، تظاهرات نسل‌های جدید از لایه‌های مختلف طبقه‌ی متوسط شهرنشین ایران (۱۲۳) در مدارس و دانشگاه‌ها ابعاد وسیع این تضاد و تعارض اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را نشان می‌دادند. تحصن و تظاهرات و خشونت‌های خیابانی، همه نشانه‌های آشکار رویگردانی از مدرنیسمی بود که سهم بسیاری را نداده بود. این همه، در عین حال، ستیزه‌جویی گروه‌هایی بزرگ از مردمی را نشان می‌داد که فرهنگ، سنت‌های محلی، عرف و عادات و ارزش‌ها و معیارهای ارزشی عادت‌شده را تهدید به نابودی می‌کرد.

اما از آنجا که مدرنیسم ایران بسیار جوان، ضعیف و شکننده و ریشه‌های فرهنگ سنتی حتی در بین لایه‌های مدرن شهری بسیار عمیق بود، این اعتراضات در بازتولید اجتماعی خود به گرایش عمومی برای بازگشت به ریشه‌های فرهنگ محلی و خودی تبدیل شدند و رنگ و روی روستایی و جوامع کوچک شهری را به خود گرفتند.

در همان حال، مهاجری از روستاها به شهرها و مترویل تهران، تضاد بین حاشیه و مرکز شهرها، و نابرابری عمیق اقتصادی و فرهنگی در بین این مناطق شهری، از سوی بر حرکت و جنبش‌های اجتماعی لایه‌ی محروم شهری

(۱۲۳) - جهت اطلاعات بیشتر در مورد طبقه‌ی متوسط، مراجعه شود به کتاب "مدینه‌ی فاضله‌ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان" نویسنده، جلد دوم، ص

افزود، ولی از سوی دیگر به جنبش اجتماعی و سیاسی شهری ایران رنگ و بوی لایه‌های حاشیه‌ای، سنتی و روستایی را داد.

این گرایش، گرایش قبلی مربوط به ریشه‌یابی فرهنگی و بازگشت به سنت‌های گذشته و دوره‌ی رکودی را تقویت کرد و در نتیجه، واکنش‌های ناشی از تضادهای دوسویه فرهنگی و اقتصادی، به گرایشی عمومی برای بازگشت به مناسبات مذهبی و اسلامی انجامیدند. در چنین شرایطی، هر چه بارش پول و کالا به شهرها فزونی گرفت و حجم کالاهای وارداتی و مصرفی و همراه با آنها نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه بیشتر شد، جستجوی هویت، به صورت پدگردانی از مدرنیسم و گرایش برای بازگشت به ریشه‌های سنتی و مذهبی بیشتر شد و نسل‌های جوان ناراضی را بیش از پیش به جستجوی هویت‌های نوع روستایی و نوع اسلامی واداشت.

تشکیل گروه‌های اسلامی در راستای جستجوی هویت اسلامی، در عین حال که جریانی اجتماعی و محصول این گرایش وسیع برای بازگشت به ریشه‌های خودی بود، حامل این پیام هم بود که باید راه‌های برون‌رفت از مسایل موجود را در منابع خودی جستجو کرد و به خود متکی بود تا به خارج و سیستمی که محصولی جز ناکامیابی نداشته است. این گونه جستجوگری‌ها، هم شرایط را به بریایی مجامع و جلسات اسلامی دیگر فراهم می‌آوردند، هم مفهومی از گرایش به بنیادهای اسلامی و بنیادگرایی را القاء می‌کردند.

این بود که مراجعه‌کنندگان حسینیه‌ی ارشاد تهران، قبل از حضور در جلسات درس این آقایان بنیادگرا، عمدتاً راه خود را انتخاب کرده و آماده‌بردند تا مشکلات و مسایل و محرومیت‌های جامعه‌ی شهری و زندگی پرشتاب ولی ناعادلانه‌ی سیستم سرمایه‌داری وابسته‌ی حاکم را از طریق بازگشت به سنت‌ها، از جمله راه اسلام و شیعه‌گری، حل کنند. اما شرکای حسینیه‌ی ارشاد کم و بیش خبر داشتند که با وجود این چنین گرایشات عمیق هویت‌جویانه و علاقه به بازگشت به ریشه‌های فرهنگی، موعظه‌های دینی و

بحث‌های مذهبی کهنه‌شده‌ی آخوندها این جوانان را ارضاء نمی‌کند:
— اکثریت آخوندهای تربیت‌شده در حوزه‌های علمیه هنوز درک درستی نسبت به تحولات و گرایش‌های نداشتند. رهبران مذهبی بخش جدایی‌ناپذیر الیگارش‌ی حاکم بر ایران و دربار بودند و از نعمت و برکت آن بهره‌مند و برخوردار بودند. ملاحا عموماً "بدنامی ریزه‌خواری سفره‌ی رژیم و اقتشار صرفه‌شهری و بازاریان را با خود حمل می‌کردند. در ضمن، کم‌سواد اولیه، انزوای حوزه‌ای و دروس گردو غبار گرفته‌ی آداب و احکام اموری که نه درد مردم بود و نه مسأله‌ی نسل‌های جدید، امکان شناخت این تحولات را برای آخوندها ناممکن می‌کرد و زبان و بیان کهنه‌ی حوزه‌ای نیز، راه ارتباط با این جوانان را مسدود می‌کرد.

پس اولین تفکرات بنیادگرایی جدید اسلامی در ایران، ابتدا در اندیشه‌ی منابع مذهبی خارج از حوزه‌های علمیه‌ی آخوندی شکل گرفت و در دوره‌ای نیز به جای حوزه‌های علمیه‌ی قم و مشهد و غیره این حسینیه‌ی ارشاد اسلام‌گرایان به اصطلاح نکلی بود که بار دعوت و جلب این جوانان را بدوش گرفت و با زبان و توضیحاتی متفاوت از زبان و منطق تار عنکبوت گرفته‌ی مدرسه‌ها و حوزه‌های اسلامی، برای معرفی مبانی و سنت‌های بنیادی اسلام کوشید. این زبان و بیان و نحوه‌ی استدلال متفاوت، همان چیزی است که مطهری آن را پوسته و شریعتی آن را شکل متفاوت نام می‌نامند و هر دو بر آنند که با استفاده از آن محتوی سابق، یا به بیان دیگر، شریعت اسلامی و شیعی را به نسل جدید جوینده‌ی تعلیم دهند و بقبولانند.

فلج اجتماعی و فرمانبری عبادی

اولین درسی که روانشناسان بالینی یاد می‌گیرند آنست که مراجعین آنان افراد روانی و بیمارند. آنان از عقده‌ای رنج می‌برند و به آسانی قابل تماس نیستند. با این وجود، مراجعه‌ی داوطلبانه‌ی این گونه بیماران به پزشکی معین، نشانه‌ی پیشداوری مثبت و اعتماد اینان به فرد مورد مراجعه است. اما این اعتماد بیمارگونه است، با اعتماد عقلانی و منطقی آدم‌های غیر بیمار تفاوت دارد و به آسانی می‌تواند به تبعیت و وابستگی انگلی و تسلیم بلاشرط تبدیل شود. این بیماران، به راحتی عقده‌ی دل خود را خالی می‌کنند: با اولین اشاره‌های پزشک و روانشناس مورا نظر به خواب می‌روند؛ همه‌ی تلقینات پزشک مورد اعتمادشان را سر به سر اجرا می‌کنند و در نهایت نیز با این خطر رو در رویند که وابسته و حتی حیران و عاشق پزشک و درمان‌کننده‌ی خود بشوند و نا جایی پیش بروند که نهایتاً ابتکار و قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست بدهند و تبدیل شوند به موجوداتی از نظر روحی و ذهنی وابسته، فلج و انگل. این آقایان نیز از این ویژگی مراجعین‌شان آگاهند و می‌دانند که اکثر مراجعین به حسینه‌ی ارشاد:

— اولاً درگیر کشاکش مسایل اجتماعی‌اند و نیامده خود را هوادار و وابسته‌ی استاد و استادان اسلامی^۱ پس می‌کنند و.

— ثانیاً با شیفتگی روانی-اجتماعی در جستجوی رهبر و امام و ناجی‌اند و حتی می‌روند که در یک فلج کامل اجتماعی نقش امت فرمانبر این یا آن امام و رهبر را بازی کنند. با این آگاهی است که سخنرانان حسینه‌ی ارشاد آنچه را شنوندگان بیمارگونه‌شان برای شنیدنش آمده‌اند، به آنان ارزانی می‌دارند.

بنیادگرایی و دگم ایمانی

۱- تحقیقات بنیادگرایی و الگوی بنیادی

اساساً آنچه تحقیقات، گزارشات، روایات، نقل قول‌ها و توضیحات بنیادگرایانه را از مطالعات و تحقیقات تاریخی-تطبیقی جدا می‌کند، آن است که آموزش‌های تاریخی-تطبیقی از سرزهای یادگیری دوران گذشته و احیاناً بهره‌مندی از آنها برای شناختن پروسه‌ی تحولات و صورت‌بندی‌های موجود اجتماعی، فراتر نمی‌روند، در صورتی که در تفکر بنیادگرایانه، هرگونه تلاش برای شناساندن گذشته به نیت انتقال تمام و کمال آن به عصر حاضر انجام می‌گیرد.

این کار جز بدانجا نمی‌انجامد که مثلاً "قواعد رانندگی در شهر ۱۵-۱۲ میلیونی تهران را نه از طریق تجربیات و دست‌آوردهای بشر امروزی، بلکه از سنت و حدیث‌های مربوط به شتر و اسب و الاغ استخراج می‌کنند. قانون مدنی امروز را از روی سنت‌های قبیله‌ای آن زمان به رشته‌ی تحریر در می‌آورند. در عصری که علوم انسانی و اجتماعی جرم را نوعی بیماری و معلول شرایط ارزیابی می‌کند و از طریق شیوه‌های روان‌درمانی و بهسازی اجتماعی برای اصلاح و بازگرداندن مجرمین به جامعه می‌کوشد، قانون قصاص قبیله‌ای در ایران اسلامی "چشم را در برابر چشم" کور می‌کند. بریدن دست دزدی که تنها درمانش کار کردن و درآمد داشتن است، او را از تنها چاره‌ی ممکن محروم می‌کند. این قانون قبیله‌ای، "جرم" را که موضوعی اجتماعی است، بیشتر از دید فردی و خویشاوندی قبیله‌ای می‌بیند و به جای دولت و دستگاه قضایی، افراد را مجبور به اجرای مجازات و انتقام گرفتن از هم دیگر می‌کند؛ جرم پدر را به پای فرزند و جرم فرزند را به حساب پدر می‌نویسد و ...

این همه برای آن است که بنیادگرایان جز بازگشت به دوره‌ای که از نظر

زمانی و مکانی دیگر وجود خارجی ندارد، نمی‌اندیشند و به جای آنکه به سلامتی و آزادی و رفاه مردم علاقمند باشند، در جستجوی راهی برای زنده کردن سنت‌های گمشده در تاریخ و تحمیل احکام مومیایی شده به مردم این دوره و زمانه‌اند.

هر تفکر بنیادگرایانه، بر اساس الگو یا الگوهای اولیه و آرمانی ساخته می‌شود. و در هر شکل خود، به انتقال مستقیم یک دوره‌ی تاریخی به امروزه روز نظر دارد. این الگو عموماً مقدس و اساساً غیرقابل تغییر است و در همدی زمان‌ها و مکان‌ها بهتر و بالاتر از هر الگوی دیگری به حساب می‌آید. به همین سبب، انسان بنیادگرا فقط به الگوسازی اکتفا نمی‌کند، بلکه خود را مأمور تحمیل الگوهای مقدس خود به دیگران می‌پندارد.

نگرش بنیادگرایانه، اساساً و نوعاً مذهبی است، چرا که بر شیفتگی و باور بدون چون و چرای عبادی ساخته و پرداخته می‌شود. این است که افکار بنیادگرایی بطور عام و بنیادگرایی مذهبی بطور خاص، با تعصبات دینی و شبه دینی همراه‌اند. این تعصب عبادی، در تداوم عمل اجتماعی به آسانی به نوعی تجرد درمان‌ناپذیر و غیر قابل اصلاح تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، افکار و معیارهای ارزیابی و ارزشی به آسانی از مرزهای عقلانی فراتر می‌روند و به کج‌نگری‌های اعتقادی و عبادی تسلیم طلبانه‌ای می‌انجامند که ماهیتاً تا حد دیدن تصویر این یا آن رهبر در ماه، غیر منطقی و بی‌خردانه‌اند.

۲- بنیادگرایی و فرقه‌گرایی

عقلانیت و خردمندی ارزشی عام بشری است. از آنرو با وجود گوناگونی و تفاوت‌های اساسی، گرایش‌های غالب در جوامع مختلف بشری عموماً عقلانی

و منطقی اند. به همین خاطر هم هست که دست آورد های گروه های مختلف بشری، با وجود گوناگونی عرف و عادات و مناسبات اجتماعی، از نظر منطقی شبیه هم دیگرند. به همین سبب مناسبات اجتماعی شان از دید هم دیگر "عجیب" و "غیر منطقی و غیر عقلانی" نمی نمایند. اما رشد منطق و کارآمدی عقلانیت، امری تاریخی است و با گذشت زمان تکامل یافته است. به بیان دیگر:

— انسان در طول تاریخ منطقی تر و عقلانی تر شده و بیش از پیش دست آورد های علمی و عینی را در زندگی خود بکار بسته است. به خاطر این تحول و تکامل تاریخی هم هست که آنچه پنج هزار سال پیش نسبت به زمان خودش منطقی بوده، اکنون و از زاویه ی دید مردم امروزی، فاقد منطق است. به بیان دیگر، کاری که مردم قبائل اولیه و بدوی در آن موقع انجام می دادند، اگر چه در زمان خود منطقی بوده، برای امروز و مردم امروزی غیر منطقی یا کمتر منطقی است. این در عین حال بدین معنی است که:

— مشابهت منطقی بین گروه های اجتماعی مختلفی که در زمان حاضر زندگی می کنند بسیار بیشتر است تا بین مردم امروزی و مردم زمان های قدیمی و دورتر. به بیان دیگر، هر چه از امروز بیشتر به گذشته برگردیم، به همان اندازه افکار مردم و ارزیابی آنان از امور برای مردم امروزی "عجیب تر"، "بیگانه تر" و "غیر منطقی تر و غیر عقلانی تر" از زمان های نزدیک تر بنظر می رسد. در نتیجه، مبانی منطقی و ارزشی مثلاً دوره ی صفوی ها برای مردم امروزی بسیار بیگانه ترند تا رفتارهای اجتماعی مردم مثلاً دوره ی مشروطیت، و رفتارهای مردم دوره ی ساسانیان و ساسانیان برای مردم امروزی بسیار عجیب تر و بیگانه ترند تا رفتارهای مردم دوره ی صفوی ها. اگر این قانونمندی منطقی را با افکار و گرایشات بنیادگرایانه — که عموماً به گذشته های دور نظر دارند تا به حال و آینده — مقایسه کنیم، نتیجه این می شود که:

— بنیادگرایان نه فقط از نظر نوع فکر و محتوی عقیده با دیگران متفاوتند،

بلکه از نظر سطح منطق روز و سطح کاربرد خرد و عقلانیت نیز با مردم امروزی فرق می‌کنند. آنان عموماً "به نرم‌ها و ارزش‌هایی دلبسته‌اند که به زمان دیگری تعلق دارند و از همپایرو با نرم‌ها و ارزشهای عام و عمومی امروزی از بیخ و بن متفاوتند.

این را می‌توان با داستان دینی همین آقایان در مورد "اصحاب کهف" مقایسه کرد. اینان گویا چندین صد سالی در غاری به خواب رفتند و وقتی بیدار شدند، از گذشت زمان چیزی نمی‌دانستند، تا که به میان مردم رفتند و تازه فهمیدند که نه لباس و آرایش‌شان شبیه مردم است، نه زبان و رفتارشان را مردم می‌فهمند، نه پولشان قابل معامله است. آنان تازه فهمیدند که مردم زمان دیگری هستند و پول و لباس و فکر و منطق و رفتارهای‌شان برای مردم چند صد سال بعد، بیشتر به صورت اشیای موزه‌ها به نظر می‌رسند تا قابل تطبیق با جامعه‌ی جدید. اگر این تفاوت‌ها در عرض چند صد سال تا به این اندازه عظیم‌اند، آن وقت باید حساب کرد که در طول مثلاً ۱۰۰۰ سال یا بیشتر، چقدر است، و بنیادگرانی که افکار و رفتار و منطق و عقلانیت مثلاً ۱۴۰۰ سال پیش را نمایندگی می‌کنند، نسبت به زمان موجود چقدر بیگانه، عجیب، غیر منطقی و غیر عقلانی می‌توانند باشند.

به خاطر این نوع تفاوت‌هاست که افکار، ارزش‌ها و نوع منطق بنیادگرایان، با ارزش‌های اجتماعی و نوع منطق و خرد مردم و جامعه‌ی امروزی به تعارض و تضاد می‌رسد، با معیارهای اجتماعی امروزی برخورد می‌کند، و با نوع منطق امروزی در ستیز و رودررویی قرار می‌گیرد. این افکار به همین خاطر به آسانی قابل عرضه در جامعه‌ی امروزی نیستند و در مقام مقایسه با معیارهای اجتماعی موجود، نامی جز "ضد اجتماعی" و "مرضی" (۱۲۴) به خود نمی‌گیرند. نمونه آشکار و رادیکال این تعارض و تضاد را می‌توان در

مورد سکت های مذهبی بی دید که به تقلید مستقیم و نعل به نعل دوره ی پیامبران خود، می خواهند آن گونه لباس بپوشند و رفتار کنند که پیامبران می پوشیدند و می کردند، و از ابزاری استفاده کنند که در دسترس مردم دوره ی پیامبران بود.

از آنجا که این لباس و پوشاک و رفتار اجتماعی، با عقل و منطق امروزی نمی خواند، اکثر اینان در خفا زندگی می کنند و راهی جز دوری و فاصله گرفتن از جامعه و مردم نمی یابند. بسیاری از اینها از آن جهت زندگی بسته ی فرقه ای را انتخاب می کنند که در جامعه ی بزرگ جایی برای عرضه ی افکار و اعتقادات "عجیب" و "غیر قابل عرضه ی" خود نمی یابند، و مجبور می شوند برای حفظ اعتقاداتی که با منطق امروزی مغایر است، گرد هم بیایند و افکار و ارزش های گروهی خود را در جمع داخلی خود حفظ کنند. این است که این نوع گروه ها "عموما" منزوی زندگی می کنند، به درون فرقه های (سکت های) خود می خزند و در درون گروه هایی که "عموما" ضد اجتماعی اند، متبع ارزشی گروهی بوجود می آورند.

با آنکه ارزش ها و مناسبات جاری در بین این سکت ها و گروه های گذشته گرا ماهیتاً ارتجاعی است و از همین زاویه نیز در مقابل معیارهای عقلانی و منطقی عمومی قرار می گیرد، روابط درون گروهی امکان بقا و حیات این گونه افکار را فراهم می کنند. از این طریق، "دگم های ارتجاعی بنیادگرا" در درون گروه بسته ی خودی محل توجیه می یابند تا به وقتی که بحران های اجتماعی سیستم حفاظ جامعه را نابود می کنند و بنیادگرایی که به زمان دیگری از تاریخ بشریت تعلق دارند، فرصت آنرا پیدا می کنند تا:

- به بیرون از گروه و سکت خودی نفوذ کنند و با استفاده از بحران های اجتماعی، ارزشی و هویتی، افکار بنیادگرایانه ی خود را که فاقد صلاحیت منطقی است، از این به آن و از آن به این سرایت دهند. آن گونه که در ایران دیدیم این پدیده ممکن است تا جایی پیش برود که حتی کل جامعه را با افکار متعلق به قرن ها و هزاره های پیشین آلوده کند و راه رهایی از

بحران‌های امروز و فردا را در بازگشت به سده‌ها و هزاره‌های پیشین بیابد. نمونه‌ی این گونه فرقه‌بندی را می‌توان در رابطه با گروه‌های مذهبی دوره‌ی توسعه‌ی مدرنیسم در زمان پهلوی‌ها دید. تحولات شهری و اجرای استراتژی توسعه، ولو از راه وابستگی به خارج، خواهی و نخواهی فضا را برای حیات و بقا و رشد ارزش‌های کهنه فاناتیست‌ها و بنیادگرایان اسلامی نامساعد کرده و آنان را مجبور کرد تا نرم‌های اجتماعی تار عنکبوت گرفته‌ی خود را در درون مدارس دینی، حوزه‌های علمیه و جلسات درسته‌ی مذهبی و حتی درون مناسبات درون‌گروهی و خانوادگی و خویشاوندی - کاری که مورد مراجعه‌ی آقای شریعتی نیز قرار می‌گیرد - حفظ کنند. اینان حتی از سیستم ازدواج درون‌گروهی استفاده می‌کردند و افکار و سنت‌ها و مراسم خود را در درون فرقه‌هایی که از شبکه‌های اجتماعی درون خویشاوندی تشکیل شده بودند، حفظ می‌کردند و تداوم می‌بخشیدند. آنان می‌دانستند که فقط در درون یک چنین مناسبات فرقه‌ای است که می‌توانند:

- دختران را تا دوره‌ی بلوغ از دیدن آفتاب محروم کنند و زنان را تا پایان عمر در چهار دیواری خانه‌ها حبس کنند،

۱- به ازدواج‌های خردسالی دست بزنند،

- سیستم چند زنی و صیغه بیار و صیغه بیر شرعی را حفظ کنند و،

- زن را برای تربیت شرعی به باد کتک بگیرند.

دیدیم که بحران فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در ایران بعد از انقلاب سفید محمد رضا شاه از سوی بحران توزیع ثروت و امکانات بود. از سوی دیگر بحران دوره‌ی گذر از یک سیستم فرهنگی (سیستم زمین‌داری و عشایری) به سیستم دیگر (سیستم سرمایه‌داری شهری نوع حاشیه‌ای) بود. تحت این شرایط بحرانی و گرایش عمومی به بازگشت به ریشه‌ها - که ذاتی اینگونه بحران‌هاست - فرقه‌های دینی و مذهبی در ایران فرصت طلایی‌یی بدست آوردند تا:

- از مدارس و حوزه‌های عمیبه‌ی از یاد رفته و در حاشیه‌مانده‌ی خود به بیرون نفوذ کنند.

- دیواره‌های سخت و پوسته‌های خارجی خود را یک به یک بشکنند و،
- رفته رفته ارزش‌های درون‌گروهی خود را به جامعه‌ی بحران‌زده و فاقد حفاظت سرایت دهند و بنیادگرایی را در باور عمومی کشور بزرگ و پرجمعیت چون ایران، جا بیندازند.

باور عمومی بر آن است که وقتی افکاپاری از درون فرقه‌ها به بیرون و جامعه‌ی بزرگ سرایت می‌کنند، تحت تأثیر واقعیت‌های روزه، رو به تغییر و تحول می‌گذارند تا به جایی که پس از مدتی تبدیل می‌شوند به شیرهایی بی‌یال و دمی که در ظاهر، فکر و باور فرقه‌ای دارند، ولی در باطن نرم‌های نوین اجتماعی را حمل می‌کنند. این را می‌گویند "تطبیق اجتماعی کهنه با نو" یا به بیان علمی‌تر، تطبیق معیارهای فاقد عملکرد (۱۲۵) با ضرورت‌های

(۱۲۵) - فونکسیون. بر اساس دیدگاه فونکسیونالیست‌ها هر عقل، پدیده و رسم اجتماعی به سبب کارکردی معین، یعنی ضرورت و نیازی خاص، بوجود می‌آید و با از بین رفتن آن ضرورت و نیاز، از بین می‌رود. مثلاً "رسم دادن غذای نذری و انداختن سفره و غیره در دوره‌ای بوجود آمد، که مردمی، گرسنه بودند و دادن غذا به در و همسایه، دردی را درمان می‌کرد. یا رسم روشن کردن شمع در زیارتگاه‌ها می‌تواند از زمانی بیاد مانده باشد که برق و روشنایی نبود و هر روشنایی‌یی می‌توانست مردم را برای یافتن راه کمک کند. نظریه‌ی فونکسیونالیست‌ها از نظر پیدایش رسوم و سنت‌ها و حتی بوجود آمدن گرایش‌های اجتماعی، بخصوص در جوامع اولیه که نقش رسانه‌های گروهی و اثر تبلیغات اجتماعی محدود است، به درک و تحلیل سنت‌ها و مراسم اجتماعی کمک می‌کند ولی کارکرد این نظریه در جوامع مدرن و پیچیده‌ی امروزی، که رسانه‌های گروهی به ابزار افکارساز و اندیشه‌پرور تبدیل شده‌اند، بسیار محدود است.

در عین حال باید دانست که رسوم و سنت‌هایی که از این طریق بوجود می‌آیند،

عملکردی و نیازهای روز. بنا بر این تنوری مردم‌شناسی، سنت‌ها و احکام کهنه شده و فاقد عملکرد، در جریان برخورد با واقعیت‌های اجتماعی، اجباراً تن به تغییر می‌دهند و با این هم‌افزای، بقا و دوام خود در شکل جدید و برای مدتی دیگر را تضمین می‌کنند. اما توسعه‌ی بنیادگرایی در ایران و گسترش افکار بنیادگرایی اسلامی از مدارس و حوزه‌های علمیه و حجره‌های قرون وسطایی به جامعه‌ی بزرگ، در عمل نشان داد که:

— این فکر خوش‌بینانه‌ی کارکردی (فونکسیونالیستی) در همه جا و همه وقت امکان تحقق پیدا نمی‌کند. برای مثال در یک برهه‌ی تاریخی معین از جنگ و بحران و فروپاشی در ایران، مغول‌ها بر این کشور مسلط شدند، ولی چون توان فرهنگی آنان در مقایسه با توان فرهنگی ایرانیان ناچیز بود و انرژی اجتماعی در ایران کماکان بالا بود، به زودی فرزندان و جانشینان آدم وحشی‌بی چون چنگیز خان، خود را با سنت‌های پادشاهی نوع آسیایی ایران تطبیق دادند.

اما تجربه‌ی تسلط فرقه‌های مذهبی و مآها بر ایران، نشان می‌دهد که در این مورد، اجتماعی شدن افکار بنیادگرا عملاً نه دگم‌های بنیادگرایی را

با رفع نیازهایی که آن را ایجاد کرده‌اند از بین نمی‌روند و تا مدتی ادامه پیدا می‌کنند. بسیار پیش می‌آید که عده‌ای یا علم کردن این سنت‌ها و رسومی که دیگر کارکرد و عمل اجتماعی خود را از دست داده‌اند، بدانها حالت تقدس می‌دهند و از طریق بازسازی آن سنت‌ها و جلب نظر و توجه مردم ناآگاه مانند به سری آن‌ها، به نان و نوایی می‌رسند و حکم و حکومتی فراهم می‌آورند. در این مورد مثال‌های فراوانی از رسوم و سنت‌های حتی دوره‌های "جاهلیت" هزار و هزاران سال پیش می‌توان یافت که از طریق انواع بنیادگرایان، به نام دین یا تاریخ و فرهنگ احیا و حفظ شده‌اند و بدون این که نیازی و منطقی برای آن‌ها وجود داشته باشد، به مردم ناآگاه تسلیم شده به این یا آن باور عرافریبانه، تحمیل می‌شوند.

تغییر داده، نه عقلانیت و منطق را بر مناسبات درون سکت‌ها حاکم کرده است. آنچه در جریان این توسعه اتفاق افتاده، جز آن نیست که افکار نامعقولی که قبلاً مقبولیت خود را از درون گروه‌های بسته و فرقه‌ها می‌گرفت، بعد از نفوذ در افکار عمومی و همگانی شدن، این مقبولیت را از جامعه‌ی بزرگ می‌گیرد. این است که بر خلاف تصور عمومی، در عمل، گروه‌های بنیادگرای اسلامی ایران با گرفتن این مشروعیت (مقبولیت) اجتماعی از جامعه‌ی بزرگ،

— نه فقط به سوی رهایی از دگم‌های پیشین سوق داده نشده‌اند،

— بلکه حتی پیروزی بر افکار و اندیشه‌ی اکثریت یک چنین جامعه‌ی بزرگی این معنی را به نمایندگان و هواداران فرقه‌های سابق القاء کرده که گویا افکار و اندیشه‌ی آنان پیشرفته‌تر از بقیه بوده و بهتر از بقیه کارکرد داشته است. این است که اینان به جای آنکه از فرصت فراهم آمده برای تلفیق افکار کهنه‌ی خود با شرایط روز استفاده کرده و فکر و اندیشه و احکام خود را نوسازی کنند، کماکان با زور و سرکوب هم که شده برای تفسیر قواعد اجتماعی و حتی نوع عقلانیت و منطق عمومی جامعه و جایگزینی آنها با افکار گروهی و فرقه‌بندی شده‌ی خود، اصرار می‌ورزند و همانند مثلاً فرقه‌ی عمومی شده‌ی طالبان‌ها، هر چه زمان می‌گذرد در باتلاق باورهای دگماتیک خود بیشتر غرق می‌شوند.

استفاده از سرکوب و فشار برای برآوردن این خواست و اجرای مو به سوی احکام اسلامی در همه‌ی نهادهای اجتماعی، در عین حال کل جامعه‌ی بحران‌زده و در نتیجه بی‌حفاظ شده‌ی ایران را هر چه بیشتر به توجیحاتی تسلیم می‌کند که مقایسه‌ی منطق زمانه و روز است. پس زندگی کردن بدون تعقل و بهره‌مندی از خرد فردی و جمعی، امروزی، هر چه بیشتر رایج می‌شود و از این طریق، جامعه و کشوری به خاطر اجبار به پذیرش باورها و نگرش‌های بنیادگرایانه‌ای که به زمان و مکان دوردستی تعلق دارند، از دنیا و خانواده‌ی جهانی قرن و زمان حاضر جدا می‌افتد. این فرایند، متقابلاً

شرایط را هر چه بیشتر برای استقرار نرم‌ها و ارزشهای اجتماعی بنیادگرایی و نوع منطبق گذشته‌های دور فراهم می‌آورد. بدین سبب:

– اگر قبلاً گروه‌های بنیادگرای اسلامی به مثابه سکت و فرقه‌های بسته‌ی جامعه‌ی بزرگ ایران و در حاشیه‌ی آن زندگی می‌کردند،

– این بار، کل جامعه‌ی ایران، افغانستان، سومالی و هر جای همانند دیگری، در برابر جامعه‌ی جهانی به فرقه و گروه بسته تبدیل شده‌اند. آنان در خود می‌زیند، بدون آنکه در زمان خود زندگی کنند.

۳- دگم بی‌خردی

می‌دانیم که اسلام دین حکومت و دولت است و احکام اسلامی در رابطه با مقام رهبری مذهبی و سیاسی و نظامی و حتی قضایی پیغمبر اسلام، بخصوص در دوره‌ی مدینه، شکل گرفته و در طول چندین صد سال بعد از آن تکامل یافته (۱۲۴) و به همین خاطر، ناظر بر آن دوره و زمان و وقایع اند. از این نظر، ابطال برای هر امر و رابطه‌ای سابقه‌ی شرعی، حکم، سنت و دستور، دارد. در ضمن خبر داریم که در فقه شیعی:

– کتاب (قرآن)، سنت، شریعت، اجماع (هم نظری علما) و حتی فتاوی این یا آن ملا و آیت‌الله، مقدم بر خرد و منطبق بشری‌اند و حتی موجب ابطال رای جمعی همه‌ی مسلمان جامعه، کشور و حتی تمام دنیا می‌شوند.

مراجعه به خرد و دانش در جهان اسلام برای اولین بار در سال دوم هجرت با سر کار آمدن منصور خلیفه‌ی عباسی به سال ۱۳۶ هجری (۷۵۴ میلادی) آغاز شد و در دوره‌ی مأمون ۲۱۸-۱۹۸ هجری (۸۳۳-۸۱۳ میلادی) به اوج خود رسید. قبل از آن و حتی در زمان رسول، هر چه بوده، ایمان بود و تسلیم و تبعیت. جنبش علمی با ورود افکار و ترجمه‌ی کتاب‌های عمدتاً

یونانی، و تا حدی نیز آثار هندی و ایرانی و سایر سرزمین‌هایی که در درون
امپراطوری اسلامی گرد هم آمده بودند، آغاز شد. ویژگی عمده‌ی تمدن یونان،
خردگرایی و استفاده از دست‌آورد‌های عقلانی همچون فلسفه، علم و هنر بود.
آنچه حقیقت را بیان می‌کرد، منطق انسان بود و برای عرضه‌ی این منطق
هم، هیچ مانع و پیش‌فرض دینی و سنتی وجود نداشت.

فضای نوین حیاتی که در طول نزدیک به ۱۵۰۰ سال تاریخ اسلام فقط یکبار
اتفاق افتاد، بزودی بغداد پایتخت اسلامی را به شهر بین‌المللی و مرکز تجمع
اندیشمندان اقصا نقاط جهان آنروز تبدیل کرد، چندان که بسیاری از محققین
و دانشمندی که در این عصر (طلایی) در بغداد فعالیت داشتند، نسطوری
(مسیحی) یا یهودی رانده شده از مناطق غیر اسلامی بودند^{۱۲۷} بسیاری
از دانشمندان و اندیشمندان "دوره‌ی اسلامی" و چهره‌های شناخته شده‌ی علم و
دانش در ایران، از جمله جابر ابن حیان، رازی، فارابی، ابن سینا، ابوریحان
بیرونی، همه از این دوره برخاستند.

در این دوره جنبش‌های عقلانی و خردگرا مثل "معتزله"، تا جایی پیش رفتند
که عقل را مقدم بر همه‌ی مراجع و سوابق و از جمله بر قرآن اعلام کردند.

به نظر آنان قرآن به عنوان مهم‌ترین منبع دینی اسلام،

... در جایی که با عقل سازگار نیست مردود است و،

... آنجا هم که با عقل و منطق سازگار است، حتی در حد سند تأیید کننده
نیست، چرا که دانش و علم نسبی است و موضوع نسبی، دلیل قطعی
اصمی پذیرد. راه معتزله را در قرون بعدی جنبش‌های عقلانی دیگری مانند
اخوان الصفا ادامه دادند (۱۲۸).

اما متأسفانه سنت خردگرایی نتوانست در برابر قدرت شریعتمداران و

۱۲۷) - زیبا کلام، ص ۲۲۹.

۱۲۸) - برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کتاب نویسنده به شرح:

- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, s. 175-176.

سنت‌گرایان اسلامی دوام آورد و به حیات خود ادامه دهد. از سالهای ۲۳۲ هجری (۸۴۷ میلادی) و با سر کار آمدن متوکل خلیفه‌ی نهم عباسی، بغداد تسلیم انگیزاسیون و منع فکری و فلسفی شد. این جنبش فکری و رنسانس علمی در مناطق دیگر، از جمله در بخش‌هایی از ایران و مناطق دوردست به مرکز خلیفه‌گری بغداد، مثل مناطق شمالی و شرقی ایران که از کنترل خلیفه در آمده بودند، تا حتی ۱۵۰ سال دیگر هم کم و بیش دوام آورد تا این که کسانی چون احمد بن حنبل و شریعت‌مدارانی چون امام غزالی، بنا به میدان گذاشتند و اصل منطق و فلسفه و علم را به زیر سوال بردند و غیر شرعی اعلام کردند:

۱- قرآن و حدیث در برابر عقل و فلسفه قرار داده شدند و سنت‌های اعتقادی و تسلیم‌پذیری دوره‌ی رسول راه رشد کنکاش و اعتراضات عقلی و علمی را بستند. راه اندیشیدن و علم و دانش با چماق تکفیر مسدود شد و سنت عقلی و جنبش فکری و علمی، از آن پس در سرزمین‌ها و جوامع اسلامی متوقف ماند. رو به قهقرا رفت و مُرد تا هفت قرن بعد در دوره‌ی رنسانس اروپا مجدداً زنده شود و ترقی و رشد و آقایی مردم اروپا و عقب‌ماندگی ملل اسلامی و جوامع مسلمان نشین و وابستگی مسلمانان را برای قرن‌های آینده در تاریخ به ثبت برساند.

مردم اروپا رنسانس را از طریق بازننگری به گذشته آغاز کردند. اما باید یادآوری کرد که در این بازننگری گذشته‌گرایانه، نه روم و سنت‌های کلیسایی، بلکه یونان و تفکرات یونان را سر مشق خود قرار دادند. در آور است که بنیادگرایان ایرانی، از جمله مطهری و شریعتی، اولاً به جای بازننگری گذشته، بازگشت به گذشته را در برنامه‌ی خود قرار دادند و در شانی در جریان این بازگشت نیز به جای مراجعه به دوره‌ی رنسانس علمی دوره‌ی به اصطلاح "طلایی اسلام" در قرن‌های دوم و سوم هجری، به دوره‌ی تبعیت مطلق صدر اسلام مراجعه می‌کنند و در واقع از بازآفرینی جامعه‌ی اسلامی نیز

منظوری جز بازسازی انقیاد و عبودیت مطلق دوره‌ی رسول ندارند. این، در عین حال می‌رساند که این آقایان با تمام ادعاهای توخالی خود تا کجا از قافله‌ی تحول و ترقی جامعه‌ی بشری عقب افتاده‌اند و تا چه اندازه از دنیا و تحولات حتی درون اسلام و کشورهای اسلامی، دور مانده‌اند.

این نیز به نوبه‌ی خود می‌رساند که بنیادگرایی اسلامی و شیعی این آقایان (یعنی آنچه که هر دو این آقایان اسلام راستین می‌خوانند و شریعتی آنرا با ترم "شیعه‌ی علوی" هم تزیین می‌کند) نه فقط بگم درمان‌ناپذیر گذشته‌گرایی را با همه‌ی بنیادگرایی مذهبی قسمت می‌کند، بلکه در عین حال بر سنت‌ها و قالب‌های رفتاری تقدیس شده‌ای هم بنا می‌شود که در ماهیت غیرقابل تغییر و تحول و تجدیدنند. این است که بنیادگرایی اسلامی در ایران در هر شکل و با هر ادعایی هم که مطرح می‌شود، منظوری جز تحمیل پذیرش بلاشرط مناسبات و سنت‌های باقیمانده از جامعه‌ی اولیه و ایده‌آلی صدر اسلام ندارد. هم از این روست که خواهی خواهی:

- توتالیتر و مرکز مدار است.

- در ستیز با حق تصمیم‌گیری انسان امروزی است و،

- اجازه‌ی ابداع و نوگرایی نمی‌دهد، راه قانونگذاری و تنظیم قراردادهای جدید اجتماعی را سد می‌کند و به رأی و اراده‌ی فردی و جمعی انسان و مردم امروزی، بخصوص در سر فصلی که مغایر و مخالف ارزش‌های اولیه هستند، وقعی نمی‌گذارد و هر نوجویی و حرکت متفاوت را با چماق تکفیر می‌کوبد. پس گرایش بنیادگرایی اسلامی در ایران:

- ماهیتاً غیردموکراتیک، مانع آزادی انسان و مغایر اصل مسئولیت‌پذیری بشر، و به همین دلیل، گذشته‌گرا و ارتجاعی است و علیه تحول و پیشرفت فرد و جامعه عمل می‌کند.

بنیادگرایان و مدل بنیادی

کتاب "حقوق زن در اسلام" مطهری فاقد نمونه‌ی ایده‌آلی است. مطهری در این زمان هنوز به آن اندازه در خط بنیادگرایی پیش نرفته است که بتواند بین دوره‌ی رسول و زندگی امروزی مستقیماً پل بزند. وی در ضمن یک آخوند وفادار به تعلیمات مدرسه‌ای است و بیش از هر چیز در جستجوی راهی برای قبولاندن مقررات شرعی است تا مراجعه‌ی بی‌در، دروازه به دوره‌ی رسول و انتم. این است که جز اشاره‌های کوتاه و بریده بریده به دوره‌ی رسول و زندگی زنان آن دوره، کاری نمی‌کند و بر آن هم نیست که مدل اسلامی بی‌سازد و نمونه‌ای ایده‌آلی خلق کند که مو به مو بر سنت‌های بنیادی استوار باشد.

علی شریعتی اما نمونه‌ی ایده‌آلی دارد و می‌خواهد که آنرا را از ورای ۱۴۰۰ سال تاریخ و گذر زمان و تحولات بی‌هیچ تغییری عبور دهد و در ویرترین زمان حاضر در ایران و تهران به نمایش بگذارد. کتاب "فاطمه فاطمه است" گواهی می‌دهد که وی فقط یک سخنران خوب و ماهر نیست، بلکه اندیشمندی است با افکار سازمان‌یافته‌ی بنیادگرا و صاحب‌الگور و نمونه. او در عین حال به اندازه‌ی هر روانشناسی می‌داند که شنوندگانش او بعداً تا مدتی حتی خوانندگان آثارش) همین طوری و به تصادف به جلسه‌ی سخنرانیش نیامده‌اند، بلکه اکثراً کسانی هستند که از سیستم و مدل زندگی غرب‌گرا و مدرن حاکم طرفی نبسته‌اند و نسبت بدان واکنش دارند. پس به آسانی هر دو سیستم زندگی و مناسبات جنسی سنتی و مدرن حاکم در تهران و شهرها را زیر ضرب می‌گیرد و پذیرش هم این و هم آن را ناممکن می‌نماید. این حرفها، اگر در شرایط معمولی می‌توانستند سوال برانگیز باشند، در چنین شرایط بحرانی و تحت آنگونه گرایش‌های بنیادگرایی و اسلامگرایی، بی‌هیچ مانعی به دل می‌نشینند.

وی هم چنین می‌داند که چنین شنوندگانی توان و رمق بحث و بررسی و تحلیل و انتخاب را ندارند و به مردم زندانی شده در آواری می‌مانند که به محض بازشدن هر روزنه‌ی خروجی، بی‌هیچ تردید و بدون آنکه قادر باشند به آنسوی روزنه و چطور و چرا و چگونگی‌اش فکر کنند، به سوی راه خروجی بی‌ورش می‌برند. شریعتی در زمانی که هیچ راه قابل عبوری باقی نمی‌ماند و همه‌ی درها به روی جوانان و دختران حاضر در جلسه بسته می‌شوند و اطمینان پیدا می‌کند که حالا دیگر همه خود را در بن‌بستی می‌بینند که نه راه پس دارد و نه راه پیش می‌کشد تا با استفاده از شرایط روحی و انفعال بوجود آمده، تنها راه خروج را به آنان نشان دهد. اینجاست که نمونه‌ی آرمانی زن مسلمان و دیندار و سنت‌گرای مطهری را در لباسی کاملاً متفاوت به عنوان فاطمه‌ی زمان عرضه می‌کند.

عنوان کردن فاطمه در این رابطه در واقع نه برای معرفی تاریخی یا عقیدتی ایشان، بلکه برای ایجاد الگویی اجتماعی و به نمایش در آوردن ویژگی‌هایی است که به باور شریعتی باید از سوی زنان و دختران ایرانی مورد تقلید قرار گیرند. در واقع تیپ «زن فاطمه‌وار» نه لزوماً «مبین این خانم و زندگی وی، بلکه تجسم و بازآفرینی ایده‌آل‌های خالق این تیپ است. به خاطر این بازگشت به بنیادها و الگو سازی از روی مناسبات، قواعد و فرهنگ زندگی این دوره‌ی بنیادی هم هست که شریعتی خود را در صف آغازین بنیادگرایان اسلامی در ایران قرار می‌دهد.

اما زن آرمانی شریعتی در روزگار امروزی مصداق خارجی ندارد و به وسیله‌ی هیچ کس نمایندگی نمی‌شود. فاطمه‌ی وی با آن فاطمه‌ای که تا آن زمان شناخته می‌شد و مورد استناد هزاران زن و دختر تربیت شده در خانواده‌های متعصب به دین و احکام شرعی بود، تفاوت دارد؛ یا می‌باید تفاوت داشته باشد. این است که وی در آغاز بحث خود نه فقط با شیوه‌ی تربیتی و شکل زندگی زنان مسلمانی که در ایران آنروز راه اسلام و شریعت را می‌رفتند

برخورد می‌کند، بلکه حتی معتقد است:

— اینانی که فکر می‌کنند زندگی فاطمه را تقلید می‌کنند، فقط خود را کول می‌زنند، چرا که اینان اسیر اسلام التقاطی و سنت‌های جاهلی‌اند و زندگی فاطمه را هم از این زاویه نگاه می‌کنند. اینان نه فقط تصویر درستی از فاطمه ندارند، بلکه با رفتارهای سنتی خود تردیدهایی را هم نسبت به نحوه‌ی زندگی زن اسلامی بوجود می‌آورند. نه باور وی، نتیجه‌ی این انحراف و کج‌روی چیزی نیست جز رویگردانی دختران امروزی از اسلام و زندگی اسلامی و شکارشدنشان وسیله‌ی سیستم "دستگاه".

اما اگر فاطمه آن نیست که تا آن موقع شناخته می‌شده و زندگی زن مسلمان آن نبوده که تا آن موقع به اجرا در می‌آمده، پس فاطمه‌ی مورد معرفی شریعتی کیست و چه مشخصاتی دارد؟ یا به بیان بهتر، از دید وی و سایر بنیادگرایان، وظایف زن مسلمان امروزی چیست و اصولاً زندگی اسلامی زنان احاوی چه ویژگی‌هایی است و کدام حق و حقوقی را شامل می‌شود و کدامین را در بر نمی‌گیرد؟ بخش‌های بعدی این کتاب، به پاسخ به این پرسش‌ها و توضیح دیدگاه بنیادگرایانی که سعی دارند به خواست و تعلیمات خود لباس دینی و مذهبی بپوشانند، اختصاص یافته است.

فصل هشت
تیپ "زن ایده آلی" و تبعیت شرعی

رابطه فرزندان با پدر

۱- فرزندان پدر، نه مادر

علی شریعتی به حد کافی روی رابطه فاطمه با پدرش تأکید می‌کند. بر این عقیده، فاطمه نه فقط تربیت شده‌ی پدر است، بلکه پدر به ایشان لطفی خاص و عشقی ویژه دارند. طبق این روایت، فاطمه آرزوها و ایده‌آل‌های پدر را نمایندگی می‌کند و به مقررات تربیتی سخت‌تری هم‌گردن می‌نهد که ویژه‌ی اوست و شامل خواهرانش نمی‌شود.

اما با توجه به هدف‌هایی که وی با معرفی فاطمه‌ی ایده‌آل خود جستجو می‌کند، پرداختن وی به رابطه‌ی فاطمه با پدرش تصادفی نمی‌نماید و می‌تواند ناظر بر تأکید شریعتی بر احکام اسلامی‌ای باشد که دختر را فرزند پدر می‌شناسد، نه مادر. بر این اساس، این پدر است که می‌باید و می‌تواند در مورد دخترش تصمیم بگیرد و حتی اگر پدر در قید حیات نباشد. باز هم نهایت تصمیم‌گیری در مورد فرزند و دختر به مادر نمی‌رسد. برای نمونه هر دختری در هر سنی که می‌خواهد باشد، تا زمانی که دختر و باکره است، باید اجازه‌ی پدرش را برای ازدواج خود جلب کند، ولی اگر پدر نبود امرده یا غایب بود) این وظیفه و اختیار به پدر پدر و جد پدری می‌رسد تا به مادر و جد مادری (۱۲۹).

هم‌چنین طبق قوانین اسلامی و شریعت شیعه، پدر می‌تواند دختر خود را حتی اگر ۹ سال تمام را هم پر نکرده باشد شوهر دهد (۱۳۰) و دختر، حتی اگر از

(۱۲۹) - مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی: ۲-

توضیح المسائل محشی، شامل فتاوی سید حسین طباطبایی، بروجردی با حواشی

مراجع بزرگ شیعه، از جمله آیت‌های الله: خویش، خمینی، شریعتمداری و غیره.

(۱۳۰) - خمینی، مسأله‌ی ۲۳۷۵، رساله‌ی توضیح المسائل، ص ۳۳۰.

گزینش و تصمیم پدر خود ناراضی باشد، تا زمانی که ۹ سال تمام را پر می‌کند باید به وظیفه‌ی همسری اجباری تن دهد و بر سرنوشتی که پدر تعیین کرده بوسه بزند و تمکین کند. بگذریم که خود آقایان هم می‌دانند که یک بچه‌ی کمتر از ۹ سال از راضی بودن و نبودن چیزی نمی‌فهمد و این حرف‌ها اساساً تعارضی است که مورد اجرایی پیدا نمی‌کند. می‌گویند که این کودک زن شده، به وقتی که سن ۹ سالگی را پر کرد، می‌تواند به شرطی که دلیل قابل پذیرش شرعی داشته باشد تقاضای طلاق کند، ولی این نیز بدان معنی نیست که چنین کودک زن‌شده‌ای حتی با اثبات نیت خلاف پدرش حتماً می‌تواند از همسرش جدا شود.

اما "حق پدری" فقط در امر ازدواج بکار نمی‌آید و در واقع بدون هر گونه مرز و مانعی از ساده‌ترین امور تا مسایل مربوط به حق حیات فرزندان را در بر می‌گیرد. این حق تا به حدی معتبر است که طبق احکام شرعی و اسلامی: "پدر یا جد پدری (حتی اگر) فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود" (۱۳۱).

بر اساس احکام شرعی، شرط اول اسلامی رفتار کردن یک دختر، گردن نهادن به تصمیم و رأی پدر و البته پدر مسلمان است، ولو که تصمیمات شرعی پدر که ناظر بر قدرت بدون مرز پدر در یک نظام پدرسالار قبیله‌ای است با هیچ عقل و منطق و اصول امروزی بخواند و با قراردادهای اجتماعی بشر متمدن امروزی کاملاً مغایر باشد. این حکم شرعی، منطبق بر کتاب آسمانی و سنت نبوی است و پذیرش آن بر هر مسلمان لازم و واجب است، چه رسد به عالم اسلامی‌یی مثل شریعتی. به همین خاطر است که وی موضوع رابطه‌ی زن ایده‌الی خود با پدرش را به تفصیل شرح می‌دهد تا نشان دهد که در جایگاه رفیع "قاطمه‌وار" بودن ایستادن و "قاطمه‌وار" زندگی کردن، بهای خود را

(۱۳۱) - قانون مجازات عمومی در ایران، ماده ۲۲۰ قانون قصاص، ص ۶۲.

می‌طلبید و تبعیت بدون چون و چرا از رأی و اراده‌ی پدر، اولین پرداختی است.

۲- حق کنترل جنسی و همسرگزینی

تصادفی نیست که شریعتی موضوع ازدواج و خواستگاری فاطمه را هم چون معامله‌ای بین خواستگار و پدر دختر مطرح می‌کند و رابطه‌ی آن دو را به زیبایی تمام وصف می‌کند (۱۳۲). در حقیقت وی از این طریق به دختران مخاطب خود در تهران قبل از اسلامی شدن اخیر، پیام می‌دهد که: «دامادگزینی» حق طبیعی و دینی پدران است و اگر آنها هم می‌خواهند «فاطمه‌وار» زندگی کنند باید که این حق را به رسمیت بشناسند، حرف پدرشان را به جان و دل بشنوند، به انتخاب و رأی پدر خود گردن نهند، از فردگرایی و استقلال، پرهیزند و اعتقاد و پذیرش و تسلیم را جایگزین هر چون و چرایی کنند.

حق «همسرگزینی» یا «دامادگزینی» اتفاقاً یکی از مسائلی بود که در زمان این آقایان در تهران مطرح بود و اصلاح طلبان و محافظه‌کاران لایه‌های مختلف، در مورد آن صف‌بندی‌ها و جانبداری‌های خود را داشتند. گروه اول حق انتخاب همسر را به خود دختران و پسران می‌داد و برای تحقق این امر از آزادی رفت و آمد دختر و پسر و از بین رفتن جدایی جنسی در مدرسه و جامعه دفاع می‌کرد، اما گروه دوم که مثل شریعتی در جایگاه سنت‌گرایی اسلامی ایستاده بود، این حق را متعلق به خانواده و طبیعتاً پدر می‌دانست و «جدایی جنسی» را هم لازمه‌ی این فرم زندگی می‌شمرد. از این رو، چنین اظهار نظری در چنان فضایی، تصادفی نبود و جانبداری قابل پیش‌بینی او از

(۱۳۲) - شریعتی، پیشین، ص ۱۳۸-۱۳۷.

خط محافظه‌کاران اسلامی و بازاری در تهران و سایر شهرهای ایران را نمایندگی می‌کرد.

۳- حضانت نه، مالکیت

رأی و نظر شرع اسلام در مورد حق پدر برای حضانت از فرزندان متصرف خاص و عام است. بر اساس این احکام شرعی، مادر عملاً کاری نمی‌کند جز پروردن نطفه‌ی مرد، رشد دادن آن به موجودی زنده و زائیدن این امانت مردانه. از همین رو است که به هنگام طلاق و جدایی، مادر صاحب چیزی بیش از پاداش زحمت بارداری فرزند پدر و به قول شریعتی، بهای شیری که به او داده است، نیست. این در حالی است که پدر صاحب منحصر به فرد فرزندان خود است و شرعاً می‌تواند حق حضانت و تربیت فرزندان را از مادر سلب کند و خود به عهده بگیرد، یا به دیگری واگذارد. حق مادر برای نگهداری فرزندان در طفولیت - پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی - نیز به معنی حضانت فرزند نیست، بلکه طبق احکام شرعی، مادر نقش و وظیفه‌ای جز دایه‌ی بچه‌های پدر را ندارد و از نظر حقوقی نیز از حقوق و اختیارات دایه‌ی موظف و طبیعی برخوردار است تا حقوق مادری که حضانت فرزندان را داراست.

اما این همه فقط ظاهر امر و قسمت قابل رویت کوه یخی شناور در دریاست، زیرا که پدر فقط حضانت و حق تربیت فرزندان را ندارد، بلکه طبق احکام اسلامی و سنت‌های باقیمانده از دوره‌ی مورد مراجعه‌ی بنیادگرایان اسلامی:

- ولی و صاحب فرزندان خود هم نفقت و حق جان و مال و خون و خونخواهی آنان را دارد.

نمونه‌ای از تحقق این چگونگی را در گزارش مجله‌ی زنان چاپ تهران

می‌خوانیم. بنا به این گزارش (۱۳۳) گویا مادر ناتنی دختر بچه ای ۱۱ ساله در تهران به بهانه های مختلف وی را شکنجه می‌دهد و این کار را رفته رفته تا به سوزاندن و داغ کردن بچه پیش می‌برد. مادر تنی دختر بچه، از زمان جدایی از همسرش ارتباط خود را با فرزندش از دست داده است و پدر دختر به هر سببی، گویا به خاطر علاقه به زن جدیدش، اعتراضی به کار وی نمی‌کند و با شکنجه شدن بچه اش به نوعی کنار می‌آید. گویا مادر ناتنی، دختر بچه ی بیچاره را تهدید می‌کند که اگر در این مورد حرفی به کسی بزند، صورتش را داغ خواهد کرد تا عمری روی بیرون آمدن از خانه را نداشته باشد. در این شرایط غیر انسانی است که رفته رفته پدر نیز در شکنجه دادن فرزند به مادر ناتنی می‌پیوندد و هر دو به همراه هم، خانه را برای دخترک بیچاره به شکنجه گاه جمهوری اسلامی تبدیل می‌کنند.

پس از مدتی معاون دبستانی که دختر بچه در کلاس پنجم آنجا درس می‌خواند، متوجه می‌شود که او توانایی راه رفتن ندارد. نتیجه ی پرس و جو از دختر بچه ی بیچاره، شکنجه و سوختگی شدید پاهای وی را برملا می‌کند. با این وجود، مدت‌ها طول می‌کشد تا مسئولان مدرسه بتوانند موضوع را به منابع قضایی خیر دهند و موضوع را در منابع قضایی جمهوری اسلامی قابل طرح و بررسی کنند. علت این تأخیر هم آنست که:

- طبق مقررات شرعی در ایران اسلامی، دیگر دادستان به قول معروف مدعی العموم همه نیست و مثل گذشته و مانند همه ی سیستم های قضایی در دنیای متمدن امروزی، نمی‌تواند علیه همه ی تجاوزات و کتک ها و شکنجه ها اقدام و اعلام جرم کند.

طبق احکام شرعی حاکم بر ایران کودکان جزو آن دسته از مردمندها که جانشان ذاتاً و بلاشروط در حراست و حفاظت قانون نیست، بلکه صرفاً به پدر تعلق

دارند و این پدر است که می‌تواند برای بررسی شکنجه‌ی فرزند خود، به دادگاه شکایت و اعلام جرم کند، یا همه چیز را ببخشد و هیچ کاری نکند. این است که اعلام جرم قضایی پس از پرس و جو و دعوت از پدر و وادار کردن وی به این کار میسر می‌شود و به همین علت، زمان می‌برد. از آن پس مجتمع قضایی ونک کار پیگیری را به عهده می‌گیرد. تحقیقات پزشکی قانونی ۱۵ مورد سوختگی در قسمت‌های مختلف پاها، چند اثر سوختگی کهنه بر روی دست‌ها و یک پارگی عمیق در سر دختر بچه را محرز می‌کند و اعمال شکنجه‌ی منگین بر کودک را قطعی اعلام می‌دارد. به نظر پزشکی قانونی، دختر بچه‌ی شکنجه‌شده باید در بیمارستان بستری شود و مورد درمان قرار گیرد، اما پدر دختر که به اعمال شکنجه از سوی خود و زنش اعتراف کرده، به بهانه‌ی نداشتن امکانات مالی از معالجه و مداوای دخترش سر باز می‌زند و علیرغم اصرار کلیه‌ی دست‌اندرکاران، حاضر نمی‌شود دخترش را در بیمارستان بستری کند.

بی تردید در دنیای متمدن امروزی، چنین رفتاری را با سگ و گربه هم انجام نمی‌دهند، چه رسد با انسان و کودک انسانی، چرا که در آنجا هیچ کس صاحب جان و خون آن دیگری نیست، اما در منطق دکماتیک شریعت خواهی بنیادگرا، گویا این استدلال طبیعی، منطقی و پذیرفتنی است. اگر در هر کجای دنیا، نه فقط در اروپا و آمریکا، بلکه در افریقا و کشورهای فقیر و دیکتاتورزده نیز، چنین اتفاقی می‌افتاد، کودک شکنجه شده مستقیماً و بدون سوال از کسی در بیمارستان بستری می‌شد، اما اینجا ایران است و در ایران اسلامی زمان دیگری به جز پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم جاری است. در اینجا قوانینی حاکمند که با منطق و عقل انسان امروزی نمی‌خوانند و قابل توجیه نیستند:

— اینجا پدر در نقش "ولی" و "صاحب" جان و مال دخترش می‌تواند و حق دارد که کودکش را شکنجه بدهد، و حتی به اصرار دستگاه قضایی و پزشک

قانونی برای بستری کردن و درمان کودک شکنجه دیده و دردمندش وضعی نگذارد.

- این جا پدر و جد پدری می توانند دختر بچه را بکشند، ولی برای این کار مشمول قانون قبیله ای قصاص نشوند.

- این جا پدر می تواند خون فرزند خود را به سادگی معامله کند، بفروشد یا ببخشد.

- این جا سنت های دوره ی قبیله ای و جاهلیت جاری است و حق جان آدم ها لبر رابطه با خویشاوندی و سالارمندی مرد و پدر تعیین می شود. این جا نه کسی می تواند کودک را بدون اجازه ی پدر از شکنجه و آسیب حفظ کند، نه کسی قادر است جلودار پدری باشد که به خود حق می دهد در مورد جان دختر و فرزندش تصمیم بگیرد و او را محکوم به مرگ تدریجی، یا فلج جسمی و روحی کند.

فراموش نکنیم که بر اساس پرنسپ های عمومی در جهان متمدن امروزی، این فقط حیوانات نیستند که مورد حفاظت جامعه اند، بلکه اموال بی جان و اشیا نیز به نوعی از حراست برخوردارند. مثلاً اگر کسی بخواهد خانه اش را بدون سبب به آتش بکشد، یا اشیای منزلش را خرد و خاکستر کند، بالاخره از سوی دیگران و نهائماً نمایندگان قانون مورد پرسش قرار می گیرد و احیاناً برای تشخیص سلامت روحی به دکتر و روانشناس معرفی می شود. با این وجود طبق قوانین اسلامی ایران حتی چنین حمایتی از فرزندی که مورد آزار پدرش قرار می گیرد، مضایقه می شود.

این است که مدرتی دیگر طول می کشد تا پدر و مادر به "دادگاه" فراهانده می شوند. شرکت آنان در شکنجه ی دخترشان با توجه به تمام قراین صریح و روشن، به اثبات می رسد، اما:

- پدر از نظر شکنجه ی دخترش به هیچ مجازاتی محکوم نمی شود، چرا که وی طبق اوراد دینی و مفاد "شرع مبین" نه فقط اختیار حضانت فرزند خردسالش را به عهده دارد، بلکه صاحب جان دخترش هم هست. از همین رو

حق دارد با وی که گویا حتی به اندازه‌ی حیوانی ارزش ندارد، هر رفتار
ستمگرانه‌ای که می‌خواهد داشته باشد.

می‌دانیم که در دنیای امروزی بسیاری به نگهداری حیوانات خانگی علاقه
دارند و سگ و گربه‌ای در خانه نگهداری می‌کنند. شنیده و خوانده‌ایم که هر
وقت معلوم شده کسی با حیوانات زبان بسته‌ی خود بدرفتاری کرده، به دادگاه
رفته و به محکومیت‌های سنگین محکوم شده است. در این صورت صلاحیت
چنین کسی برای نگهداری حیوانات خانگی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در
بسیاری موارد، حتی از حق خرید و نگهداری حیوانات محروم می‌شود. اما
قبل از همه‌ی اینها حیوان یا حیواناتی که مورد آزار و بدرفتاری قرار
گرفته‌اند، تحت مداوا قرار می‌گیرند و تا زمان صدور حکم دادگاه در
موسساتی مخصوص حیوانات شکنجه دیده نگهداری می‌شوند. همه‌ی این‌ها
برای آن است که در دنیای امروزی:

هیچ کس حق بدرفتاری با حیوانش را ندارد، چه رسد به این که حق
بدرفتاری با آدم‌ها را داشته باشد و

— شکنجه ناهیتا جرم است، حتی شکنجه‌ی حیوانات زهداری مثل مار.
با این وجود این دختر ۱۱ ساله به اندازه‌ی سگ و گربه و مار این ممالک
و جوامع حق و امنیت ندارد و مورد حفاظت جامعه و قوانین اسلامی و
بنیادگرا قرار نمی‌گیرد، چرا که طبق احکام باقیمانده از مناسبات قبیله‌ای، در
جامعه‌ای کم‌رشد و عقب‌مانده فرزندان از آن پدرانند و حق جان و مالشان به
عهده‌ی این ولی و وصی و صاحب و مالک فطری است. در اینجا شکنجه
کودکان قانونی است و به اصطلاح خودشان: «ابوین (قانوناً و شرعاً) حق
تنبیه (شکنجه) طفل را دارند» (۱۳۴).

(۱۳۴) - مجرعه‌ی کامل قوانین و مقررات، ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی ایران
اسلامی، ص ۲۹۲.

بی سبب نیست که دادگاه اسلامی، نامادری را بر اساس شواهد و اعترافات موجود گناهکار می شناسد، اما برای محکوم کردن او احتیاج به باقی ماندن شکایت و دادخواهی پدر دارد! اما پدر خود سهیم و شریک شکنجه است. وی زنش را دوست دارد و به خاطر او حاضر است دختر و شکنجه‌ی دختر بچه‌اش را به هیچ ببخشد که می‌بخشد. با این عمل نامادری شکنجه‌گر از بابت شکنجه‌گری تبرئه می‌شود و به خاطر جرائم دیگر فقط به ۴ ماه زندان محکوم می‌شود که اجرای آن نیز با توجه به پس گرفتن شکایت از سوی پدر، جای سوال پیدا می‌کند.

جالب است که طبق این گزارش، آدمی با عنوان "سرپرست مجتمع قضایی قدس" در برابر سوال کسانی که هنوز هم فکر می‌کنند در آن کشور قانونی هست و بارقه‌ای از "مدنیت" و تعقل و بشردوستی می‌دمد، به صراحت می‌گوید:

... وظیفه‌ی ما این است که قانون را پیاده کنیم و بر اساس محور قانون عمل کنیم نه بیشتر و نه کمتر. در مورد این پرونده نیز قانون اشرعی جمهوری اسلامی، تمام و کمال رعایت شده و کاملاً مشخص است. فردی اعلام جرم کرده و بعد خودش رضایت داده است.

این حرف بدان معنی است که کسی کودکی را شکنجه کرده، صاحبش که پدرش باشد اعلام جرم کرده و بعد هم طرف را امتلاً انگار بخاطر شکستن یک ظرف بی ارزش) بخشیده است! پس هیچ به هیچ، یعنی که گویا:

۳- نه انسانی و کودکی شکنجه شده.

۴- نه جرمی اتفاق افتاده و.

۵- نه مسأله‌ای باقی است.

به قول ناصرالدین شاه "چرا باید به خاطر آب شور بحر خزر مذاق شیرین دوست (روس) را تلخ کرد".

بالاخره با پایان کار "دادگاه" طبق قانون بی قانون جمهوری اسلامی، دختر ۱۱ ساله ی شکنجه شده تحویل همان پدری داده می شود که:
- اولاً در برابر شکنجه ای که بر وی روا شده است ساکت مانده،
- دوماً با شکنجه گر همکاری کرده،

- سوماً خود مرتکب شکنجه ی این موجود بیچاره شده و،
- چهارماً هنوز هم از کرده ی خود پشیمان نیست که هیچ، به قول آقایان در انکار خود باقی است و حتی در کنار شکنجه گر ایستاده و برای نجات وی رضایت نامه نوشته و وثیقه گذاشته است. آیا این عمل از انداختن یک بره ی بی گناه به قفس گرگی وحشی بدتر و به مراتب غیر انسانی تر نیست؟
از این جا می شود فهمید که وقتی دختر بچه ی بیچاره طبق گزارش روزنامه ابا گریه و آه و ناله از دادگاه می خواست که ناصدریش را ببخشند و به خانه برگردانند، از چه نگرانی و ترسی لبریز بوده و تا کجا از دلهره ی نه فقط سوختن پوست، بلکه این بار سوختن گوشت و استخوانش زجر می کشید. این است مفهوم به قول آقایان "جامه ی مدنی اسلامی" و ادعاهایی چون گذر به دوره ی اجرای قوانین اسلامی این چنینی. هر چه هست، مقام قضایی مذکور حداقل در این مورد راست می گوید که با موضوع شکنجه ی این موجود بی گناه طبق "قانون قصاص جمهوری اسلامی" رفتار شده است (مشک آنست که خود ببوید).

در هر حال این تزاؤدی و نحوه ی برخورد با آن نشان می دهد که در اسلام و شرع و فقه اسلامی نه فقط حق نگهداری و صیانت و حضانت کودک، بلکه خیلی بالاتر از آن، حتی حق جان و مال و زندگی فرزند و فرزندان در اختیار پدر است. در نتیجه آنجا که بنیادگرایان اسلامی از رابطه ی عاطفی پدران و دختران سخن می رانند، نیتی جز بیان و حفظ رابطه ی مالکیت بر دام و حیوانات و حتی اشیاء کم ارزش ندارند.
در این مورد مشخص شریعتی فکلی همان نظری را بیان می کند که مطهری

آخوند و هر دو بر همان باورند که هر مجتهد و عالم اسلامی "مجاهد و غیر
مجاهد" دیگری. این یگانگی چه چیزی را نشان می‌دهد جز این که:
- در عمل هیچ فرقی بین "شریعت خواهان و بنیادگرایان اصلاحگر" با
"شریعت خواهان و بنیادگرایان محافظه کار و مرتجع" وجود ندارد و همه‌ی اینان
وظیفه‌ای جز برپایی مناسبات اجتماعی و ارزش‌های موجود در جامعه‌ای
قبیله‌ای را ندارند و از همین رو همه، از سویه‌های مختلف، به یک بستر
مشترک می‌ریزند.

۴- شیر مادر به چند؟

علی شریعتی در تلاش برای توجیه اسلام و سنت‌های پدسالار اسلامی در
خانواده، تا آنجا پیش می‌رود که پا روی بسیاری از ارزشهای عمومی و
متداول انسان معاصر می‌گذارد. وی به این اعتبار که فکر می‌کند حق
حضانت و مالکیت پدر حکمی اسلامی و مقدس است و کسی را یارای مقابله
و مخالفت با آن نیست، بهتر آن می‌بیند که آن را همانند بسیاری از احکام
مقدس دیگر، به اجبار هم شده بپذیرد و به جای آن بهای محرومیت مادران
را به پول بپردازد و با این کار عدالت اسلامی را به اجرا در آورد.

در صورتیکه در اسلام، اسلام اول و خالص، نه اسلام فعلی مخلوط - از نظر
شخصیت و حقوق، زن بقدری مستقل است که حتی برای شیردادن فرزندش
می‌تواند از شوهر مطالبه‌ی مزد کند. (شریعتی، ص ۸۰)

این جاست که شریعتی که در آغاز بحث از نظم ظالمانه‌ی جنسی در
خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی انتقاد می‌کند، چشم و گوش می‌بندد تا
نبیند و نشنود که تحت نظم خانوادگی متکی بر احکام اسلامی، بر مادران
نگون بخت طلاق داده شده که از حق حضانت و حتی ملاقات فرزندانشان محروم

می‌شوند، چه می‌گذرد، یا چگونه تهدید محرومیت از حق حضانت جگرگوشه‌ها، خیلی از زنان و مادران را که مجبورند یک عمر زندگی توأم با عدم تفاهم و اختلاف را تحمل کنند، شکنجه می‌کند. نه، وی برای رهایی اینگونه زنان و مادران از این تهدید و این همه دردمندی و ظلمی که وقت طلاق متحمل می‌شوند.

... نه خواهان تغییر قوانین بر اساس دست‌آوردهای جهانی و مصوبات مربوط به حقوق بشر جهانی است.

... نه می‌خواهد که این دست‌آوردهای برابری طلب را جایگزین نظم ظالمانه‌ای کند که خود ماحصل اجرای شرع و سنت‌های اسلامی است. نه! وی به جای هرگونه اصلاحگری و اصلاح‌طلبی و چاره‌سازی منطبق با منطق جهان امروزی، به سراغ سنت‌های "اسلام راستین" خود می‌رود و شیر فروشی را تنها راه چاره‌ی مادران ستم‌کشیده می‌یابد و عرضه می‌کند. شریعتی را چه غم که از این طریق، مادران، که گویا باید بهشت آن جهانی را زیر پا دارند، نه زندگی انسانی این جهانی را، تا حد دایه‌ی فرزندان‌شان و حتی فروشندگان شیر گاو و گوسفند تنزل می‌یابند. قبلاً بحث شد که شریعتی در انتقاد کردن چهره‌ای بشر دوستانه و اصلاحگرانه دارد، ولی چون راه حلی ندارد، در جریان نشان دادن راه‌هایی و ارائه‌ی مدل جایگزین نهایتاً به همان ورطه‌ای در می‌غلند که دیگر حامیان خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی در غلبیده‌اند.

جالب است که این پیام و فرمول‌بندی، امروزه روز در بین جمعیت‌های اسلامی و حتی در جمع به اصطلاح "تمینیسست‌های اسلامی" ایران طرفداران جدی پیدا کرده است. حتی کسانی آنرا اصلاح اقتصادی به نفع زن فرض می‌کنند و برای تحققش طرح‌های اجرایی می‌نگارند و تبلیغ می‌کنند.

طبیعی است که پذیرش اصول قضایی و حقوقی نظامی اجتماعی متعلق به صدها سال پیش، و تبعیت از سنت‌ها و عرف و عادات ناظر بر مردم عموماً کم‌فرهنگ و فاقد تمدن و تکنیک، جز به راه حل‌های اصلاحی این

چنینی نمی‌انجامد. در واقع آنچه باید در این رابطه اصلاح شود، پذیرش حق‌داری و حضانت یکسان و مشترک مادر و پدر، لغو حق مالکیت انحصاری مرد و حقوق ناشی از ریاست پدر بر خانواده و فرزندان، و شناختن شکنجه و تنبیه کودکان و زنان در خانه و خانواده به عنوان جرم نابخشودنی است. اما این آقایان بهتر از هر کس دیگری می‌دانند که انجام این امور، نه شرعی است و نه منطبق با احکام و سنت‌های اسلامی، و برای تحقق چنین مناسباتی که منطبق با منطق امروزی‌اند، جدایی کامل دین و سیاست تنها راه ممکن است. و گر نه، با پرداخت بهای شیر مادران، نه زنان به حق و حقوق امروزی خود می‌رسند و نه بچه‌ها از طوفانهای فسایل و مشکلات به ساحل عافیت. بدیهی است که این رهنمودهای معیوب و غیراخلاقی و غیرمنطقی را باید قبل از همه به حساب شریعت‌خواهی و بنیادگرایی، دخالت دین در حکومت و مجبور کردن مردم برای قبول احکام و سنت‌های هزاره‌های پیشین نوشت، نه فقط به حساب این یا آن بنیادگرای منفرد، دگماتیک، اغفال‌شده و راه‌خرد و دانایی گم‌کرده.

رابطه‌ی اسلامی با شوهر

۱ - تضاد یا تفاهم

به تعبیر این آقایان، فاطمه فقط از نظر جلب رضای پدرش زن نمونه و ایده‌آلی نیست، بلکه همسری کامل و تمام‌عیار هم هست؛ وفادار به قرارهای زندگی، است، هوادار راه و مبارزه‌ی همسر خویش است و با تمام وجود از حقانیت او دفاع می‌کند. وی در عین حال مجموعه‌ای از وظایف اسلامی زن، همسر، مادر و کدبانو را یک تنه بدوش می‌کشد و جان بر سر آن می‌نهد. به این اعتبار، رهروان فاطمه‌ی ایده‌آلی ایشان نیز نه فقط باید سبیل خواست و آرزوهای پدر باشند، بلکه باید حمایت از همسر و دنباله‌روی از راه وی را هم وظیفه‌ی خود بدانند و در راه شیعه‌ی علوی و غیرعلوی این آقایان، در راه امامان و علمای اسلامی، به دنبال او گام بردارند.

البته در توضیحات هیچکدام از ایشان نشانه‌ای از تضاد بین زنان مسلمان "فاطمه‌وار" و عقاید و انتظارات پدر و همسرشان وجود ندارد و فرض بر آن است که همه زنان - همانند نمونه‌ی ایده‌آلی‌شان - به راهی می‌روند که همسر و پدرشان. و همه‌ی ایشان؛ چه زنان و دختران، یا پدران و همسران‌شان، در جبهه‌ی اسلام و "جناح بر حق شیعه" جا دارند. با این وجود، توضیحاتی که ارائه داده می‌شود مخدوش است و به قولی گاهی به نعل و گاهی به میخ می‌زنند:

به طور مثال دیدیم که عمی شریعتی برای زیر سؤال بردن خانواده‌ها و اشکال زندگی مدرن شهری، استدلال خود را بر این پایه قرار داده بود که جوانان و دختران طرف خطایش درگیر تضاد با والدین و خانواده‌ی خود هستند و به راهی می‌روند که با راه آنان دوتاست. وی به حد کافی بر این تضاد نسل‌ها^۱ انگشت می‌گذارد تا از ورای آن راهی به سوی جامعه و الگوی زن ایده‌آلی

خود بیابد، در نقبی به سوی منظور و مقصود خود بزند. اما در این مرحله که مشغول ساختن و عرضه‌ی مدل اسلامی خویش است، تئوری تضاد بین نسل‌ها یکباره به فراموشی سپرده می‌شود و جای آنرا تئوری تفاهم و یگانگی نسل‌ها می‌گیرد. این جا گویا جوانان و نسل جدید، همانی را می‌خواهند که پدر و مادرشان. یعنی که تضادی بین نسل‌ها و جنس‌ها نیست و عشق و صمیمیت در تمام رگهای ارتباطی درون نهاد خانواده و سازمان خویشاوندی؛ چه میان نسل‌ها و چه بین زنان و مردان‌شان، در جریان است.

با این وجود می‌دانیم که به خلاف بیانات تبلیغاتی این آقایان، تضاد و تعارض در خانواده و بین زن و مرد امری اجتناب‌ناپذیر است و این تعارض و تضاد در خانواده‌های اسلامی که بر نابرابری حقوق زن و مرد بنا شده‌است، به قدری چشمگیر است که حتی حلوا حلوا کردن این آقایان نیز دهان زنانی را که به این نابرابری واقف شده‌اند، شیرین نمی‌کند. برای برخورد با این تلخکامی، شریعتی مدل ایده‌آلی خود را بکار می‌گیرد تا تأکید کند که حتی «فاطمه یک زن بود، آنچنان که اسلام می‌خواهد که زن باشد» (ص ۲۰۲). این بدان معنی است که:

– حتی فاطمه نیز با آن همه اولویت‌ها در امتیازاتش تابع نقش کمینه‌ی زن بودن خود بود و نمی‌توانست از قالب و نقش جنسی خود قدمی فراتر نهد. به همین سبب حتی اگر او هم تضادی با همسرش پیدا می‌کرد، وظیفه‌ی وی جز پذیرفتن رأی همسر و تبعیت از مرد اش نبود. اگر این حق برای چنین زنی با چنان اعتبار خانوادگی وجود نداشت، پس برای هیچ زن دیگر هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. از این رو به روایت آقایان:

– اولاً "زن مسلمان مستقل و قائم به ذات خود، و به اصطلاح آقای شریعتی «زن بدون آقا بالاسر»، وجود خارجی ندارد و،

– ثانیاً "وظیفه‌ی زن جز "زن بودن مطابق معیارهای اسلامی" و در نتیجه

بوسه زدن بر احکام ناظر بر ریاست و حیانت طبیعی و شرعی مرد و اجرای سنت های اسلامی و اسلامی شده نیست.

۲- طلاق، حق غیر قابل واگذاری و منشأ قدرت مرد

هم مطهری و هم شریعتی در جریان توضیح مناسبات جنسی به موضوع طلاق و حق طلاق در ایران و اسلام مراجعه می کنند و هر دو امکان طلاق دادن زن را به وجود آزادی زن در اسلام تعبیر می کنند. اشاره شد که آیت الله مطهری، نه هوش و فراست شریعتی را دارد، نه لفاظی و گویندگی او را، و نه حتی می تواند خود را از متن کلیشه ای مدرسه ای و سنت های حوزه ای رها کند. به همین سبب، عریان و پوست کنده توضیح می دهد که طبق احکام اسلامی، زن حق طلاق دادن مرد را ندارد. طلاق دادن حق مرد و غیر قابل واگذاری به زن است. بر این باور که از سوی سایر علمای شیعه نیز تأیید می شود:

- طلاق حق شوهر است و نه زن، و اگر زنی به حکم دادگاه (غیر شرعی) و بدون رضایت شوهرش طلاق بگیرد و با کسی دیگر ازدواج کند، مرتکب "زنا" شده است (۱۳۵). زنی که بدون طلاق شرعی با مرد دیگری ازدواج کند، طبق شرع محکوم به حد شرعی و مرگ از طریق سنگسار است (۱۳۶).
تقاضای طلاق زنانی که همسرانشان حاضر به طلاقشان نیستند، در مواردی قابل ارجاع به دادگاه است، ولی نه هر دادگاهی بدون اجازه از شوهر مجاز به صدور حکم طلاق زن است و نه هر حکمی شرعاً قابل اجراست. برای نمونه:

- امام جعفر صادق در روایتی که ابو بصیر از آن حضرت نقل کرده است

(۱۳۵). آیت الله خمینی، مسأله ی شماره ی ۲۸۳۶، پیشین، ص ۴۰.

(۱۳۶). قانون مجازات عمومی، بند ب ماده ۸۳، ص ۳۴.

فرمود: هر کس زنی دارد و او را نمی‌پوشد و نفقه او را نمی‌پردازد بر پیشوای مسلمین لازم است که آنها را از یکدیگر جدا کند (۱۳۷).

می‌بینیم که این اجازة جدایی فقط زنانی را در بر می‌گیرد که گرسنه و بدون خرجی و مسکن و لباس رها شده و در واقع دور انداخته شده‌اند. در همین حال، حکم فوق دال بر جدا کردن زن و شوهر است و این می‌تواند به معنی اجازة اجرای حکم طلاق باشد، می‌تواند هم نباشد. این جا از اجازة شوهر نیز حرفی به میان نیامده است و ممکن است این همه بر این فرض بنا شده باشد که مردی که زنی را بدون غذا و لباس و پوشاک رها کرده، پس با طلاق وی نیز مخالفتی ندارد. و نقل شده است که اگر با این وجود، شوهر با طلاق دادن زن دور انداخته شده‌اش مخالف باشد، تکلیف زن چیست؟ موضوع قابل توجه دیگر هم این است که آن که مجاز به صدور حکم جدایی است، نه هر دادگاه معمولی، بلکه پیشوای مسلمین است. یعنی دادگاهی که می‌تواند حتی تکلیف زن گرسنه و تشنه و پی‌خانه و کاشانه‌ای را روشن کند، لزوماً دادگاهی است که اختیارات مقام رهبری اسلامی را هم بیدک می‌کشد. چنین دادگاهی در زمان مطهری و شریعتی وجود خارجی نداشت.

پس از نظر فقه امامیه و شرح شیعی، نه تنها زنان معمولی، بلکه حتی زنان رها شده و دور انداخته شده، بدین سادگی‌ها حق طلاق ندارند، چه رسد به زنانی که نفقه دریافت می‌کنند و در مقابل این حداقل هم مجبور به تمکین و همخوابی و ارضای شوهرند.

با وجود چنین احکام مردسالارانه‌ای، می‌توان فهمید که چرا امروزه در دادگاه‌های خانواده‌ی رژیم اسلامی، زنان حتی حق پرسیدن علت طلاق داده شدن خود را هم ندارند. در این مورد معین خانم به اصطلاح سطلقه‌ای در تبریز در مصاحبه‌ای می‌گوید:

من با راهنمایی وکیلیم به رئیس دادگاه خانواده مراجعه کردم تا علت طلاق داده شدنم را جویا شوم. به "حاجی آقا" گفتم که من عیتم را به پای این مرد و خانه و زندگیش ریخته‌ام. حالا که مثل یک دستمال مصرف شده دارم از همه‌ی هستی و خانه و کاشانه‌م فزندانم جدا می‌شوم، حداقل حق دارم بدانم که این بلاها به چه دلیل و جرمی بر سرم می‌آیند و چرا شوهرم می‌خواهد مرا طلاق دهد؟ "حاجی آقا" با شنیدن این سوال من چنان از کوره در رفت که از جا پرید و با داد و فحش و بد و بیراه مرا از اطاقش بیرون انداخت. آنچه از بد و بیراه ری فهمیدم این بود که به نظر "حاجی آقا" حق طلاق در اختیار شوهر است و در این مورد، زن طلاق داده شده شرعاً نه حق سوال دارد و نه حق دخالت. او همه‌اش داد می‌زد که: "به تو چه که چرا شوهرت طلاقت میدهد، شرعاً حقشه".

شریعتی اما زبان پیچیده‌ای دارد و می‌خواهد که همان عقیده را در لفافه‌ای دیگر و با ظاهری مدون و مناسب با انتظارات روز، عرضه کند. وی برخلاف همکاری به دستورات شرعی در مورد حق مطلق شوهران در مورد طلاق و موضوعاتی چون "حرام" بودن تقاضای طلاق از دادگاه خانواده‌ی حکومت دوره‌ی شاه نمی‌پردازد و به جای همه‌ی این مسایل و موضوعات، به تبلیغ حقوقی دست می‌زند که در اصل وجود خارجی ندارد و زنان از آن بهره‌مند نمی‌شوند:

۱ - در جامعه‌های ما، چون طلاق هست، خانواده نامشروع وجود ندارد و چون طلاق هست، خانواده‌ی معلوم وجود ندارد، چنان که خانواده‌ی زورگی و تحمیلی و از ترس شرع به هم چسبیده و بند شده وجود ندارد. (پیشین، ص ۵۶).

وی با استفاده از عبارتی همچون «در جامعه‌ی ما، چون طلاق هست خانواده‌ی نامشروع وجود ندارد و...» می‌خواهد نشان دهد که زنان ستمدیده‌ی ایرانی وضعی به مراتب بهتر از زنان اروپایی‌ای دارند که از مواهب آزادی و برابری برخوردارند. این در حالی است که شریعتی به عنوان یک فرد منطقی مذهبی واقف است که در اسلام مورد مراجعه‌ی او تصبیم در مورد

طلاق، حق مرد است و این حق نه قابل تقسیم با زن است و نه قابل واگذاری به زن (۱۳۸). "مرد می‌تواند هر وقت بخواهد زن خود را طلاق دهد" (۱۳۹). اما زن فقط اگر ثابت کند که شوهرش دیوانه است یا مطلقاً قادر به هیچ عمل زناشوی نیست و به اصطلاح، عنین یا مقطوع النسل است، می‌تواند آنها فقط از دادگاه شرعی تقاضای طلاق کند (۱۴۰)؛ در سایر مواردی که زنی بخواهد تقاضای طلاق کند، باید موافقت همسرش برای جدایی را بخرد. مطابق ماده‌ی ۱۱۴۶ قانون مدنی جمهوری اسلامی در مواردی که زنی بواسطه‌ی کراهت از همسرش تقاضای طلاق می‌کند "خرید موافقت همسر" شرط اساسی است:

– طلاق خلع آنست که زن بواسطه‌ی کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد، اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد. (۱۴۱)

جالب است که مردان می‌توانند به سبب بیماری‌های ناعلاجی همچون جذام، برص، زمین‌گیری و نابینایی هر دو چشم، زنان خود را بدون دادن حق و حقوق‌شان طلاق دهند. افضا، یعنی پارگی آلت تناسلی زن نیز جزو این امور است. بدین معنی اگر مردی با عمل خود باعث پارگی آلت تناسلی زنش (افضا به معنی پارگی مجرای تناسلی و مخلوط شدن آن با مجری ادرار، یا غایط) بشود، به جای آن که برای خشونت حیوانی‌اش مورد تنبیه قرار گیرد.

(۱۳۸) – مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی؛ ۲- توضیح المسائل محشی، شامل فتاوی سید حسین طباطبایی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ شیعه، از جمله آیت‌های الله: خوئی، خمینی، شریعتمداری و غیره. (۱۳۹) – مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی جمهوری اسلامی، ص ۲۸۶.

(۱۴۰) – پیشین، ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی جمهوری اسلامی، ص ۲۸۲.

(۱۴۱) – پیشین، ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی جمهوری اسلامی، ص ۲۸۷.

حق آن را پیدا می‌کند که چنین زنی را از خانه‌اش بیرون بیندازد. اکثراً زنانی که دچار چنین صدمه‌هایی می‌شوند، کودکان دختری هستند که بر اساس احکام اسلامی در خردسالی شوهر داده می‌شوند. طبق "شرح مبین"، اگر چنین زن (بچه‌ی) بخت برگشته‌ی افضا شده، به بلوغ زنانگی نرسیده باشد و کمتر از ۹ سال داشته باشد، بر شوهر تکلیف است که آن زن را طلاق دهد (۱۴۲).

اما حق برتر مردان فقط در طلاق دادن زن و زنان‌شان خلاصه نمی‌شود. مردان همچنین حق دارند که با قید قسم برای مدت ۴ ماه از وظایف همسری با زن یا زنان‌شان خودداری کنند (۱۴۳) و پس از آن در مورد زندگی یا طلاق تصمیم بگیرند. تازه اگر بعد از این مدت، مردی تصمیم به طلاق بگیرد و زنش را طلاق دهد، به مدت سه دوری عده یعنی حدود ۹۰ روز دیگر وقت دارد تا تصمیم خود را پس بگیرد و زن خود را بازگرداند:

... و زنان طلاق داده باید به مدت سه پاک‌ی درنگ کنند و برای آنان روا نیست که اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارند، آنچه خداوند در رحمهای‌شان آفریده است، پنهان دارند، و شوهرانشان اگر قصد اصلاح دارند در این (مدت) سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند، و زنان را بر مردان حقی است در حد عرف، همچنان که مردان را بر زنان، و "مردان را بر آنان به میزانی برتری است..." (۱۴۴).

— برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد یا به زن خبر دهد؛ بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد بگوید به زنم رجوع کردم، صحیح است (۱۴۵).

(۱۴۲) — (۶) آیت‌الله خمینی، مسأله‌ی شطاره، ۲۴۱۰، پیشین، ص ۳۳۴؛ (۲)

مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات، ماده ۱۱۵۳ قانون مدنی اسلامی، ص ۲۸۴.

(۱۴۳) — سوره‌ی البقره، آیه‌ی ۲۲۶.

(۱۴۴) — سوره‌ی البقره، آیه‌ی ۲۲۸.

(۱۴۵) — آیت‌الله خمینی و سایر آیت‌های الله، مسأله‌ی ۲۵۲۵، توضیح المسائل

مراجع، ص ۴۶۵.

به نظر آیت الله سیستانی زنی که طلاق رجعی داده شده است، تا زمانی که عده اش تمام شود در حکم همسر شرعی باقی می ماند، و این بدین معنی است که:

... وی باید از هرگونه استمتاعی که حق شوهر است ممانعت نکند و جایز است بلکه مستحب است خود را برای او (شوهری که دیگر وی را طلاق داده است) آرایش کند و جایز نیست بدون اجازه وی او (از خانه اش) خارج شود ... (۱۴۶).

با این حساب، هر مردی می تواند شرعاً روابط خود را با زنی در مدت هفت ماه به حالت تعلیق در آورد و حتی در طول سه ماه پس از طلاق دادن زنی، تسلط خود را بر وی حفظ کند و اگر خواست، زن مطلقه اش را از نو به پیش خود فرا خواند. در این صورت، نه احتیاجی به پرسیدن نظر زن مطلقه است، نه چنین زنی می تواند از دستور شوهر سابقش برای بازگشت خودداری کند. در مقابل، وظیفه ی زن فقط تبعیت و تقدیم است و زنی که از انجام وظایف خود در قبال شوهرش خودداری کند، یا شرط و شروطی قائل شود، طبق احکام شرعی مجازات می شود و حق غذا و پوشاک خود را از دست می دهد:

زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اجازه ی شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد تسلیم نماید و بدن عذر شرعی از نزدیکی کردن از جلوگیری نکند... اگر زن در این کارها اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همجواری ندارد ... (۱۴۷).

بدون تردید به وقتی که آقای شریعتی در مورد حق طلاق در اسلام و ایران

(۱۴۶) - آیت الله سیستانی، مسأله ی ۲۵۵۲، توضیح المسائل مراجع، ص ۲۷۵.
(۱۴۷) - آیت الله خمینی و سایر آیت های الله، مسأله های ۲۴۱۲ و ۲۴۱۳، پیشین، ص ۴۰۶-۴۰۷.

داد سخن می‌داد و آنرا امتیازی در برابر احکام کلیسای محافظه‌کار کاتولیک قلمداد می‌کرد، به عنوان یک عالم اسلامی از این گونه احکام خیر داشت و می‌دانست که از این زاویه، حقوق و امکانات زنان مسلمان و ایران برای گرفتن طلاق به مراتب بدتر از مقررات کلیسای محافظه‌کار کاتولیک است.

وی هم‌چنین خبر داشت که مردان این حق طلاق یکسویه را هم چون اسباب قدرت خود بکار می‌گیرند تا هر وقت هوس کردند زن و زنان فاقد حق و حقوق خود را از خانه و کاشانه‌شان بیرون بیندازند. یا با استفاده از این تهدید شرعی، آنان را به سکوت، تبعیت و پذیرش نظم بردگی خانگی مجبور کنند. شریعتی در عین حال می‌دانست اکثر زنانی که در زمان او می‌توانستند طلاق بگیرند، به برکت قانونی شدن احکام شرعی اسلامی در ایران آن زمان مجبور بودند طبق سنت‌های اسلامی مهریه‌ی خود را ببخشند و «مهرم حلال و جانم آزاد» بگویند. زنانی هم که می‌توانستند مهر خود را بگیرند:

– اولاً از حق مشارکت خود در اموال و اقتصاد خانواده محروم بودند؛ یعنی

مهریه حداکثر دریافتی‌شان از اموال خانه و محصول کار خانواده بود و،

– در ثانی ارزش مهریه، بخصوص در مورد کسانی که عمر و جوانی خود را

به پای مرد و خانواده‌شان ریخته بودند، تا حدی ارزش خود را از دست داده

بود که دیگر رتعی قابل توجه برای شروع دوباره‌ی زندگی به حساب نمی‌آمد.

تازه زنی که از این همه دیواره‌های بلند عبور می‌کرد و بر این همه

ممنوعیت‌های اسلامی و شیعی و عرف و عادات و سنت‌ها فائق می‌آمد و

طلاق می‌گرفت، حق حضانت، حق تربیت و حتی حق ملاقات بچه‌هایش را هم

باید فدا می‌کرد. یعنی اگر مشکل مالی مهم برای زنی مطلقه حل می‌شد، از

نظر عاطفی و خانوادگی فاقد دارایی به حساب می‌آمد. اما به فرض اگر به

این هم تن می‌داد، به عنوان زن مطلقه از نظر شرعی و فرهنگی و اجتماعی

امکان زندگی مستقل فردی نداشت. این گونه زنان، به قول شریعتی «بدون آقا

بالاسر». حتی قبل از استقرار سیاسی رژیم اسلامی، در افکار عمومی مردم تسلیم شده به تلقینات مذهبی، جز به انحراف و فاحشگی متهم نمی شدند و راهی جز تحمیل خود به خویشاوندان شان نداشتند.

مجموعه ی این عوارض دردآور، زنان ناراضی ایرانی را مجبور می کرد که حتی با وجود اصلاحات قانونی ۱۳۴۶ و ۱۳۵۴ در ایران، از تقدیم عرض حال طلاق به دادگاه صرفنظر کنند و عمری را با بخت سیاه خود بسازند و سر کنند.

اما این چگونگی ها و ده ها موارد درد آور مشابه، مورد توجه هیچ کدام از این آقایان که قرار نمی گیرند سهل است، هر دو اینان از این که اسلام به مردان اجازه ی طلاق دادن داده است بر خود می بالند و آن را نه با حق طلاق زنان در بخش بزرگی از اروپا و حتی برخی کشورهای مسلمان نشین مانند ترکیه، بلکه با محدودیت طلاق در برخی کشورهای کاتولیک جنوب اروپا می سنجند. مطهری در جریان دفاع از احکام اسلامی، خود را مجبور می بیند اعتراف کند که عده ای از مردان، زنان دور انداخته شده شان را برای آن طلاق نمی دهند که می خواهند این بیچارگان را امیر خود نگهدارند و عمر و جوانی شان را نابود کنند (۱۴۸). شریعتی اما به اندازه ی این آدم غرق در دگم های مدرسه ای هم برای زنان تحت ستم جامعه ی اسلام زده ی ایران دل نمی سوزاند و شادی حق طلاق مردانه در اسلام را با همه ی مردان مذهبی برخوردار از مواهب چند زنی و چند صیغه ای قسمت می کند.

هر دو اینان بی تردید می دانستند که با این کار دارند واقعیت را کتمان می کنند. این عمل، ولو به خاطر اثبات حقانیت "اسلام عزیز"، کاری بود عوام فریبانه و جز انحرافی اخلاقی نامی نمی گرفت. رژیم اسلامی بر اثر این گونه فداکاری ها! بود که پا گرفت.

۳- سنت‌ها و سنت‌گرایی

جالب است که شریعتی در توجیه و توضیح تفاهم و یگانگی در درون خانواده‌های اسلامی تا آن جا پیش می‌رود که بر خلاف همه‌ی گفتارهای پیشین، حتی سنت‌های اسلامی و سنت‌گرایی مورد انتقاد خود را ستایش می‌کند و همانند هم‌رزم خود مطهری، مراجعه به بنیادها و حتی سنت‌های قدیمی را واجب و لازم می‌شمارد:

«برخلاف آنچه امروز دشمن و دوست می‌پندارند، شیعه سنی‌ترین (سنت‌گراترین) مذاهب اسلام است. اختلاف اصلی بر سر این است که علی (ع) و شیعیان راستین و آگاهش از آغاز کوشیدند تا در برابر بدعتها، سنی بمانند، سنت را نگاه دارند.» (پیشین، ص ۱۵)

اولاً می‌بینیم که نه تنها با سنت‌هایی که آمده و رفته کاری ندارد، بلکه همراه با مراجعه‌ی بدون قید و شرط به سنت‌ها، به انکار هرگونه بدعت و تغییر و دگرگونی هم دست می‌زند. این کار به تنهایی انکار تحول، نفی جریان تاریخ و بازگشت بنیادگرایانه به گذشته‌های دوردست تاریخی است و پیرو بحث پیشین، ماهیتاً علیه تحول و بهبودی و اساساً ارتجاعی است. در ثانی چنین کاری به معنی گردن نهادن به یک جریان تاریخی است که مرارت‌های زن خانواده‌ی مسلمان کهنه‌پرست، یعنی خانواده‌ی مورد انتقاد خود وی نیز محصول آن است.

قبلاً دیدیم که مراجعه به سنت‌های اسلامی، قبل از همه به معنی انکار اصل برابری حقوق زن و مرد است. همین سنت‌های پس‌مانده در قعر تاریخ اند که با دخالت در مکان و زمان امرزی‌یی که بدان تعلق ندارند، مسایل دینی و شرعی و عرفی مورد شکایت خود این آقایان را به همراه می‌آورند و اینهمه ستم و تعرض به حقوق بشر را به زنان جامعه‌ی ما تحمیل کرده و می‌کنند. از این نظر پذیرفتن سنت‌ها و از جمله سنت‌های اسلامی ناظر بر رابطه‌ی بین جنس‌ها، در واقع پذیرفتن همه‌ی مظالم و

بی عدالتی‌های جنسی و تأیید اربابی و آقایی مرد و پدر است و ریشه‌ی
همه‌ی عقب‌ماندگی‌ها و نامرادی‌های زنان جامعه‌ی ما و جوامع
مسلمان‌نشین دیگر را می‌سازد. ۴

در ثالث چنین توضیحی به این معنی هم هست که اصلاح‌گری بنیادگران
اسلامی و از آن میان شریعتی، فقط تا جایی دوام می‌آورد و می‌تواند دوام
آورد که از مرزهای سنت‌های اسلامی فراتر نرود و برای زنان حقوقی را قائل
نشود که در بنیادهای اسلامی صاحب آن نبوده‌اند.

۴- تبعیت مطلق

تبعیت از شوهر در روایت شریعتی تا آنجا به حکم و وظیفه تبدیل می‌شود
که گویا فاطمه‌ی مورد معرفی وی به پیشنهاد شوهرش، ولی برخلاف میل
باطنی خود، به پدرش مراجعه می‌کند تا تقاضای برده‌ای و سهم اضافه‌ای از
بیت‌المال بکند. فاطمه نسبت به درستی این تقاضا تردید دارد. شریعتی سبب
این تردید را توضیح نمی‌دهد، ولی وی حتماً آگاه است که در زمان پیغمبر
اسلام یک پنجم تمام غنائم مسلمین به خویشاوندان پیغمبر تعلق می
گرفت (۱۴۹) و مدارک موجود نشان می‌دهد که خانم فاطمه از این سهم به
حد کافی برخوردار بود. در ضمن تمام اموال و مایملکی که بدون جنگ نصیب
مسلمین می‌شد، به شخص پیغمبر اسلام تعلق داشت و در اختیار ایشان قرار
می‌گرفت. این خانم از این بابت نیز نسبت به سایرین سهم اضافی دریافت
می‌کرد که نمونه‌ی آن اراضی و نخلستانهای "فدک" بود. هم‌چنین بر اساس
نحوه‌ی تقسیمات غنائم در دوره‌ی اسلامی، فرماندهان سپاه مسلمین از سهم
اضافی و پاداش جنگی سهم بسزایی می‌گرفتند. همسر وی جزو آن کسانی بود
که بیشتر از دیگران در پیروزی‌های مسلمین سهم داشت و لزوماً بیشتر از

(۱۴۹) - سوره‌ی الحشر، آیه‌ی ۷؛ سوره‌ی الانفال، آیه‌ی ۲۱.

سایرین نیز از غنائم و اموال و املاک مشرکان و صاحبان کتاب سهم و پاداش می گرفت (۱۵۰).

این سوابق شاید مواردی بودند که فاطمه را وامی داشت تا تقاضای برده‌ی اضافی را عادلانه و درست نبیند و نتواند وظیفه‌ای را که همسرش به او محول کرده است به انجام برساند. در نتیجه طبق روایت شریعتی (۱۵۱)، وی بدون مطرح کردن تقاضای خود باز می‌گردد، اما چون نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به خواست مردش "نه" بگوید و نظر وی را رد کند. بار دوم همزاه شوهرش پیش پیغمبر اسلام بر می‌گردد و به شوهرش اجازه می‌دهد تا آن گونه که سنت بود، از سوی زنش و به نمایندگی وی تقاضا کند تا برده یا برده‌های دیگری از بیت‌المال در اختیارش قرار گیرد. تقاضای فاطمه و همسرش مورد پذیرش پدر قرار نمی‌گیرد، چرا که پیغمبر اسلام در نظر داشت تا این بردگان را به برده‌داران بفروشد و با پول آن به امورات مسلمین فقیر سر و سامانی بدهد:

"علی که سخت به هینجان آمده بود، فاطمه را یاری کرد، همراه فاطمه نزد پیغمبر بازگشت و خود از جانب او سؤال را مطرح کرد و پیغمبر بی‌دوگ و قاطع پاسخ داد:

— نه به خدا، اسیر جنگ را به شما نمی‌بخشم که شکم اهل صغه را گرسنه بگذارم و چیزی نیابم که به آنان بدهم، فقط اسیران جنگی را می‌فروشم و با پول آن گرسنگان صغه را می‌بخشم. (پیشین، ص ۱۴۰)

شریعتی با ذکر این داستان، که از دستکاری یک حدیث مشهور ساخته شده است، بر آن نیست تا بگوید بر خلاف تبلیغات جاری، برده‌داری و کنیزداری در اسلام اولیه رسم بود (۱۵۲)، و تحت لوای اسلام راستین او برده کردن دشمنان

(۱۵۰) — جهت اطلاع بیشتر به فصل "سینه‌های فقیرنمایی" مراجعه شود.

(۱۵۱) — شریعتی، پیشین، ص ۱۴۰.

(۱۵۲) — برای اطلاع بیشتر به فصل "برده‌داری در بنیاد اسلامی" در این کتاب مراجعه شود.

که سهل است، طوق بردگی انداختن به گردن زنان و کودکان بی‌گناهی هم که هیچ نقشی در جنگ با مسلمین و در ردّ یا پذیرش اسلام نداشتند. رسمی رایج و سنتی پذیرفته بود. نه! اصولاً کاری به این زنان برده شده ندارد و آن گونه که دیدیم زنان زحمتکش را لایق فاطمه شدن و "فاطمه وار" زندگی کردن و اصولاً هدایت به مدینه‌ی فاضله‌اش نمی‌بیند. وی به این تضاد عمده در گفتار و نوشتار خود نیز توجه ندارد که چرا:

- از میان حدیث‌های موجود، حدیث مربوط به ندادن برده و کنیز به فاطمه را نقل می‌کند، ولی از ذکر حدیث‌هایی که مربوط به بخشیدن برده و کنیز به فاطمه و شوهرش است، چشم می‌پوشد. به بیان دیگر، چرا نصف واقعیت را بیان می‌کند و نصف دیگر آن را کتمان می‌کند؟

- در جایی از فاطمه‌ای حرف می‌زند که دستار می‌کند، نان می‌پزد و حتی با وجود بیماری جان بر سر کار سخت و اجباری خانواده‌ی فقیر و زحمتکش خود می‌گذارد (۱۵۳)، ولی این جا از فاطمه‌ای سخن به میان می‌آورد که تقاضای برده یا برده‌ی اضافی می‌کند و برای تصاحب بیشتر خدمه و خدمتکار و کنیز دست به تقاضایی می‌زند که به نظر پدرش نیز قابل پذیرش نیست. این نقل قول در عین حال نشان می‌دهد که به خلاف تبلیغات او و بسیاری از اسلامگرایان، خانم فاطمه دچار فقر نبوده و در فهرست فقیرانی هم که باید مورد حمایت پیغمبر قرار می‌گرفتند قرار نداشته، و اصولاً نوع نیاز ایشان و خانواده‌اش غیر از آن بود که در قالب فقر و ناتوانی و به قول شریعتی در کار کردن و جان‌کندن بگنجد.

خالا چرا شریعتی در مورد فقری که وجود نداشته، یا در سالی از همدی سال‌های زندگی مشترک فاطمه اتفاق افتاده، داد سخن می‌دهد، ولی از رفاه سال‌های آتی وی و خانواده‌اش حرفی نمی‌زند، وازی است که با مراجعه به علت طرح موضوع "فاطمه فاطمه است" روشن می‌شود. در واقع وی با این کار

بر آن نیست که در مورد زندگی فاطمه تاریخ‌نگاری کند، بلکه این همه برای آن است که به زنان و دختران ایرانی پیام دهد که:

— بر هر زن مسلمان و «فاطمه‌وار» واجب است تا بدون هرگونه چون و چرا از نظر و دستور شوهرش اطاعت کند، ولو که چنین نظر و دستوری از نظر وی درست، منطقی، عقلانی و عادلانه نباشد. پس:

— درس اول این است که «فاطمه‌وار» زندگی کنید و،

— درس دوم این است که زنی که «فاطمه‌وار» زندگی می‌کند، باید آن گونه که وی انجام می‌داد، چشم بسته و گوش بسته از شوهرش فرمان ببرد، تابع محض شوهرش باشد و برخلاف رأی و اراده‌ی وی حرفی نزنند و نظری نداشته باشد. او هم چنین باید به مرد خود اجازه دهد که حتی در برابر پدرش از سوی وی وکالت و وساطت کند، حرف بزند و اظهارنظر کند.

— درس سوم: اینست که زن «فاطمه‌وار» نه فقط باید در اطاعت امر شوهرش باشد و نابرابری‌های جنسی ناشی از دستورات و سنت‌های اسلامی و شرعی را بپذیرد، بلکه باید وکالت و نمایندگی شوهرش را نیز بر خود بپذیرد و آنگاه حق طبیعی شوهر، و تبعیت محض از همسرش را وظیفه‌ی طبیعی خود بداند.

قبلاً گفته شد که این مبلغان شریعت خواه و بنیادگرا در جریان توضیح مدل خود از تضادهای ممکن حرفی به میان نمی‌آورند و فرض را بر آن قرار می‌دهند که در «خانواده‌ی اسلامی» تفاهم کامل برقرار است و هر آنچه را مرد و شوهر می‌خواهند، زن و زنان‌شان نیز دوست دارند و می‌خواهند. می‌بینیم که این حلوا حلوا کردن‌ها هیچ معنایی دیگری نمی‌یابد جز انکار دگراندیشی در «خانواده‌ی اسلامی» و اجرای تبعیت مطلق زنان از شوهران‌شان. در چنین صورتی طبیعی است که بین مردی که نقش «امام مقدس» را بازی می‌کند و زنی که امت بی‌مقداری بیش نیست، اختلافی هم پیش نمی‌آید، پیش هم بیاید بیان نمی‌شود، بیان هم بشود، به سنت‌های اسلامی بی‌محول می‌شود که اکنون در رژیم‌های بنیادگرای جمهوری اسلامی ایران و افغانستان

و سوماتی و غیره با سرکوب و ستم شرعی محل اجرایی پیدا کرده و رایج است.

۵- ریاست شرعی و کالایی به نام زن

مطابق شریعت جعفری (۱۵۴) شوهر در همه حال رئیس خانواده و صاحب فرزندان و اموال و هم‌چنین رهبر و امام زن است. طبق ماده‌ی ۱۱۰۵ قانون مدنی که مبتنی بر آیه‌ی ۳۴ از سوره‌ی النساء و فقه اسلامی است، در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است (۱۵۵).

مقام ریاست خانواده برای مرد و وظیفه‌ی تمکین برای زن ایجاب می‌کند که هرگاه در امور خانواده و تربیت اولاد و معاشرت‌ها و اعمال زن اختلاف نظری بین زن و مرد وجود داشته باشد، زن از نظر شوهر اطاعت کند (۱۵۶). بر اساس حدیث‌های نبوی نیز، حق مرد، "فرمان دادن" و وظیفه‌ی زن، "فرمان بردن و اطاعت کردن" است:

"مومن پس از پرهیزکاری خدای عزّ و جل چیزی بهتر از زن پارسایی که فرمانش دهد اطاعت کند و اگر بدو ننگرد مسرورش کند و اگر دربارہ‌ی او قسم خورد قسمش را رعایت کند و اگر از او غایب شود مال وی و عفت خویش حفظ کند، چیزی بهتر از این نیابد" (۱۵۷).

(۱۵۴) - مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی: ۲- توضیح المسائل محشی شامل فتاوی سید حسین طباطبائی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ شیعه، از جمله آیت‌های الله: خویش، خمینی، شریعتمداری و غیره. (۱۵۵) - ۱- دکتر سید حسین صفایی و اسدالله امامی، حقوق خانواده، ص ۱۶۳؛ ۲- مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات، ماده‌ی ۱۱۰۵ قانون مدنی، ص ۲۸۱. (۱۵۶) - دکتر سید حسین صفایی و دکتر اسدالله امامی، ص ۱۷۵-۱۷۴. (۱۵۷) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۵۴، کلمات قصار حضرت رسول و سیری در نهج الفصاحه، ص ۳۴۸.

بهترین زنان آنست که وقتی مرد بدو نگره مسرور شود و وقتی بدو فرمان دهد اطاعت کند و با تن و مال خود بر خلاف رضای شوهر کاری نکند (۱۵۸).

بر این مینا، در اسلام، زن و مرد مسلمان بر اساس مناسبات فرماندهی و فرمانبری پیوند ازدواج و زندگی می‌بندند، اما اگر این قفل به هر سببی بشکند و زن به هر دلیلی شوهر خود را از دست بدهد، وظیفه‌ی چنین زنی پیوستن به مردی دیگر و پذیرش صاحبی دیگر است. مثلاً وقتی که مرد کافر، مغلوب مرد مسلمان می‌شود، تصاحب زن وی برای مرد مسلمان نه فقط حلال، بلکه تکلیف است.

این تصاحب به معنی سلب مالکیت مرد کافر از بهره‌مندی از زن خود و انتقال این حق بهره‌مندی و بهره‌کشی جنسی به مرد مسلمان غالب است. این همان تغییر مالکیتی است که شامل اشیاء، املاک و حیوانات شخص کافر شکست خورده هم می‌شود. همان گونه که برای تصرف حیوانات کافر شکست خورده احتیاج به پرسش از آنان نیست، برای تصرف زن و زنان مرد شکست خورده نیز نیاز به پرسش از آنان و جلب رضایت، زنان تصرف شده نیست. در این معنی، در اسلام به قول مطهری و شریعتی "راستین" نیز، نجات زنان از حاکمیت و صیانت و ریاست مرد کافر، به معنی رها شدن زنان از سلطه‌ی مردان نبوده و نیست. این به معنی آن هم نیست که این گونه زنان می‌توانند با پذیرش اسلام، آزاد و مستقل تصمیم بگیرند و زندگی کنند، این بلکه بدین معنی است که:

- زن "کالایی مصرفی" و جزو اموال مرد است و با تغییر رابطه‌ی مردان با همدیگر، دست به دست می‌گردد.

فراموش نباید کرد که نقش کالایی زن یکی از آن مواردی است که از هر دو این آقایان و از آن پس بسیاری از اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان بنیادگرا،

(۱۵۸) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۱۵۰۴، پیشین، ص ۳۵۶.

به جامعه‌ی مدرن و غرب نسبت داده و می‌دهند و به این بهانه و تهمت، آزادی زنان در غرب و جوامع مدرن را زیر سوال می‌برند.

۷- ریاست شرعی تا به کنیزداری

بر اساس معیارهای بنیادگرایان که ناظر بر انتقال مو به سوی احکام شرعی است، ریاست شرعی مرد بر خانواده و زن به "معنی ریاست از نوع دوران کنیزداری و برده‌داری" است، نه ریاستی که امروزه در سازمان‌ها و موسسات اداری و تولیدی مرسوم است. این است که ریاست شرعی مرد در اسلام حقوقی را به وی می‌دهد که به حقوق کنیزداران و برده‌داران بیشتر شبیه است تا به حقوقی که مدیران دموکراتیک در جوامع و موسسات مدرن امروزی دارند. حدیث‌های نبوی نیز این گونه حقوق و اختیارات ویژه‌ی مرد را تأیید می‌کنند. بر این اساس زنانی که از شوهر خود فرمان نمی‌برند، همانند بردگانی هستند که از صاحبان خود فرمان نمی‌برند (حدیث‌های الف): زنانی که از همسران خود شکایت می‌کنند، مورد نفرت‌اند و اصولاً پاداش اعمال نیک زنان در پیشگاه خداوند نیز در گرو تأیید و گواهی شوهرانشان است (حدیث‌های ب). بالاتر از همه، حق ریاست و تسلط مردان بر زنان تا به حدی است که حتی با وظیفه‌ی سر تسلیم فرو آوردن بندگان در برابر خداوند قابل مقایسه است (حدیث‌های ج):

حدیث‌های الف: "دو کسند که نمازشان از سرشان بالا نمی‌رود. بنده‌ای که از آقای خود گریخته باشد و زنیکه شوهر خود را نافرمانی کرده باشد تا بازگردند (۱۵۹). هر زنی که بدون اجازه‌ی شوهر از خانه‌ی خود بیرون رود مورد خشم خداست تا به خانه باز گردد یا شوهرش از او راضی شود (۱۶۰). حدیث‌های ب: هر زنی را که از خانه خود برای شکایت از شوهرش بیرون برود

(۱۵۹) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۵۴، پیشین، ص ۳۴۸.

(۱۶۰) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۱۰۲۰، پیشین، ص ۳۴۹.

دشمن می دارم (۱۶۱). وقتی زنی به شوهر خود بگوید از تو خیری ندیدم
یعنی از وی اظهار ناراحتی کند) اعمال نیکش بی اثر می شود (۱۶۲).
حدیث های ج: اگر به کسی دستور می دادم کسی را سجده کند به زن دستور
می دادم شوهرش را سجده کند (۱۶۳). اگر به کسی دستور میدادم کسی را
سجده کند به زنان دستور می دادم شوهران خویش را سجده کنند، از بس که
خدا برای شوهران حق به گردن زنان نهاده است (۱۶۴).

نمونه ی عینی یک چنین مدیریت نوع برده داری را می توان در مقررات و
"قوانین" جمهوری اسلامی به آشکار دید: مگر نه اینکه طبق آیات الهی و
سنت رسول، برده دار می تواند هر وقت و بدون هر گونه مراسم ازدواج یا
برسیدن از کنیز برده و جلب نظر وی با کنیزان خود هم بستر شود. عین همین
حق را اسلام به مردان زن دار داده است، بطوری که مرد می تواند هر وقت که
خواست و در هر شرایطی با زن خود هم خوابگی کند. یعنی اگر زنی به هر
سببی، مثلاً مشکلات روحی و افسردگی، برای ساعات و روزی هم که شده،
حاضر به همبستری نشود، شوهرش حق دارد با وی همان گونه رفتار کند که
برده دار با برده و کنیز نافرمان خود می کند. آیت الله خمینی در مسایل
۲۴۱۲ و ۲۴۱۳ این سنت شرعی را چنین خلاصه می کند:

... زنی که عقد دائمی شده ... باید خود را برای هر لذتی که او می خواهد،
تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند. اگر در
اینها اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و
هم خوابی ندارد (۱۶۵).

این در حالی است که طبق سنت های اسلامی مردان می توانند به مدت چهار

(۱۶۱) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۹۶، پیشین، ص ۳۴۹.

(۱۶۲) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۲۶، پیشین، ص ۳۴۸.

(۱۶۳) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۳۴۸، پیشین، ص ۳۵۳.

(۱۶۴) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۳۴۹، پیشین، ص ۳۵۷.

(۱۶۵) - خمینی، مسالهی شماره ۲۴۱۲، رساله توضیح المسائل، ص ۲۳۳-۲۳۴.

ماه وظایف زناشویی خود را در قبال زن و زناش قطع کنند و تازه پس از این دوره در مورد جدایی و ادامه‌ی زندگی‌شان تصمیم بگیرند. پس از این دوره، اگر زنش را طلاقش بدهد... حق آن را دارد که (به جز در مورد زنان یانسه یا زنان کمتر از ۹ ساله و نابالغ) در فاصله‌ی سه ماه (دوره‌ی عده‌ی طلاق برابر با سه دوره‌ی ماهانه) از زمان جدایی نظر خود را تغییر دهد و زن مطلقه‌اش را به خانه‌اش دعوت کند. در آن صورت، زن مطلقه موظف به بازگشت است (۱۶۶).

امام غزالی در مورد تبعیت زن از شوهر تا به حد بردگی در کتاب احیای علوم الدین می‌نویسد:

— "نکاح برای زنان نوعی بردگی و اسارت است. زن (از آن پس) تماماً در اختیار اوامر ارباب خود است" (۱۶۷).

به نظر محقق ترک الهان آرسل این نظر در زمان خود نیز تازه نبود و تکرار حدیثی بود که ابو عمر التکوانی در کتاب خود از زبان آیشه نقل می‌کند:

"نکاح برای زنان نوعی بردگی است. نکاح برای زنان کنیزی است" (۱۶۸).

به نظر وی سخنان پیغمبر اسلام در حج‌الوداع نیز تأکیدی بر این نظر است:

(۱۶۶) — خمینی و سایر مراجع و آیت‌های الله، مسأله‌ی شماره‌ی ۲۵۲۲، ۲۵۲۴، ۲۵۲۵، توضیح‌السائل مراجع، ص ۴۶۶-۴۶۴.
(۱۶۷) — Imam Gazali, Ihyau Ulumi-Din, çeviren: A.Serdaroglu, Bedir Yayınevi, 1975. Cilt II, s. 60-170; Quoted by İlhan Arsel, Sariat ve Kadın, 4-Baskı, s. 12.

(۱۶۸) — پیغمبر اسلام، ماخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:
- Tabari, Milletler ve Hükümetler Tarihi, Milli Eğitim, 1966, Cilt II, s. 819;
Imam Gazali, Ihyau Ulumi-Din, çeviren: A.Serdaroglu, Bedir Yayınevi, 1975. Cilt II, s. 117;... etc. Quoted by İlhan Arsel, Sariat ve Kadın, s. 222.

— به آنان (زنان) به نیکی (با خوشرویی) امر کنید، زیرا که آنان محبوسان (بردگان) شما هستند و صاحب شخصیت خود نیستند (با فاقد حق اداری خویشند). (۱۶۹).

طبق شرع اسلام، مرد و شوهر به همان اندازه که صاحب کنیز و برده‌ی خویش است، مالک زن خود به حساب می‌آید و می‌تواند بر آنان اعمال قدرت کند. این حق تا به حدی است که درمان زنی که حتی به سبب تنبیه و شکنجه‌ی مردش نیازمند جراحی فوری است، جز با اجازه‌ی شوهرش ممکن نیست. به عبارت دیگر، نه فقط ریاست بر رفتار و کردار زنان، بلکه سرنوشت جان و حیات و بقای آنان در ید اختیار شوهران است. گزارش مجله‌ی زنان چاپ ایران (۱۷۰) از بیمارستانی در یوسف‌آباد، گستره‌ی قدرت شرعی مرد و معنی و مفهوم ریاست اسلامی وی را برملا می‌کند:

— طبق گزارشی که تحت عنوان "برای جراحی صورتم اجازه‌ی شوهرم را می‌خواستند" به چاپ رسیده است، زنی ستم‌دیده که در بیمارستان مذکور بستری است، وقایع دردناکی را گام به گام شرح می‌دهد. وی در ادامه‌ی تعریف داستان دردناک زندگی خود به آنجا می‌رسد که به راهنمایی نزدیکان شوهرش به شوهرش تکلیف می‌کند از کارهایش دست بردارد و مسئولیت خانه و خانواده و بچه‌هایش را به عهده بگیرد، یا طلاقش دهد و بگذارد آن‌ها چاره‌ی کار خود کنند:

... گفتم: آرت طلاق می‌گیرم اردشیر. گفت: غلط می‌کنی. بعد گفتم: طلاق می‌گیرم و بچه‌ها را هم می‌برم. گفت: نه، بچه‌ها را نمی‌دهم. گفتم:

(۱۶۹) — پیغمبر اسلام، ماخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Tabari, Milletler ve Hukümetler Tarihi, Milli Egitim, 1966, Cilt II, s. 819;

Ibn Ishak, s. 651; Quoted by İlhan Arslan, Sariat ve Kadın, s. 218-219.

(۱۷۰) — شماره‌ی فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۷۷.

برویم دادگاه، عضو بدنم را گرو می‌گذارم (۱۷۱) که طلاق بگیرم. فقط بچه
هالم را به من بده. گفت: نه.

بعد هر کاری می‌کردم، با او راه می‌آمدم اذیت می‌کرد. نه برادر بزرگ
داشتم نه پدر، نه کسی که بدادم برسد. پسر هم بزرگ شده بود، خیلی عذاب
می‌کشیدم. کفش نداشت، کاپشن نداشت. سرما می‌خورد. خیلی ناراحت بودم.
تا وقتی که شوهرم آمد و گفت: "قونگیس" بیا بروین خانه‌ی مادرت. شب آنجا
می‌مانیم و بعد می‌رویم دادگاه، تو عضو بدنت را گرو بگذار، بچه‌ها را بهت
می‌دهم. گفتم: "باشد".

شب ماندیم خانه مادرم. ساعت چهار صبح بود. خوابیده بودیم. پسر میلاد
پیش من خوابیده بود. یکی صدا کرد: "قونگیس". بازوی چپم را گرفت. گفتم:
"کی صدا می‌کنه". بعد یکپو آتش گرفتیم. برگشتم دیدم پسر سرش نزدیک
من است و دارد داد می‌زند. گفتم: "چیه مامان؟" سوخته بود. از باسنش تا
پایش. خیلی نزدیک من بود. دیدم اردشیر دوباره می‌خواهد اسید بریزد. سطل
لطف میلاد بود. خودم را انداختم جلو او. سینه‌ام سوخت. می‌خواست بریزد
روی صورت میلاد. شکر خدا میلاد سوخت. اردشیر فرار کرد. سطل خالی را
انداخت و فرار کرد. من داد می‌کشیدم: "سوختم، سوختم". مادرم سطل
خالی را برداشت تا آب بیارود. اردشیر فلک‌های آب را بسته بود. مادرم سطل
را پر آب کرد و ریخت روی من. همه‌اش آب اسید بود.

بعد افتادم توی بیمارستان و دردمسر. سوختگی‌ها به خاطر ده هزار تومان
کسری عفونت کرد. ۵۰ هزار تومان با پول فروش یخچال و فرش و وسایل
دیگر جور شده بود. برای ده هزار تومان خیلی سختی کشیدیم. هیچ کس

(۱۷۱) - نمی‌داند که آیا طبق قوانین شرعی قصاص، کسانی که چیزی برای
گرو گذاشتن ندارند، می‌توانند قسمتی از اندام خود را برای انجام کاری و به جا
آوردن تعهدی گرو بگذارند و در صورت عدم انجام تعهد، مجبور به پذیرفتن قطع
آن عضو شوند. این عمل به حدی غیرعقلانی و غیرانسانی است که نه قابل درک
است، نه قابل مقایسه با سنت معمول در جهان امروزی. داستان آن کلاغی است که
چون به سلطانی جنگل برگزیده شد، امر کرد تا همه‌ی پرندگان به جای غذای
معمول خود لجن بخورند. حیوانات جنگل مات و مبهوت به اعتراض برخاستند که:
"آین دیگر چه قانونی است؟" ولی میمون عاقل به آنان گفت:

"دنده تان نرم! که لجن خوردن را همان روزی انتخاب کردید که کلاغ را به
سلطانی جنگل برگزیدید. تا وقتی که کلاغ سلطان جنگل است، برای جنگلیان راهی
جز خوردن غذای کلاغ نیست."

نبرد. یک کیسول گاز داشتم. فروختم. مادرم رفته بود پیش دوستش و گفته بود: شما را به خدا ده هزار تومان بدهیدش فریگیس دارد می میرد. (۱۷۲) ... اما با این وجود بیمارستان عمل نمی کرد. منتظر اجازه ی اردشیر بودند. باید با اجازه ی کتبی او عمل می کردند. اگر می خواست اجازه دهد که اسید نمی ریخت روی صورتم.

در کجای دنیا و در کدام سیستم اجتماعی و قضایی، مردان در مورد درمان زنان بیمارشان تصمیم می گیرند؟ در کدام سیستم اجتماعی مردان حق دارند به روی زن و بچه شان اسید بریزند و با وجود این تا اجازه ندهند کسی حق ندارد سوختگی های ناشی از شکنجه و آسیدپاشی را درمان کند؟ آیا سیستمی غیر از سیستم پرافتاده ی برده داری و کنیزداری و مناسباتی جز مناسبات صاحب و کالا می تواند ناظر بر چنین عملی باشد؟ در هر حال، این مناسبات شرعی مبتنی بر احکام "اسلام راستین" و شرع "شیعه ی علوی" و فقه جعفری، نشان می دهند که در اسلام، نه فقط ریاست از خصایص غیر قابل تفویض شوهر است، بلکه در عین حال:

— اولاً این ریاست شرعی به معنی حق تصاحب و تملک مرد بر خانه و خانواده و زنان و فرزندان هم است و،

— در ثانی ریاست شرعی مرد نه ناظر بر اسلوب و قواعد امروزی، بلکه منطبق با معیارها و مناسبات دوره ی کنیزداری و برده داری است.

می بینیم که شریعتی بی سبب داستان تبعیت تسلیم طلبانه ی فاطمه از همسرش را نقل نمی کند. اینان همه با نقل این موضوعات و داستان های راست و دروغ، می خواهند افکار عمومی را برای پذیرش مناسبات مورد نظرشان آماده سازند و به زنان ایرانی تلقین کنند که:

— اگر می خواهید "فاطمه وار" زندگی کنید، مطلقاً تسلیم حق افزوده ی

(۱۷۲) — در کشوری که میلیاردها دلار پول زبان بسته ی نفت از آسمانش می بارد، زخم سوختگی انسانی ندار به خاطر نداشتن پول درمان، چرک می کند و کسی هم

شوهران تان شوید و از طریق به گردن گرفتن طوق کنیزی شوهران تان، هم سعادت این جهانی را برای خود، همسر و فرزندانتان تأمین کنید، هم همانند "مجاهدین" راه "اسلام راستین" پاداش و بهشت الهی بهره مند شوید. می‌بینیم که اگر دادن کلید بهشت به عنوان بهای جان آدم‌ها ابتکاری تازه است، پذیرش کنیزی برای نیل به پاداش آن جهانی، سابقه‌ای طولانی دارد.

به این دردمندی‌ها دل نمی‌سوزاند. این را می‌گویند: "عدل اسلامی".!

برده داری در بنیاد اسلامی

علی شریعتی از منشأ و منبع برده‌هایی که همسر فاطمه هم از آنان سهمی می‌خواست، حرقی نمی‌زند، ولی از آن جا که موضوع چندزنی مستقیماً با مسأله‌ی کنیزداری در ارتباط است، نگاهی ولو گذرا بدان را مسأله‌ای امروزی و ضروری می‌داند.

مراجعه به منابع اسلامی نشان می‌دهد که مسلمانان اصولاً برای حق مالکیت برده‌داران احترام قائل بودند و حتی از فرار بردگان مسلمان از یوغ صاحبان غیر مسلمان خود جلوگیری می‌کردند. برای نمونه از حضرت علی نیز نقل شده که گروهی از بردگان در جنگ "حنه" قبیل از عقد صلح از ارباب‌ها و مالکین خود جدا شدند، اما بیغمیز از عمل برده‌ها خشناک شد و آنها را نگاه داشت (۱۷۳).

در قرآن هیچ حکمی دایر به لزوم آزاد کردن برده یا علیه برده کردن انسان‌های آزاد وجود ندارد و هر جا که مسأله‌ی در این مورد پیش می‌آید، اصل برده‌داری و کنیزداری به عنوان سنت جاری و مناسباتی حلال و پذیرفته شده مورد مراجعه قرار می‌گیرد. به طور مثال در آیه‌ی ۸۹ سوره‌ی الصافه آزاد کردن برده‌ی خود مثل بخشیدن طعام خود کفاره‌ی بی‌وفایی به سوگند قرار داده شده است. در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی النساء موقع منع هم‌خوابگی با زنان شوهردار، هم‌خوابگی با کنیزان مستثنی شده و در آیه‌ی ۲۵ همین سوره چنین آمده است:

«و هر کس از شما که توانایی مالی نداشته باشد که با زنان آزاد مومن ازدواج کند (بهتر است) با کنیزان مومن چون ازدواج کند، پس با اجازه‌ی سرپرستان امالک‌شان با آنان ازدواج کنید و مهرهایشان را به وجه پس‌نیده به ایشان بدهید. ... آنگاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب ناشایستی (زنا)

(۱۷۳) - ۱ - طالقانی، پرتو اسلام، ج ۱، پیشین، ص ۱۱۹؛ ۲ - میرفطروس، ص ۶.

شدند، مجازات آنان به اندازه‌ی نصف مجازاتی است که بر زنان آزاد مقرر شده است ...

سوره‌ی النحل مستقیماً به نابرابری موجود بین مرد آزاد و برده اشاره می‌کند و حتی اجازه نمی‌دهد کسی با بخشیدن مال خود به بردگان، آنان را با خود برابر کند:

— خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که قدرت بر هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش به او روزی نیکویی بخشیده‌ایم و او از همان پنهان و آشکار می‌بخشد، آیا این دو برابرند؟ سیاس خدا را، آری بیشترین شان در نمی‌یابند (۱۷۴).

— و خداوند بعضی را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است، و برتری یافتگان بازگرداننده‌ی روزیشان به ملک بین‌هایشان (زیر دستان و بردگان‌شان) نیستند تا در آن برابر شوند، پس آیا به نعمت خداوند انکار می‌کنید؟ (۱۷۵).

در این زمینه حدیث‌های نبوی نیز فراوانند که از آن جمله است:

تسه کنند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی‌رود: بنده‌ای که از آقای خود گریخته باشد و ...؛ سه کنند که دعای‌شان پذیرفته نمی‌شود و کار نیک‌شان را به آسمان نمی‌برد: بنده‌ی گریزان تا پیش صاحبش برگردد و ... (۱۷۶).

در قرآن از برده و کنیز به عنوان اموال قابل خرید و فروش نام برده شده است. برای نمونه، آنها را "ملک یمین" (ملکت ایمنکم) به معنی "خریداری شده با دست راست یا بردگان مورد تصرف" (آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی الروم، آیه‌ی ۳۱، ۳۲ و ۳۳ سوره‌ی النور، آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی الاحزاب و آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی النحل)، "مملوک" به معنی "برده‌ای صاحب مالک" (آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی

(۱۷۴) - سوره‌ی النحل، آیه‌ی ۷۵.

(۱۷۵) - سوره‌ی النحل، آیه‌ی ۷۱.

(۱۷۶) - پیغمبر اسلام، حدیث‌های شماره ۱۱۲۲ و ۱۲۳۳، کلمات قصار حضرت رسول و سیری در نهج الفصاحه، ص ۳۵۱.

النحل) و "زُبَّة" (به فتح را و قاف و با) به معنی "برده و غلام زرخرید و همچنین ملک و زمینی که به کسی داده شود که تا عمر دارد از آن بهره و فایده ببرد" (نقل از فرهنگ صبا) (آیه ی ۹۲ سوره ی النساء، آیه ی ۸۹ سوره ی الحانده، آیه ی ۳ سوره ی المجادله و آیه ی ۱۳ سوره ی البده) نام می برد. بر این اساس، برده و کنیز تحت تصرف مطلق صاحب خود است. او حق دارد برده و بردگان خود را تا آخر عمر در تصاحب داشته باشد. بفروشد. به کسی ببخشد یا به شرط خدمت مادام العمر آزادشان سازد. در این مورد از میمونه بنت هاريس یکی از همسران پیغمبر اسلام حدیثی به شرح زیر نقل شده است:

— یک کنیز (برده ی زن) داشتم. بدون اینکه با همسر محمد مشورت کنم، آزادش کردم. پس از مدتی موضوع را به محمد خبر دادم. به من گفت: "کاش به جای آزاد کردن، وی را به یکی از دایی هایت هدیه می دادی، در این صورت بیشتر عمل خیر انجام می دادی" (۱۷۷).

باز در این مورد حدیث های فراوانی از منابع مورد اعتماد نقل شده است. دال بر این که در زمان پیغمبر اسلام، خلفای راشدین و ائمه، خرید، فروش، هدیه و تصاحب جنسی بردگان زن، آزاد و رایج بود و عملی پسندیده به حساب می آمد. همه ی منابع اسلامی متفق القولند که همه ی این بزرگان نیز، هم برده داشتند، هم برده و کنیز خریده، فروخته، هدیه گرفته و هدیه داده اند، هم با شرط و شروط رایج آزادشان کرده اند.

در اسلام راه هایی برای آزاد کردن برده پیش بینی شده و حتی از مسلمانان

(۱۷۷) — پیغمبر اسلام، ماخذ نقل و شماره ی حدیث به شرح:

- Buhari-Muslim hadistleri, No: 583; Buhari, Hibc, 15; Muslim, Zekat, No: 999; Tecrid-i Sarih, No: 1135; Quoted by Tekin, Muhammed ve..., s. 62.

خواسته شده است که برای جبران گناهان خود برده‌ای را آزاد کنند. ضمناً در سوره‌ی نور از مسلمانان برده‌دار خواسته شده است که در جهت سنت‌های جاری، برای برده‌هایی که خواهان آزادی هستند، "قرارداد آزادی" تنظیم کنند. این‌ها هیچ‌کدام به معنی آزادی بی‌قید و شرط بردگان نیست:

— "... و کسانی از ملک یمین‌هایتان (بردگان و کنیزانتان) که قصد بازخرید خویش را دارند، اگر در آنان خیری سراغ دارید، آنان را بازخرید کنید و به آنان از مال الهی (سهمی از زکات) که به شما بخشیده شده است، ببخشید ... (۱۷۸).

• محقق ترک‌الیهان آرسل در کتاب "شریعت و کوللیک"، (۱۷۹) خود این موضوع را به بحث می‌گشاید و برای تفسیر این آیه می‌نویسد: حتی در این جا که مسأله‌ی آزادی بردگان مطرح می‌شود، وجود سه شرط اساسی برای آزادی آنان جزو واجبات است:

— شرط اول آن است که خود برده یا کنیز خواستار آزادی خود باشد. ظاهراً این شرط در همه کس وجود دارد، چرا که هر انسان عاقل و بالغ خواستار رهایی از رنج و بهره‌کشی و امر و نهی برده‌دارانه است. اما طبیعی است که این شرط بیان نمی‌شود، مگر آنکه برده‌دار و کنیزدار اجازه و جرأت بیان خواست آزادی را به برده‌اش (مملوک و ملک‌یمین‌اش) بدهد و اصولاً با اصل آزادی برده موافق باشد.

— شرط لازم دوم آنست که برده بخواهد خود را بازخرید کند، یا به بیان دیگر قادر باشد بهای خود را بپردازد. از آنجا که همه‌ی کار و تولید و وقت و بی‌وقت برده‌ها به اربابان آنان تعلق دارد، پس بطور معمول بردگان پولی ندارند که بتوانند خود را بازخرید کنند. این شرط به معنی در بردگی ماندن بردگان و حتی بردگان مسلمان است و فقط زمانی می‌تواند به آزادی برده

— (۱۷۸) — سوره‌ی النور، آیه‌ی ۲۳.

(۱۷۹) - İlhan Arsel, Sariat ve Kolclik, s. 41-42.

منجر شود که برده‌ای خریشاوندی پولدار داشته باشد و بخواهد بهای وی را پرداخت کند. باید توجه کرد که بهای برده را نیز برده‌دار تعیین می‌کند. یعنی که اگر برده‌دار نخواهد برده‌ی خود را ولو برای آزاد شدن بفروشد، هیچ مرجع شرعی نمی‌تواند وی را به این کار مجبور کند یا برای آزادی وی قیمت معقول تعیین کند.

— شرط سوم آنست که برده یا کنیز عمل خیری برای ارباب و مالک خود انجام بدهد. این نیز به معنی قفل کردن هرگونه اقدام رهایی‌بخش از سوی برده و بردگان است، چرا که این برده نیست که باید با مبارزه‌ی خود به آزادی نایل آید. دیدیم که هرگونه اعتراض به برده و برده‌داری از نظر شرعی منع شده است. این ارباب و مالک برده و کنیز است که تعیین می‌کند که "عمل خیر" چه معنی دارد و فقط اوست که می‌تواند انجام "عمل خیر" از سوی بنده و کنیز خود را تأیید کند. یا نکند. بدین معنی، ارباب و صاحب برده و کنیز فقط زمانی برای آزادی آنان مورد سفارش قرار می‌گیرند که آب و باد و مه و خورشید و فلک همه به سود برده و کنیز در کار باشد و رقم بخورد.

اینهم دلیلی است بر این که برده‌داری حتی در کنار سیستم زمین‌داری و با تغییر صورت‌بندی اجتماعی در جوامع مسلمان‌نشین تا به دیروزها دوام آورد و اگر امر و نهی و اجبار اروپا و آمریکا نبود، حتی در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ نیز در کشورهای مسلمان‌نشین به پایان نمی‌رسید و امکاناً امروزه نیز به شکلی از اشکال ادامه می‌یافت.

محقق مذکور، هم‌چنین دستورات اسلام در مورد برده‌داری را با سوابق برده‌داری یهودیان مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اسلام در این مورد بسی سخت‌تر از یهودیان عمل کرده است. طبق آیات تورات:

— اگر برادرت، یک مرد یا زن عبرانی، به تو فروخته شوند و شش سال به تو بردگی کنند ... در سال هفتم موظف هستی وی را به صورت فرد آزاد

رها سازی ... اما او را دست خالی رها نمی‌کنی، از کله و زمین و محصول خود به وی هدیه خواهی داد ... (۱۸۰).

در اسلام یک چنین حمایتی نه از بردگان مصلان می‌شود، نه از بردگانی که در راه برادری اسلامی و دینی کوشیده‌اند. تازه شیعیان یک قدم پیش‌تر بر می‌دارند و به اندازه‌ی هر برده‌دار و برده‌فروش حسابگر، آزاد کردن بنده‌ی غیر مسلمان را از هر طریقی جز در مقابل وجه نقد مجاز نمی‌دانند (۱۸۱) و آزاد کردن برده‌های غیر مسلمان، به سبب‌های انسانی یا از راه پرداخت کفاره‌ی گناهان را حرام می‌دانند.

تازه اگر ابر و باد و مه و خورشید و فلک به نفع برده‌ای کار کنند و برده‌ای شانس آزادی داشته باشد، طبق شرع و سنت‌های اسلامی، آزاد کردن بردگان به معنی رها کردن مطلق آنان از نظارت و کنترل برده‌داران نیست. برده‌ای که به هر سببی آزاد می‌شود، تحت نظام کنترلی که "قربت‌الحکمه" نامیده می‌شود، مجبور است از ارباب سابق خود حرف بشنود و "ولایت" او را تا پایان عمر گردن نهد. این است که بردگان آزاد شده، پس از آزادی، در شکل دیگری از مناسبات اربابی و تبعیت، به خدمتکاران مزدی اربابان سابق خود تبدیل می‌شوند. در این مورد آورده ابن زبیر حدیثی از آیشه نقل کرده است:

— کنیزی بنام به‌ریره برای پرداخت بهای آزادی خود از آیشه (همسر رسول) قفای کمی کرد. عایشه جواب داد: "به شرط تعلق "قربت‌الحکمه"ی" به من، بهای آزادی وی را پرداخت می‌کنم". اما صاحب کنیز این شرط را نپذیرفت (او می‌خواست با آزاد کردن کنیز این حق را برای خود نگهدارد). عایشه به همسرش مراجعه کرد. پیغمبر اسلام گفت: "به‌ریره را از صاحبش

(۱۸۰) — تورات، عهد قدیم (Bibel, Gamla testament)، کتاب چهارم موسی، بخش ۱۵، بند ۱۸-۱۲.

(۱۸۱) — بطروشفسکی، ص ۲۸۹.

خریداری کن و انتقال "ولایت" را هم شرط بگذار. بدین ترتیب عایشه این کنیز را از صاحبش خریداری کرد و پس از آن که حق بردگی اش را به خود انتقال داد، وی را آزاد ساخت (۱۸۲).

به بیان دیگر، به جای آن که عایشه آزادی کنیز مذکور را بخرد، که در آن صورت حق "ولایت" وی در دوره‌ی آزادی کماکان در اختیار صاحب قبلی اش می ماند، خود کنیز را از صاحبش خرید و سپس آزاد کرد. و بدین ترتیب، بطور اتوماتیک، تحت مناسبات شرعی "قربت‌الحکمیه" حق "ولایت" وی را به خود اختصاص داد.

در این نگرش، به همان اندازه که زنان آزاد نسبت به مردان آزاد کم ارزش به حساب می آیند، بردگان زن یا کنیزان نیز نسبت به بردگان مرد از ارزش و حقوق کمتری برخوردارند. در این مورد از عایشه نقل شده است که:

— "خواستم یک برده‌ی مرد و یک برده‌ی زن (کنیز) را آزاد کنم. رسول خدا به من گفت: ابتدا از برده‌ی مرد شروع کن و بعد از او کنیزت را آزاد کن." (۱۸۳).

زنان برده (کنیزها) عموماً به عنوان ابزار کار و جنسی شناخته می شوند. صاحبان زنان برده می توانند و حق دارند که زنان برده را به اندازه‌ی مردان برده مورد بهره‌کشی قرار دهند: بخرند، بفروشند، اجاره دهند. به کسی

(۱۸۲) — ماخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Sahih-i Buhari Muhtasari, Urve İbn-i Zubeyr'in Aysel'den rivayeti, Cilt VI, S: 480; Quoted by İlhan Arsel, Şariät ve Kolelik, s. 62.

(۱۸۳) — ماخذ نقل و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Ebu Davud, Talak, No: 2237. İbn-i Marcan, İtk, 10, No: 2532, Nesai, Talak, 6161, Quoted by Arif Tekin, Muhammed ve... s. 62.

ببخشند، یا آزاد سازند و از حق ولایت آنان بهره مند شوند. اضافه بر آن، صاحبان برده حق دارند از جنسیت زنان برده نیز هر گونه که خواستند بهره ببرند، یا حتی بهره مندی جنسی آنان را به دیگران ببخشند. آنان حق دارند که هر وقت خواستند با زنان برده رابطه‌ی جنسی برقرار کنند و همخوابگی داشته باشند. در این صورت، نه مراسمی لازم است، نه جلب موافقتی و نه حتی پرسشی. البته در قرآن مجبور کردن آن بخش از زنان برده که عزم پاکدامنی دارند به فحشا و خودفروشی ممنوع شده است:

— ... و کنیزانتان را، اگر عزم پاکدامنی دارند، به فحشا وادار نکند که بهره‌ی دنیوی به دست آرید؛ و هر کس ایشان را (برای ایشکار) اجبار کند، بداند که خداوند با توجه به اکراه‌شان، آمرزگار مهربان است (۱۸۴).

زنان اسیر جنگی بخشی از زنان برده را تشکیل می‌دهند. در آیه‌ها و سوره‌های فراوان تصاحب زنان اسیر به مسلمانان حلال اعلام شده است. در آیه‌ی ۳ سوره‌ی النساء، به کسانی که نمی‌توانند با زنان خود عادلانه رفتار کنند، توصیه شده است که به یک زن یا به هم‌بستری با کنیزانشان اکتفا کنند. در آیه‌ی ۲۴ همین سوره حتی همبستری با زنان برده و کنیزانی که شوهر دارند، آزاد اعلام شده است. در مورد علت نزول این قسمت از آیه‌ی مذکور حدیثی از ابوسعید الهودری نقل شده است:

محمد در جنگ حنین یک گروه از اصحابش را به منطقه‌ی اوتاس فرستاد. آنان بر ساکنان اوتاس پیروز شدند و زنان‌شان را برای ما آوردند. در آن موقع اشتهای ما برای زنان شدیداً تحریک شده بود. محمد این زنان را بین مسلمانان تقسیم کرد، اما برخی از مسلمانان به این عنوان که اینان زنان مشرکین‌اند (شوهر دارند) از همخوابگی با آنان خودداری کردند. در همان موقع این آیه به شرح "همبستری با زنان شوهردار ممنوع است، ولی زنان اسیر جنگی از این دستور مستثنی هستند" نازل شد. بدین معنی اگر این نوع زنان صاحب همسر هم باشند قابل همبستری‌اند. با نزول این آیه اعتراضات و

خودداری‌ها به پایان رسید و از آن پس زنان اسیر شوهردار نیز مورد استفاده‌ی جنسی مسلمانان قرار گرفتند" (۱۸۵).

تصاحب این زنان فقط فردی نبود و در بسیاری مواقع یک زن اسیر از سوی چند نفر مسلمان مورد تجاوز قرار می‌گرفت و وقتی هم مسأله‌ی حاملگی پیش می‌آمد، بین مردان مختلفی که با یک زن اسیر هم‌خوابه شده بودند، دعوا و اختلاف پیش می‌آمد و موجب مراجعه به پیغمبر اسلام و اصحاب وی می‌شد. طبق حدیثی که از سوی ابو داوود نقل شده است:

– "یکبار علی باعث توافق سه مرد مسلمانی شد که قبلاً با یک زن کنیز و اسیر بطور همزمان همبستر شده بودند و پس از آنکه زن مذکور حامله شده بود، بر سر تعیین پدر بچه دچار اختلاف و بگومگو بودند. راهی که علی برای حل مسأله انتخاب کرده بود به حدی موجب خوشحالی پیغمبر اسلام شد که جلو خنده‌ی خود را نمی‌توانست بگیرد" (۱۸۶).

اما برده یا برده‌هایی که مورد بحث شریعتی قرار می‌گیرد، عموماً نه فقط برده‌های سابقاً برده، بلکه بسیاری انسان‌های آزادی بودند که به اسارت مسلمانان در آمده بودند و از آن طریق طوق بردگی به گردنشان انداخته شده بود. عمده‌ی اینان را زنان و کودکان قبایل شکست خورده تشکیل می‌دادند که به اصطلاح "صاحبان" خود را از دست داده بودند. بدین معنی، وقتی

(۱۸۵) – ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Muslim, Reda, No: 1456; Ebu Davud, Nikah, No: 2155; Tirmizi, Nisa Tefsiri, No: 3016-3017, Nikah, 59, Bab: 6\110; Quoted by Arif Tekin, Muhammed ve... s. 41-42.

(۱۸۶) – ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Ebu Davud, Talak, No: 2269; İbni Mace, ahkam, No: 2348; Nesai, Talak, 6\182; Quoted by Arif Tekin, Muhammed ve... s. 42.

مردانی یا، یا بی کتاب، با مسلمانان جنگ می کردند و شکست می خوردند، زنان و فرزندان آنان به عنوان اسیر در اختیار مسلمانان قرار می گرفتند. دخالت کردن یا نکردن این زنان در جنگ، تغییری در سرنوشت آنان به وجود نمی آورد. بنا به سنت دوره ی رسول، قسمتی از زنان و دخترانی که بدین نحو اسیر شده بودند، به صورت برده به این و آن بخشیده می شدند و بقیه یا به مسلمانان پولدار فروخته می شدند، یا در بازارهای برده فروشان اکتاف و اطراف به فروش می رسیدند.

جالب است که برده کردن مردم آزاده و بخصوص زنان و کودکان فقط شامل دشمنان اسلام نبود و در مورد مسلمانانی هم که تغییر عقیده می دادند و از دین روی بر می گرداندند به کار می رفت. برای نمونه:

— خلفای اسلامی و از آن میان ابوبکر و علی فرمان دادند تا هر که را که از دین برگشته باشد با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند (۱۸۷).

نمونه ای از به بردگی کشیدن زن و فرزندان را در جریان اختلاف مسلمین با قومی یهودی اهل کتاب به نام بنی کوریطه چنین نقل می کنند:

می دانیم که قبیله های یهودی الاصل مدینه به خاطر رقابتی که با مکه و مرکزیت اقتصادی آن داشتند به مسلمین که علیه نظم موجود آنجا بر پا خاسته بودند پناه دادند. پیغمبر اسلام به مدینه پناه برد و مهاجرت ایشان به مدینه به سرفصل تاریخ مسلمانان تبدیل شد. در دو سال اول مهاجرت، مسلمین عموماً با سختی زندگی می کردند تا آنکه با بستن راه کاروانهای مکیان و تاراج آنها، ورق برگشت و طعم پیروزی و گرفتن غنیمت را به مسلمانان چشانیدند. از آن پس، هر چه مسلمانان قوی تر شدند، به همان اندازه

(۱۸۷) — علی میرفطرس، پیشین، ص ۷۹ به نقل از: تاریخ ضری، ج ۴، ص ۱۳۷، (۱۳۸)، ۱۴۰۷، ۱۴۱۰؛ اصول کافی (کلینی) ج ۲، ص ۱۲۴.

بر اقوامی که آنان را پذیرفته بودند و به آنها پناهِ داده بودند، سخت تر گرفتند (۱۸۸). قبایل مذکور یکی پس از دیگری مورد محاصره قرار گرفتند و چون تاب مقاومت نیاوردند، به وساطت قبیله‌ای سوم جان خود را برداشتند و محل زندگی خود را ترک کردند و هر چه از ملک و باغ خرما بود برای مسلمین به جا نهادند.

پس از محاصره و شکست قبیله‌ی بنی‌النضیر و تصرف اموال آنان از سوی مسلمین، قبیله‌ی بنی‌کریظه تنها قبیله‌ی معتبر یهودی در یثرب بود. کویا بنا بود که آنها از داخل مدینه به یاری قریشیان که مدینه را محاصره کرده بودند بشتابند، ولی پیغمبر اسلام با تدبیری میان آنان نفاق انداخت و در نتیجه جلو یاری آنان به ابوسفیان و لشکر کفار مکه را گرفت. کار محاصره‌ی مسلمین با شکست روبه‌رو شد و ابوسفیان، رهبر کفار و سرمایه‌دار مکه از فتح مدینه مأیوس شد و حصار را ترک کرد. این فرد پس از فتح مکه مورد لطف پیغمبر قرار گرفت و خانه‌اش، همانند خانه‌ی کعبه، منطبقه‌ی امن اعلام شد. وی همچنین همراه با پسرش معاویه که بعداً مؤسس حکومت امویان شد، هر کدام ۱۰۰ شتر جایزه گرفتند. خود به فرماندهی نیروهای اسلامی و پسرش معاویه به کاتبی منصوب شدند و خواهرش به افتخار همسری پیغمبر اسلام نایل آمد.

پس از بازگشت نیروی مکه به فرماندهی ابوسفیان، مسلمانان به کوی بنی‌کریظه حمله کردند و آن‌ها را محاصره کردند. این محاصره بیست و پنج روز طول کشید تا این که بالاخره این قبیله نیز حاضر شدند، هم‌چون دو قبیله‌ی دیگر یهودی، دارایی خود را گذاشته و سالم از مدینه خارج شوند. ولی محمد چنین نمی‌خواست، چرا که به واسطه‌ی همدستانان آنان با

(۱۸۸) برای اطلاعات بیشتر به ص ۲۰۲ ۱۹۶ کتاب ۲۳ سال علی دشتی مراجعه شود.

ابوسفیان، کینه‌ای از آنان در دل داشت و نابودی آنان را باعث ازدیاد شوکت اسلام و مرعوب کردن دیگران می‌دانست. بنی قریظه از بیم این تصمیم به طایفه‌ی اوس متوسل شد تا همان رفتاری که با وساطت رأسائی طایفه‌ی خزرج با دو طایفه‌ی دیگر یهودی شده بود، با آنان نیز بکار بسته شود. وقتی آنها از بنی قریظه شفاعت کردند، پیغمبر فرمود:

— من یکی از روسای اوس را درین کار حکم می‌کنم. هر چه او گفت بدان عمل خواهم کرد.

پس سعد بن معاذ را حکم قرار داد چرا که می‌دانست وی از بنی قریظه دلی برخوردار دارد. سعد هم حدس و میل پیغمبر را کاملاً تحقق بخشید و حکم کرد تمام مردان قریظه را گردن بزنند و زن و فرزندان آنان را به بردگی بگیرند و تمام اموالشان بین مسلمانان تقسیم شود. ... در بازار مدینه چندین گودال کنده شد. هفت صد یهودی تسلیم شده و امان خواسته را یکی پس از دیگری گردن زدند (۱۸۹).

مطابق این روایت، پیغمبر اسلام پس از کشته شدن اسیران مرد، ۱۶ نفر از زنان و دختران را برگزید. از اینان ریحانه را برای خود برداشت و ۱۵ نفر دیگرشان را بین مسلمانان و دوستان خاص خود توزیع کرد (۱۹۰). ریحانه مشمول اصطلاح قرآنی "ما ملکت ایمانهم" بوده و همخوابگی با وی هیچگونه مراسم و تشریفات را ایجاب نمی‌کرده است. وی که اسیر و سهم پیغمبر بود، نه اسلام آورد، نه حاضر شد زن عقدی محمد شود، و ترجیح داد به حال بردگی در خانه‌ی وی بماند (۱۹۱).

(۱۸۹) — علی دشتی، پیشین، ص ۲۰۲-۲۰۱ و
- Arif Tekin, Kur'an' in Kokeni, s.109.

(۱۹۰) — علی دشتی، پیشین، ص ۲۶۳ و
- Arif Tekin, Kur'an' in Kokeni, s.109.

(۱۹۱) — علی دشتی، پیشین، ص ۲۶۴-۲۶ و
- Arif Tekin, Kur'an' in Kokeni, s. 109

پیغمبر اسلام در جنگ با قبیله ی بنی مصطلق، جویریة، دختر حارث بن ابوضرار رئیس قبیله و در جنگ آتی خیبر هم، صفیه دختر حمز بن اخطب (یهودی) و زن کنانه بن ربیع از روسای خیبر را برای خود انتخاب کرد. بدین ترتیب تعداد زنان ایشان که از بین اسیران انتخاب شده بودند به سه نفر رسید (۱۹۲). این تعداد غیر از کنیزانی بودند که برای کار یا همبستری در خانه ی ایشان به سر می بردند (۱۹۳).

در هر صورت، پس از انتخاب و تقسیم این زنان بین فرماندهان و نزدیکان، جمعی از زنان اسیر زن نیز به دیگر مسلمانان بخشیده شدند و تعدادی هم در همان جا به فروش رسیدند. از بین خریداران مسلمان، عثمان داماد رسول و خلیفه ی سوم بیشتر زنان ثروتمند را انتخاب و خریداری می کرد و عبدالرحمان بن اوف زنان جوان را می خرید. جمعی از قبیله های یهودی هم که با مسلمانان روابط حسنه داشتند، برای نجات اسیران یهودی از بردگی و کنیزی، به خریدهایی ولو محدود دست زدند (۱۹۴). برای نمونه یهودی بی بنام ابوجم نقل می کند که:

– من از محمد دو زن را که هر کدام سه بچه داشت، جمعاً به مبلغ ۳۰۰ دینار (پول طلا) خریداری کردم. (۱۹۵)

(۱۹۲)- Arif Tekin, Kur'an' in Kokeni, s. 109-110..

(۱۹۳) .. جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به:

- Arif Tekin, Muhammed ve Kurmaylarının hanımları, s. 83-182.

(۱۹۴) ماخذ و شماره ی حدیث به شرح:

- Ta'rid-i Sarih, Diyanet, No:1575; Buhari-Muslim hadisleri, No:1154; Buhari-Muslim hadisleri, No: 1154; Buhari, Megazi, 14; Muslim, Cihad, No: 1766; Ebu davud, harac, No: 3005; Zehebi, Tarihi Islam, 2/317; Ibn Seyyedin, Nas, 2/112. Ibn Esir, No: 1997; Taberi, Milletler ve Hukumetdarlar Tarihi, 5/505-508; Ibn Kesir, Bidaye-Nihaye, 4/128; etc. Quoted by Arif Tekin, Kur'an' in Kokeni, s. 109-110.

(۱۹۵)- Ibid, s. 110.

از مسلمانان محمد بن مسلمه نقل می کند که:

در جریان تقسیم زنان اسیر در جنگ با بنی کورظه، برای من سه نفر زن رسید که همه شان را هم بفروش رسانیدم (۱۹۶).
پس از آن، پیغمبر اسلام مابقی زنان را همراه با پسر بچه های به اسارت گرفته شده، بخشی را وسیله ی سعد بن زید به منطقه ی نجد و بخشی دیگر را به منطقه ی شام برای فروش روانه ساخت. طبیعی است که اینان برای بردگی و کنیزی بفروش می رفتند. (۱۹۷)

(۱۹۶) - ماخذ و شماره ی حدیث به شرح:

- Ta'rid-i Sarih, Diyanet, No:1575; Buhari-Muslim hadisleri, No:1154, Buhari-Muslim hadisleri, No 1154; Buhari, Megazi, 14. Muslim, Cihad, No: 1766; Ebu davud, harac, No: 3005; Zehebi, Tarihi Islam, 2/317; İbnı Seyyedin, Nas, 2/112; İbn Esir, No: 1997; Taberi, Milletler ve Hukumetdarlar Tarihi, 5/505-508; İbn Kesir, Bidaye-Nihaye, 4/128; etc., Quoted by Arif Tekin, Kur'an'ın Kökeni, s. 110.

(۱۹۷) - ماخذ و شماره ی حدیث به شرح:

- Ta'rid-i Sarih, Diyanet, No:1575; Buhari-Muslim hadisleri, No:1154, Buhari-Muslim hadisleri, No 1154; Buhari, Megazi, 14; Muslim, Cihad, No: 1766; Ebu davud, harac, No: 3005; Zehebi, Tarihi Islam, 2/317; İbnı Seyyedin, Nas, 2/112; İbn Esir, No: 1997; Taberi, Milletler ve Hukumetdarlar Tarihi, 5/505-508; İbn Kesir, Bidaye-Nihaye, 4/128; etc., Quoted by Arif Tekin, Kur'an'ın Kökeni, s. 109.

فصل نه

تیپ "زن ایده آلی" و سنت های اسلامی

سنت های اسلامی

علی شریعتی نیز همانند همزم خود آیت الله مطهری، با مراجعه به سنت های صدر اسلام به لزوم غیرقابل نقد و بدون چون و چرا بودن آنها اشاره می کند. به باور وی، برخلاف آنچه امروز دشمن و دوست می پندارند، شیعه سنی ترین مذاهب اسلام است (پیشین، ص ۱۵). بی سبب نیست که وی اجرای سنت های اسلامی و اسلامی شده را، با توصیفی شاعرانه، به تفصیل شرح می دهد و بدین وسیله به هر سنت معمول در سوره های صدر اسلام لباس مقدس و الهی ملی پوشاند، اجرای سنت های باقی مانده از دوره ی رسول را وظیفه و شرط اساسی می داند و شیعیان را، که گویا سنی تر از هر سنت گرای دیگر و به این مفهوم، بیش تر از سایرین با بدعت و نوجویی سر ستیز دارند، به ادای این وظیفه فرا می خواند:

... جلسه ی عقد، خطبه خواند:

«فاطمه دختر پیغمبر بر چهار صد مثقال نقره، طبق سنت قائمه و فریضی و آنچه...»

و صورت جهیزیه ی فاطمه...

یک دستاس، یک کاسه ی چوبی، یک زیلو

در آغاز محرم سال دوم هجری، علی بیرون شهر مدینه، کنار مسجد قبا، خانه ای یافت و زهرا را به خانه برد. (پیشین، ص ۱۳۸)

این جا بحث بر سر آن نیست که در بنیاد اسلامی چه سنت و رسمی در مورد ازدواج معینی برپا شد، کدام یک از این مراسم و سنت ها باقی مانده از دوره ی های به اصطلاح "جاهلیت" بود، یا کدام یک از امور آن روزی با معیارهای امروزی قابل تأیید یا تکذیب‌اند. مقصود آن است که پیام بنیادگرایان این زمان هر چه درست تر و صریح تر مشخص شود و این پیام در رابطه با زندگی مردم ایران و طبقه متوسط شهرنشین ایران، به درستی توضیح داده شود.

می بینیم که شریعتی سابقاً "سنت شکن، از طریق عبارت «سنت‌های قائمه و فریضه‌ی واجبه» نه فقط بر صحت این سنت‌ها در زمان خود تاکید می‌ورزد، بلکه آنها را مقدس و واجب هم نام‌گذاری می‌کند، و پذیرش موبه‌صوی آنها را برای «فاطمه‌وار» ریستن در امروزه روز لازم می‌شمارد. سنت‌های مورد اشاره در متن مذکور را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- سنت ازدواج دختر با وساطت و نمایندگی پدر، یا این سنت که مردان، زنان را شوهر می‌دهند و حق همسرگزینی زنان، مکروه و محدود است. مطهری این فکر را با این استدلال کامل می‌کند:

.. آیا راست است که زن وفا ندارد؟ پیمان محبت زن سست است؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد؟ این هم راست است و هم دروغ، راست است اگر عشق از زن شروع شود، اگر زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل ببندد آتش زود سرد می‌شود، به چنین عشقی نباید اعتماد کرد" (پیشین، ص ۲۴۴).

۲- سنت مرد مکانی که از آثار دوره‌ی پدر سالاری است، بخصوص آن‌ها که زنان هم چون کالای خریداری شده به مکان و قبیله‌ی مرد انتقال می‌یافتند و بخشی از دارایی وی را تشکیل می‌دادند. حتی اگر ساختمان مسکونی خانواده‌ی اسلامی متعلق به زن باشد، باز هم این مرد است که صاحب خانه و کاشانه به حساب می‌آید و زن بدون اجازه‌ی مردش مجاز به آوردن مهمان ولو محرم به خانه نیست.

۳- سنت مهریه، که به همزاه سایر پرداختی‌های دیگر، همانند شیربها و غیره، ریشه در خرید و فروش زنان دارد و در اصل مبین آن است که مرد بهای تصاحب زن را می‌پردازد، یا تضمین می‌کند. سنت جهیزیه هم ریشه در تسلط قبیله‌ای و گروه‌های خویشاوندی دارد. این سنت‌ها قبل از اسلام هم بوده‌اند و بعداً هم وسیله‌ی پیغمبر اسلام به رسمیت شناخته شده‌اند، اما علت به کار بردن آنها برای آن نبود که این سنت‌ها مقدس و الهی بودند، بلکه بدان سبب بود که شرایط آن روز اجرای آنها را لازم می‌شمرد و با

اجرای آن‌ها، بین سنت‌ها دردی درمان و مشکلی حل می‌شد. این بدان معنی است که اگر این سنت‌ها کارکردی نداشتند و مشکلی بر مشکلات موجود اضافه می‌کردند، از اجرای آنها خودداری می‌شد با آلت‌رناتیوی برای آن‌ها پیدا می‌شد.

با این وجود دینداران و متعصبان اسلامی ما به صرف بدبیرفته شدن اینگونه امور در جامعه‌ی اولیه و بنیادی اسلام، به سختی به این سنت‌ها، که امروزه قدیمی و کهنه شده‌اند، چسبیده‌اند. به باور آنان نه فقط هر چه پیغمبر اسلام انجام داده صحیح بوده، بلکه در عین حال این صحت تا ابد ادامه دارد. آنان معنی گذشت زمان و تحول اجتماعی را نمی‌فهمند. و نمی‌توانند هضم کنند که اگر خود رسول هم امروز وجود می‌داشت، به عنوان انسانی عاقل و منیر، به احکام و سنت‌هایی مراجعه می‌کرد که امروزی‌اند و مشکلی را در امروزه روز رفع می‌کنند.

در طول دهه‌های اخیر، این فناناتیسم لانه‌کرده در ایران، و مشخصاً بین اسلام‌گرایان ایرانی، با بروز افکار بنیادگرایی و پیدا شدن بنیادگرایی چون شریعتی و مطهری، فرصت تجدید حیات دوباره یافت و به صورت بیماری حشک‌اندیشی و غیرقابل‌علاجی در آمدند. این است که اسلام‌گرایان ما سخت سنت‌گرایند و همه‌ی هم و غم خود را صرف برگرداندن مردم به زمانی و تبعیت از سنت‌هایی می‌کنند که دیگر کارکردی ندارد، نیازی را رفع نمی‌کنند و حتی جلو حرکت آسان مناسبات اجتماعی را می‌گیرند. به طور مثال، هنوز هم که هنوز است کمر خانواده‌ها و مردم ایران زیر بار این سنت‌های تقدیس شده‌ی مهریه و جهیزیه می‌شکند و اجرای سنت‌های مورد تقدیس شریعت‌زواهان و بنیادگرایان اسلامی، مسایل فراموش شده و به تاریخ پیوسته‌ای چون شیربها و پرداخت بها و خرید و فروش زنان و دختران را از نو در جامعه‌ی ایران مطرح می‌کند.

این گونه پافشاری‌های تعصب‌آمیز و اندیشه‌های دکماتیک، جامعه و فرهنگ ما را به شدت دچار رکود و ایستایی کرده و راه تحولات را به روی آن

سته‌اند. دفاع از عناصر فرهنگی کهنه و سنت‌های ناکارآمد و عدم پذیرایی عناصر نو، از ویژگی‌های عمده‌ی این رکود فرهنگی و اجتماعی است. به سبب این عدم پذیرش هم نیست که امروزه کشور و جامعه‌ی ما از نظر فرهنگی و اجتماعی نه فقط نسبت به دنیا، بلکه در مقایسه با کشورهای مسلمان‌نشین پیرامون خود، چهره‌ی عقب‌مانده‌تری به خود گرفته و توان پذیرش و خودی‌کردن عناصر نو و مدرن را از دست داده است. جامعه‌ی رکودی اما به جای پیشرفت، در مدارک پسرقت به جامعه‌ای رکودی و قبیله‌ای در اعماق تاریخ است. جامعه‌ی ما، به جای ترقی و پیشرفت، از هر فرصتی از تحولات اجباری جاری روی بر می‌تابد و در راه بازگشت به گذشته‌های تاریک، حتی از گردن زدن عناصر و نیروهای مترقی و پیشرو خود ابا نمی‌کند. جامعه‌ی ما، هر از گاهی، به آسانی شرایط سرکوبی تحولات اجتماعی و نیروهای ترقی‌خواه را فراهم می‌آورد. فائادگرایی و بنیادگرایان اسلامی، هم محصول این عقب‌ماندگی تاریخی‌اند، هم عامل ایجاد این وضع رکودی‌اند و مسئولیت آن را با همه‌ی مرتجعین دیگر قسمت می‌کنند.

فراوش نباید کرد در زمانی که این پیغمبران حسینی‌ی ارشاد سنت‌گرایی را تبلیغ و تحول و پیشرفت را محکوم می‌کردند، و به وقتی که بازگشت به دوره‌های اولیه و بنیادهای دینی را به عنوان تنها راه حل مسایل و مشکلات ناشی از نظم طبقاتی حاکم، بار جوانان تهران می‌کردند، بسیاری از این سنت‌ها در بین نسل جوان تحصیلکرده‌ی ایرانی در حال فراموشی بود. یاد تحولات فرهنگی به سختی می‌وزید، برابری و مساوات زن و مرد داشت به معیار ارزشی جامعه و حداقل جامعه نسل تحصیلکرده تبدیل می‌شد:

- بسیاری از جوانان تحصیل کرده در تهران و شهرهای بزرگ ایران داشتند در مورد آینده و ازدواج خود، خود تصمیم می‌گرفتند.

- بسیاری همسر خود را در محیط تحصیل یا کار بر می‌گزیدند و قبل از آنکه واندین خود را خیر کنند، از نظر ازدواج و اجرای مراسم و هم‌چنین

۱
محل زندگی و برنامه‌ی آتی مشترک، به توافق می‌رسیدند.

- بسیاری از دختران تحصیل کرده از تنظیم قرارداد مهریه خودداری می‌کردند و آن را علیه اصل برابری زن و مرد می‌دانستند و بسیاری دیگر، بردن جهیزیه را نمی‌پسندیدند و ترجیح می‌دادند همه چیز را به طور مشترک و برابر آغاز کنند و فراهم آورند. ازدواج و شرایط آن در میان اقشار شهری، روز به روز ساده‌تر می‌شد و سنت‌ها و عرف و عادات در برابر بدعت‌های جدید نسل جوان شهرنشین رنگ می‌باخت.

در واقع همین تحولات باعث شدند که جامعه‌ی متعصبان مذهبی دچار آشوب شود و به واکنش دست برند. بی‌سبب بود که این پیغمبران بنیادگرا، از لاک فرقه‌بندی‌های خود بیرون آمدند و برای سنگ انداختن در برابر این تحولات، موضوع زن و خانواده را در راس برنامه‌های تبلیغاتی خود قرار دادند و حتی برای بازگشت از راهی که طی شده بود، الگوی ایده‌آلی انتخاب کردند و تقلید مو به موی آن را خواستار شدند.

چنین بود که در آن زمان و در حال و هوایی که آزادی زن و برابری جنسی روز به روز هواداران و طرفداران بیشتر می‌یافت، و سنت‌های اسلامی مورد انتقاد و بی‌توجهی قرار می‌گرفت و از خاطره‌ها زدوده می‌شد، صدای مطهری و شریعتی برای بازسازی سنت‌های "اسلام راستین" نه آن که صدای رستاقیز، رهایی، ساده‌گرایی، آزادی و استقلال زنان و نسل‌های جدید نبود، بلکه حکم جهاد علیه آزادی نسل‌های جوان و رهایی از سنت‌های کهنه بود. این البته چیزی نبود که در زمان خود و در حال و هوای شیفتگی بیمارگونه‌ی آن روز توجهی را جلب کند، یا با منع و مانعی برخورد کند.

ظاهراً این آقایان از ماحصل کار و فکر و بیان خود آنگاه بودند و می‌دانستند با اعلام جهاد علیه رهایی از سنت‌ها و با فریضه شمردن هر سنت جاری در دوره‌های اولیه‌ی اسلام، به چه نتیجه‌ای می‌خواهند برسند. اگر چه هرکدام از اسلام‌گرایان حسیه‌ی ارشاد ادعای خاص خود را داشتند، اما

همه‌ی آنان خواهان بازگشت به سنت‌های اسلامی و برقراری احکام کتاب و حدیث و مندرجات رساله‌های علمای راستین و مجاهد^۱ بودند. برای همه‌ی آنان، آنچه "آزادی زن" خوانده می‌شود، با بی‌بندوباری تفاوت چندانی نداشت و بقول شریعتی توطئه‌ای استعماری بیش نبود. برای همه‌ی آنان، روگردانی از سنت‌های ناکارآمد و کهنه، کار "دستگاه" بود و دستگاه مورد ادعای ایشان، نه فقط از استعمار و استعمار و دربار تشکیل می‌شد، بلکه طیف وسیعی از کسانی را هم در بر می‌گرفت که این آقایان را امیدی به هدایت‌شان برای ابقای نقش "امت اسلامی" نبود. «متجدد^۲ها»، «روشنفکران» و «ارویایی‌مآب‌ها» بخشی از این جمع جهنمی بودند. از نظر آنان زنانی که گوش به حرف این‌ها می‌دادند و ادعاهای تازه مطرح کردند، و کسانی که بدعت را بر سنت و دستاوردهای بشر امروزی را بر احکام دیروزی ترجیح می‌دادند، یا «عروسک فرنگی» بودند، یا زنان «هیچ و پوچ» ایرانی.

بر اساس این گونه مجاهدت‌ها بود که بوسه زدن بر سنت‌های کهنه دوباره رسم شد، سنت‌گرایان و بنیادگرایان بر موج جاری تحولات و جنبش و انقلاب سوار شدند، نسل‌های شیفته‌ی اسلام‌گرا چشم‌بسته و گوش‌بسته فرمان بردند، و عاشقانه سر به راهی نهادند که محصولی جز جمهوری اسلامی نداشت و نمی‌توانست جز این حاصلی داشته باشد. بدین سان، پایه‌های حکومت بنیادگرای آخوندها ساخته و پرداخته شدند.

تقسیم کار جنسی از دیدگاه بنیادگرایان

۱- تجدد و سنت‌گرایی

دوگانگی بین سنت‌گرایی بنیادگرایان اسلامی و تجددگرایی مردم شهرنشین ایران، در رابطه با وظیفه‌ی زن در خانه و خانواده و جامعه نیز ادامه می‌یابد. در روزگار سخنرانی‌های حسینیه‌ی ارشاد، بخش عمده‌ای از زنان تحصیل‌کرده‌ی شهرنشین ایران؛ بخصوص نسل‌های جوان و تحصیل‌کرده، توانسته بودند پا را از دایره‌ی تقسیم‌کار جنسی سنتی مورد حمایت وی فراتر نهند:

- گروهی، قسمتی از وقت روزانه‌ی خود را صرف تحصیل و کار در اداره و مدارس و محیط‌های شغلی مختلط زنانه و مردانه می‌کردند و،

بسیاری از زنان که حقوق و درآمد شخصی داشتند، توانسته بودند بی‌توجه به دستورات اسلامی و قانون مدنی مردسالارانه‌ی مبتنی بر احکام شرعی، دنیای داخل و خارج خانه را با همه‌ی نیکی‌ها و بدی‌هایش، به طور نسبتاً مساوی میان خود و همسران‌شان تقسیم کنند.

هم‌زمان با تغییر روابط اجتماعی و جنسی در تهران و سایر شهرهای عمده‌ی ایران:

- ازدواج در دوره‌ی خردسالی لااقل در شهرهای بزرگ تقریباً متوقف و رشت و مذموم تلقی شده بود.

- کتک‌زدن زن می‌رفت که به جرمی اخلاقی تبدیل شود.

- چند زنی و صیغه‌گری جز در پشت حصارهای بلند سنت‌گرایان اسلامی رایج نبود و اسلام‌گرایانی که هوس همجواری موقتی شرعی می‌کردند، راهی نداشتند جز آن که راهی شهرهای قم و مشهد شوند و در درون مناسبات فرقه‌ای و درون گروهی خود، به اسباب شرعی رفع عطش جنسی نایل آیند. مهم‌تر از همه:

- اصل برابری زن و مرد و مشارکت آنان در درون و بیرون خانواده، می‌رفت

تا به باور عمومی تبدیل شود. در ادارات و بین لایه‌های میانی و میانی به بالای شهرنشین، زنان به عنوان شرکای اجتماعی جامعه به حساب می‌آمدند و قوانین استخدامی شرایط استخدامی مشترکی را برای همه زنان و هم مردان پیش‌بینی می‌کرد.

این همه در حالی بود که طیف‌های مختلف اسلام‌گرایان، همراه با همه لایه‌های محافظه‌کار و سنت‌گرا، بخشی از مردم را در این جا و آن جا دو زانو می‌نشانند و از دستورات صریح اسلام در مورد ارزش ناچیز و نقش کمینه‌ی زنان سخن می‌رانند. هرگونه پیشنهاد و مصوبه و قانون در مورد افزایش حقوق قانونی زنان از سوی جبهه‌ی پرقدرد محافظه‌کاران و از آن جمله آخوندها و هواداران‌شان سرکوب می‌شد و هر نغمه‌ی رهایی و آزادی زنان، بی‌عفتی و فحشا لقب می‌گرفت، به ستیز با فرامین الهی تعبیر می‌شد و در نطفه عقیم می‌ماند.

۲- عدم جدایی دین از سیاست در دوره‌ی پهلوی‌ها

اصلاحات قانون مدنی در دوره‌ی قبل از سلطه‌ی جمهوری اسلامی، از جمله تغییرات قوانین خانواده در سال ۱۳۴۶ و سپس ۱۳۵۴، در نوع خود قدمی به سوی برابری جنسی و آزادی زنان از تابوهای مذهبی و عرفی مردسالارانه و پدرسالارانه، و بسا پیشرفته‌تر از خواست به اصطلاح طلبان مذهبی بود. با این وجود:

قانون مدنی ایران، از آن جمله قوانین خانواده در ایران، تا پایان عمر نظام شاهی از کنترل و تصرف سنت‌های اسلامی در نیامدند و به احکام شرعی وابسته ماندند. این وابستگی محصل عدم جدایی کامل دین از حکومت و سیاست در دوره‌ی پهلوی‌ها بود. این چگونگی باعث شد که قوانین خانواده در

ایران، نه سبب وابسته ماندن به میبانی شرعی، همیشه و حتی در دوره‌ی پهلوی‌ها از تحولات جامعه عقب‌تر باشند. زنان ایران در بهترین شرایط و حتی پس از اصلاحات قانون مدنی و تصویب قوانین خانواده، نتوانستند نه اندازه‌ی زنان کشور همسایه و مسلمان نشین ترکیه - که از سال ۱۹۲۸ به دوره‌ی قوانین لائیک نائل آمده و بر اساس جدایی دین از حکومت و سیاست اداره می‌شود - از حقوق و آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی برخوردار شوند و از مواهب دست‌آورده‌های بشر امروزی ناظر بر برابری حقوقی زن و مرد بهره‌مند شوند (۱۹۸).

در نتیجه، هر آن چه هم از سوی رژیم پهلوی به صورت قانونی اصلاح شد، از طریق تفسیر دستورات و سنت‌های اسلامی و توضیح شریعت جعفری و رساله‌های علمای به قول شریعتی "راستین و مجاهد" انجام گرفت. بدین جهت، با وجود تغییراتی چند، احکام عمده و اساسی شرعی کماکان به صورت قانون تجدید حیات یافتند و سنت‌های اسلامی به جای خود باقی ماندند. مثلاً مواردی هم چون نابرابری زن و مرد، چندزنی و تعدد زوجات، متعه یا صیغه، نابرابری ارثی زن و مرد، ریاست شرعی مرد بر خانواده و زن، حضانت و حق ولایت و ریاست پدر، محدودیت ازدواج مسلمانان و غیرمسلمانان و همه و همه که بر نص قرآن و احکام شرعی بنا شده بودند، هم چنان باقی ماندند. بر اساس ماده‌ی ۱۱۰۵ قانون مدنی رژیم پهلوی:

... ریاست خانواده از خصایص مرد است. در خانواده تمام تصمیم‌هایی که مربوط به مسائل مشترک خانواده باشد، قانوناً از حقوق مرد است. این تصمیم‌ها شامل انتخاب محل سکونت، تعلیم و تربیت اطفال، قیمومیت و تبعیت اطفال تا قبل از سن رشد، دادن اجازه‌ی کار به زن و ... می‌گردد.

(۱۹۸) - مراجعه شود به مقاله‌ی نویسنده تحت عنوان "ترکیه - حزب رفاه می‌برد، زنان می‌بازند"، به شرح: - *Turkiyet, Kivnnon och fundamentalism, s. 28-34.*

این نابرابری جنسی در قانون جزا هم عیناً منعکس شد و در نتیجه، عملاً جامعه‌ی ایران را از نظر جنسی به دو طبقه‌ی ناهمسان با حقوق و وظایف و اختیارات متفاوت تقسیم کرد. ماده ۱۷۹ قانون جزای رژیم پهلوی ناظر بر بخشی از این نابرابری بود:

شوهری که همسرش را به هنگام زنا غافلگیر نماید و زن خود و مرد دیگر را بکشد، تبرئه می‌شود، ولی اگر زنی تحت همان شرایط مرتکب قتل شود، به عنوان قاتل تحت تعقیب قرار می‌گیرد.

اما با وجودی که این قوانین خانواده، نه بر جدایی از دین و سنت‌های دینی، بلکه بر اساس تفسیر لیبرال‌تر از شریعت تنظیم شده بودند، نظر هیچ کدام از بنیادگرانی را که می‌خواستند تمامی سنت‌های دوره‌ی رسول را در جامعه‌ی امروزی ایران پیاده‌کنند، جلب نکرد. آنان اصلاح قوانین مدنی و خانواده را نوعی جدال با میانی اسلام و تجدیدنظرطلبی در قوانین اساسی کشور می‌دانستند. از نظر آنان مراد قوانین اساسی مبنی بر پذیرش دین اسلام و مذهب جعفری ۱۲ امامی به عنوان دین و مذهب دولت ایران، به معنی آن است که قوانین، از جمله قوانین مدنی کشور، باید تماماً از احکام شرعی تبعیت کند و هیچ تغییر و تفسیری در این قوانین بعمل نیاید.

در واقع دشمنی اسلامی‌ها با رژیم شاه به خاطر محدودیت اصلاحات اجتماعی یا برای سرعت بخشیدن به تحولات و اصلاحات نبود. اعتراض آنان از نوع دیگر بود و تحولاتی را نشانه می‌گرفت که جامعه‌ی ایران را از تبعیت سنت‌های اسلامی دور می‌کرد و به سوی سکولاریسم و جدایی دین از سیاست می‌برد. پس همه‌ی بنیادگرایان اسلامی در برابر قوانین جدید خانواده صف کشیدند و آن را با تجدیدنظرطلبی در میانی دین اسلام و احکام مذهب جعفری یکی دانستند.

مثلاً در این قوانین پیش‌بینی شده بود که زنان ایرانی می‌توانند برای گرفتن طلاق از شوهرانشان به دادگاه خانواده مراجعه کنند و تحت شرایطی که زیاد

هم مطلوب نبود، از همسرشان جدا شوند. با آن که هم تشکیل دادگاه (شرع) و هم بررسی تقاضای طلاق زن دارای سابقه‌ی قبلی بود و این قوانین سر خلاف شرع، حتی را از مرد مضایقه نمی‌کرد و به زن نمی‌داد، در این مورد خمینی در توضیح المسائل خود نوشت:

... قانونی که اخیراً به اسم قانون خانواده به امر عمال اجانب برای هدم احکام (قوانین) اسلام و برهم زدن کانون خانواده مسلمانان از مجلسین غیر قانونی و غیر شرعی گذشته است، بر خلاف احکام اسلام و امر کننده و رأی دهنده از نظر شرع و قانون مجرم هستند و زن هایی که به امر محکمه طلاق داده می شوند طلاق آنها باطل و زن های شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند و کسی که دانسته آنها را بگیرد زناکار است و مستحق حد شرعی (یعنی سنگسار و شلاق) و اولادهای آنها اولاد غیر شرعی و ارث نمی برند و سایر احکام اولاد و زنا بر آنها جاری است (یعنی فرزندان به تاوان عدم تبعیت شرعی والدین خود از حقوق اجتماعی محروم می شوند). چه محکمه مستقیماً طلاق دهد یا امر دهد طلاق بدهند و شوهر را الزام کنند به طلاق (که طبق شرع مبین علوی فقط در اختیار شوهر است و غیر قابل واگذاری به زن). (۱۹۹).

این همه بدان سبب بود که در دوره‌ی پهلوی‌ها دین از سیاست جدا نشد و احکام شرعی فقه جعفری به جای قانون و مصوبه نشست و جنبه‌ی اجرایی به خود گرفت. از این طریق، آخوندها به خود حق دادند تا اگر در مقابل قانونگذاری در امور مثلاً تجاری حرفی نمی‌زنند، در امور مدنی و خانوادگی بر امر قانونگذاری نظارت کنند و آنها در مرزهای شرعی خود محفوظ نگه دارند.

این سابقه بر می‌گردد به ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸ میلادی)، یعنی سه سال بعد از آن که رضا شاه با کمک آخوندها به پادشاهی رسیده بود و برای حفظ اسلام و مذهب جعفری سوگند خورده بود. او و حانشینش، بعدها و تا پایان

عمر، به این سوگند وفادار ماندند و از تصویب قوانین مغایر با احکام اسلامی، یا جدایی دین از حکومت خودداری کردند. در این سال جلد اول قانون مدنی مشتمل بر ۹۵۵ ماده به صورت واحده‌ای از مجلس گذشت. جلد اول، جلد دوم و جلد سوم نیز در ۳۸۰ ماده از بهمن ۱۳۱۳ تا آبان ۱۳۱۴ شمسی به تصویب مجلس رسید. مأخذ قانون مدنی به شکل مذکور بیشتر فقه اسلام بود و دانشمندانی که عهده‌دار این امور بودند، از منابع مهم عربی استفاده کردند و اقوال مشهور فقها را به زبان فارسی در آوردند. ... پس از تصویب و تدوین قانون مدنی به شکل یاد شده، به مناسبت‌هایی تغییرات و اصلاحاتی در بعضی از مواد قانون مدنی بعمل آمد. پس از حاکمیت اسلامی در ایران، گرچه قانون مدنی باقی مانده منطبق با فقه جعفری بود، به لحاظ بعضی مقررات اروپایی که بعضاً مخالف با شرع شناخته می‌شد، در مواردی اصلاح شد (۲۰۰).

به خاطر تبعیت قانون مدنی از فقه جعفری و احکام اسلامی بود که قوانین مدنی ایران در طول حدود نیم قرن، از زمان تصویب تا به پایان دوره پهلوی‌ها، عملاً از حیثه‌ی کنترل مردم به دور ماند و هرگونه بحث در مورد حقوق زنان با تابوی نفی دین و جدال با شریعت متوقف شد. پیشنهادات اصلاحی بر اساس مراجعه به سنت‌ها و مرجعیت اسلامی و شیعی از جریان روز خارج شدند و بالاخره حال و روز زنان ایران آن شد و ماند که حتی این بنیادگرایان هم به نقد آن دست زدند و بر آن شدند تا با استفاده از نارضایتی‌ها و اعتراضات موجود علیه بی‌حقوقی قانونی و شرعی زنان، بر موج فراهم آمده سوار شوند و مجدداً همان احکام و تکالیفی را تبلیغ کنند که مبنای ستم‌های وارده بر زنان ایران است.

تداوم تبعیت قانون از احکام شرعی، رشد مناسبات جنسی در جامعه و توسعه‌ی مبارزات فمینیستی در ایران را به تأخیر انداخت تا پس از شکست

(۲۰۰) مجموعه کامل قوانین و مقررات اساسی-مدنی، ص ۹۹-۱۰۰.

انقلاب، آخوندها و بنیادگرایان جمهوری اسلامی بدون مانع و رادع اساسی تغییرات ولو محدود ولی مهم قوانین مدنی و خانواده در دوره پهلوی را به هیچ انگاشتند و زنان ایران را مفلکوم به تحمل سنت‌ها و احکام اسلامی کردند که آخوندها توانسته بودند در دوره مشروطیت و پس از آن به تصویب برسانند. و بعد از آن نیز، حتی در دوره رضا شاه، آنها را از کرد تغییرات محفوظ بدارند.

۳- تقسیم کار جنسی و بنیادگرایی تا به قعر تاریخ

در شرایطی که تحولات آموزشی و ظرفیت‌های جدید اداری و تئودیک، سسل جدیدی از زنان را وارد جامعه و بازار کار می‌کرد، و زنان شهرنشین ایران مناسبات جنسی نوینی را در خانواده و جامعه تجربه می‌کردند، شریعتی تلاش‌های هم‌رزم پیش‌کسوت خود مطهری را دنبال می‌کند و دفاع از کار نابرابر جنسی را - که می‌رفت تا به نفع زن شهرنشین ایرانی تغییر یابد - به عهده می‌گیرد. سعی وی بر آن است که با ساختن الگوی "فاطمه‌وار" بر مناسبات جنسی در حال فروپاشی لباس اسلام بنیادگرای خود را بپوشاند و با تقدیس کردن روابط مردسالارانه، آنها را از تعرض و تغییر که در راه بود، برهاند. چنین است که فاطمه به عنوان مظهر این وظائف معرفی می‌شود:

- ۱- مظهر یک «دختر» در برابر پدرش.
- ۲ مظهر یک «همسر» در برابر شوهر. (پیشین، ص ۲۰۲)
- ۳- مظهر یک «مادر» در برابر فرزندانش.
- ۴- مظهر یک «زن مبارز و مسئول»، در برابر شرایط زمان و سرنوشت جامعه‌اش (پیشین، ص ۱۲۰۳) و بالاخره زنی که لزوم رعایت عفت اخلاقی، او را از مسئولیت اجتماعی مبرا نمی‌کند. (پیشین، ص ۲۰)

این "مظهر و مظهر" بودن زن مسلمان، در بینش بنیادگرایان و شریعت‌خواه، معنی خاص خود را دارد و وقتی با نقل‌قول‌های دیگرشان مقایسه شو معنایی

نمی دهد جز:

- «دختری» بی اراده در برابر خواست و گزینش پدرش.

- «همسری» تسلیم شده در برابر اراده‌ی شوهرش و.

- «مادری» از خود گذشته که حتی حق حضانت فرزندانش را ندارد و جز پول شیر خود را صاحب نیست.

این حرفها و انتظارات، البته تازه نیستند، از دوره‌ی اسلام و منطقه‌ی عربستان هم فراتر می روند و به زمان‌های بسیار قدیم و دوره‌ی پدسالارانه‌ی عهد عتیق و پیش از اسلام و مسیحیت و یهودی‌گری می‌رسند. تقسیم کار نابرابر جنسی^۱ خیلی قبل از آمدن اسلام از طریق عرف و عادت قبیله‌ای تقدیس شده و در کتاب‌های دینی عهد عتیق، الهی و آسمانی به حساب آمده و از آن پس نیز، وسیله‌ی اسلام جذب و خودی شده و نام و عنوان اسلامی به خود گرفته‌اند.

مطابق کتاب اول موسی، بخش یکمین، وقتی آدم و حوا فریب شیطان را خورند و از میوه‌ی درخت ممنوعه چشیدند، مورد خشم و غضب خدا قرار گرفتند. اما در جریان گفتگو، آدم گناه این عمل را به گردن حوا انداخت و از آن جا که از آغاز کار خلقت آدم و همسرش حوا، این خدا بود که ابتکار عمل را به دست داشت و هم او بود که حوا را برای «دل مشغولی» آدم از استخوان دنده‌ی وی خلق کرد، وی در این که قربانی دسینه‌ی شیطان و حوا قرار گرفته است، بر کار خدا هم اعتراض می‌کرد. در نتیجه، حوا بیش از آدم مورد غضب الهی قرار گرفت و از مجازات او سهم برد. این بود که خداوند ابتدا حوا را مورد خطاب قرار داد که:

- «رحمت بارداری ترا نه حداکثر خواهم رسانید. با درد فراوان زایمان خواهی کرد. آرزویت مردت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد داشت» (۲۰۱).

(۲۰۱) - آیه‌ی ۱۶، سوره‌ی تکوین، نوآرات (عهد قدیم): Bibel, s. 3 -

از آن پس خدا آدم را مورد خطاب قرار داد که:

«تا توجه به اینکه تو به حرف زفت گوش کردی و از درختی خوردی که من برای تو حرام کرده بودم، زمین به سبب تو لعنت شد. (...۱) تا زمانی که برگردی به خاک با عرق جبین از همان خاک بان خواهی خورد» (۲۰۲).

بر اساس این باور دینی، از همان جا وظائف زن و مرد تعیین شد:

– مرد باید بیرون کار کند و نان و معیشت زن و فرزندش را فراهم آورد و زن باید در خانه بماند، بچه بیاورد، درد حمل بچه را تحمل کند، به سختی بچه بزیاید و به سرپرستی و به قول آقای شریعتی "آقا بالاسری" مرد هم کردن بنهد. این سنت مقدس از آن پس از دینی به دینی دیگر و از قبیله‌ای به قبیله‌ی دیگر به میراث نهاده شد تا رسید به کتاب انجیل یا عهد جدید، که سفارش می‌کند:

«زنان و دختران را شوهر دوست، بچه دوست، باوقار، با عفت، خانه دار و مطیع شوهرانشان تربیت کنید» (۲۰۳).

چنین است که کار سخت زن در محیط تنگ و تاریک خانه، آن هم در زمانی که شریک کامل محصول اجتماعی خانواده نیست، جا می‌افتد و رسمیت پیدا می‌کند (۲۰۴). این شکل از مناسبات جنسی که بنا به تحلیل انگلس "آبندایی‌ترین شکل بهره‌کشی" است، دوام می‌آورد تا مجدداً هم چون سنت‌های دیرینه و فریضه‌ی شرعی مورد تأیید اسلام هم قرار گیرد. این‌ها نیز زنان هم چون کارگران چهاردیواری خانه و خانواده، و مردان به مثابه نمایندگان آنان در جامعه، نقش‌های اجتماعی متفاوتی ایفا می‌کنند و برای

(۲۰۲) - آیه‌ی ۱۷ و ۱۸، سوره‌ی تکوین، تورات.

(۲۰۳) - نامه‌های عزیز پائول، انجیل، به نقل از

- Meric Validedeoglu, s 5۶

(۲۰۴) - Meric Validedeoglu, s 5۱

گرفتن پاداش آن جهانی، بر احکام الهی فرض شده‌ی ناظر بر نابرابری جنسی این جهانی، بوسه می‌زنند.

در این مورد سنت و حدیث‌های فراوانی از دوره‌ی رسول و ائمه باقی است. به طور مثال، حدیث "آلف" نوع تقسیم کار جنسی را مورد تأیید قرار می‌دهد و به زنانی که به این سنت تسلیم می‌شوند، مقام مجاهدین در راه خدا را قائل است. حدیث‌های "ب" حتی قدمی فراتر می‌گذارند و به عنوان راه حل، دستور می‌دهند که از طریق ندادن لباس و پوشاک به زنان آنان را مجبور به ماندن در خانه سازند:

... الف: (ای زنان) هر یک از شما با اشتغال در خانه‌ی خویش اگر خدا خواهد ثواب مجاهدان خواهد یافت (۲۰۵).

... ب: زنان را بی‌لباس بگذارید تا در خانه بمانند (۲۰۶). از بی‌لباسی برای نگهداری زنان کمک بجوئید زیرا زن وقتی لباس فراوان و زینت کامل دارد مایل به بیرون رفتن است (۲۰۷).

بدین ترتیب زمان می‌گذرد و پس از ۱۴۰۰ سال نوبت به بنیادگرایان اسلامی ما می‌رسد تا این سنت و سابقه را "فرضه و وظیفه" لقب دهند و مجدداً بر همان داستان‌های ناظر بر بهره‌کشی جنسی مراجعه کنند و از آن طریق:
ارزاور خردمندی و تمدن را از دست مردم بریابند و،

— آنان را برای بازگشت به دوران‌های دوردست تاریخی فراخوانند و با تقدیس و برپایی نظم نابرابر جنسی، زنان ایران را به دوره‌ی "برده‌داری و کنیزداری" رهنمون شوند.

(۲۰۵) — پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۸۹۲، کلمات قصار حضرت رسول و سیری در نهج الفصاحه، ص ۳۵.

(۲۰۶) — پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۳۵۵، پیشین، ص ۳۵.

(۲۰۷) — پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۸۲، پیشین، ص ۳۵۴.

۴- گزینش ناگزیر بین خدا و خرما

شریعتی نه همان تقسیم کار نابرابر جنسی و سنتی که قبلاً مطهری آن را به نحو صریح تری بیان کرده، لباس ایده‌آلی می‌پوشاند و در مقام تبنیادگرایی محافظه‌کار، وظائف شاق، تعهدات یکه‌طرفه و پذیرش بی‌حقوقی و تسلیم‌پذیری زنان در برابر حواست و اراده‌ی مردان را به صورت تنها الگوی ممکن برای رستگاری زنان ایرانی معرفی می‌کند. براین باور، زن مسلمان و «فاطمه‌وار» مورد نظر وی لزوماً باید چهار وظیفه‌ی فوق را به نحو کامل به عهده بگیرد و انجام دهد. یعنی اگر زنی ازدواج نکند یا فرزندی بدنیا نیآورد، در واقع پشت به این وظیفه ازلی و الهی کرده است. این البته سنتی است قدیمی در بین عشایر خودمان که چنین زنی را با گاوی که به می‌زاید و نه شیر می‌دهد، مقایسه می‌کنند و سر آنند که خونش بر صاحبش حلال است و گوشش حلال خلق. از سوی دیگر، زن «فاطمه‌وار» نباید خارج از این مرزبندی‌ها وظیفه‌ای به عهده بگیرد. مثلاً اگر زنی بخواهد:

- در اداره‌ی جامعه و فعالیت‌های سیاسی نقش ایفا کند،

- در انجمن‌ها و اتحادیه‌ها کار بگیرد و وقت و عمر خود را در اختیار

سازمان‌های خیریه قرار دهد یا،

- کار کند و حرفه و شغل و درآمد داشته باشد و وقت خود را صرف تحقیق و تحصیل ورزش و هنر کند، در هر صورت به کاری دست زده است که خارج از چهارچوب تقدیس شده است و با «فاطمه‌وار بودن» و «فاطمه‌وار زیستن» مورد معرفی وی نمی‌خواند. در ضمن معلوم است که زنی که وقت خود را صرف این کارها بکند، لاجرم از عهده‌ی تمام و کمال وظایف تقدیس شده‌ی فوق بر نمی‌آید و از تبدیل شدن به دختر و همسر و مادر و کدبانوی ایده‌آلی «فاطمه‌وار»، باز می‌ماند. از این نظر نیز این فعالیت‌ها از عهده‌ی زنی که بخواهد فاطمه‌وار زندگی کند، بر نمی‌آید و در نتیجه، برای فاطمه‌وار بودن راهی جز دوری از این کارها و خانه نشستن نیست. بی‌سبب نیست که همه‌ی

اعلمای اسلامی در این هم عقیده‌اند که:

«زنی که عقد دائمی شده احتیاط در آن است که بدون اجازه‌ی شوهر برای کارهای جزئی نیز از خانه بیرون نرود هر چند با حق شوهر منافات نداشته باشد و باید خود را برای هر لذتی که شوهر می‌خواهد، تسلیم نماید ...» (۲۰۸).

شریعتی با معرفی یک زن مقدس - که همانند همه‌ی الگوهای بنیادگرایان برای تمام مکان‌ها و زمان‌ها بهترین است - زنان مسلمان ایرانی را در دوراهی ناگزیر قرار می‌دهد:

«اگر می‌خواهی مسلمان باشی و فاطمه‌وار زندگی کنی، باید قواعد و سنت‌های اسلامی را با همه‌ی نیکی‌ها و بدی‌هایش بپذیری، وگرنه هرگونه رفرم و تغییر در این رفتارهای نمونه و نوعاً مقدس، به معنی پشت‌کردن به اسلام و فاطمه، و مردود است.»

شریعتی زن «فاطمه‌وار» را در همان جایی می‌نشانند که قبلاً «شیدای» مورد انتقادش بود. این دوگانگی، یعنی تبلیغ و «فاطمه‌وار» خواندن آن روابط و رفتارهایی که قبلاً مورد نقد بودند، در سرتاسر بخش مربوط به معرفی الگوی آرمانی وی به چشم می‌خورد و این احساس را بوجود می‌آورد که انگاری الگوی آرمانی وی از «زن مسلمان فاطمه‌وار» جز همان الگوهای رفتاری زنان «خانواده‌ی کهنه‌پرست اسلامی» هیچ ندارد و «رونوشت برابر اصل است.»

دوگانگی رذّه و تأیید، برای هر دو این آقایان به اصطلاح «اصلاح‌گر اسلامی» اتفاق می‌افتد، چرا که این آقایان به سبب شریعت‌خواهی و بنیادگرایی، دل در گرو احکام شرعی و سنت‌های بنیادی دارند. اینان با وجود انتقاد تند و تیز

(۲۰۸) - آیت‌الله خمینی و سایر آیت‌های الله، از جمله سیستانی، مکارم و خویی، مسأله‌ی ۲۴۱۲، توضیح المسائل مراجع، ص ۴۰۷-۴۰۶.

از ستم جنسی، حاضر به تغییر به قول خودشان هسته و محتوی اسلامی نیستند و برای مردم تهران امروز همان را می‌خواهند که هر آخوند چندین صد سال پیش سمرقند و بخارا می‌خواست.

این دوگانگی البته فقط شامل حال اینان نیست، تمام کسانی که شریعت‌خواه و بنیادگرا هستند و اجرای بی‌چون و چرای احکام مقدسی را که فراتر از عقل و خرد فردی و جمعی فرض می‌شود بابر دارند، و در حال زمان به فکر اصلاحات و مدعی تغییر و بهبودی‌اند، از این دوگانگی سهم می‌برند. اینان راهی ندارند جز آن که در دوراهی برخورد سنت‌ها و احکام مورد تقدیس گذشته‌ها از سویی و بدعت و اصلاح‌گری و نوگرایی مبتنی بر عقل فردی و خرد جمعی امروزی از سوی دیگر:

... یا باید از بنیادگرایی خود دست بکشند، طوق جبر پذیرش فرامین شریعی را از گردن بگشایند و بگذارند گذشته‌های دور و دراز در تابوت‌های مومیایی خود بیارامند و مردم هر دوره و زمان برای خود قانون و حکم بنویسند و تصویب کنند.

... یا دست از فکر و ادعای اصلاح‌گری بردارند و دست و دل از دخالت انسان و مردم در تغییر احکام و دستورات مقدس بشویند.
با هم داشتن اصلاح‌گری، در عین فرمانبری از احکام و اوامر مقدس، چه از نظر عینی و عملی، یا از جهت تئوریک و فلسفی، "جمع اضداد" ناممکن است.

۵- تقسیم‌کار سنتی و ریاست شرعی مرد

تقسیم‌کار سنتی برای زن "فاطمه‌وار" این آقایان در ایران و تهران امروز، وظایف دیگری را هم به همراه می‌آورد. بخشی از این وظایف مستقیماً از زندگی نمونه‌ی ایده‌آلی به ارث مانده است و بخش دیگر ناشی از ارزش‌های

اسلامی است که «فطری و طبیعی» به حساب می‌آیند و باید بدون هرگونه تغییر، در تمام مکان‌ها و زمان‌ها رعایت شوند و به اجرا درآیند. به روایت شریعتی:

«فاطمه دستاس می‌کند، نان می‌پزد، در خانه کار می‌کند و بارها او را دیده‌اند که از بیرون آب می‌آورد... (ص ۱۳۹) (این در حالی بود که) فاطمه اساساً تنی ضعیف داشت و سه سال زندان در دره بر سلامتیش اثر گذاشته بود (پیشین، ص ۱۳۵) و از این همه سختی و کاری که وی بر خود روا می‌دارد، رنج می‌برد. (پیشین، ص ۱۳۹) (۲۰۹)

یعنی اگر فاطمه زن ایده‌آل همه‌ی زمان‌هاست و اگر راه رستگاری زن امروزی تقلید از زندگی فاطمه است پس باید پیام وی را چنین خلاصه کرد:

«هر که و هر چه می‌خواهی باشی، ولی چون زن هستی، باید به نظام خانوادگی و اجتماعی مبتنی بر "تقسیم کار نابرابر جنسی" وفادار بمانی و،

نه فقط باید دختری تسلیم پدر، همسری تسلیم شوهر، مادری تسلیم وظیفه، زنی مبارز ولی حتماً تابع عقیده‌ی مرد و کدبانویی خانه‌نشین و خانه‌دار باشی،

هم‌چنین باید تا جان داری از وظیفه‌ی سنتی خود دست نکشی، ولو آن که چنین کارهایی برای تو سخت و رنج‌آور باشند، و حتی اگر برای انجام چنین کارهایی برده و بنده و خدمتکار هم داشته باشی، و میداد که از شوهرت بخواهی که در انجام این کارها با تو شریک شود، چرا که وی طبق سنت‌های شرعی و اسلامی، رئیس خانه و خانواده، صاحب اعضای خانواده و مسئول تصمیمات مهم بیرونی است و نه شریک خانواده، و وظیفه‌دار به عهده گرفتن بخشی از خدمات "بی‌ارزش" و (فطرتاً) زنانه‌ی (!) خانگی.

۱ (۲۰۹) - برای توضیحات بیشتر به بخش "سبب‌های فقیرنمایی" مراجعه شود.

دیدیم که در دیدگاه اسلامی و شیعه‌گری (۲۱۰) مرد رئیس خانواده است و مسئول کار و کسب درآمد و اداره‌ی معیشت زن و فرزندانش. قبلاً توضیح داده شده که نوع ریاست شرعی فرد بر خانواده قابل مقایسه با نوع ریاست در مؤسسات امروزی نیست و بیشتر به مالکیت و قدرت برده‌داران و صاحبان بردگان کنیز شبیه است تا ریاست نوع امروزی. او، در عین حال ناظر بر امور داخلی خانواده هم هست و می‌تواند و می‌باید بر اساس وظیفه‌ی ناشی از ریاست شرعی خود، خط مشی خانه و خانواده را به تنهایی تعیین کند، به توضیح و شرح وظائف زن و زنانش بپردازد و با استفاده از ابزار نصیحت و سپس قهر و بلاهره تنبیه بدنی، نسبت به هدایت زن و زنانش، و اصلاح رفتار و کردار و شیوه‌ی زندگی آنان، اقدام کند. بر اساس آیات قرآنی:

“مردان باید بر زنان مسلط باشند، چرا که خداوند بعضی از انسانها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است...” (۲۱۱). و زنانی که از بافرمائی‌شان بیم دارید باید نصیحت‌شان کنید و (سپس) در خوابگاه‌ها از آنان دوری کنید و (اگر اطاعت نکردند) آنان را بزنید، آنگاه از شما اطاعت کردند، دیگر به زنان آنها بهانه‌جویی نکنید.” (۲۱۲).

برتری و ریاست مرد اما فقط به محدوده‌ی خانه و خانواده محدود نمی‌شود. بر اساس تقسیم کار جنسی در اسلام، زنان در جامعه‌ی بیرون از خانه جایی و کاری ندارند. آنان بدون اجازه‌ی شوهر خود اجازه‌ی بیرون رفتن از خانه را ندارند، چه رسد به آن که بتوانند در مجالس و فعالیت‌های اجتماعی شرکت

(۲۱۰) - مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی: ۲-

توضیح المسائل محشی، شامل فتاوی سید حسین طباطبایی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ شیعه، از جمله آیت‌های الله: خوبی، خمینی، شریعت‌مداری و غیره.

(۲۱۱) - "سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۴.

(۲۱۲) - "سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳۴.

کنند. یا وظایف اجتماعی به عهده بگیرند. زنان هم چنین از حق نمایندگی مردان محرومند و نمی‌توانند رهبر جامعه و مردم مسلمان باشند. در این مورد نیز احادیث مشهور نقل شده است که از آن جمله‌اند:

۱- "مردان که اطاعت زنان کنند به هلاکت افتند" (۲۱۳).

- گروهی که زمامداریشان زن است رستگاری نمی‌بینند" (۲۱۴).

- گروهی که زمام کار خویش خویش به زنی سپارند، هرگز رستگار نمی‌شوند" (۲۱۵).

- "اگر رهبریت یک جامعه به زنان واگذار شود، برای آن جامعه زیر خاک رفتن بهتر از روی خاک ماندن است (به بیان دیگر نابودی یک چنین جامعه‌ای بهتر از باقی ماندنش است" (۲۱۶).

حق رهبری مردان و وظیفه‌ی تبعیت زنان تا جایی است که به بیان پیغمبر اسلام:

- "اگر قرار بود به غیر از خدا به کسی سجده کنند، من سجده‌ی زنان در برابر شوهرانشان را سفارش می‌کردم" یا اگر به کسی دستور می‌دادم کسی را سجده کند به زن دستور می‌دادم شوهرش را سجده کند" (۲۱۷).

(۲۱۳) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۳۱۶۷ و ۳۲۲، کلمات قصار حضرت رسول

اکرم و سیری در نهج الفصاحه، ص ۳۵۸.

(۲۱۴) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۵۵۱، پیشین، ص ۳۵۲.

(۲۱۵) - پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۲۹۴، پیشین، ص ۳۵۲.

(۲۱۶) - پیغمبر اسلام، مأخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Ali Nasif, Tac, Fiten bolumu, Naki: Tirmizi, 5\345; Quoted by Arif Tekin, Muhammed ve... s. 32

(۲۱۷) : ۱- پیغمبر اسلام، حدیث شماره ۲۳۴۸، کلمات قصار ... پیشین، ص

۳۵۲، پیغمبر اسلام، مأخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

۲- Ebu Davud, Nikah, No: 2149; Tirmizi, Riyazu's-Salih, Diyanet terc., No: 283; etc. Quoted by Arif Tekin, Muhammed ve... s. 32.

ممکن است سؤال شود که اگر احکام دینی علیه نمایندگی و رهبری زنان است، پس چرا در ایران اسلامی، زنان به عنوان نماینده‌ی مردم در مجلس می‌نشینند و قانون وضع می‌کنند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که:

— اولاً سنت انتخاب شدن و مجلس رفتن را بنیادگرایان و شریعت‌مداران حاکم مد نکرده‌اند. اگر در خاطرها مانده باشد، در آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰ آخوندهای ایران به خاطر دو ماده‌ی اصلاحی دست به اعتراض و شورش زدند و حتی حاضر شدند که با محمد رضا شاهی که از سوی همین‌ها لقب ذل‌الله یعنی سایه‌ی خداوند را گرفته بود، در افتند و بالاخره پس از خرداد ۱۳۴۲ حتی تا خواست براندازی "شاه شیعه" پیش بروند. این دو مورد عبارت بودند از: دادن حق رأی به زنان و اصلاحات ارضی. یعنی از نظر این آقایان، رأی دادن زنان و شرکت آنان در انتخابات تا این حد مغایر دین و شریعت است که به خاطرش با بود و نبود خود بازی کنند، کجا مانده که انتخاب شدن زنان به نمایندگی مجلس. از آن پس، حدود دو دهه طول کشید تا خمینی و آخوندها "جبر زمانه" را درک کردند و فهمیدند که دیگر نمی‌شود زنانی را که عادت کرده‌اند در رأی‌گیری، ولو تقلبی، شرکت کنند از این کار منحروم کنند. این است که اجباراً رأی‌گیری زنان را پذیرفتند و حضور سمبلیک آنان را در هیأت و موسسات سیاسی پذیرفتند.

— دوماً باید در نظر داشت که در نظام اسلامی ایران، مجلس نمایندگان عملاً منشأ تصمیم‌گیری و وضع قانون نیست و رهبری جامعه را به دست ندارد. مجلس، در عمل، قانون وضع نمی‌کند، بلکه پیشنهاد قانونی تهیه می‌کند و از آن پس شورای نخبگان و نهاد رهبری است که این پیشنهادات را به صورت قانون تصویب می‌کنند، یا جلو قانونی شدن آنها را می‌گیرند. این است که حضور سمبلیک زنان ایران در مجلس اسلامی به معنی نمایندگی مردم، "قانونگذاری" یا "رهبری جامعه" نیست و به همین خاطر حضور زنان در آن جا با دستورات دینی و اصول شرعی در مورد منع رهبری و قانونگذاری زنان مغایرتی ندارد. مغایرت زمانی ایجاد می‌شود که زنان هم بتوانند رهبر

اسلامی شوند یا به عضویت شورای خیرگان در آیند. چنین کاری، هم وسیله دستورات قرآنی، که مردان را رئیس و رهبر زنان معرفی می‌کنند، منع شده است و مغایر نظر دین در مورد برتری فطری مردان بر زنان است و هم با حدیث‌ها و سنت‌های باقی‌مانده از دوره‌ی رسول و ائمه نمی‌خواند.

کتاب نظام حقوق زن در اسلام^{۲۴۱۲} آیت‌الله مطهری گاه گاهی به ریاست شرعی و سنتی مرد اشاره می‌کند، اما آن نیز همانند کتاب «فاطمه فاطمه است» شریعتی، وارد بحث حدود مالکیت و حق تنبیه مرد نمی‌شود. اینان هر دو به جای پرداختن به اختلاف و ستیز و ناسازگاری از یکپارچگی و تعارن و همراهی مرد و زن اسلامی سخن می‌رانند. در نظر اینان خانواده‌ی اسلامی از افراد و اعضای مختلف مرکب از زن و مرد و کودکان تشکیل می‌شود. اعضای خانواده با توانایی‌ها و وظائف و حقوق مختلف، هم‌دیگر را تکمیل می‌کنند و نیازمان خانواده را به‌پیش می‌برند. در این رابطه، زنی که در خانه کار می‌کند، همه‌ی وظائف خود را به نحو احسن به انجام می‌رساند و خود را بی‌هیچ چشم‌داشت و انتظار متقابل، تسلیم اراده‌ی شوهرش می‌کند، انسانی است عاشق و بخشنده و مستوجب تقدیر، نه موجودی تحت ستم سنت‌های کهنه‌ی مردسالار، فرهنگ ناعادلانه و باورهای نابرابری طلب برده‌پرور.

هیچ کدام از اینان البته کاری بدان ندارند، که بر سر زنی که نتواند یا نخواهد وظائف ناشی از این «تقسیم کار نابرابر جنسی» را به نحو اکمل به انجام برساند، چه می‌آید. اینان را باکی نیست که مرد ناراضی، اگر از تنبیه کردن زن خود نتیجه نگرفت، می‌تواند حتی طبق دستورات اسلامی نه تنها وی را گرسنه و تشنه و بی‌لیاس بگذارد (۲۱۸)، بلکه سرانجام با خواری و بدبختی

(۲۱۸) - حمینی، مسایل ۲۴۱۲ و ۲۴۱۳، رساله‌ی توضیح المسایل، ص ۳۳۵-۳۳۴.

طلاقش دهد. وی حتی می‌تواند با استفاده از ابزار قدرتی که در دست دارد، زن خود را مجبور به بخشیدن مهریه‌ی خود کند و او را از دارایی مشترک خانوادگی و محصول کار خویش و نفعی تربیت فرزندانش محروم کند.

لازم به توضیح است که انتقاد از «تقسیم کار نابرابر جنسی» بدین منظور نیست که زن نباید مادر خوب، همسر خوب، کدبانوی خوب و و و بشود. کسی منکر آن نیست که یک خانواده‌ی دموکراتیک نوعاً "یک واحد تعاونی" است و هر کدام از اعضای آن باید نسبت به سهم و توانایی خود بخشی از وظائف جمعی و عمومی تعاونی را به عهده بگیرند و به نحو احسن به انجام برسانند. در این رابطه، چون مرد و زن از توانایی‌ها و کارآیی‌های مختلف (و نه کم و زیاد، یا با ارزش و بی‌ارزش) برخوردارند، پس در هر صورت، تقسیم کار در تعاونی خانواده - حتی در اشکال جدید خانواده در کشورهای از نظر جنسی عادلانه‌تر - به یک معنی "تقسیم کار جنسی" است. اما این جنسی بودن تقسیم کار با آن چه در خانواده‌ی مردسالار اسلامی مطرح می‌شود و زن را "موجودی کم بها، نابالغ، وابسته و حزن، اموال مرد و مالاخره انسانی درجه‌ی دوم با حقوق و اختیارات کمتر از مرد" فرض می‌کند، تفاوت دارد. در خانواده‌ی اسلامی مورد نظر این آقایان، تقسیم کار جنسی نه فقط نابرابر و مردسالارانه است، بلکه در عین حال:

۱- "اولاً" ابدی و غیرقابل تغییر و اصلاح است. یعنی اگر در زمان و مکان معینی، آن هم هزار و صدها سال پیش از این، خانم مسلمان و مقدسی رفتاری داشته که نسبت به زمان و مکانش خوب و پسندیده بوده، پس هم‌ی خانم‌های مسلمان در هر شرایط و همه‌ی زمان‌های آینده و مکان‌های دیگر هم باید عیناً همان اسلوب‌های زندگی را بکار ببرند. بدین منوال اگر زنان ایده‌آلی اینان لباسی می‌پوشیدند که لزوماً مناسب با آب و هوای خشک و گرم عربستان فاقد امکانات و آب و برق و تهویه‌ی آن روزی بود و با مدهای آن روزی در شبه جزیره‌ی عربستان و جامعه‌ی عربی و قبیله‌ای سازگاری

داشت. پس امروزه پس از ۱۴ قرن، زنان مسلمان مناطق مختلف جهان با آب و هوا و امکانات متفاوت نیز لاجرم باید همان مد و رنگ و پوشیدگی را در انتخاب لباس‌های‌شان بکار ببرند.

دیدیم که کپی برداری از گذشته‌هایی که دیگر وجود خارجی ندارند و دکماتیسیم ارتجاعی‌اند، دارای مشترک همه‌ی بنیادگرایان و بخصوص بنیادگزان مذهبی است. بی سبب نیست که بسیاری از شریعت خواهان ایران، حتی تا این نزدیکی‌ها، به جای تاکسی، الاغ سوار می‌شدند و با آن در شهر و کوچه و خیابان تردد می‌کردند، رادیو و بلندگو را حرام می‌دانستند. جز به حمام خزینه نمی‌رفتند و حتی در این اواخر در بالای منبرها شعار می‌دادند که هر آنتن تلویزیون، تیری است به قلب امام زمان.

... شایا در این سنت‌های مردسالار، تمام کارهای درونی خانه و خانواده به عهده‌ی زنان و کارهای بیرونی خانه به عهده‌ی مردان است. این تقسیم‌بندی، زنان را از شرکت در زندگی اجتماعی محروم می‌کند و جلو رشد اجتماعی آنان را می‌گیرد. زنان به اصطلاح "خانه‌دار" که جز مدفون شدن در میان وظایف خانه و خانه‌دای، کاری بلد نیستند... نه درکی از زمان و زندگی پیدا می‌کنند، نه فرصتی برای بهره‌مندی از توانایی‌های فکری و ذهنی و اجتماعی خود می‌یابند... قربانیان این ستم مردسالارانه در جامعه‌ی نامهربان ماست. سهم زنان از کار خانواده در اثر سنت‌های بازمانده از دوره‌های طولانی مردسالاری و پدرسالاری، وقت‌گیرتر و سخت‌تر از کار مردان است. آنان نه تنها مجبورند کارهای کثیف، یکنواخت، کم‌بها و کم‌مزد را به عهده بگیرند، بلکه از انجام کارهایی که با دانش و مغز و اندیشه و تکنیک و تخصص سروکار دارد، محرومند. از این رو، چه در خانواده، یا جامعه، کارهایی که وسیله زنان انجام می‌گیرند، به طور کلی کم‌بها و کم ارزش تلقی می‌شوند. طبیعی است (آنگونه که در سرتاسر تاریخ بشری به نوعی جاری بوده است) این نوع تقسیم کار جنسی، در نهایت، جنس نر "تعاونی خانواده" را به ارباب، صاحب مال و اموال و زن و بچه، و جنس زن را به موجود درجه‌ی

دوم آن تبدیل می‌کند.

حفظ این گونه نابرابری جنسی و تحمیل نابرابری‌هایی که از جوامع عقب مانده و مدیّت‌های کم رشد گذشته باقی مانده‌اند، در جهان پیشرفته‌ی امروزی آسان نیست و بدون تحمیلات ذهنی و توجیّهات نسلیم طلبانه و ایجاد ذهنیت "خود کنیز بینی" پیش نمی‌رود. این جاست که نمایندگان افکار سنت گرا، برای تحمیل فرهنگ نابرابری جنسی خود به حمایت مذهب احتیاج پیدا می‌کنند تا کاری را که نمی‌توانند از طریق تهدید و تنبیه و عرف و قانون مردسالارانه به مقصود برسانند، از راه تقدیس ریشه‌های نابرابری و بهره‌کشی جنسی پیش ببرند.

بی سبب نیست که زنان و بردگان بطور مشترک تحت بمباران مذهبی قرار می‌گیرند که اگر وظیفه‌ی این جهانی خود را در برابر "صاحبانشان" به تمام و کمال انجام دهند، در آن دنیا اجری عظیم خواهند گرفت. این جاست که تعلیمات مذهبی این آقایان برای تقدیس مناسبات نابرابر زن و مرد معنی و مفهوم اجتماعی پیدا می‌کند. این معنی و مفهوم اجتماعی، نه فقط در زمان خود در غلطیمن زنان و دختران ایران به دامن ارتجاع اسلامی نقش ایفا کرد، بلکه امروزه روز نیز از نمایندگان رژیم جهالت در ایران جواز تبلیغ می‌گیرد تا:

– زنان را از ادعای حقوق برابر با مردان باز دارد.

– آنان را بنام دین و دینداری به اعتراف به سنت‌های مردسالار اسلامی وادار کند و.

– برقراری اشکال جدید و عادلانه و رفیقانه‌ی تقسیم کار جنسی را هر چه بیشتر به تأخیر بیندازد.

در چنین نقطه‌ای، آزادی و برابری زنان، با آزادی، برابری و دموکراسی در جامعه پیوند می‌خورد. جایی که انسان آزاد نیست و از حقوق بشر به رسمیت شناخته شده‌ی خود بهره نمی‌برد، چه زن و چه مرد به مناسبات

ناخواسته‌ای در می‌غلطند که در شأن انسان امروزی نیست. در این زمینه نیز تعمیلی که به زنان روا می‌شود، مضاعف است. یکبار به خاطر شهروندی در جامعه‌ای توتالیتر، ناعادل و سرکوبگر، یک بار هم به خاطر زن بودن.

۶- کار مردانه به همان اندازه زنانه است که کار زنانه مردانه

اما سنت‌های ناظر بر تقسیم کار مردانه و زنانه‌ای که این آقایان و همه‌ی اسلام‌گرایان و بنیادگرایان برای تقدیس کردن و فریضه دانستنش می‌کوشند، نه موضوعی تازه است و نه دست‌آورد انسان و نیازهای اجتماعی امروزی. بر اساس داده‌های تحقیقات اجتماعی، "تقسیم کار" بر اساس جنسیت در زمانی شکل گرفت که کارهای اجتماعی نیازمند قدرت و هیکل مردانه بودند و در آن عقل سرشار و هوش و فراست بشری کارکردی تعیین‌کننده نداشت. این بود که مردان کارهایی را به عهده گرفتند که مثل شکار و حمل بار، نیازمند بنیه‌ی قوی بودند و زنان به کارهایی بسنده کردند که مثل کارهای خانگی با اندام و هیکل ظریف آنان تناسب داشتند. این پروسه اما در جریان تحول جوامع بشری با عبور از مادرسالاری به مردسالاری و پدرسالاری ختم شد. پس مردان نه تنها کارهای سخت، بلکه کارهای کلیدی و مهم جامعه را هم بدست گرفتند و به زنان که مجبور شده بودند به انجام کارهای کم اهمیت رضایت دهند، حکم راندند. از آن بيمد زنان مجبور به خانه‌نشینی و بچه‌داری و رفت و روب شدند، رفته رفته جزو احوال و دارایی مردان به حساب آمدند و حتی به هنگام جنگ‌های قبیله‌ای، به اسیری در آمدند و مورد تصاحب و تجاوز نیروی برنده قرار گرفتند.

این فرایند تاریخی، تحول معنوی و دینی^{۱۱} را هم در بر گرفت. جادوگران و از آن پس پیامبران خرد و بزرگ، از میان مردان برگزیده شدند و در نتیجه هم تقسیم کار جنسی و هم تسلط مردانه و پدرسالارانه (پاتریارکالیسم) در

موعظه‌های پیغمبران و کتاب‌های آسمانی انعکاس یافتند و مناسبات پدسالارانه‌ای که قبلاً عرفی و فرهنگی بودند، جنبه‌ی تقدس و فریضه‌ی دینی هم به خود گرفتند.

طبیعی است که هر دین بر اساس تاریخ و جغرافیا و فرهنگ قوم و جامعه‌ی خود ساخته و پرداخته می‌شود. به همین علت، ادیان هر قوم و جامعه، انعکاس دهنده‌ی فرهنگ و مناسبات آن جامعه‌اند. این بود که ادیان مختلف، آن مناسبات جنسی و زن و مردی را مقدس اعلام کردند که در محیط پیغمبران و رهبران دینی معمول بودند. دین یهودی با توجه به گذر تاریخی قوم یهود، بسیار بر زنان سخت گرفته است. دین مسیحی به سبب حواستگاه و دوره‌ی شکل‌گیری خود، لیبرال‌تر از دین یهود است، و دین اسلام به سبب شرایط حاکم بر جامعه‌ی قبیله‌ای عربستان و مجاورت مسلمانان با یهودیان در مدینه، بیشتر از احکام یهودی نسخه برداری کرده است تا از مناسبات مسیحی.

اما بشر امروزی در آن جایی که ادیان زاده شدند بر جا نماند. با آغاز زن‌سانس در اروپا، زمین زیر پای مناسبات اجتماعی قدیمی، از حمله مناسبات جنسی به لرزه افتاد. با انقلاب شهری و بورژوازی فراسه، انقلاب کمون پاریس و زایش اندیشه‌های نو، نقش زنان و سرنوشت مناسبات جنسی نیز دچار تحولات اساسی شد. از آن پس رفته رفته جامعه‌ی ایستای دیروز به جامعه‌ی پویای شهری امروزی تغییر یافت. تکنولوژی و ابزار و ماشین‌آلات پیشرفته و مدرن و مدرن‌تر در خانه و کارخانه‌ها به کار گرفته شدند. اصل برابری انسانها، بدون توجه به جنس و رنگ و دارایی‌های فرهنگی کوناگون، مهرد پذیرش قرار گرفت. جوامع سوسیالیستی شوروی با آثار نابرابری جنسی در افتادند، و دنیا با سیستم‌های نوین مخابراتی و تکنولوژی اطلاعات رسانی، به هم پیوند خورد. و کار به جایی رسید که امروزه:

- نه کارهای بدنی بدان سختی مانده‌اند که بودند،
- نه انجام آنها قدرت بدنی مردانه را لازم می‌شمارند و،

نه آگاهی‌های اجتماعی اجازه می‌دهند تا از تقسیم کار جنسی پدرسالارانه‌ای دفاع شود که بازمانده‌ی اقوام و زندگی قبیله‌ای‌اند و در کتاب‌های دینی ناظر بر آن دوره‌ها مطرح می‌شوند.

اینست که امروزه روز، هم باور حاکم بر آن است که زن و مرد از نظر توانایی ذهنی و حقوق اجتماعی با هم دیگر مساویند، هم بسیاری از کارها و امور زندگی، قابل انجام به وسیله‌ی هر دو جنس‌اند و بیشتر دانش و دانایی و علم و فراست را طلب می‌کنند تا هیگل درشت مردانه را. امروزه و هر چه زمان می‌گذرد، کارهای درون خانه و بیرون خانه، هر چه بیشتر مفهوم جنسی خود را از دست می‌دهند و به فعالیت‌هایی تبدیل می‌شوند متکی به علایق فردی افراد و فارغ از توانش‌ها و کارآیی‌های جنسی. در چنین شرایطی، باور عمومی بر آن است که برخلاف دگم‌های سنتی مردسالارانه، بسیاری از کارهای خانه و خانواده همان اندازه که زنانه‌اند، مردانه هم هستند.

— چرا مرد نباید بچه‌داری کند در حالی که تجربه‌ی کشورهای مرفه و پیشرفته‌ی امروزی نشان می‌دهند که پدران به همان اندازه از عهده‌ی نگهداری بچه‌ها بر می‌آیند که مادران؟ چنین تقسیم کاری، در عین حال به پدران و مادران فرصت می‌دهد تا از فرصت همراهی فرزندان‌شان و تجربه‌ی آنان در سنین مختلف به یک‌سطن بهره ببرند. در عین حال، شرکت پدران در نگهداری بچه‌ها به مادران فرصت می‌دهد تا به اندازه‌ی همسران خود در کارهای اجتماعی و سیاسی شرکت کنند، ادامه‌ی تحصیل دهند و به خاطر نگهداری از فرزندان‌شان مجبور به فدا کردن رشد و تعالی فرهنگی و علمی، یا اشتغال اقتصادی و مناسبات اجتماعی خود نشوند.

۱ — چرا مرد نباید به اندازه‌ی همسرش غذای بپزد و ظرفشویی کند، در صورتی که امروزه بهترین آشپزهای دنیا را مردان تشکیل می‌دهند؟

— چرا مرد نباید در تمیزی خانه‌ی خود فعالانه شرکت کند، در حالی که بیشترین نیروی کار شرکت‌هایی که امروزه کار نظافت منازل و موسسات را به

عهده می‌گیرند، به مردان تعلق دارد؟

می‌بینیم همان قدر که زنان توانایی و هوش و ذکاوت فعالیت دوش به دوش با مردان در محیط‌های خارج از خانه را دارند، مردان نیز به حد زنان برای انجام امور و فعالیت‌های درون خانه و خانواده آمادگی و توانایی دارند.

این بحث به ضرورتی اشاره دارد که مطابق آن، زنان و شوهران امروزی باید بتوانند تقسیم کار نهادی شده، مذهبی شده، قانونی شده و عادت شده‌ی سنتی، یعنی اموری که وسیله‌ی سنت‌گران مذهبی‌بی چون مطهری و شریعتی عنوان و تبلیغ می‌شوند، رها شوند تا با حذف مناسبات جنسی، زن و شوهر بتوانند در رابطه با واقعیت‌های موجود زندگی، نسبت به تقسیم کار خانه و خانواده و جامعه تصمیم بگیرند و هر وقت هم لازم شد بر اساس شرایط جدید، آن را تغییر بدهند. فقط در چنین شرایط متحول و دموکراتیک و روابط رفیقانه‌ای است که انسانها به موجودات "زن خانه" و "مرد بیرون" تبدیل نمی‌شوند و زن‌ها:

- از سنت زجرکش خانه‌نشینی و خانه‌دای، محرومیت از کار و تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی و در نتیجه از تبدیل شدن به موجودات عاطل و باطل می‌رهند:

- از نظر فرهنگی تا هم طرازی مردان رشد می‌کنند و،

- به حد مردان، صاحب درآمد و حق تصمیم‌گیری اقتصادی می‌شوند. تنها در این شرایط مساوی است که روابط رفیقانه بین دو جنس شریک و همسر تحقق می‌یابد.

بدیهی است که در این صورت اگر تقسیم کار بین مرد و زن، جنسی هم باقی بماند، یعنی مرد و زن کارها را بر اساس ذوق، سلیقه و توان جسمی‌شان قسمت کنند، نوع "تقسیم کار" از حالت ثابت و تقدیس شده‌ی نوع مذهبی و مهورد تبلیغ این آقایان رها شده و به رابطه‌ای سیال و متحول تغییر می‌یابد. روابط خانوادگی از حالت ایستا، گذشته‌گرایی و بنیادگرایی فعلی رها شده و به سوی نوگرایی، اصلاح و تحول پیش می‌رود. و هر کس رها از حبر و فشار

سنت‌های گذشته، و بی توجه به این که این چه کرده و آن چه گفته، می‌تواند
ادر شرایطی یکسان با همسرش، به عقل و دانایی خود و همسرش مراجعه کند
و بر اساس واقعیت‌ها، نیازها و منافع فردی و جمعی و تعاونی خود، سهمی
مناسب در خانه و جامعه داشته باشد و طعم شیرین زندگی توأم با تفاهم و
تقسیم کار رفیقانه را به تساوی با همسر و فرزندان خود قسمت کند.

۷- تابویی به نام تقسیم دارایی خانواده

تقسیم کار اقتصادی، بخش عمده‌ی تقسیم کار جنسی است. در جوامع
قبیله‌ای همه‌ی دارایی‌ها و حتی زنان، به مردان و پدران تعلق داشتند و در
نتیجه برای زنان جز نگاه کردن به دست شوهرانشان راهی نبود. از این دیدگاه،
لباسی که زنان به تن می‌کنند و غذایی که می‌خورند، دستمزد تمکین^۱،
یعنی تبعیت و تسلیم جسمی و جنسی، در برابر خواست شوهران است؛ و گرنه
طبق شرع بمبین اسلام راستین^۲ و شیعه‌ی علوی^۳، مردان اجازه دارند زنی را
که تمکین نمی‌کند، از غذا و پوشاک و نفقه و خرجی هم محروم کنند و تا
او را به پابوسی و تسلیم کامل مجبور نکرده‌اند، تشنه و گرسنه نگاه‌اش
دارند (۲۱۹).

آیه‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۷۶ سوره‌ی النساء، و آیه‌ی ۲۲۹ سوره‌ی البقره، ناظر
بر چگونگی تقسیم ارث، نگهداری و توزیع اموال و دارایی بین زن و مرداند.
بر اساس این احکام، زنان گاهی نصف مردان سهم مالی دریافت می‌دارند و
گاهی هم کمتر از آن. در واقع در هیچ موردی حق مالی زنان به اندازه‌ی
مردان نیست. این رابطه فقط شامل زن و شوهرها، یا خواهر و برادرها نیست،
بلکه مناسبات زن و مرد در تمام شبکگی خوشاوندی را در بر می‌گیرد.

^۱ (۲۱۹) - خمینی و تأیید سایر آیت‌های الله، از جمله خویش و بیستانی و تبریزی،
مسأله‌ی شماره ۲۴۱۲، ۲۴۱۳، توضیح المسائل مراجع، ص ۴۰۷-۴۰۶.

اما این فقط نیمه‌ی قابل رویت یک کوه یخی شناور در دریاست. نیمه‌ی غیر قابل رویت آن این است که در مواردی زنان نه فقط صاحب نصف، یا حتی یک چهارم، سهم مردان نیستند، بلکه از مال و اموالی که حتی محصول کار خودشان است، هیچ سهمی نمی‌برند. به طور مثال، زنان موقع اختلاف و جدایی هیچ سهمی از اموال خانه و کاشانه‌ی خود دریافت نمی‌کنند. وضع زنان صیغه‌ای، که از حقوق به رسمیت شده‌ی بشری نیز برخوردار نیستند، و کنیزان، یا بردگان زن، که برای امور جسمی و جنسی مورد استفاده قرار می‌گیرند، از این هم بدتر است و هم طراز یکی از سنگین‌ترین بهره‌کشی‌های تاریخی است.

تکلیف زنی که طلاق داده می‌شود، روشن است. وی نه پس‌انداز خانواده را تقسیم می‌کند، نه حق برداشتن قسمتی از وسایلی را دارد که با قناعت جمع کرده، یا حتی بافته و ساخته است. او حتی صاحب مالی نمی‌شود که در مقابلش کار کرده و برای فردای مبادای خود و خانواده‌اش پس‌انداز کرده است. او حتی نمی‌تواند پولی را که به عنوان مهریه طلب‌کار است دریافت کند، زیرا که این تنها امکانی است که با بخشیدنش می‌تواند، در صورت لزوم، جانش را آزاد کرده و خود را بازخرید کند. تقسیم کار جنسی، در نوع خود ظالمانه است، ولی تقسیم کار جنسی در امور اقتصادی بیشتر شبیه رابطه‌ی ارباب و کنیز است تا رابطه‌ی دو انسان و دو مخلوق هم‌قدر و ارزش. این، اتفاقاً موردی است که هیچ کدام از این بنیادگرایان حاضر به گفتگو در موردش نیستند.

مظهري جز اشاره‌های تبلیغی، حرفی از چگونگی توزیع ثروت و امکانات اقتصادی بین زن و مرد نمی‌زند و شریعتی در تمام طول کتاب از اشاره کردن به آن دسته از امور اسلامی که به موضوع نابرابری تقسیم دارایی و امکانات مالی خانواده و زندگی اقتصادی زن مربوط است، خودداری می‌کند. این بی‌توجهی به مسایل اقتصادی و چشم پوشیدن از نابرابری و بهره‌کشی مالی

از زنان، حتی وقتی که وی از زندگی مشقت بار زن در خانواده‌ی کهنه پرست اسلامی سخن می‌راند، ادامه می‌یابد. در این رابطه شریعتی زنان زحمتکش را ستایش می‌کند و حتی برای آنان که از صبح تا شب جان می‌کنند، بدون آن که از ماحصل خانواده سهمی دریافت بدارند، شهر و قصیده می‌سراید، ولی از سهم قلیل و ناچیز آنان از اموال خانواده حرفی به میان نمی‌آورد.

یعنی که او بر اساس احکام "اسلام راستین" و "شیعه‌ی علوی" نیز، هیچ حرف تازه‌ای برای توضیح این نابرابری اقتصادی و بهره‌کشی سخت اقتصادی مرد از زن ندارد. بر این مبنای زن آرمانی او نیز در صورت طلاق داده شدن، مالک چیزی جز همان جهیزیه‌ی اندک و دارایی خصوصی‌اش نیست، چه رسد به آن که زنی بدون حق و حقوق، در کشور اسلامی سنت زده‌ای چون ایران مشمول بی‌لطفی همسر و مردش قرار گیرد و مجبور به خرید اجازیه‌ی شوهر برای جدایی و طلاق شود.

سکوت این آقایان، ظاهراً هرکدام به نوعی اصلاحگر، در این مورد حساس و تعیین کننده از تقسیم کار اقتصادی، معنی خود را دارد. آنان هر دو می‌دانند که بر اساس احکام شرعی موجود، زنان وابسته‌ی اقتصادی مردانند و سهمی در ثروت و دارایی خانه و خانواده‌اش ندارند. در این مفهوم، زن موجودی است وابسته‌ی نفقه‌ی مرد و این نفقه فقط زمانی قابل پرداخت است که مرد از زنش راضی است و زن بدون مهر شرط و عذری خود را در اختیار مردش قرار می‌دهد. بدون اجازیه‌ی وی پا از خانه بیرون نمی‌گذارد و حرفی از برابری و برادری نمی‌زند، چه رسد به این که درس بخواند و کار کند و بخواهد در محصول کار و زحمت خود شریک شود. این نیست جز آن که زن در دیدگاه این آقایان، مثل کلفت بی‌جیره و مواجیبی است که در خانه‌ی اربابش کار می‌کند و در بهترین شرایط، نمی‌تواند برای جبران زحمت خود از شوهرش تقاضای دستمزد و حق الزحمه بکند" (۲۲۰).

(۲۲۰) - آیت‌الله مکارم، توضیح المسائل مراجع، ص ۴۰۷. این حمایت دلسوزانه از

سکوت مطهری و شریعتی در مورد تقسیم کار اقتصادی در خانواده و جامعه نشان می‌دهد که وقتی حرف از مبلغ و مقدار در میان است، سکوت ممکن‌ترین راه دفاع از نظم تقابلی شده‌ای است که بر نابرابری جنسی و بهره‌کشی اقتصادی انسان از انسان و مرد از زن ساخته شده است.

همان ریشه‌ای آب می‌خورد که پیشنهاد علی شریعتی در مورد جبران بهای شیر مادران به جبران صرف نظر کردن از حق حضانت فرزندان شان. حتی چنین حمایتی از سوی برخی مراجع، از جمله آیت‌های الله خوئی، تبریزی، بهجت و خمینی به سکوت برگزار می‌شود (پیشین، ص ۴۰۷) ..

سبب‌های فقیرنمایی

علی شریعتی از فاطمه‌ای حرف می‌زند که دستار می‌کند، نان می‌پزد، آب می‌آورد و با وجود بیماری، جان خود را در راه کار خانه و خانواده اش فدا می‌کند (۲۲۱). فاطمه در این روایت زنی است فقیر و ندارد. معلوم نیست که امرای وی به کدام دوره‌ی زندگی ایشان است، زیرا که طبق روایت خود وی، خانم فاطمه گویا در اواخر سال دوم هجری از هواج کرد و این درست زمانی بود که مسلمانان به برکت غارت کاروانی که به سرپرستی عمر بن خضرمی به مکه می‌رفت، از تنگدستی کمتر از دوساله‌ی خود در مدینه خلاص شده بودند. به زاطر آن که این واقعه در ماه حرام انجام شده بود، ابتدا مسلمانان را با مشکل توضیح و توجیح روبه‌رو کرد، ولی در بستن راه و تاراج کاروان‌های تجاری را به رویشان گشود و وضع اقتصادی و شرایط مالی بسیاری، از جمله پیغمبر اسلام و اطرافیانش، را بهبود بخشید. از آن پس، به دست آوردن غنائم از جنگ با یهودیان و سایر اقوام، از جمله تاراج کالاهای تجاری مکیان، روز به روز بر ثروت آنان افزود:

اسناد و مدارک موجود حاکی از آنند که فاطمه و همسرش از این درآمدها به حد کافی برخوردار شدند و از آن پس به دارایی و ثروت کافی دست یافتند و باغ و مزرعه و کارگر و برده فراهم آوردند. در نتیجه، ایشان نه نیازمند آن بودند که به چنین کارهای سخت و طاقت‌فرسانی تن در دهد، نه لازم بود جان خود را بر سر انجام وظایف خانه و خانواده بگذارد. پس انگشت گذاشتن شریعتی به موضوع فقر فاطمه و همسرش، چیزی نبود جز دستکاری پیرولیستی و عوام‌فریبانه در واقعیت‌های تاریخی و پیروی از سنت فقیرنمایی اسلامی؛ آن جا که سرمایه‌داران اسلامی خود را "الاحقر" خطاب می‌کنند، و قشر بورژوازی

(۲۲۱) - شریعتی، پیشین، ص ۱۳.

اسلامی کاخ نشین، آخوندهای هزار فامیل و حاجی های بازار، که پول شان از پارو بالا می رود، صاحب باغ و ملک و مستغلات اند و از راه دستکاری در واردات، صادرات و تولید و توزیع میلیون ها را پول حساب نمی کنند، برای کنترل مسلمانان فقیر و گرسنه ی ایران و امت کول خورده ی حزب الله، آنان را "برادر" و "خواهر" خطاب می کنند.

اما بر خلاف این گونه فقیرنمایی های عوام فریبانه ی بنیادگرایان شریعت خواه، همه ی اولیای دینی اسلام، در زمان خود صاحب نام و عنوان بودند، از بیت المال مسلمین سهم ویژه دریافت می کردند، صاحب هوادار و هواخواه بودند و بنده و برده و مال و درآمد داشتند. در این مورد خاص نیز، مدارک تاریخی برآند که:

۱- "اولا" همسر خانم فاطمه خود از ثروتمندان و توانگران معروف بود ابا شد، به طوری که در شهر "تینج" اراضی و املاک برارزش داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه ۴۰۰۰۰ دینار (حدود ۱.۵ میلیون دلار) درآمد داشت (۲۲۲). این حزم در مورد ثروت های علی می نویسد: کسی که اندک اطلاعاتی از اخبار و روایات داشته باشد، انکار نمی کند که علی از ثروتمندترین افراد طایفه و قوم خویش بود و اراضی و املاک بسیار داشت، از حمله نخلستان ها و کشتزارهایی را صدقه داد و البته این صدقه ها در برابر ثروت های فراوان و املاک بسیار ایشان چیز اندکی بود (۲۲۳). از امام صادق نقل شده است که "انگشتی که حضرت علی در نمازش صدقه داد، وزن حلقه اش چهار مثقال نقره و وزن نگینش پنج مثقال باقوت سرخ بود که قیمت خراج یکساله ی کشور شام بود (۲۲۴). "برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن،

(۲۲۲) - علی میرفطرس، ص ۳۹، به نقل از تجارب السلف، هندوشاه نخبجوانی،

ص ۱۳، به اهتمام عباس اقبال، ۱۳۴۴، انتشارات طهوری، تهران.

(۲۲۳) - علی میرفطرس، ص ۳۹، به نقل از العصل فی الملل والاهواء والنحل، این حزم اندلسی، ج ۴، ص ۱۴۱، ۱۳۲۰، طبع الادبیه مصر.

(۲۲۴) - علی میرفطرس، ص ۳۹، به نقل از جوهرالولایه، آیت اله بروجردی ...

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را (شهریار).

۲- مسالهی معروف "فدک" به تنهایی نشان می‌دهد که خود فاطمه در ثروت و دارایی دست کسی از همسرش نداشت: "فدک" دهکده و نخلستان بسیار بزرگی بود که دارای کشتزارهای سرسبز و خرم بوده و در چند کیلومتری "مدینه" قرار داشت. مسلمانان پس از فتح بزرگ خیبر به سوی فدک روانه شدند، ولی فدک از آنچه که بر سر مردم خیبر آمده بود درس گرفته بود و از همین رو بدون جنگ تسلیم شد و قبول کرد که نصف دارایی خود را به عنوان خالصه رسول الله تسلیم کند. طبق دستور قرآن: "غنائمی که بدون جنگ به دست می‌آید از آن رسول الله بود" (۲۲۵). پیغمبر اسلام پس از تسلیم شدن مردم فدک در برابر پیورش مسلمانان، این سرزمین را به دخترش فاطمه بخشید، ولی همین که "ابوبکر صدیق" بر مسند خلافت نشست، دستور داد تا کشاورزان و مزدوران دختر پیغمبر را از آنجا بیرون کردند و خود به نام خلیفه‌ی مسلمانان بر آن جنگ انداخت (۲۲۶). دختر پیغمبر وقتی از ماجرای "فدک" آگاه شد، به مسجد، نزد خلیفه رفت و گفت: "پدرم (پیغمبر) "فدک" را به من بخشیده است و ترا این اجازه نبود که کشتزار مرا به ستم از من بگیری و مزدوران مرا از آنجا بیرون برانی ... (۲۲۷).

۳- ضمناً نباید فراموش کرد که بر اساس دستورات قرآن، درآمدهای عظیمی که به نام غنیمت جنگی عاید مسلمانان می‌شد، به پنج قسمت تقسیم می‌شد

کاظمینی، ص ۱۳۷، انتشارات جامد، ۱۳۴۰، قم.

(۲۲۵) - علی دشتی، ص ۲۲۶.

(۲۲۶) - علی میرفطروس، ص ۵۰.

(۲۲۷) - علی میرفطروس، ص ۵۱-۵۲، پیه نقل از تاریخ سیاسی ایران، حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابولقاسم پاینده، ص ۴۳، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸، تهران + ناسخ التواریخ، میرزا محمد تقی لسان‌الملک، ج ۸، ص ۶۲-۷۶، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۷، تهران.

و یکی از این یک پنجم‌ها به اقربای پیغمبر تعلق می‌گرفت. پروفیسور عارف تکین محقق ترک در مورد چگونگی تقسیم غنائم در دوره‌ی اسلام توضیح می‌دهد که برای تشویق مسلمانان به جنگ در سال‌های اول سکونت در مدینه، حکم "سلب" به اجرا در می‌آمد. بر این مبنا هر مسلمانی، غیر مسلمانی را در جنگ می‌کشت صاحب اشیاء، شخصی و وسائل جنگی وی می‌شد (۲۲۸). همراه با این، اموال طرف مقابل و حتی زن و بچه‌های آنان به نام غنیمت به تصرف مسلمانان در می‌آمد و تصرف آن‌ها حلال بود. تصاحب اموال و زن و بچه‌های مشرکین، حتی صاحبان کتابی که با مسلمین به جنگ بر می‌خاستند، به حدی دست و دل بازانه بود که طبق احادیث موجود از سوی پیغمبر اسلام به صورت لطف خاص الهی به مسلمانان نامبرده می‌شد:

... بسیاری از اموری که برای امت‌های دیگر حلال نبودند، برای ما حلال شدند. از جمله از اینها غنیمت است" (۲۲۹).

آغاز اجرای این حکم برمی‌گردد به غنیمتی که عبدالله بن جاش و دوستانش در سال دوم هجری در جنگ "بطن" بدست آوردند. و یک پنجم آنرا هم به عنوان سهم پیغمبر به ایشان دادند. بعداً این حقوق به حوزه‌های دیگر هم گسترش یافت و شامل اموری مانند خراج، جزیه و فدیة (دریافت پول در

(۲۲۸) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Buhari-Muslim Hadisleri, No:1144; Buhari, Hars 8, Muslim, Cihad, 46, No: 1571, Ebu Davud, Cihad, 147, No: 2717, etc. Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 240.

(۲۲۹) - پیغمبر اسلام، ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Teerid-i Sarih, Diyanet, No:223, Buhari, Humus 8, Nikah 58; Muslim, Cihad, No: 32; Buhari-Muslim Hadisleri, No: 299, 1141; Muslim, Mesacid, No: 52, etc. Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 240.

قبائل آزاد کردن اسیران) هم شد (۲۳۰). آیه های ۴۱ سوره انفال و ۷ سوره الحشر ناظر بر این این امرند. یکی از این آیه ها، آن پنج گروهی را که از غنائم سهم می برند، مشخص می کند و آن دیگری سهم هر کدام از گروه های مذکور را برابر با یک پنجم یا ۲۰ درصد غنائم حاصله تعیین می کند:

« و آنچه که خدا از اموال کافران دینار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول است و یتیمان و فقیران و رهگذران (ایشان) (...). » (۲۳۱)

۱- « ای مومنان بدانید که هر چه به شما از غنیمت و فایده رسد خمس آن خاص خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و فقیران و در راه سفر ماندگان است (...). » (۲۳۲)

به طوری که ملاحظه می شود، تمام این وجوه در اختیار پیغمبر قرار می گرفت و دست ایشان را برای تقسیم غنائم باز می گذاشت، چرا که ایشان هم سهم خدا و رسول و خویشاوندان رسول را در اختیار می گرفتند و هم سهم یتیمان و فقیران را خود تقسیم می کردند. مضافاً، طبق آیات ۶ و ۷ سوره الحشر، تمامی اموالی که بدون جنگ و فقط از راه تسلیم کافران و دشمنان اسلام نصیب مسلمین می شد نیز، در اختیار پیغمبر اسلام قرار می گرفت. از آن پس، ایشان از این درآمدهای عظیمی که از سال دوم هجری به بعد نصیب مسلمین می شد، به هر که صلاح می دیدند و برای پیشرفت اسلام لازم

(۲۳۰) - ماخذ و شماره ی حدیث به شرح:

- Türkiye Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi, 1/89, 5/203; 11/383; Belazuri, Emsab, 1/478; Tefsir Bakara Suresi 217: Quoted by Arif Takin, Kuran'ın Kokeni, s. 241.

(۲۳۱) - آیه ی ۷ از سوره الحشر.

(۲۳۲) - آیه ی ۴۱ از سوره انفال.

می‌شمرند، سهم یا پاداش می‌دادند.

این نوع توزیع، زمانی برای مسلمانان قابل توجه بود و در بیشتر زمان‌ها نیز باعث بروز اختلافات و اعتراضات و حتی تهمت زدن به شخص پیغمبر اسلام می‌شد. برای نمونه ایشان پس از تسخیر مکه برای جلب قلوب شخصیت‌های مهم مکه که تازگی و به زور شمشیر به اسلام گرویده بودند و برای عدم رویگردانی آنان از دین اسلام، به هر کدام از کسانی چون ابوسفیان و پسرش معاویه (که بعداً خود و پسرش یزید سلسله‌ی امویان را تأسیس کردند و پیش بردند)، حاکم بن حیضام، آتا بن جاریه، حرس بن هشام، صفان بن امیه، سهل بن امر و هویتب بن اوف یکصد شتر بخشیدند. این در حالی بود که به مسلمانانی که بارها جان در راه اسلام نهاده بودند، سهم بسیار کمتری داده شد. در نتیجه، باز هم اعتراض و انتقاد شروع شد و حتی شاعری به نام عباس بن میرداس یک شعر انتقادی سرود و وی نیز یکصد شتر دریافت کرد (۲۳۳). حدیث "من در تقسیم غنایم فقط یک مأمورم، من در این کار هیچ اراده‌ای ندارم": (۲۳۴) و آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی الفتح، برخورد پیغمبر اسلام با این گونه اعتراضات را نشان می‌دهند (۲۳۵).

در هر صورت، تعلق یک پنجم یا ۲۰ درصد همه‌ی غنایم به خویشاوندان پیغمبر اسلام، در آمدی سرشار برای آنان بود و وضع اقتصادی آنان را به نحو چشمگیر بهبودی بخشید و آنان را نسبت به دیگر مسلمانانی که با پیغمبر

(۲۳۳) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Buhari, humus, 7. ve Ebu davud, Harac, 13 hap. No: 2949; Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 242-243.

(۲۳۴) - پیغمبر اسلام، ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Buhari, humus, 7. ve Ebu davud, Harac, 13 hap. No: 2949; Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 243

(۲۳۵) - Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 243.

اسلام خویشاوند نبودند، در طبقه‌ی بالای اقتصادی قرار داد. در مورد این که چه کسانی در بین خویشاوندان رسول قرار می‌گرفتند نظریات مختلف‌اند، ولی آن چه محرز است آن است که زنان پیغمبر جزو کسانی بودند که از این درآمد عمومی سهم می‌بردند. بنی هاشم (فرزندان هاشم)، بنی مطلب و فرزندان ابوطالب، از جمله علی ابن ابوطالب، جزو خویشاوندان پیغمبر بودند و مشمول این درآمد می‌شدند (۲۳۶). از جمله معترضین تقسیم سهم خویشاوندان پیغمبر، عثمان خلیفه‌ی سوم و یکی از مسلمانان پولدار آن زمان بود. وی به سبب آن که داماد پیغمبر (همسر دو دخترشان) بود، مدعی خویشاوندی پیغمبر اسلام شد و از این نظر برای خود سهم خواست، ولی پیغمبر اسلام این ادعا را (به سبب نداشتن پیوند نسبی مورد نظر) رد کرد و از دادن سهم خویشاوندی به او خودداری کرد (۲۳۷).

برای نمونه، سهمی که در سال هفتم هجری پیغمبر اسلام از سهم یک پنجم غنائم به جمعی از خویشاوندان خود داد، به شرح زیر است:

۱- بوحینه دختر حارس و جومانه دختر ابوطالب و ... هر کدام ۳۰ واساک (بیشتر از ۳،۵ تن) خرما؛

۲- سفیه دختر عبدالمطلب، هند و خدیجه دختران حسین و ... هر کدام ۴۰ واساک (معادل ۵ تن) خرما؛

۳- عایشه دختر ابوبکر، حفصه دختر عمر و سایر زنان پیغمبر هر کدام ۱۰۰ واساک (افزوده بر ۱۰ تن) خرما؛

۴- فاطمه دختر پیغمبر ۲۰۰ واساک (حافزوده بر ۲۰ تن) خرما (۲۳۸). برای

(۲۳۶)- Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 243

(۲۳۷) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Tacrid-i Sarih, Diyanet terc., No: 426: Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 244

(۲۳۸) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Doc. Dr. Riza Savas, Hz. Muhammed Doneminde Kadin, s. 255; Tacrid-i

روشن شدن حد و حدود ارزش این سهام، باید گفت مقدار خرمایی که هر کدام از زنان پیغمبر در این مورد معین دریافت کردند، معادل ارزش خون یک آدم بود (۲۳۹).

می بینیم غیر از آن که همسر فاطمه جنگجویی نامور بود و به همان اندازه از غنائم سهم می برد، هم فاطمه و هم همسرش از جهت سهم خورشاوندی پیغمبر، درآمد ویژه ای داشتند و به سبب نزدیکی، سهم مالی شان بسی افزون تر از سایرین بود و از این راه نیز ثروت قابل توجهی را از آن خود می کردند.

غیر از آن، فاطمه دختر محبوب پدر هم بود و از این راه نیز هدایای گران قیمتی دریافت می کرد که املاک دهکده ی حاصلخیز "فدک" نمونه ای از آن بود. این همان املاکی است که چون از راه بخشش و به تعبیر خلفای وقت، از راه ارث پیغمبر اسلام به دست آمده بود، باز پس گرفته شد و به اختلافات طولانی میان ایشان و خلفای اولیه ی اسلام ره برد.

مجموعه ی این عوامل باعث شده بود که "خانم فاطمه و همسرش علی بهنگام فوت پیغمبر در فدک، مدینه و خیبر صاحب ملک و دارایی بودند" (۲۴۰).

حالا چرا شریعتی با وقوف به این امور و وضع مالی بسیار خوب فاطمه و همسرشان به توصیف خصوصیات می پردازد که در اصل، نمی تواند جز در مقطع کوتاهی از سال اول زندگی مشترک ایشان صحت داشته باشد. جای

Sarih, No: 1225, 1844; Buhari-Muslim Hedisleri, No: 1146, Ibni Sad, Tabakat, 8/266-308-316; Buhari, Tabakat, 2/695; Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 244-245.

(۲۳۹)- Ebu Davud, Diyanet, No 4494; Nesai, Kasame, No: 4736; Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 249.

(۲۴۰) - ماخذ و شماره ی حدیث به شرح:

- Buhari-Muslim Hedisleri, No: 1149-1150; Mulum, Cihad, No: 1756; etc Quoted by Arif Takin, Kuran'nin Kokeni, s. 249.

سؤال دارد. فقر و نداری جمعی از مراجعین ایشان که به لایه های طبقه ی متوسط به پایین شهرنشین ایران تعلق داشتند و عموماً از تقسیم ناعادلانه ی موهبت های اقتصادی دوران شاه ناراضی بودند، ایجاب می کرد آن کسی که به عنوان نمونه ی آرمانی معرفی می شد، فقیر و نادر معرفی شود و از نظر اقتصادی نیز قرینه ای بین "فاطمه ی ایده آلی" با هوادارن شان در تهران آنروز وجود داشته باشد. این آقایان در عین حال می دانستند که مطرح کردن نابرابری توزیع ثروت بیت المال در صدر اسلام، و واگذاری بخشی از بیت المال مسلمین به خویشاوندان رهبر جامعه، ممکن بود به دلسردی نسل معترض به روابط "هزار فامیلی" رژیم شاه در ایران منجر شود. ظاهراً مصلحت های این چنینی و گرایشات بنیادگرایانه اسلامی، دست به دست هم دادند تا این آقایان در این مورد نیز راه کتمان و وارونه سازی واقعیت ها را در پیش گرفتند و در خط اسایر ملایان که فقر را می ستایند تا ثروت ثروتمندان و قدرت خود را از تعرض فقیران حراست کنند، به حرکت در آمدند.

می بینیم که به کنترل در آوردن زنان و دختران و جلب آنان به سوی پذیرش سنت هایی که از نظر جنسی و طبقاتی نابرابری طلب و زن ستیزند، کار آسانی نیست. چنین کارهایی بهای خود را طلب می کنند. هر دو این عالمان اسلامی هنوز اتفاقی نیفتاده و بوی هیچ حکومت و قدرت اسلامی برنخاسته، با وارونه سازی واقعیت های تاریخی، این بهای گران را پرداختند و آیندگان شان نیز این راه عوامفریبانه را ادامه داده اند تا به روزی که مردم چشم بسته و گوش بسته از فرمانبری بی چون و چرای این "قدسین شریعت خواه" دست بردارند و بر امور و ادعاهای بیندیشند.

ازدواج در دوره خردسالی

۱- روایتی ساختگی، پیامی دلخواه

علی شریعتی وقتی به موضوع سن ازدواج زن ایده‌آلی خود اشاره می‌کند از روایت‌های گوناگون سخن می‌راند:

- فاطمه کوچکترین طفل خانه بود. طفولیتش در طوفان گذشت. میلاد وی مورد اختلاف است. طبری و ابن اسحق و سیره، ابن هشام سال پنجم پیش از بعثت را نقل کرده‌اند و مروج الذهب مسعودی برعکس، سال پنجم پس از بعثت را و یعقوبی میانه را گرفته اما نه دقیق؛ می‌گوید: پس از نزول وحی اختلاف روایات موجب شده است که اهل سنت، پنجم پیش از بعثت و شیعه پنجم بعد از بعثت را برای خود انتخاب کنند (پیشین، ص ۱۲۱).

بر این مبنا بر اساس اعتقاد شیعیان، از جمله خود این عالم شیعه، فاطمه در زمان ازدواج حدوداً ۹ سال یا کمتر داشت، اما شریعتی نمی‌خواهد این را در جمع جوانان و دختران تهران آن زمان مطرح کند و آنانی را که در هوای فاطمه‌وار شدن هستند، بترساند و از خود براند. آنها نباید فکر کنند که ازدواج در سن کودکی نیز جزو سنت‌هایی است که وی مورد تعریف و تأکید قرار می‌دهد و پذیرش آنها را از این جوانان می‌خواهد. آنها نباید فکر کنند که در بین این سنت‌های بنیادی، اموری هم وجود دارند که در جامعه‌ی امروزی درست و منطقی به نظر نمی‌رسند و مورد قبول و پذیرش نیستند. دیگری هم که "فرضیه" فرض شده، سرایت کند، و کل برنامه‌ی مدل‌سازی بنیادگرایانه‌ی وی را به خطر اندازد. این است که وقت تعریف داستان ازدواج فاطمه، عقیده‌ی شیعیان در مورد سن این خانم را به کنار می‌نهد و به کوتاهی قید می‌کند:

۲- پس علی چرا خاموش است؟ بیست و پنج سال از سنش می گذرد و فاطمه نیز هنگامش رسیده است، نه سال یا نوزده سال؟ (پیشین، ص ۱۳۶).

این بیان دوگانه‌ی، "نه سال یا نوزده سال"، چه معنی می دهد؟ بالاخره از نظر او که یک عالم شیعه بود کدامیک از این ارقام درست است؟ شریعتی به این سوال مستقیماً و صریح پاسخ نمی دهد، ولی در لفافه و با بکار بردن عبارت "فاطمه نیز هنگامش رسیده است، نه سال یا نوزده سال":

- هم پیام می دهد که ازدواج در ۹ سالگی اسلامی، شرعی و درست است و کودکان دختری که نه سال شان شده وقت ازدواج شان رسیده است و به قول شریعت خواهان امروری "به تکلیف رسیده اند" و،

- هم خود را از خطر درگیری با افکار حاکم بر جامعه‌ی شهری تهران که ازدواج کودکانی و خردسالی را نفی می کردند، می رهاوند. و در ضمن، برای یکی از سنت‌های دافعه‌انگیز خود تبلیغ می کند و راه پایین آوردن سن ازدواج را برای شنوندگان خود باز می گذارد. در شرایط آنروزی، این حداقل، خود موفقیتی در راه توسعه‌ی اسلام و احکام اسلامی به شمار می رفت.

مطالعه‌ی کتاب وی ضمناً این ظن را تأیید می کند که وی به هنگام این سخنرانی‌ها از سن ازدواج این خانم اطلاع داشت و بر این نیز واقف بود که ازدواج در سن ۱۹ سالگی با تاریخ زندگی وی نمی خواند، چرا که بسیاری، از جمله شیخ طوسی و اکثر علما آورده اند که ولادت ایشان روز بیستم جمادی الثانی سال دوم بعثت اتفاق افتاده، و به روایتی سال پنجم (...) و (به روایتی) در سال سیزدهم هجرت وفات یافته است (۲۴۱). با این حساب، فاطمه به روایتی ۱۸ سال و به روایت دیگر ۲۱ سال عمر کرده است (۲۴۲).

(۲۴۱) - نهج البلاغه، ص ۱۴۸۷-۱۴۸۶.

(۲۴۲) - نهج البلاغه، ص ۱۴۸۷.

با این حساب ایشان نمی‌توانست در سن دور و بر ۱۹ سالگی ازدواج کرده باشد و صاحب پنج فرزند بشود.

ضمناً شریعتی بر این نیز واقف بود که ازدواج دختران در ۹ سالگی و حتی هجده ساله‌تر از آن، در عربستان دوره‌ی پیغمبر اسلام، امری معمول و پذیرفته شده‌تر از ازدواج در ۱۹ سالگی بود. بر این مبنا نیز ازدواج ۹ سالگی درست‌تر بود تا ۱۹ سالگی. در این مورد، سن خواستگاری و ازدواج خانم عایشه نمونه‌ای روشن از سنت‌های جاری در زمان رسول استظ پیغمبر اسلام:

«پس از وفات خدیجه بی‌درنگ عایشه را خواستگاری کرد و چون عایشه هنوز هجده سال بود و بیش از هفت سال نداشت، سوده بیوه‌ی سکران بن عمره را به زنی گرفت. ازدواج آن دو به دو سال بعد، یعنی موقعی که عایشه نه ساله می‌شد موکول شد» (۲۴۳).

از خانم عایشه نیز نقل شده است:

«در سن ۶ سالگی به عقد پیغمبر درآمدم (...). (۲۴۴). برای هر چه بیشتر چاق شدن مادرم بطور دائم به من خرما می‌خوراند (...). (۲۴۵)
- روزی پیغمبر به خانه آمد. من در ننویس نشسته بودم و باد می‌خورد. مادرم مرا از تنو پائین آورد (...). و صورتم را با آب شست. آنگاه (مادرم)

(۲۴۳) - علی دشتی، ص ۲۵۹.

(۲۴۴) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Tecriid-i Sarih, No: 1553; Buhari, Menakib-i Ensar 44, Nikah 38, 39, 59; Muslim, Nikah, 10, No 1422\69; Ebu Davud, Nikah, No: 2121; Buhari-Muslim Hadisleri, No: 897; İbni İlahib, Muhabber, 81; Diyanet Ansiklopedisi, Ayse md., 2\202; . etc. Quoted by Arif Tekin, Mohammed ve ... s. 99-100.

(۲۴۵) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- İbrahim Cenan, Kutube'l Sitte, 11\187, No: 3948; Ebu-davud, Tip, 20, No: 3903, İbni Mace, El'ime, 37, No: 3324; Hindi; ... etc. Quoted by Arif Tekin, Mohammed ve ... s. 101.

مرا کشید و برد و چون به نزدیک در رسیدم، مرا نگهداشت تا کسی آرام شدم. آنگاه بپروان رفتم و پیغمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود (...). مردم و زنان برفتند و پیغمبر در خانه‌ام با من زفاف کرد (...). من آنوقت نه سال داشتم" (۲۴۶).

نمونه‌ی دیگر در این مورد، ازدواج ام‌گلثوم دختر فاطمه و علی ابن ابوطالب با عمر خلیفه‌ی دوم بود. عمر حدود ۲۵ سال از خانم فاطمه، مادر ام‌گلثوم، بزرگتر بود و به همین خاطر هم، پیغمبر اسلام به خواستگاری دخترش فاطمه از سوی عمر پاسخ رد داده بود (۲۴۷). ام‌گلثوم فرزند پنجم فاطمه و علی بود و از آنجا که فاطمه در قرن دوم هجری ازدواج کرده بود و وصلت ام‌گلثوم و عمر در سال ۱۷ هجری و دوره‌ی خلافت وی انجام گرفت، می‌توان با یک حساب سرانگشتی سن ام‌گلثوم را موقع ازدواج با خلیفه‌ی ۵۵ ساله‌ی اسلامی حساب کرد (۲۴۸).

آقای شریعتی اما، این همه سوابق و سنت‌های غالب آن دوره را فراموش می‌کند و بین سنین نه و نوزده فرقی نمی‌گذارد و دچار تردید می‌شود. باید یادآوری کرد که سخنرانی‌های شریعتی در مورد سن ازدواج دختران مسلمان "فاطمه وار"، در حال و هوایی انجام می‌گرفت که ازدواج دختران در سنین کودکی هر چه بیشتر تقلیل می‌یافت و به علل تحصیل، کار و فراهم آوردن مقدمات زندگی، سن ازدواج دختران تهران و شهرهای بزرگ ایران روز به روز

(۲۴۶) تاریخ طبری، جلد ۴، ص ۱۲۹۲-۱۲۹۱.

(۲۴۷) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Ali Nasif, Nikah, 2\287; Nesai, Nikah, 7. Bab, 6\62. Ibni Kesir, Isd., No: 7175; Quoted by Arif Tekin, Mohammed ve s. 190.

(۲۴۸) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Ibni Asir, Isd., No: 3824, 7172; Diyanet Ansiklopedisi, 12\219; Tehzib/i Tehzib, No: 2860-12\468; Ibni'l Cevzi, Sifat-i Safve, 1\152; ... etc. Quoted by Arif Tekin, Mohammed ve s. 191.

از مرزهای شرعی فاصله می‌گرفت. این پدیده‌ی اجتماعی نه فقط اصل ازدواج در سن شرعی را به زیر سوال می‌برد، بلکه در عین حال به روابط اجتماعی و مناسباتی هم منجر می‌شد که اگر از نظر مردم متمدن و متجدد ایران و تهران به "آزادی زن" تعبیر می‌شد، از دید متعصبان اسلامی، شنیع، مغایر عرصت و منافی عفت بود. طبیعی است که در چنین شرایطی از تحول ارزش‌های اجتماعی، این سنت‌گرایان معتقد به شریعت اسلامی می‌باید برای پائین آوردن سن ازدواج و نزدیک کردن آن به مرز ازدواج شرعی می‌کوشیدند. آنان هم چنین بر آن بودند تا ازدواج دوره‌ی کودکی و سن خردسالی را از نو به رسمی مورد پذیرش مردم شهرنشین ایران تبدیل کنند و از این طریق از باز شدن چشم و گوش دختران جلوگیری کنند و بوجد آمدن تیپ‌های مطرود اسلامی، منجمله تیپ زنان "مدرن"، "تحصیل‌کرده"، "متجدد" و "روشنفکر" را مانع شوند.

از دید اسلام‌گرایان، این کار برای هدایت اجتماعی زنان و دختران ایران به حد کافی مهم بود و وظیفه‌ی شرعی به حساب می‌آمد. این بود که ادای این وظیفه با گرایش‌های بنیادگرانه‌ی آقایان در هم آمیخت، به فاناتیسم پسمارگونه‌ای بدل شد و تا جایی رشد کرد که این عالمان اسلامی و شیعی، مطهری و شریعتی، را وادار کرد تا در صورت ضرورت از جعل حقایق تاریخی بهره بگیرند و با حالت و حیلت برای القای سنتی از سنت‌های دافعه‌انگیز اسلامی به افکار عمومی مردم و جوانان بی‌گناه ایران بکوشند، و از طریق دستکاری در حقایق تاریخی هم که شده، راه اسلام‌گرایی فردا را هموار کنند. حکومت اسلامی ملایان در ایران این شانس را به ملت ایران داد که ولو با پرداخت بهایی تاریخی و بس سنگین، فرهنگ عوام‌فریبی و حالت و حیلت اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان را به عینه تجربه کنند. شریعتی و مطهری جز تقسیم این فرهنگ رایج شریعت‌خواهان کاری نکرده‌اند.

۲- مرزهای شرعی، مرزهای اخلاقی

علی شریعتی در ایران و یکی از شهرهای بزرگ، رشد کرده و تربیت شده بود. بر اساس ارزش‌های اجتماعی آن روز در این گونه شهرها، ازدواج در سن نه سالگی عموماً مذموم و ناپسندیده بود و گاهی حتی برای گروه‌هایی از مسلمانان معتقد و وفادار به احکام دینی نیز، غیرانسانی و غیرقابل پذیرش به نظر می‌رسید.

وی در همین حال زمانی در اروپا بوده و گویا با مردم متمدن امروزی رفت و آمد داشته و می‌دانسته که امروزه مردم جهان عموماً و مردم جوامع متمدن تر خصوصاً، ازدواج‌های دوره‌ی کودکی و رابطه‌ی جنسی با کودکان کمتر از ۱۶-۱۵ ساله را شدیداً محکوم می‌کنند و آنرا به اندازه‌ی تجاوز به عنف عملی جنایتکارانه، غیرانسانی و قابل مجازات می‌دانند. با این سابقه، اصولاً می‌بایست برای شریعتی ازدواج بین نه سالگی و ۱۹ سالگی فرق می‌داشت و دارای معنی می‌بود. اما با وجود این همه قرائن ارزشی و منابع اخلاقی، در این مورد تفاوتی میان ازدواج در ۹ سالگی و ۱۹ سالگی قائل نمی‌شود، و می‌گذارد تا هوادارانش فکر کنند که انگار امروزه روز نیز تفاوتی بین ازدواج در ۹ سالگی و ۱۹ سالگی وجود ندارد، هر دو صحیح و مورد پذیرشند و بر اساس شیعه‌ی علوی وی حلال‌اند.

مرتضی مطهری نیز از طرح مسأله‌ی سن ازدواج شرعی طفره می‌رود و هر جا نیز موضوع سن ازدواج شرعی مطرح می‌شود، آن را با وارد شدن به بحث‌های طولانی و خسته‌کننده در موضوعات حاشیه‌ای به فراموشی می‌سپارد، یا ازدواج خردسالی را مشروط به اموری، از جمله ظهور علائم بلوغ مثل پر کردن ۹ سال تمام، رشد پستان‌ها و روئیدن مو در کنار آلت تناسلی و غیره می‌کند و بدین وسیله، ازدواج در سن کودکی دور و بر ۹ سالگی را مکروه قلمداد می‌کند با این وجود، وی یک آخوند وفادار به

تعالیم مدرسه‌ای است و می‌داند که:

- اولاً در اصل برای ازدواج‌های خردسالی مرز قطعی دینی وجود ندارد و حتی اگر در موازید مرز ۹ سالگی و شرایط بروز علائم بلوغ وجود داشته این مرزبندی‌ها بیشتر عرفی‌اند تا دینی و.

- در ثانی، تشخیص "بروز آثار بلوغ" بدین سادگی نیست و چون موضوعی شخصی است، بیشتر به نوع بینش و تعریف آدم‌ها بستگی پیدا می‌کند. برای مثال، برجستگی پستان‌ها یا رویش مو در اندام تناسلی دختران امری است نسبی و نسبت به چگونگی دید آدم‌ها می‌شود این علائم را در کودکان بسیار کم سن و سال‌تر از ۹ سالگی دید و به علائم بلوغ تعبیر کرد. یا ندید و به علائم بلوغ تعبیر نکرد. بنا بر این، بر اساس این مرزبندی‌های نامعلوم نیز سن ازدواج دختران می‌تواند به هر سنی در دور و بر ۹ سالگی و پایین‌تر از آن شامل شود.

احکام اسلامی، فقه جعفری و شرع شیعه نیز در این راستا قرار دارند. بر این اساس، ازدواج دختران در سن کودکی نه فقط بلامانع، بلکه لازم و ضروریست. برای نمونه "امام جعفر صادق گفته است: یکی از سعادت‌های مرد آن است که دخترش در خانه‌اش حیض نیبند" (۲۴۹). در رسالات علمای شیعه نیز تعاریف و دستورات صریحی وجود دارد که ناظر بر طلاق زنان کمتر از ۹ سال است. طبیعی است زنی که در سن کمتر از ۹ سالگی طلاق داده می‌شود، موقع ازدواج به مراتب کم سن و سال و خردسال‌تر بوده است:

- "... زنی را که ۹ سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد. ... " (۲۵۰).

زنی که ۹ سالش تمام نشده و زن یانسه، عده ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با وی نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند (۲۵۱).

(۲۴۹) - آیت‌الله خمینی، مسأله ۲۴۵۹، توضیح المسائل، پیشین، ص ۳۳۹.

(۲۵۰) - خمینی، مسأله ۲۵۰۴، پیشین، ص ۳۴۷.

(۲۵۱) - خمینی، مسأله ۲۵۱۰، پیشین، ص ۳۴۸.

زنی که نه سالش تمام نشده و یائسه نیست اگر صیغه شود مثلاً یکماهه، یا یکساله چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت اقرار داد اجاره آن زن تمام شود یا شوهر مدت را به او ببخشد، در صورتی که حیض می بیند باید به مقدار دو حیض و اگر حیض نمی بیند، چهل و پنج روز باید از شوهر کردن خودداری نماید (۲۵۲).

این همه، بدان معنی است که بر اساس سنت‌ها و احکام اسلامی، سن ۹ سالگی برای دختران مرزی عارضی و تعریفی است، نه قطعی و لازم‌الاجرا. بدین معنی، در اساس شرعی منعی برای ازدوان با کودکان و دختر بچه‌های نابالغ و خردسال کمتر از ۹ سال وجود ندارد، یا به بیان دیگر، احکام شرعی هیچ مرز سنی حداقل برای ازدواج کودکان دختر در نظر نگرفته است.

به همین خاطر است که اولاً علمای اسلامی از جهت حرام یا حلال بودن ازدواج با دختر بچه‌های نابالغ کمتر از ۹ ساله نظریات متفاوت دارند. برخی مانند آیت الله بهجت و آیت الله تبریزی برای این گونه ازدواج‌ها رسمیت شرعی قائلند و طلاق دادن این گونه کودکان را به رعایت احکام طلاق هر ازدواج شرعی دیگر موکول می‌کنند (۲۵۳). عده‌ای مانند آیت الله جوینی، آیت الله مکارم، آیت الله سیستانی و آیت الله صافی اصل ازدواج با کودکان خردسال‌تر از ۹ سالگی را حلال می‌دانند، ولی هم‌خوابگی با آنان را موکول به پر کردن ۹ سال تمام می‌دانند. به نظر آیت الله مکارم شرط واجب آنست که اجازه‌ی عقد دختر نابالغ از ولی وی کسب شود! (۲۵۴). جالب است که هیچ کدام از این آقایان بروز آثار بلوغ را هم به عنوان شرط هم‌خوابگی مطرح نمی‌کنند. از نظر آیت الله سیستانی:

(۲۵۲) - خمینی، مسأله ی ۲۵۱۵، پیشین، ص ۳۴۸.
(۲۵۳) - خمینی، توضیح المسائل مراجع، ص ۴۰۵ ۴۰۴.
(۲۵۴) - آیت الله مکارم، توضیح المسائل مراجع، ص ۴۰۵.

— اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند: نزدیکی با وی پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود حرام است، ولی اگر نزدیکی بکند (پس این حرام از آن حرام‌ها نیست!) بعد از بلوغ، نزدیکی با او حرام نیست اگر چه افضا، (پارگی مجرای تناسلی تا به اندازه‌ای که مجرای جنسی با مجاری ادرار یا غایط مخلوط شوند) (۲۵۵) نموده باشد! (۲۵۶).

اما این فقط به قول سوندی‌ها قسمت قابل رویت این کوه یخی است: چرا که این حصرات در عمل حتی از این هم فراتر می‌روند و برای خلاصی از دست این "کودکان زن شده‌ای" که به طور معمول به هنگام هم‌خوابگی دچار پارگی مجرای تناسلی می‌شوند، راه حل شرعی ارائه می‌دهند. آیت‌الله خمینی در توضیح المسائل خود می‌نویسد:

اگر کسی دختر نابالغی (کمتر از ۹ ساله) را عقد کند و پیش از آنکه ۹ سال دختر تمام شود با او نزدیکی و دخول کند، چنانکه او را افضا (پارگی مجرای تناسلی تا به اندازه‌ای که مجرای جنسی با مجاری ادرار یا غایط مخلوط شوند) (۲۵۷) کند، هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند (۲۵۸).

نزدیکی نکردن البته که به معنی طلاق دادن و دور انداختن هم هست. احکام اسلامی مربوط به روابط جنس‌ها، بر اساس ارضای جنسی، و نه به خصوص ارضای جنسی مرد بنا شده است و همه‌ی روابط را از این زاویه ارزیابی می‌کند که آیا "مال و مایملک جنسی" مورد استفاده‌ی مرد تا چه حد قابل استفاده است، نه این که مثلاً.

(۲۵۵) — پارگی مجرای تناسلی زن در جریان عمل جنسی به طوری که "راه بول و حیض یا راه حیض و غایت او یکی شده باشد": آیت‌الله خمینی، مسأله‌ی ۲۳۸۰، توضیح المسائل مراجع، ص ۳۸۹.

(۲۵۶) — آیت‌الله سیستانی، توضیح المسائل مراجع، ص ۴۰۴.

(۲۵۷) — خمینی، مسأله‌ی ۲۳۸۰، توضیح المسائل مراجع، ص ۳۸۹.

(۲۵۸) — خمینی، مسأله‌ی ۲۴۱۰، پیشین، ص ۴۰۴.

— بر سر یک دختر ۶، ۷ یا ۸ ساله، که مورد تصرف مردی مردافکن قرار می‌گیرد، چه می‌آید:

— این عمل چقدر انسانی است، چه آسیب‌ها و نقائصی ایجاد می‌کند:

— تازه اگر دامنه‌ی تجاوز به این موجود خردسال تا به حد پاره‌گی اندام وی منجر شود، چه بر سر جسم و جان این موجود نابالغ می‌آید و چگونه خواهد توانست با این نقص و خاطره، بقیه‌ی عمر خود را به سر برد. نه! هیچ کدام از این مسایل مورد توجه مردان دین نیست. آیت‌الله تبریزی کاری به حلال و حرام بودن ازدواج با دختران خردسال و نابالغ کمتر از ۹ سال ندارد. به نظر وی و آیت‌الله خویی، اگر در جریان این ازدواج خردسالی افضاء (پارگی دستگاه تناسلی) پیش آید، بعد از بلوغ (۹ سالگی) دختر، نزدیکی با این قربانی تجاوز شرعی حرام نیست، ولی برای مرد "أحوط آن است که او را طلاق دهد" (۲۵۹). به نظر آیت‌الله مکارم، تحریم جنسی با کودکان خردسال افضا شده، به وقتی مطرح است که نتوان با درمان و جراحی این موجودات معصوم و قربانی ازدواج شرعی را قابل استفاده‌ی جنسی کرد.

— "هرگاه کسی دختر نابالغی را با اجازه‌ی ولی او برای خود عقد کند پیش از آنکه نه سالش تمام شود نزدیکی کردن با او حرام است، ولی اگر نزدیکی کند (یعنی که می‌شود نزدیکی کرد و این حرام از آن حرام‌ها نیست) و او را افضاء، (پارگی آلت جنسی تا به اندازه‌ای که مجرای جنسی با مجرای ادرار یا غایط مخلوط شوند) نماید، آن زن بر او حرام نمی‌شود، مخصوصاً اگر از طریق جراحی یا درمان خوب شود و به حال اصلی برگردد." (۲۶۰).

اگر این "فرمایشات" و فتاوی شرعی را روی هم بگذاریم، نتیجه جز این نمی‌شود که از نظر شرعی:

— ازدواج با دختران نابالغ کمتر از ۹ سالگی و هر چقدر کمتر هم که باشد

(۲۵۹) - آیت‌های الله تبریزی و خویی، توضیح المسایل مراجع، ص ۴۰۴.

(۲۶۰) - آیت‌الله مکارم، توضیح المسایل مراجع، ص ۴۰۴.

آراده و حلال است. تازه اگر کار این تجاوز شرعی به جانی برسد که مجرای تناسلی کودک نابالغ مورد تجاوز تا به اندازه‌ی قاطی شدن مجرای جنسی با مجاری ادرار و غایب پاره شود^۱ نه سوالی و منعی و مجازاتی مطرح می‌شود و نه وظیفه‌ی دوا و درمان به عهده‌ی مرد و به اصطلاح شوهر تجاوزگر است. در این صورت، حتی امر شرعی بر آن است که مرد تجاوزگر یک چنین موجود بنرد نخور و از "چیتض انتفاع افتاده‌ی" "غیر قابل مصرف" را دور بیاندازد و حق شرعی‌اش را به کف دستش بگذارد. عدالت و بشردوستی اسلامی یعنی همین!

بنیادگران شریعت خواهی چون شریعتی و مطهری که بازگشت به یک چنین سنت‌ها و ازدواج‌هایی را تبلیغ و توصیه می‌کنند و حتی برای جا انداختن آنها به عوامفریبی و دستکاری در حقایق تاریخی دست می‌زنند، این بشردوستی را با همه‌ی مراجع هم مسلک و همه‌ی هواداران "جامعه‌ی مدنی اسلامی" به تساوی قسمت می‌کنند.

جامعه‌ی مبتنی بر جدایی جنسی

۱- آپارتاید جنسی

هم مرتضی مطهری و هم علی شریعتی از دید اسلام بنیادگرای خود جدایی جنسی را غیر از آن می‌دیدند که در مجامع گرد و خاک گرفته‌ی مذهبی و حوزه‌های علمیه رایج و معمول بود. اولی "حبس" کردن زنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و غیر شرعی می‌خواند، و دومی بر چنین روابطی اصرار می‌شورد. به زندانی شدن زنان در خانه‌هایشان، به عدم تحصیل دینی و عدم حضور در پای منبرهای بقول وی "علمای مجاهد" اعتراض می‌کند و مراسم مذهبی زنانه در خانه‌ها را "ابولفضل پارتی" نام می‌گذارد. این اعتراض به "حبس" زنان اما به معنی موافقت این آقایان با "اختلاط جنسی" نیست. هر دو اینان در عین حال لازم و واجب می‌بینند که زنان ایرانی تا می‌توانند از مردان و جامعه‌ی مردانه دوری گزینند و در صورتی هم، برای امری قابل توجیه، مجبور به حضور در جامعه‌ی مردانه می‌شوند، پوشش و حجاب اسلامی را به تمام و کمال حفظ کنند.

مطهری بر اساس تعلیمات مدرسه‌ای خود می‌ترسد که اختلاط جنسی، یا تردد زنان در جامعه‌ی مردانه، باعث تحریک جنسی مردان شود. و آخرت آنان را بسوزد. می‌دانیم که بر مبنای این نظریه‌ی دینی، زنان نماینده‌ی شیطان و عامل گمراهی مردانند (۲۶۱). در نتیجه، ممانعت از رفتارهای اغفال‌کننده‌ی از زنان امری ضروری و کنترل حرکات و رفتار و کردار آنان وظیفه‌ی شرعی هر مرد مسلمان است. این کنترل پدرسالارانه نهایتاً دو محیط حیاتی مختلف برای مردان و زنان بوجود می‌آورد؛ گروه زنان را در حاشیه‌ی زندگی اجتماعی

(۲۶۱) - برای اطلاعات بیشتر به بخش "زنان تقصیرکارند" مراجعه شود.

۱
قرار می‌دهد و با تحمیل محرومیت‌های بیشتر و حقوق و اختیارات کمتر، زنان را به جنس طبقه‌ی دوم اجتماعی تبدیل می‌کند.

در زمانی که در آفریقای جنوبی رژیم تبعیض نژادی حاکم بود، قانونی تصویب شده بود مبنی بر اینکه اگر سفید پوستی به هر سببی از سیاه‌پوستی می‌ترسید، آن سیاه‌پوست بی‌گناه به دادگاه فراخوانده می‌شد و زنی که کاری برای ترساندن سفیدپوست نکرده بود، به جرم آنکه باعث ترس سفیدپوستی شده بود، محکوم و مجازات می‌شد. این قانون باعث شده بود که سیاه‌پوستان از تردد در محله‌های سفیدپوستان خودداری کنند و بخصوص شبها در خانه ماندن را به کوچه و خیابان رفتن ترجیح دهند. در جامعه‌ی اسلامی شده‌ی ما نیز اگر مردی به هر سببی از دیدن زنی، ولو رهگذر، هوس جنسی پیدا کند و تحریک شود، گناه این تحریک جنسی و آزار و فشاری که به مرد تحمیل می‌شود، به حساب زن رهگذر نوشته می‌شود، حتی اگر هیچ جرم و گناهی در این رابطه مرتکب نشده باشد.

در آفریقای جنوبی نژادپرست آئروز، سیاهان از ساعاتی به بعد اجازه‌ی آمدن به برخی از مجامع عمومی محلات سفیدپوستان را نداشتند تا باعث ترس سفیدها نشوند. در ایران نیز برای جلوگیری از تحریک مردان مسلمان، حضور زنان در مجامع عمومی محدود و مشروط است. تازه اینان یک قدم جلوتر رفته و زنان را مجبور می‌کنند تا نه فقط شب‌ها، بلکه در طول ۲۴ ساعت و از نه سالگی تا نود سالگی لباس خاص بپوشند، آرایش خاص بکنند و از شرکت در زندگی اجتماعی چشم‌پوشند تا مبادا مرد و مردانی از دیدن آنان هوس جنسی پیدا کنند و مرتکب جرم و خطایی شوند.

۱
اما جدایی جنسی فقط با بیرون آمدن و نیامدن زنان نه پایان نمی‌رسد. جدایی جنسی اسلامی، خانه و محله و حیات اجتماعی و محیط‌های کار و تولید را در می‌نوردد و جامعه را به دو بخش مردانه و زنانه تقسیم می‌کند. تقسیم

جامعه و محل‌های کار به دو بخش مردانه و زنانه نیز پایان این پروسه نیست، چرا که جامعه‌ی مردانه با حقوق و اختیارات بیشتر، و جامعه‌ی زنانه با حقوق و اختیارات کمتر، مشخص می‌شود و جدایی جنسی فیزیکی شکل جدایی و نابرابری جنسی حقوقی بخود می‌گیرد. در نتیجه، جدایی جنسی پایه و اساس نظامی را می‌سازد که در آن، زنان فاقد حق و حقوق برابر با مردانند.

زنان از نظر اقتصادی موجوداتی کم ارزش به حساب می‌آیند و وقت و کارشان کم بهاست. آنان شریک اموال خانواده و محصول کار اجتماعی خود نیستند. زنان از نظر جنسی از حق برابر با مردان محرومند و از نظر اجتماعی به طبقه‌ی محجورین اجتماعی تعلق دارند و فقط تحت ریاست و حکومت و کنترل مردان به شهروندی اجتماعی پذیرفته می‌شوند. از این نظر، "جامعه‌ی زنان جدا شده از جامعه‌ی مردان" حتی به اندازه‌ی "جامعه‌ی سیاه‌پوستان جدا شده از جامعه‌ی سفیدپوستان" در نظم برافتاده‌ی "جدایی نژادی" (آپارتاید) افریقای جنوبی سابق، صاحب حق و حقوق و آزادی نیستند. بر این اساس "جدایی جنسی" (آپارتاید جنسی) فقط جدایی فیزیکی به مفهوم زنانه و مردانه کردن محل کار و زندگی نیست، موضوع فقط روسری و چادر و شاقچور هم نیست. جدایی جنسی در عین حال، پایه و اساس همه‌ی نابرابری‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم هست. در افریقای نژادپرست هم، "جدایی نژادی" فقط به معنی جدایی فیزیکی نژادها و رنگ‌های مختلف نبود، بلکه جدایی فیزیکی محله‌های نژاد سیاهان و غیر سفیدپوستان، نظامی از بهره‌کشی و ستم و ظلم را هم به همراه داشت.

بی تردید اگر جدایی جنسی در شکل فیزیکی خود در ایران جا نیفتاده بود، و مدرسه و جامعه و محل کار و زندگی زنانه و مردانه نشده بودند، این همه نابرابری و بهره‌کشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هم به زنان تحمیل نمی‌شد. این نابرابری‌ها همه از آن جهت پذیرفته شده و امکان اجرایی پیدا کرده‌اند که اصل جدایی فیزیکی زن و مرد در ایران پذیرفته شده و جا افتاده،

و این جدایی فیزیکی نابرابریهای دیگر جنسی را در پی آورده است. در حقیقت، پذیرش جدایی زن و مرد کافی است تا جامعه و هر آن چه در آن است، به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شود و در این تقسیم بندی نابرابر، زنان همچون شهروندان درجه دوم و تابع فطری مردان به ثبت برسند.

نتیجه آن که جدایی جنسی در محیط خانواده و جامعه، علت اساسی شکل گیری و تداوم انواع نابرابری بین زن و مرد است و راز بزرگ نابرابری جنسی حاکم را در خود نهفته دارد. تا زمانی که جدایی جنسی باقی است و زن و مرد جدا از همدیگر:

.. رشد می کنند.

- درس می خوانند.

کار می کنند.

- برنامه ی تفریحی تدارک می بینند.

چ جشن می گیرند.

.. عزاداری می کنند و.

- در فعالیت های مختلف اجتماعی شرکت می کنند. برابری جنسی در هیچ کدام از عرصه های زندگی فراهم نمی آید و فراهم آمدنی هم نیست.

بی سبب نیست که امروزه قوانین ایرانی - اسلامی، زنان را شهروندان درجه دوم تلقی می کنند و زنان ایرانی در رابطه ی با تقسیم قدرت و ثروت جامعه، جز به صورت امت بی اجر و حقوق مردان تلقی نمی شوند. زنان ایرانی از تحصیل در رشته هایی که مردانه تلقی می شوند محرومند و اجازه ی کار در رشته هایی که در تسلط مردان است، ندارند. نقش زنان در بازار کارهای مجاز نیز بسیار ناچیز است و به مراتب دستمزد کمتری از مردان دریافت می دارند. برای به ثبت رسانیدن این نابرابری ها است که زنان شاغل در مؤسسات و کارخانجات اسلامی شده ی امروزی، مجبورند در طول روز خود را در بخش های جدا شده و مخصوص "زنانه" محبس کنند و حتی اتوبوس های

شهری برای زنان جای جدایی در نظر گرفته‌اند که روز و روزگاری فقط سیاهان
افریقای جنوبی نژادپرست بدان مجبور بودند. همانند سیاهان ساکن در مناطق
سفیدپوستان نظم بر افتاده‌ی آپارتاید نژادی، داخل چهاردیواری خانه امن‌ترین
مکان برای زن ایرانی به حساب می‌آید، و همان اندازه که تنها امکان زندگی
برای آنان خدمت به اربابی سفیدپوست بود، در این جا نیز تنها امکان زندگی
برای زنان ایرانی، قبول ارباب و به قول شریعتی "آقا بالاسری" است به نام پدر
یا شوهر.

۲- جدایی جنسی مبنای ستم جنسی

نقش مهم جدایی جنسی برای تحمیل ستم‌های جنسی دیگر، ذلیلی است بر
این که شریعتی از هزاران درد و مشکلاتی که در روزگار خود گریبانگیر زنان
آن روز بود، چشم می‌پوشد و به جای همه‌ی آنها به "اختلاط جنسی" موجود
در تهران آنروز می‌تازد. وی به درستی می‌داند که در "اسلام علوی" او نیز،
نابرابری جنسی امری بدیهی و الهی است و برای اجرا و حفظ سنت‌های
نابرابری طلب جنسی باید که جدایی جنسی هر چه بیشتر تحکیم یابد و مرز
بین زن و مرد هر جای جامعه را به دو نیمه‌ی مردانه و زنانه تقسیم کند.

این است که وی نظم جنسی در حال تحول در ایران و تهران آن روز را اسلامی
ارزیابی نمی‌کند، پروسه‌ی اختلاط جنسی و کار و مشارکت زنان در جامعه را
خلاف اسلام و دستورات و سنت‌های "اسلام راستین" خود می‌داند و خیلی
پیش از بنیادگرایان اسلامی و ملایان حاکم امروزی، اجرای جدایی جنسی در
موسسات اجتماعی را طلب می‌کند.

شریعتی بدون هرگونه تعارفی، زنانی را که آن روزگار در جامعه نقش اجتماعی
و تولیدی ایفا می‌کردند و در کارگاه‌ها و ادارات و مدارس و بیمارستان‌ها،
همراه و همدوش مردان در کار و تولید بودند (از جمله جمعی از همکاران

خود در دوره‌ی کوشاه استادیاریش در دانشگاه مشهد را «هیج و پوچ» و «عروسک فرنگی» می‌خواند. از پخش شدن موزیک از رادیو و تلویزیون و هم‌چنین از نمایش فیلم و تأثیر هنری که جزو مظاهر نو به حساب می‌آمد، انتقاد می‌کند. همه قوانین و لزوماً قانون خانواده ۱۳۴۶ را در راستای فتوهای «علمای مجاهدی» هم‌چون خمینی، به یکباره زیر سوال می‌برد و اخلاق جدید، معیارهای نو و لباس و آئین مدرن «زن متجدد و نسبتاً تحصیل‌کرده‌ی شهری ایران» را بی‌عفتی و مغایر مصالح کشور و اسلام می‌خواند. و حتی خیلی جلوتر از بنیادگرایان حاکم فعلی، اندیشه‌ی جداکردن بخش‌های مردانه و زنانه در بیمارستان‌ها و مؤسسات درمانی را مطرح می‌کند:

— و این است که اکنون، زن پوشیده‌اش می‌خواهد رضع حمل کند. فریاد می‌زند که: «چرا مردها»، «چرا زنها نباید طیب زنان باشند؟» فرزندش را می‌خواهد به مدرسه و دانشگاه بگذارد. ناله‌اش بلند می‌شود که: «این ادبیات است یا سالن مد؟» «این دانشگاه یک جامعه‌ی اسلامی است؟» «این مدرسه بویی از اسلام و اخلاق و معنی دارد؟!» «این رادیوی یک مملکت مذهبی است یا جعبه آواز؟» «این تلویزیون؟!.. «این مطبوعات؟!.. «این مجلس؟!.. «این قوانینی که وضع می‌کنند؟! «این بانکه‌ها که رباخواران قانونی‌اند؟! «این چه ترجمه‌هایی است؟!»، «چه فیلمهایی است؟!»، «چه تأثیرهایی؟!»، «چه هنری؟!»، «چه صنعتی؟!»، «وای! این چه تمدنی است؟!» (پیشین، ص ۱۶۶).

بر خلاف برخی پیشداوری‌ها، این انتقادها فقط برای آن نبوده که وی مخالف نظم سیاسی موجود بوده و خود را در اپوزیسیون سیاسی می‌یافته، چرا که در آن صورت می‌بایست انتقاد او فیلم، موزیک، هنر، مد و تأثیر وابسته و دولتی را هدف قرار می‌داد و نه هر آن چه را که هم نیک داشت و مترقی، و هم بد داشت و ارتجاعی.

جالب است که در این مورد فردی چون آیت‌الله خمینی که بریادارنده‌ی نظم

جدایی جنسی در ایران بود، نظری ملایم‌تر از نظریات شریعتی ارائه می‌دهد و حداقل با درمان زنان بوسیله‌ی مردان به نوعی کنار می‌آید:

— اگر مرد برای درمان زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد ولی اگر با نگاه کردن بتواند او را معالجه کند نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند" (۲۶۲).

به تبعیت از تعالیم بنیادگرایانه، خمینی نیز در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ حضور مشروط اجتماعی زنان را تأیید می‌کند و همانند این آقایان پیش‌کسوت در بنیادگرایی اسلامی، خطاب به زنان می‌گوید: "کار کردن زنان در ادارات ممنوع نیست اما باید حجاب اسلامی باشد" (۲۶۳). اما این نیز همانند ادعای این آقایان بنیادگرای شریعت‌خواه، به معنی موافقت با مثلاً آزادی اجتماعی زنان به مفهوم رایج جهانی و سکولاریستی نیست، بلکه تکرار دیدگاه بنیادگرایانه‌ای است که بر خلاف دیدگاه اسلامگرایان سنتی، حضور محدود و مشروط اجتماعی زنان همراه با جدایی کامل جنسی را پاسخی به شرایط موجود جوامع شهری امروزی می‌داند. با این سیاست بنیادگرایانه، در بهار سال ۱۳۵۸ حق قضاوت از زنان قاضی سلب می‌شود، اصلاحات پیشین، ولو نوعاً شرعی‌ی قوانین حمایت خانوادگی رژیم پیشین لغو و حق طلاق به مراجع شرعی واگذار می‌شود. سن ازدواج قانونی دختران تقلیل می‌یابد. هنرستان‌های مختلط تعطیل می‌شود. (۲۶۴)

روز هشتم تیر ۱۳۵۹ "فرمان" انقلاب اداری و "حجاب اجباری" صادر شد و انواع نیروهای فشار و سرکوب، از جمله گشت‌های ثارالله و امر به معروف و نهی از منکر، با وظیفه‌ی "ارشاد" و تنبیه به اصطلاح زنان بدحجاب سازمان

(۲۶۲) — خمینی، فسأله ۲۴۴۱، توضیح‌المسائل خمینی، ص ۳۳۷.

(۲۶۳) — رحمانی، ص ۴.

(۲۶۴) — رحمانی، ص ۴۹.

داده شد (۲۶۵). از آن پس، به دنبال فتوای صادره، نظم نوین بنیادگرایی اسلامی در مورد رعایت حجاب اسلامی و جداسازی جنسی سراسر جامعه را فرا گرفت:

— جداسازی مردان و زنان در اتوبوس‌های شرکت واحد.

— جداسازی آرایشگاه‌های زنانه و مردانه؛

— جداسازی محل کار و ایجاد بخش‌های زنانه و مردانه در ادارات و کارخانجات.

— جداسازی پرستاران مرد و زن در بخش‌های مردانه و زنانه بیمارستان‌ها و معاینه‌ی بیماران زن توسط پزشکان زن و بیماران مرد توسط پزشکان مرد (تحقق آرزوی شریعتی).

— جداسازی دانشجویان دختر و پسر در کلاس‌های درس و حتی ردن پرده بین دانشجویان دختر و پسر در کلاس‌های درس برخی دانشگاه‌ها.

— جداسازی غذاخوری زنان و مردان در کارخانجات و ادارات و دانشگاه‌ها.

— جداسازی درهای ورودی و خروجی مردان و زنان شاغل.

از آن پس، اخراج زنان از ادارات و کارخانجات آغاز شد و تا برپایی نظم جدایی جنسی، یا بقولی آپارتاید جنسی، در تمام نهادهای جامعه‌ی ایران دوام آورد. بدین ترتیب، بنیادگرایان حاکم فرصت یافتند تا درک خود از جدایی جنسی را در جامعه‌ی ایران پیاده و زندگی و روابط دوره‌ی رسول و ائمه را در تهران و ایران بازسازی کنند.

معلوم نیست با چنین عقاید تند و تیزی که شریعتی حتی نسبت به فردی چون آیت‌الله خمینی ابراز می‌کرد، اگر فرصتی برای خود او پیش می‌آمد، این نظم جدایی جنسی اسلامی را با چه تفاوت‌هایی پیاده می‌کرد. شاید آن گونه که خود می‌خواست، در این مورد نیز اشکال فرق می‌کردند ولی محتوی‌ها همان می‌شدند که شدند.

ناز جالب است که امروزه روز هستند اسلام‌ست‌های بنیادگرایی که برای یافتن راه گشایش اسلامی برای ستمدیدگی زنان امروزی یا شاید رفع شرمندگی‌شان از اینهمه ستمی که به نام سنت‌ها و شرع اسلامی بر مردم و بخصوص زنان تحمیل می‌شود، با استناد به این یا آن حدیث راست و دروغ، مطرح می‌کنند که در زمان پیامبر اسلام، جدایی بین زن و مرد تا بدین حد و اندازه وجود نداشته و این ساخته‌ی دست سنت‌گرایان و کهنه‌پرستان بعدی است. اما هر دو این آقایان، چه مظهري وفادار به تعلیمات مدرسه‌ای، یا شریعتی با مدرک علوم جدید، حتی از طرح چنین موضوعات غیر واقعی و تبلیغی خودداری می‌کنند و برای اعلام وفاداری به سنت‌های جدایی‌جنسی در صدر اسلام، ترجیح می‌دهند در صف محافظه‌کاران بنیادگرا بایستند تا در میان به اصطلاح اصلاح‌طلبان این جماعت.

۳- بنیادگرایان اسلامی و سازماندهی زنان

کشف نظم جدایی زن و مرد در هزسات عمومی شهری ایران را باید از جمله به نام این آقایان نسل اول بنیادگرایان اسلامی در ایران ثبت کرد. آقای مطهری و پس از او شریعتی، اولین اسلام‌ست‌هایی بنیادگرایی‌اند که از زندانی شدن زنان در خانه‌ها طرفداری نمی‌کنند و "حضور مشروط" زنان در جامعه را لازم می‌شمارند. هیچ کدام از این بزرگان شریعت‌خواه، ضرورت حفظ حجاب زن را به معنی پشت کردن به جامعه نمی‌دانند، و هر دو فکر می‌کنند زنان نه فقط باید تابع سنت‌های اسلامی باشند، بلکه باید در جامعه نیز در خدمت اسلام و مبارزات اسلامی قرار بگیرند و خدمت به مردان در خانه و خانواده را با خدمت به مردان در بیرون از خانه تکمیل کنند.

استفاده از نیروی زنان برای پیشبرد اسلام و حمایت از خط و پیشبرد کار

رهبران اسلامی از ویژگی‌های عام بنیادگرایان اسلامی در دهه‌ها و سال‌های اخیر است. آنان به تجربه دریافته‌اند که بخش بزرگی از زنان شهرنشین امروزی خواهی و خواهی وارد زندگی اجتماعی شده‌اند. بسیاری از این زنان سال‌ها درس خوانده و در مشاغل اداری و آموزشی کار کرده‌اند و بسیاری نیز در فعالیت‌های اجتماعی شرکت کرده و نقش‌های کلیدی به عهده گرفته‌اند. هم از این رو، نمی‌توان این زنان را هم‌چون مرغ‌های خانگی به یکباره به سوی لانه‌های شان کیش داد و با آنان چنان کرد که طالبان‌های افغانی با زنان آن کشور و جامعه‌ی کمتر رشد کرده‌ی افغانستان روا می‌دارند.

بسیاری از اندیشه‌سازان اسلامی و رهبران بنیادگرا، دستورات دینی و سنت‌های موجود در زمان رسول و خلفا و امامان را اجباراً از زاویه‌ی واقعیت‌های روز نگاه می‌کنند و به جای آنکه مستقیماً به ستیز با حضور اجتماعی زنان بپردازند و کاری را از آنان انتظار داشته‌باشند که عملاً غیر ممکن و مغایر عادت و عرف امروزی است، سعی می‌کنند حضور اجتماعی زنان را بپذیرند، ولی آنان را جدا از جامعه‌ی مردان و در حاشیه‌ی آن قرار دهند.

بنیادگرایان اسلامی در عمل اجتماعی یاد گرفته‌اند که با پذیرش ضمنی و کنترل‌شده‌ی حضور زنان در جامعه و در عین حال، در حاشیه نگه‌داشتن آنان، خواهند توانست از زنان به صورت سربازان سیاسی و فرهنگی خود استفاده کنند. آنان موفق شده‌اند با شرکت زنان تسلیم‌شده به احکام نابرابری طلب اسلامی، حرکات و تظاهرات زنانه راه بیاندازند، سازمان‌های اسلامی زنان تشکیل دهند و حتی از طریق دست و زبان آنان سنت‌های نابرابر و تقسیم کار ناعادلانه‌ی جنسی را بر جامعه‌ی زنان تحمیل کنند.

دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی نیز در گذشته کار و رفتار مشابهی انجام می‌دادند و به جای آنکه در روزهای سوگواری زنان را به داخل خانه‌ها برانند، به آنان اجازه می‌دادند تا در پیاده‌روها و جدا از مردان راه بروند. دسته‌های سینه‌زنی مردان را همراهی کنند و به گریه و شیون و آه و ناله، آب بر آتش

معرکه گیران دسته‌ها بریزند و شور و شوق عمومی را شعله‌ورتر کنند. آن چه به وسیله ی بنیادگرایان اسلامی کشف شده، این است که این زنان حاشیه‌نشین و پیاده‌رو می‌توانند با حفظ حاشیه‌نشینی خود در خیابان هم راهپیمایی کنند و در سرکوب‌های اجتماعی هم شرکت کنند و در عین حال از چهاردیواری سنت‌های اسلامی هم پا بیرون نگذارند. این آن چیزی است که "بنیادگرایان نو" (۲۶۶) کشف کرده و به کار می‌گیرند. از همین رو هم هست که اکنون نیروهای وسیعی از زنان تسلیم‌شده و نابرابری طلب اسلامی برای جا انداختن لباس یا "انیفورم" اسلامی و نظم جدایی جنسی خود، داوطلبانه در این جا و آن جا دست به مبارزه می‌زنند. جنبش زنان اسلامی در پاسخ و برای مسانعت از جنبش آزادیخواهانه و برابری طلب زنان مترقی در کشورها و مناطق مسلمان‌نشین شکل گرفته‌اند و به جای آزادی و برابری برای اجرای احکام نابرابری طلب جنسی مبارزه می‌کنند.

بی سبب نیست که زنان تسلیم‌شده ی اسلامی، تا می‌توانند با "انیفورم‌های سیاسی خود در کنفرانس‌های جهانی زنان شرکت می‌کنند و به جای دفاع از منافع زنان در نقش نمایندگان ایدئولوژیکی اسلامیت‌ها از سنت‌های مردسالار عهد قبیله‌ای دفاع می‌کنند و در این کار تا جایی پیش می‌روند که مثلاً:

- ۱- ما زنان مسلمان حاضر به قبول برابری با مردان نیستیم، چرا که خداوند مرد و زن را فطرتاً نابرابر خلق کرده است و هرگونه تخطی از این نابرابری فطری تعرض به ناموس و قانونمندی خلقت است.
- ما بر اساس اعتقادات خودمان لباس اسلامی به تن می‌کنیم و به خواست خود از مردان و جامعه ی مردان دور می‌گردیم و و.
- مگر عقیده آزاد نیست، یا مگر حقوق و آزادی ما مشمول اعلامیه‌های حقوق بشر و منشورهای جهانی نیستند، مگر هر کس حق ندارد زندگی و

(۲۶۶) - برای توضیح "بنیادگرایی نو" به مقدمه ی کتاب حاضر و صفحات ۱۸۹-۱۹۲ کتاب نویسنده تحت عنوان "مدینه ی فاضله ی ایرانی از امام زمان تا امام زمان" مراجعه شود.

روابط اجتماعی خود را بر اساس باورها و مصلحت‌های خود تنظیم کند و سازمان دهد؟ ما با استناد به حق انتخاب همه‌ی آزاد بشری احقّی که وسیله‌ی مصوبات جهشی و منشورهای مربوط به حقوق بشر تأیید شده‌اند) اعلام می‌کنیم که

- برابری با مردان به،

حق مادران طلاق گرفته برای حضانت کودکان نه، و

سهام بردن زنان از اموال خانه و خانواده نه.

این همه برای آنست که در دیدگاه ما نهاد خانواده مهم‌تر از فرد و حقوق فردی است. مصالح این نهاد اجتماعی ایجاب می‌کند که هر کس به کاری پردازد که برای آن خلق شده است. بر این مبنا، ما زنان مثلاً ایران و بلوچالی و غیره و غیره مخالف هرگونه دخالت دولت و قانونگذاران در نهاد خانواده هستیم و آنرا علیه منافع خود و منافع عقاید خود ارزیابی می‌کنیم. ما حتی از حق شکایت زنانه که از شوهران خود کتک می‌خورند حمایت نمی‌کنیم، چرا که یک چنین توانی را منافع استقلال و دوام و بقای نهاد خانواده می‌دانیم. از نظر ما باید مسائل خانه و خانواده نه از راه‌های قانونی و دست پلیس و دادگاه، بلکه در داخل سیستم روابط خانوادگی و خویشاوندی و با مراجعه به وظائف دینی و وجدانی حل و فصل شوند و و (۲۶۷).

این گونه نظریاتی که در جهت منافع و حفظ اربابی مردان اسلامی است، فقط می‌توانند با زبان زنان اسلامی بیان شوند و از این طریق در مجامع جهانی عرضه شوند، و گرنه اگر همین حرف‌ها را جمعی از مردان عنوان می‌کردند، نه اجازه‌ی بیان می‌یافت، نه در صورت بیان از سوی کسی شنیده می‌شد، نه جز آبروریزی نتیجه‌ای می‌داشت. کاری که بنیادگرایان اسلامی در امروزه روز انجام می‌دهند و اصولاً اصل دعوت زنان برای پیشبرد تبلیغ مدهبی در حین حفظ تمام احکام شرعی و رعایت اصل جدایی مطلق جنسی. کاری است کاملاً سودجویانه و در جهت منافع مردان و نظم نابرابر جنسی، تا در خدمت زنان و برابری جنسی.

(۲۶۷) برداشتی از مصاحبه‌های نویسنده با زنان اسلامی و خلاصه از اظهارات زبان اسلامی در کنفرانس جهانی زنان در پکن.

شریعتی و مطهری این ضرورت اسلامی را در طول دهه‌ی ۱۳۴۰، یعنی خیلی زودتر از آخوندهای حوزه‌ها درک کردند و برای کنترل کردن نیروی اجتماعی زنان، و نه رهایی آنان، به "حس" زنان خانواده‌های کهنه پرست اسلامی اعتراض آغاز کردند.

عدم شناخت این ویژگی بنیادگرایی اسلامی و تفاوت‌های فکری و اجرایی آنان با متمصبین سنت‌گرای اسلامی، باعث شده که برخوردهای تند و شریعتی، بسیاری را دچار شبهه کرده و این فکر را بوجود آورده است که گویا:

— کسی که علیه خانه‌نشینی زنان داد سخن می‌دهد، حتماً حامی آزادی و حضور اجتماعی زنان و ظرفدار اختلاط جنسی است. این مثل آن است که فکر کنیم کسی که علیه بی‌قانونی رژیم شاه بوده، پس حتماً از قانونیت و دموکراسی طرفداری می‌کرده، ولی بیا به حکومت رسیدن آخوندها و اسلام‌گرایانی که در زمانش علیه دیکتاتوری شاه بودند، در عمل دیدیم که این رابطه و فرمول‌بندی درست نبوده است و در اینجا هم صدق نمی‌کند. در واقع همه‌ی ادعاهای اصلاحگری این آقایان در مسأله‌ی زنان، جز این نبوده و نیست که:

— زنان بتوانند حضور اجتماعی پیدا کنند.

— این حضور مشروط به رعایت جذابی جنسی، پذیرش حاشیه‌نشینی جنسی و رعایت همه‌ی احکام و سنت‌های مردسالارانه‌ی "اسلامی" و "اسلامی‌شده" و برای پیشبرد نظریات علما و رهبران اسلامی باشد. زنان باید بتوانند نقش اسربازان سیاسی و فرهنگی مردان را بازی کرده و "پشت جبهه‌ی مبارزه‌ی حق و باطل" را اداره کنند تا آقایان در خط مقدم جبهه هر چه بیشتر از کامیابی‌ها و قدرت و ثروت اجتماعی بهره‌مند شوند.

تعجب‌آور این است که عدم درک و شناخت این ویژگی بنیادگرایان اسلامی هنوز هم که ۳۰ سال پس از آن تاریخ می‌گذرد، کسانی از سکولاریست‌ها و غیر اسلامی‌های جامعه‌ی ما را وامی‌دارد تا این گونه بازی‌های سربازگیری را گرایش‌ات "فمینیستی" بخوانند و گزینش این یا آن زن اسلامی برای تصدی

پست اجرایی یا نشست زنانی در مجلس مردان اسلامی را، به عنوان بخشی از مبارزات و پیروزی‌های زنان در راه آزادی و برابری جنسی بستایند.

۴

نمونه‌ی تاریخی در مورد این گرایش جدید بنیادگرایی را می‌توان در قبول حق شرکت زنان در رأی‌گیری عمومی در ایران دید. می‌دانیم که یک از دو موردی که دازو دسته‌ی متعصبان اسلامی را در حول و حوش سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۰ علیه شاه و اصلاحاتش برانگیخت، دادن حق رأی به زنان بود. این موضوع به حدی برای ملایان ایران مهم و تعیین‌کننده بود که آنان را تا پای بریدن از "شاه شیعه" و مبارزه علیه آنچه "ظلم الله" می‌خواندند، پیش برد. این برخورد تند و تیز دارای عللی چند بود:

۱- اولاً بر اساس سنت‌ها و شرع اسلامی و شیعه‌گری، زنان حق برگزیدن و گزیده شدن ندارند و به همین خاطر، دادن حق رأی به زنان به معنی آن بود که شاه و رژیم حاکم بر ایران اصل قانون اساسی ایران در مورد عدم تصویب قوانین غیرشرعی را زیر پا گذاشته‌اند. بر طبق قانون اساسی و متمم آن، که پس از پیروزی مشروطیت با فشار آخوندها نگارش یافته بود، تصویب قوانین مغایر شرع اسلام و مذهب جعفری در ایران ممنوع و غیرقابل اجرا بود.

۲- دوماً در موقع دادن حق رأی‌گیری به زنان، هنوز زنان ایران حق رأی نگرفته بودند و شرکت در انتخابات آن چنانی به عادت اجتماعی زنان ایران تبدیل نشده بود. از این جهت، این آقایان فکر می‌کردند که می‌شود باز هم، و تا مدتی دیگر، جلو رسمیت بخشیدن به یک چنین حقی را گرفت.

۳- سوماً، و مهم‌تر از همه، هنوز تفکر بنیادگرایی اسلامی (بنیادگرایی نو) در ایران به اندیشه‌ی رهبر تبدیل نشده بود و تا مرحله‌ی سازماندهی حرکات اجتماعی زنان رشد نکرده بود. این بود که به هنگام تظاهرات اسلام‌گرایان در خرداد ۱۳۴۲، زنان اسلامی عملاً غایب بودند و بر خلاف سال‌های دور و بر

۱۳۵۷ و بعد، اثری از حرکات و تظاهراتشان نبود.

در طول ۲۵ سال بعد از آن، تفکر بنیادگرایی در بین ملایان شیعه نیز رشد کرد و فکر نگرش بنیادگرایانه به مسأله‌ی زنان تا جایی در افکار خمینی و دار و دسته‌اش جا گرفت که حرکات و تظاهرات اعتراضی زنان به یکی از نمادهای مبارزات سیاسی ملایان ایران تبدیل شد. از آن پس نیز همین کسانی که روزی به خاطر دادن حق انتخابات به زنان ایران از رژیم پادشاهی مورد حمایت خود یزیده بودند، به زنان اجازه دادند تا کماکان در بازی‌های انتخاباتی شرکت کنند و حتی زنانی مأمور کردند تا با چادر و چاقچور اسلامی در حاشیه‌ی مجلس اسلامی‌شان حضور پیدا کنند.

بدین ترتیب اندیشه‌ای که با تعلیمات مطهری و شریعتی آغاز شده بود، در سازماندهی بنیادگرایانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی واقعیت یافت. زنان اسلامی به صحنه‌ی اجتماعی دعوت شدند و اجازه یافتند تا از جایگاه برتر مردان در جامعه نیز دفاع کنند، و در عین حال، نه احکام و قواعد جدایی جنسی را زیر پا بگذارند و نه از حرمت حجاب و شرط و شروط "جدایی جنسی" کم کنند.

چنین است که امروزه روز زنان ایرانی فقط با رعایت این اصول و قواعد حق بیرون آمدن از خانه‌هایشان را دارند و فقط با اجازه‌ی مرد مسئول‌شان می‌توانند کاری بگیرند و در جای "مناسب زنانه" واجد نقشی تولیدی بشوند. هیچ کدام از این‌ها بدین معنی نیست که مثلاً زنان دارای حقوق اجتماعی برابر با مردانند یا در اداره‌ی جامعه، شریک برابر مردان به حساب می‌آیند. امروزه زنانی که از خانه بیرون می‌آیند، باید دلیلی قانع‌کننده برای این کار خود داشته باشند. آن که می‌خواهد کار بگیرد، باید اجازه‌ی مردش را برای استخدام و سفر در دست داشته باشد. آنکه کار می‌کند باید از بخش مخصوص زنانه پا بیرون نگذارد. همراه با این، در همه حال نه فقط نظارت و کنترل پدر، شوهر، برادر و خویشاوندان مرد لازم و ضروری است، بلکه مردان

۱
حاکم بر جامعه، از رئیس اداره تا به پاسدار، مأمور کنترل اخلاق و رفتار و از ما بهترینی که "آمر به معروف" و "نهی از منکر" می‌کنند، دارای نقش و وظیفه‌اند.

در ضمن، زنان در همان حال باید بدانند که بیرون آمدن از خانه باید برای خدمت به مرد و مردان و جامعه‌ی مردسالار انجام گیرد، نه برای خود، خواست و دلخواه خود و خودی‌ها، و نه حتی برای اموری که دردها و ستم‌ها و آزاردهنده‌ها را بالاتر از مصلحت دینی و شرعی مردسالارانه می‌داند. زنان حتی می‌توانند در حرکات و فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند، اما مشروط به آن که:

- برای تبلیغ و توجیه مردسالاری مذهبی جلسه‌های زنانه تشکیل دهند؛

- برای مردان و در جهت تصمیمات آنان راهپیمایی کنند؛

۱- از تحصیل در رشته‌های که مخصوص مردان است خودداری کنند؛

- از کار کردن در اموری که بر اساس شرع مبین برای زنان ممنوع است، خودداری کنند، و با وجود اشتغال تمام وقت^۱ و ۱۰۰٪ در خانه و مزرعه و کارگاه‌های بی‌نام خانگی^۲، به کمتر از ۱۰ درصد کار و بیشتر از ۹۰ درصد بیکاری رسمی و اسمی^۳ (۲۶۸) و به همان میزان محرومیت اقتصادی رضایت دهند.

- به بهای حضور در حاشیه‌ی مجالس مردانه بر تصمیمات مردسالارانه بوسه بزنند؛

- به بیش از کار سکرتری و کارشناسی برای مردان قاضی و رهبر نیندیشند؛
- در پشت سر مردان نماز بگذارند و تبعیت شرعی خود را روزانه اعتراف کنند؛

۱- با بیان و رفتار و عمل اسلامی خود، نابرابری مقرر در کتاب، احادیث، سنت‌های اسلامی، شرع مبین و قوانین مصوبه‌ی مردان و علمای راستین را

(۲۶۸) - مهرانگیز کار، مربوط به آمار بیکاری زنان در شهرها، پیشین، ص ۱.

تأیید کرده و بر نقش کمپنه‌ی خود صحنه بگذارند و بالاخره.

– این امور تضّادی با وظائف سنتی زن نداشته باشد؛ یعنی آنان در هر حال باید بتوانند مادری خوب، دختری خوب، همسری خوب، کدبانویی خوب و زن خانه‌دار خوب باشند و این "خوب بودن‌ها" از سوی شوهرشان تأیید شود.

به تکرار می‌بینیم آنچه بر زنان این جامعه‌ی تحت تسلط بنیادگرایان اسلامی روا می‌دارند، از نظم برافتاده‌ی آپارتاید نژادی در افریقای جنوبی سابق به مراتب بدتر و ناقص حقوق بشر است. در این نظم آپارتاید جنسی، نصف جمعیت کشور به خاطر جنسیت خود به موجوداتی به مراتب کم ارزش و طبقه‌ای فاقد حق و حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی تبدیل شده‌اند.

در پایان باید یادآودی کرد که جدایی جنسی در ایران، کار و امروز و دیروز نیست و تاریخی از ششم مردانه و قدرت اشرافیت و حکومت پدیسالاری آسیایی، ایرانی و دین‌سالاری را در پشت سر دارد (۲۶۹). رژیم جمهوری اسلامی این نظام اجتماعی را پایه‌گذاری نکرده است، بلکه آن را از نو سازمان داده و تحکیم کرده است. به خاطر این سابقه‌ی تاریخی، جدایی جنسی در ایران تا عمق فرهنگ و عرف و عادات مردم رسوخ کرده و به صورت رفتار فرهنگی پایدار در آمده است. برای ترک این عادات مذموم فرهنگی و گذر به اختلاط جنسی اجتماعی که در تمام دنیای متمدن امروزی رایج است، اصلاحات سیاسی و رهایی از ایدئولوژی بنیادگرایانه‌ی دینی شرط اساسی است، اما نباید فراموش کرد که حتی با تحقق این امور، تغییر عادات‌های فرهنگی به آسانی و یک روزه و یک ماهه و یک ساله ممکن نیست. برای ایجاد رهایی از سلطه‌ی عادات‌های ناپسند بر جدایی جنسی، باید در همه‌ی

(۲۶۹) – جهت اطلاع بیشتر مراجعه شود به مطلب نویسنده از روسری تا لباس شنا
در کتاب:

- Janus & genus, From Sloja till badrakt, s. 214-234,

نهادهای اجتماعی به اصلاحات فرهنگی و تغییر عادات‌های اجتماعی دست زد؛ روی آموزش و پرورش سرمایه‌گذاشت و تا حد ممکن اختلاط جنسی را در زندگی روزانه و نهادهای جمعیتی تمرین کرد. موفقیت در این مهم، بدون تحقق رنانس فرهنگی و آغاز توسعه‌ی اجتماعی، غیرممکن است.

چند زنی و عقد صیغه‌ای

۱- گویا مرد، بنده‌ی شهوت است

قبلا اشاره شد آنچه تفسیر شریعتی را از تفسیرات مطهری و سایر اسلام‌پست‌های بنیادگرا جدا می‌کند، نحوه‌ی بیان، چگونگی استدلال، شکل عرضه‌ی مسایل و نوع توجیه سنت‌ها و فریضه‌هاست و به قول خودش، تفاوت ویژه در «شکل» است و نه در «محتوی». این چگونگی را می‌توان در توجیه وی از چند زنی و عقد صیغه‌ای هم دید:

— اسلام، با قبول طلاق و جواز ازدواج مجدد و وضع «ازدواج موقت» (امتنه یا صیغه)، آنرا در موارد استثنائی زندگی فردی و وضع غیرعادی اجتماعی پذیرفته است؛ که اگر نمی‌پذیرفت، روی می‌داد، ولی بیرون از دسترس و کنترل او. اما اکنون با پذیرفتنش، به عنوان یک واقعیت طبیعی اجتناب‌ناپذیر، آنرا یک امر شرعی و قانونی می‌کند و در نتیجه، می‌تواند بر آن مسلط شود و شکل آنرا با مبانی حقوقی و اخلاقی خود منطبق سازد، طرفین را مقید می‌کند و قوانین را بر دو طرف جاری می‌سازد و به اصول و شرایط و مقرراتی مقیدشان می‌کند و احساس گناه کردن و مطرود بودن در چشم خدا و مردم را از وجدان زن و مرد بیرون می‌آورد. با تطهیرشان، پیوند آنها را با مبانی اخلاقی و مذهبی حفظ می‌کند و فرزندانشان را نیز در محیطی سالم و پاک و طبیعی می‌پرورد و نیز جامعه را و او می‌دارد تا به چشم گناه و حرامزادگی و پلیدی به آنان ننگرند. (ایشین، ص ۶۲)

شریعتی در طرح این نوع استدلال تنها نیست و با مطهری که قبلاً فکر مشابهی را پیش کشیده است، شریک است. اما اگر منطق این آقایان درست باشد، و اگر چند زنی بدان سبب پذیرفته شده است که وجود دارد و نمی شود جلوش را گرفت، پس باید بر اساس این منطق، «چند شوهری» هم پذیرفته شود، زیرا همان گونه که مردانی وجود دارند که با چند زن رابطه دارند، زنانی هم پیدا می شوند که با چند مرد ارتباط برقرار می کنند، با احتیاج جنسی شان چنین ایجاب می کند. اما مساله این است که این بنیادگرایان شریعت خواه سعی دارند مطابق معمول به سنت چند زنی کهنه شده مجدداً لباس منطقی و اخلاقی بپوشانند و حتی عقد صیغه ای مخصوص اقلیت متمصب مذهبی را در افکار عمومی تقدیس و تطهیر کنند.

در دیدگاه مورد مراجعه ی ایشان، مرد موجودی است در همه حال نیازمند جنسیت و سکس و هم خوابگی با زن، در حالی که زن موجودی است سرد مزاج، که می تواند و می باید خواسته های طبیعی خود را کنترل کرده و به یک همسر بسنده کند.

— مرد بنده ی شهوت است و زن اسیر محبت. آنچه مرد را می لغزاند و از پا در می آورد شهوت است، و زن به اعتراف روانشناسان (۱) صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است. (۲۷۰)

بگذریم که وجود قوانین مجازات سخت اسلامی علیه زنانی که هوس می کنند آن گونه رفتار کنند که مردان اسلامی مجاز بدان هستند، در اصل مغایر این تنوری جنسی است و نشان می دهد که فقط با حکم شلاق و سنگسار می توان این باوز مردسالارانه را بر پا داشت و این برداشت و منطق یکسویه را ثابت شده فرض کرد.

(۲۷۰) - مطهری، حجاب، ص ۹۲، ۹۴.

۲- چند زنی بر اساس احکام اسلامی و فقه جعفری

ازدواج مرد با بیش از یک زن، هم در تاریخ ادیان آسمانی خاورمیانه و هم در فرهنگ ایلیاتی، سابقه‌ی طولانی دارد. این احکام به اسلام و منابع اسلامی هم وارد شده و جنبه‌ی شرعی و رسمی یافته است. آیه‌ی ۳ از سوره‌ی النساء، به مردان اجازه می‌دهد دو یا سه یا چهار زن را در یک زمان به عقد خود درآورند، ولی از آن دلیل که مردان حق طلاق دادن زنانشان را دارند، این حکم به این معنی است که:

— مردان می‌توانند هر تعداد زن را به عقد خود در آورند و با هر تعداد زن که دوست دارند ازدواج کنند.

برخی این را مشروط بدان می‌دانند که تعداد زنان با عقد دائم در یک زمان نباید بیش از چهار نفر باشد. اما حتی این مرزبندی در همه‌ی موارد شرط نیست. مثلاً ازدواج "مردان آزاد" با کنیزانشان تابع هیچ قاعده‌ای نیست و هر مردی، با هر تعداد زن و معشوقه‌ی دائمی و موقت، می‌تواند با هر تعداد کنیز دائمی که دوست دارد، زندگی کند و تا پایان عمر و بدون اجرای هرگونه مراسم عقد و ازدواج، از آنان بهره‌ی جنسی ببرد. این آزادی هم خوابگی شامل زنان اسیر جنگی، ولو شوهردار، هم هست:

— از زنانی که می‌پسندید دو و سه و چهار تن را به همسری درآورید؛ و اگر نمی‌توسید که می‌آدا عادلانه رفتار نکنید، فقط به یک تن، یا کنیز برده‌تان اکتفا کنید (...). (۲۷۱). و همچنین زنان شوهردار بر شما حرام است، مگر کنیزتان (که شامل اسیران جنگی هم می‌شود) (...). (۲۷۲).

علاوه بر این، فقه جعفری بر اساس آیه‌ی ۶۷ از سوره‌ی المائده و تبعیت از سنت رسول، بدون توجه به منعی که خلیفه‌ی دوم اعمال کرد، به مردان اجازه

(۲۷۱) — سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳.

(۲۷۲) — سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۲.

می‌دهد تا هر تعداد زن که خواستند، صیغه کنند (۲۷۳) و بز عین داشتن زنان فراوان، و بدون هرگونه مقدمه و مراسم، هر تعداد زن بدون شوهر را که خواستند برای مدتی معین برای تمتع جنسی اجاره کنند و حق همخوابگی آنان را بخرند. از آنجا که مدت صیغه‌ی زنان محدود نیست و می‌تواند تا ۹۹ سال هم دوام آورد، مردان معتقد اسلامی می‌توانند زنان اضافه بر چهار مورد مذکور را، مادام‌العمر صیغه کنند و در نتیجه هر تعداد زن دائمی هم‌زمان که خواستند به عقد خود در آورند. با این سابقه می‌توان نتیجه گرفت که: — بر اساس احکام قرآن و فقه جعفری، ازدواج و نکاح دائمی مردان شیعه با هر تعداد زنی که بخواهند آزاد است و هیچ منع شرعی جز فقر و نداری برای محدود کردن تعداد زنان وجود ندارد.

احادیث و سنت‌های باقی‌مانده از دوره‌ی رسول نیز در تأیید این نظر است. به طور مثال، بر اساس تحقیقات پروفسور عاریف تکین، اسلام‌شناس ترک، به غیر از ابوبکر، همه‌ی اصحاب نزدیک پیغمبر اسلام، چه خلفای راشدین، یا مصاحبان دیگرش، زنان و کنیزان فراوان داشتند. از آن جمله‌اند: عمر، ۱۲ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ علی، ۱۱ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ عثمان، ۸ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ طلحه، نه زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ عبدالرحمان ابن اوف، ۱۶ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی؛ و سعد ابن ابوقحاص، ۱۳ زن عقدی و تعدادی کنیز و اسیر جنگی. باید توجه داشت که این بزرگان دین، این تعداد زنان و کنیزان و اسیران جنگی را پس از قرن دوم هجری، که اسلام پیروزی‌های خود را در جنگ‌ها و تالان‌ها آغاز کرد، به دست آوردند. در ضمن، جمع بزرگی از این بزرگان، مردمی میان‌سال و حتی پوچی بخصوص به نسبت طول عمر

(۲۷۳) — برای اطلاعات بیشتر دو مورد "چند زنی" به بخش "سکس وارداتی و آتش‌افروزی زنان" و در مورد "متعه یا صیغه‌ی شرعی" به فصل "کنکوبیناز فرنگی و تفاسیر ایرانی" مراجعه شود.

آن زمان، پیر بودند. بدین سبب، قابل درک است که جمعی از اینان فرصت کافی نیافتند تا به حدی که خود کافی می‌دیدند، زن و کنیز جمع بیاورند. مضافاً بر خلاف دروغ‌زنی‌های رایج امروزی، هیچ کدام از این ازدواج‌ها برای ترحم و مثلاً نگهداری زن و کودک بی سرپرست نبود، و همه بر اساس علاقه با عشق انسانی و جنسی صورت گرفته بود^{۲۷۴}.

مظهري برای دفاع از چند زنی به نقل قولی از امام جعفر صادق مراجعه می‌کند و این نتیجه را می‌گیرد که گویا چند زنی امری عادلانه و ناظر بر رعایت نیازهای جنسی زنان است:

در کافی و وسائل از امام صادق روایت شده است که فرمود: هر کس گروهی از زنان نزد خود آورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها به زنا و فحشا بیفتند گناه این فحشا به گردن اوست (پیشین، ص ۴۵۳).

بدین معنی نیز، "گرد آوردن گروهی از زنان و ساختن حرمخانه" منع شرعی ندارد و حتی جزو حقوق غیر قابل بحث مردان مسلمان است. تنها شرط لازم برای چندزنی، ضرورت ارضای جنسی زنان است. به تعبیر مظهري، گویا این شرط، خود به خود، "چندزنی" را کنترل می‌کند؛ به بیان دیگر، با آن که مرزی برای ازدواج با "گروهی" از زنان نیست، اما گویا مردان مسلمان و متدین فقط به اندازه‌ای زن می‌گیرند که می‌توانند نیازهای جنسی‌شان را ارضاء کنند. البته او اطلاع دارد که مفهوم "ارضای جنسی" امری غیر قطعی و غیر قابل سنجش و داوری است و منبع تشخیص آن هم مرد است و نه زن. یعنی که زن نمی‌تواند بگوید که "من گرسنه و تشنه‌ام"، بلکه مرد تصمیم می‌گیرد که زن ارضاء و اشباع شده است یا نه.

۲۷۴) - برای اطلاعات بیشتر، ماخذ و شماره‌ی احادیث مربوطه مراجعه شود به: -Arif Tekin: *Mohammad ve Kurmaylarının hanımları*, s. 182-217.

در احکام اسلامی، این بحث در نهایت بدانجا ختم شده است که مردان باید بین زنان فراوان خود "عدالت" برقرار کنند، یا به بیان بهتر، روزهای خود را بین "زنان سوگلی و مورد علاقه‌ی خود" به تساوی قسمت کنند (۲۷۵). اما این حکم، همراه با حق یک جانبه‌ی مرد برای طلاق دادن زن و زنانش، این معنی را می‌دهد که: مردان مسلمان می‌توانند هر وقت خواستند و به نفع‌شان بود، زنانش را که کمتر مورد علاقه‌شان هستند، طلاق دهند، یا آنان را از طریق تهدید به طلاق، از حق برخورداری از مناسبات جنسی با همسر خود محروم سازند. به همین خاطر، آن "عدالت جنسی" که مطهری و سایر شریعت‌خواهان برای توجیه چندزنی اسلامی تبلیغ می‌کنند، بدان سبب که مبنای داوری و تشخیص "عدالت" خود مرد است، قدرت اجرایی ندارد، و در پایان نیز، جز به زن بارگی مردان و بیرون انداخته شدن زن و زنان امیدوار به "عدالت اسلامی" از خانه و کاشانه‌شان منجر نمی‌شود.

نازه این همه، شامل زنان رسمی با نکاح دائمی است. طبق شرع اسلام، کنیزان و زنان با نکاح موقت (صیغه‌ای) حتی از این دلسوزی و رعایت یک چنین "عدالت جنسی" مردسالارانه هم برخوردار نیستند و در عمل، جز نقش زاپاس جنسی مردان اسلامی را بازی نمی‌کنند.

در این رابطه نیز دیدگاه دینی در مورد "تابرابری فطری زن و مرد" مبنای احکام و دستورات متفاوت قرار می‌گیرد. مثلاً گرایش زنانه شوهردار، حتی در حد نیم نگاه به مردان دیگر حرام اعلام می‌شود، خیانت به حساب می‌آید و مستوجب کیفر است. لباس، رفتار و تبعیت آنان از احکام تا به اندازه‌ای که در دوره‌ی رسول و قبل از رسول در عربستان رسم بود، احتیاج به کنترل مردان دارد. اما در همان حال، نه فقط گرایش از نیم نگاه تا به صد نگاه مردان متاهل و زنده‌دار به زنان دیگر حرام نیست و خیانت به به شمار

(۲۷۵) - سوره‌ی النساء، آیه‌ی ۳.

نمی‌رود، بلکه جایی که خیانت زنان به شوهرانشان با مرگ مجازات می‌شود، همان نوع خیانت از سوی مردان قابل توبه است و شامل بخشش الهی:

- و از زنان شما کسانی که مرتکب ناشایستی (زنا) می‌شوند، باید بر آنان چهار شاهد از خود (مردان که مورد خطاب قرآن‌اند) بگیرید، آنگاه اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس نگه دارید، تا مرگ فراگردشان، یا خداوند راهی برایشان مقرر کند. و کسانی از خودتان (از مردان مسلمان) را که مرتکب آن (ناشایستی، زنا) شوند بزنجانید، آنگاه اگر توبه و درستکاری کردند، از آنان دست بردارید که خداوند توبه پذیر مهربان است (۲۷۶).

بر مبنای این احکام و فرامین قطعی و صریح است که هیچ یک از این بنیادگرایان وفادار به هر امر و دستور و سنت بنیادین، در موضوع "چندزنی"، جمله‌ای خلاف سنت‌ها و سوابق کلیشه‌ای طلبه‌های مکتبی بیان نمی‌کنند و هر کدام به زبانی برای توجیه چندزنی‌یی می‌کوشند که بنا به تحلیل طولانی مطهری، گویا: امروزه روز نیز "موهبتی الهی و احلال مشکلات اجتماعی است" (۲۷۷). طبیعی است وقتی که مردان دارا و توانگر و برده دار، حتی در مرکز توجهات الهی قرار می‌گیرند و زنان جز کنیز تابع مردان و اسباب قدرت و ارضاء جنسی آنان نیستند، چند زنی (۲۷۸) جز "موهبت الهی" مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

(۲۷۶) - سوره‌ی النساء، آیه‌های ۱۵ و ۱۶.

(۲۷۷) - مطهری، پیشین، ص ۷۹-۵۹.

(۲۷۸) - برای اطلاعات بیشتر به بخش‌های "سکس وارداتی و آتش‌افروزی زنان" و "کنکویناژ فرهنگی و تفاسیر ایرانی" مراجعه شود.

فصل ده

کنکوپیناژ فرنگی و تفاسیر ایرانی

دستکاری شرعی واقعیت‌ها

بعث به اصطلاح کونکویناژ در کتاب "فاطمه فاطمه است" ناظر بر زندگی آزاد مردان و زنان کاتولیک در مناطق کاتولیک نشین اروپایی است و به کشورهای نظر دارد که در زمان رونق حسینیه‌ی ارشاد از مقررات و قوانین و سنت‌های مذهبی کلیسای کاتولیک تبعیت می‌کردند. مورد مثال را همسران ناسازگار در این کشورها و مناطق تشکیل می‌دادند. آنان از سویی با همسر خود توافق نداشتند و حاضر به ادامه‌ی زندگی مشترک فعلی نبودند، از سوی دیگر اما، طبق قوانین ناظر بر شریعت کلیسای کاتولیک، حق طلاق نداشتند و مجبور بودند تا پایان عمر هم‌دیگر را زن و شوهر خطاب کنند.

این قوانین مذهبی، با آزاد تر شدن انسان‌ها، توسعه‌ی «فردگرایی» و افزایش خرد اجتماعی، اعتبار و اهمیت خود را از دست دادند و در نتیجه، همسرانی که قادر به ادامه‌ی این زندگی ناخواسته نبودند، پشت به قوانین ناظر بر سنت‌های شرعی کلیسا کردند و از هم‌دیگر جدا شدند، اما جدایی آنان نه جنبه‌ی قانونی و رسمی پیدا کرد و نه در جایی ثبت شد. این زنان و مردان عملاً "طلاق گرفته"، "اولی قانونا" و شرعاً وابسته به زندگی مشترک اولیه پس از این جدایی غیررسمی مجدداً با کسان دیگری زندگی مشترکی را آغاز کردند بدون آنکه بتوانند این ازدواج را در جایی به ثبت برسانند، یا بدان جنبه‌ی رسمی بدهند. شریعتی این نوع زندگی دوره‌ی گذر در این جوامع را «کونکویناژ» می‌نامد.

طبیعی است که زندگی کونکویناژ تا زمانی که به رسم عمومی جوامع کاتولیک نشین اروپایی تبدیل نشده بود، از سوی بخشی از مردم "غیرقانونی، غیرمذهبی" تلقی می‌شد و در بخش‌های سنتی این جوامع به اختلافات و تضادهایی دامن می‌زد. این تضادها:

۱ - از سوی آن جا به وجود می‌آید که کلیسا در اجرای سنت‌های کهنه‌ی خود اصرار داشت و واقعیت‌های روز را نمی‌پذیرفت و.

۲ - از سوی دیگر، ناشی از آن بود که قوانین طلاق در این کشورها کماکان بر سنت‌های دینی و مذهبی کلیسا بنا شده بودند و انسان امروزی را مجبور می‌کردند تا به سنت‌های قدیمی و کهنه‌گردن نهد.

بالاخره ادامه‌ی این تضادها تا به جایی پیش رفت که قوانین طلاق در این کشورها هم تغییر یافتند و غیرمذهبی (سکولر) شدند. از آن پس، مردم این کشورها نیز توانستند از دستورات غیرمنطقی کلیسای کاتولیک برهند و با پشت سر گذاشتن مقررات و سنت‌های عهد عتیق مذهبی، نیازهای خود را با فکر و خرد و منطق امروزی بسنجند و قراردادهای و قوانین جدید، مدرن و مناسب زندگی امروزی وضع کنند.

علی شریعتی این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهد، ولی از آن جا که می‌خواهد از طریق مطرح کردن آن، شنوندگان خود را در مسیر سنت‌های "اسلام راستین" خود به حرکت درآورد و زندگی زنان در دوره‌ی صدر اسلام را به عنوان تنها آلترناتیو زندگی زنان امروزی معرفی کند، در این بحث و بررسی نیز از اتفاقاتی سخن می‌راند که یا وجود خارجی نداشتند یا وجودشان به آن شدت و وسعتی که وی نقل می‌کند، نبود. به طور مثال، وی به یقین باید می‌دانست که در زمان انجام این سخنرانی‌ها:

۱ - اولاً تمام کشورهای اروپایی تابع مذهب کاتولیک نبودند؛

۲ - درثانی همه‌ی جوامع کاتولیک‌نشین تابع قانون منع طلاق نبودند و.

۳ - در ثالث در کشورهای مذکور، نیز بخش بزرگی از مردم به احکام و مقررات کهنه‌شده‌ی مسیحیت تن در نمی‌دادند و در نتیجه، زیرپا نهادن آن‌ها هم انحراف از نرم‌های عمومی به حساب نمی‌آمد و احساس گناه ایجاد نمی‌کرد. از این رو، موضوع مورد بحث او فقط شامل بخش‌ها و مناطقی از جنوب اروپا می‌شد و بخش معینی از مردم اروپا را در بر می‌گرفت، نه به قول وی همه‌ی اروپا و اروپائیان را.

جالب است که آیت‌الله مطهری محبوس در دگم‌های منسوخ‌های و حوزه‌ای، سال‌ها قبل از طرح این مسایل از سوی هم‌رزم جوان اروپا دیده‌اش. به محدود بودن طرفداران سنت کلیسا در ظهور به قول ری "زندگی تا به هنگامه‌ی مرگ" اشاره می‌کند:

— طرفداران این فرضیه در جهان رو به کاهشند، امروز جز در ایتالیا و در اسپانیای کاتولیک به این قانون عمل نمی‌شود. مگر در روزنامه‌ها می‌خوانیم که فریاد زن و مرد ایتالیایی از این قانون بلند است و کوششها می‌شود که قانون طلاق به رسمیت شناخته شود ... طبق نوشته‌ی روزنامه‌ی فیگارو یک موسسه‌ی ایتالیایی اخیراً از زنان آن کشور نظر خواسته است که آیا اجرای طلاق بر خلاف اصول مذهبی است یا نه؟ ۹۷ درصد از زنان به این پرسش پاسخ منفی داده‌اند (پیشین، ص ۲۹۷).

این ارقام و آمار که به چند سال قبل از سخنرانی شرعی تعلق دارند، نه به مسایل خانواده‌های جدید اشاره‌ای دارند و نه حتی از تضاد آنها با کل جامعه خبر می‌دهند. بر عکس، این نقل قول و آمار و ارقام، همه برآنند که اگر تضادی هم وجود داشت، تضاد بین اکثریت مردم و احکام کهنه‌ی کلیسا و مذهب بود. طبیعی است وقتی عملی تا بدین وسعت عمومیت داشته، نه می‌توانسته غیر اخلاقی به حساب آید، نه باعث بروز تضاد با جامعه شود.

مطهری سال‌ها قبل از شرعی سناریو کنکوییناژ مورد تبلیغ او را در مورد خانواده‌ی ایرانی و قوانین خانواده‌ی به تازگی تصویب شده‌ی ایران می‌نویسد. این قوانین به زن ایرانی حق می‌دادند تا برای جدایی از همسرشان از دادگاه خانواده تقاضای طلاق کنند، ولی از آنجا که طبق سنت‌های شرعی و دستورات دینی، طلاق حق مرد است، نه زن، وی این قانون را رد می‌کند و برای انجام این کار، یک خانواده‌ی "کنکوییناژ ایرانی" می‌سازد:

— "... فرض کنید زنی در اثر اختلافها و عصبانیت‌ها به محکمه رجوع کرد

و علی رغم رضای شوهر حکم طلاقش صادر شد و سپس به عقد ازدواج مرد دیگری در آمد. این زن و شوهر جدید در عین اینکه خود را به حکم قانون عرف، زن و شوهر می دانند، در عمق وجدان مذهبی خود، خود را اجنبی و بیگانه و آمیزش خود را نامشروع و فرزندان خود را زنازاده و خود را از نظر مذهبی مستحق اعدام (سنگسار!) می دانند.

در اینجا فکر کنید چه وضع ناراحت کننده‌ای از نظر روانی برای آنها پیش خواهد آمد، دوستان و خویشاوندان مذهبی آنان با چه چشمی به آنها و فرزندان شان نگاه خواهند کرد. ... (پیشین، ص ۱۴۰).

می بینیم که مظه‌ری هم مثل هم‌رزم جوانش علی شریفی، چنین فرض می کند که گویا:

۱- اولاً "باور دینی حتماً به معنی باور به احکام و محتویات کهنه شده‌ی شرعی هم هست و گویی کسی که باور دینی دارد و خدا را می پرستد، حق ندارد احکام کهنه شده‌ی شرعی را تغییر دهد و از حقوق جدید و زندگی مدرن اجتماعی بهره مند شود؛

۲- در ثانی انگار که محتوی باور دینی با تغییر و بهبودی شرایط اجتماعی تغییر نمی کند، یا برای گروه‌های و افراد مختلف با دانش و دانایی متفاوت یکی است. به عقیده‌ی او، گویا آدم تحصیل کرده، مطلع از امور و اندیشمند، از محتوی دینی همان را می فهمد که آدم جاهل، بی سواد، متعصب، بدون اطلاعات و دانش و حامل باورهای مذهبی کودکانه‌ی:

۳- ثالثاً انگار که برخورد و رودرویی احکام مذهبی، غیر معقول و ابتدایی با "علم و دانش و آگاهی"، امری تازه است، یا اگر این دو با هم دیگر برخورد کنند، پیروزی از آن آگاهی‌های علمی و دانش و دانشمندی نیست.

کنکویناژ و صیغه‌ی اسلامی

۱- تفاوت از زمین تا آسمان است

شریعتی این نوع زندگی آزاد اروپایی را «صیغه‌ی فرنگی» (پیشین، ص ۵۴) می‌خواند. آیا با این کار بر آن نیست تا بگوید: اگر ما ازدواج صیغه‌ای داریم، اروپائیان هم ازدواج کنکویناژ دارند و در نتیجه، چندزنی اسلامی و صیغه‌ی شیعه‌گری اموری قابل پذیرش جهانی‌اند؟ یا مثلاً «این به آن در»؟ شریعتی بی‌تردید اطلاع داشت که آن رابطه‌ی موقت اروپایی، (که امروزه با تصویب قوانین جدید طلاق به تاریخ پیوسته است) با رابطه‌ی صیغه‌گری شیعه‌ی علوی او از اساس فرق می‌کرد و ناظر بر حقوق، وظائف و مناسبات متفاوتی بود:

۱- در کنکویناژ فرنگی یک زن و یک مرد که هیچ کدام رابطه جنسی همزمان با زن و مرد دیگری نداشتند، دخالت داشتند، ولی در متعه (از ریشه‌ی فعل متاع یا کالا) با صیغه‌ی شیعه‌گری، زن باید حتماً مجرد باشد و دوره‌ی عدوی جدایی قبلی را هم تمام کرده باشد، ولی مرد می‌تواند هم مجرد باشد و هم نباشد، هم یک زنه باشد و هم چند زنه باشد.

۲- در معامله‌ی شرعی صیغه، مرد حق دارد در آن واحد با هر تعداد زن که بخواهد وارد قرارداد صیغه بشود و هم‌زمان حق تمتع جنسی چندین زن را خریداری کند. در مقابل، زنی که صیغه شده، نه فقط حق کار مشابهی را ندارد، بلکه حتی حق ندارد از مرد خریدار بخواهد که در این مدت با وی باشد، یا نیازهای جنسی‌اش را ارضا کند، یا به وی نیز به اندازه‌ی زنان عقد دائمی‌اش وقت ملاقات بدهد. به عبارت دیگر: «زنی که صیغه شده حق همخوابگی ندارد» (۲۷۹).

(۲۷۹) - خمینی، مسأله‌ی ۲۴۲۵، رساله‌ی توضیح المسائل، ص ۳۳۵.

۳- در آن جا یک مرد و یک زن مجرد قرار زندگی مشترک می بستند. بدون آن که کسی آن دیگری را برای مدتی بخرد یا بفروشد، اما صیغه‌ی شرعی یا متعه یک قرار زندگی نیست. در صیغه‌ی شیعه‌گری، مرد با دادن بهای یک زن برای یک مدتی معین جنسیت او را می‌خرد و حق تمتع جنسی پیدا می‌کند (فی المدت المعلومه علی المبلغ المعلوم) (۲۸۰). از این نظر صیغه قرارداد و معامله‌ی سکس است.

در اصل نیز متعه یا صیغه از یک چنین رابطه و ضرورت خرید سکس ناشی شده بود. طبق یک حدیث مشهور، عبدالله ابن مسعود نقل می‌کند:

«ما به همراه محمد به جنگ رفته بودیم. زنان من همراه ما نبودند و مدتی بود که از زندگی شبانه محروم مانده بودیم. این را با پیغمبر مطرح کردیم. وی جواب داد: "شما می‌توانید با دادن چیزهایی مثل لباس به زنان (بیگانه) (در قبال این بها) با آنان همبستر شوید." وی سپس این آیه را برای ما خواند: ای اهل ایمان، حرام نکنید آن چیزهایی را که خداوند به شما حلال نموده و به بیشتر از آن تعدی نکنید (سوره‌ی المائده، آیه‌ی ۸۷).» (۲۸۱).

سوره‌ی المائده آخرین سوره در مورد احکام است و بدین ترتیب، حکم مذکور در مورد خرید موقتی متاع یا کالا، در اواخر عمر پیغمبر اسلام به اجرا در آمده و شامل آیات و سنت‌های منسوخه نیست. اجرای این حکم و سنت، وسیله‌ی عمر، خلیفه‌ی دوم، ممنوع اعلام شد. سنی‌ها این ممنوعیت را پذیرفتند و از صیغه‌ی موقت زنان دوری کردند، ولی شیعیان، از جمله به سبب سنت چندزنی در دربارهای ایران پیش از اسلام، بدان وفادار ماندند و

(۲۸۰) - مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی؛ ۲-

توضیح المسائل منحنی شامل فتاوی سید حسین طباطبایی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ شیعه، از جمله آیت‌های الله: خوئی، خمینی، شریعتمداری و سایر.

(۲۸۱) - ماخذ و شماره‌ی حدیث به شرح:

- Buhari-Muslim, el'Luluuu ve'l Mercan, No: 887; Buhari, Maide T'efsiri, 9. Bah ve etc. Quoted by Arif Tekin, Mohammed ve ..., s. 43.

حتی پس از لغو برده داری و ممنوع شدن خرید و فروش زنان برده (کنیز) ادامه اش دادند. این تفاوت باعث شد که بعداً حرمسراهای شاهان و بزرگان در حوزه ی فرهنگی شیعیان و ابراهیمیان، زنان بیشتری را در خود جای دادند تا حرمسراهای سنی ها. نمونه ی این، حرمسرای معروف ناصرالدین شاه با چندین صد زن عقدی و صیغه ای در برابر حرمسراهای سلطان های عثمانی، از جمله هم دوره های او، سلطان عبدالعزیز و سلطان عبدالحمید، با کمتر از ده زن عقدی است.

۴- در زندگی مورد نظر اروپایی (کنکوبیناژ)، تاریخی برای قرار زندگی تعیین نمی شد و همزیستی امری دو سویه و بدون محدودیت زمانی فرض می شد، اما در صیغه بی شیعه گری، قید تاریخ آغاز و پایان اجاره ی جنسی شرط اساسی قرارداد متعه ی شرعی است و به نسبت طول مدت نیز اجاره ی پرداختی به زنان کم و زیاد می شود. به خاطر این چگونگی هاست که از نظر محقق اسلام شناس ایلیا پاولویچ پتروشفسکی "صیغه ی کوتاه مدت" فقط پرده ی استتار مشروعی است به زوی فحشا". بر این نظر، "صیغه ی بلند مدت" زنان را صادام العمر به یک مرد مقید می سازد، بدون آن که وظایفی را که در مورد زن عقدی دانمی به عهده ی مردان است بر ایشان تحمیل کند" (۲۸۲). در این معنا، "صیغه یا متعه ی بلند مدت" به معنی خرید و اجاره ی جنسی معمولی هم نیست و بیشتر مثل خرید موقت زن برای کنیزی و بردگی است. برای نمونه، در صیغه ی موقت شیعه گری، زن حتی اگر عمری هم با مردی زندگی کند "از وی ارث نمی برد" و زنی که صیغه شده اگر آستن شود حق خروجی ندارد" (۲۸۳). مناسبات بردگی را در سایر روابط، از جمله در رابطه با زایمان و نگهداری فرزند زنان صیغه ای نیز صادق است.

۴- در زندگی کنکوبیناژ اروپایی مورد نظر شریعتی، مرد و زن؛ هر یک از

(۲۸۲) - پتروشفسکی، ص ۲۸۸.

(۲۸۳) - خمینی، مسأله های ۲۴۲۵-۲۴۲۴، پیشین، ص ۳۳۶-۳۳۵.

آنان، می‌توانستند هر وقت که خواستند این رابطه را قطع کنند، ولی در صیغه‌ی شیعه‌گری، زن موظف است تا پایان دوره‌ای که خود را اجاره داده و فروخته است، در خدمت مرد باشد و حتی حق عدم تمکین موقت را هم ندارد، یعنی نمی‌تواند به سبب روحی و روانی هم که شده، تقاضای همبستگی مرد را رد کند، یا به تعویق بیاورد.

در مقابل، مرد صیغه‌کننده خریدار و مستأجر است و هر وقت از زن صیغه‌ای سیر شد، می‌تواند رابطه را قطع کند و بقیه‌ی دوره را به زن "ببخشد".

۵. این نوع زندگی اروپایی میان دو فرد "آزاد، مستقل و غیروابسته" برقرار می‌شد و در واقع زندگی مشترک، حقوق فردی زن را از او سلب نمی‌کرد، اما در صیغه‌ی شیعه‌گری، زن در مدت قرارداد تابع احکام و سنت‌های اسلامی است و مرد می‌تواند در مورد روابط، مناسبات اجتماعی و حتی لباس و پوشاک و غذای او تصمیم بگیرد.

۶. در آن نوع رابطه‌ی اروپایی، زن و مرد، هرکدام که باشند، از روزی که از هم دیگر جدا می‌شدند، حق داشتند جفت دیگری برای خود برگزینند، در حالی که در صیغه‌ی شیعه‌گری مردان حق دارند چه قبل، یا بعد از جدایی، با هر تعداد زن دیگر شرعاً همخوابگی داشته باشند. در همان حال، زنان صیغه‌شده محکومند که در دوره‌ی عده‌ی شرعی از هرگونه تماس و ملاقات با مردان دیگر خودداری کنند.

ادعا می‌کنند که نگهداری عده برای روشن شدن بارداری و شناسایی پدر بچه است تا مثلاً نکند اختلاط نژادی پیش آید و خون قبایل و طایفه‌ها در هم مخلوط شود. اما آنانی که چنین ادعایی را پیش می‌کشند، نمی‌توانند بگویند که اگر این حرف یک بهانه‌ی مردسالارانه نیست، چرا از آغاز یک دوره عادت ماهانه برای اثبات حاملگی کنایت نمی‌کرده و چرا امروزه نمی‌توان مسأله را با آزمایش و تست‌های آزمایشگاهی حل کرد و این گونه زنان محروم و محکوم به "خودفروشی شرعی" را به ترک روابط جنسی و عاطفی چند ماهه محکوم نساخت؟

۷- جالب است با آنکه می‌گویند صیغه بر اساس عقد معامله بوجود می‌آید، ولی وقتی موضوع منافع مرد مطرح است، این قرار مشمول احکام چهار شرعی هم نمی‌شود. بطور مثال:

- زنی که صیغه شده اگر نداند (نمی‌داند) که حق خرجی و همخوابه ندارد عقد او صحیح است و برای آنکه نمی‌داند، حتی به شوهر پیدا نمی‌کند (۲۸۴).

۸- در این نوع ازدواج‌های اروپایی، کودکان فدای مناسبات دینی و غیر دینی والدین نمی‌شدند و چنین فرض می‌شد که فرزندی که از این رابطه حاصل می‌شد، با هر پدری و تحت هر مناسبتی، انسانی است بی‌گناه که حق دارد مانند همه‌ی کودکان دیگر، مورد صیانت قرار گیرد؛ از والدین خود ارث ببرد و بخاطر نوع مناسبات والدین خود محکوم نشود. برعکس، در متعه‌ی اسلامی که بر اساس نیاز جنسی موقت مردان و نیاز مالی مادران شکل می‌گیرد، مردان عموماً پس از پایان دوره‌ی اجاره‌ی جنسی، زن اجیر شده را ترک می‌کنند و می‌روند به دنبال زندگی معمولی خودشان، و زنانی را که از این رابطه صاحب بچه می‌شوند، به امان خدا رها می‌کنند. در آن صورت نه فقط زنان، بلکه حتی فرزندان که پدر شناخته شده‌ای ندارند، "ولدالزنا" (فرزند زنا، فرزند گناه) نام می‌گیرند و با این نام قلبی به آتش این سنت اجاره‌ی جنسی می‌سوزند. جالب است که سنت‌ها و احکام اسلامی همانند قانون قصاص جمهوری اسلامی، نه تنها پدرانی را که بدون نام و نشان گم شده‌اند، بلکه فرزندان بی‌گناه آنان را مجازات می‌کنند و به صراحت آنان را که هیچ تقصیری در این مناسبات ندارند، از حقوق اجتماعی محروم می‌کنند:

- "ولد الزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی‌برد، لیکن اگر حرمت رابطه که طفل شمره‌ی آنست نسبت به یکی از ابرین ثابت و نسبت به دیگری به

واسطه‌ی اکراه یا شبهه زنا نباشد، طفل فقط از این طرف و اقسام او ارت می‌برد و بالعکس (۲۸۵).

۹۱- حتی اگر چنین کودکی شانس بیاورد و تصادفاً پدرش پس از کامیابی جنسی به راه خود نرود و وظیفه‌ی نگهداری از بچه‌ی زن صیغه‌ای خود را به عهده بگیرد، کودک همیشه نزد پدر می‌ماند (۲۸۶). این بدان معنی است که زنان صیغه‌ای حق نگهداری فرزندان خود، تا دو سالگی برای پسران و هفت سالگی برای دختران، را هم ندارند و برای چنین کاری نفقه هم دریافت نمی‌کنند. در نتیجه، این زنان حتی وقتی که شانس بیاورند، مانند همه‌ی بردگان کنیز، بدون حق و حقوق مادری، فرزند خود را پس از زایمان به صاحبش که پدرش باشد تحویل می‌دهند و خود گم و گور می‌شوند. زن صیغه‌ای در این مفهوم به عنوان موجود درجه دوم که سهل است، به عنوان موجود بشری و صاحب حق و حقوق بشری هم شناخته نمی‌شود. او حتی به اندازه‌ی گاو و گوسفندی که از سوی قصابان‌شان اجازه می‌یابند تا در دوره‌ی شیرخواری به بچه‌های خود شیر بدهند، از رأفت بشری برخوردار نیستند. این است تفاوت آن رابطه‌ای که به قول شریعتی به اصطلاح بشردوست "صیغه‌ی فرنگی" بود، با آن مناسباتی که شریعتی‌ها تبلیغ می‌کنند و شریعت امامیه و شیعه‌گری به زنان صیغه‌ای مسلمان و معتقد به احکام شرعی تحمیل می‌کند.

به نظر محققین اسلام‌شناس بزرگترین ریژگی ماهوی حقوق مدنی شیعه (شیعه‌ی علوی) در مقام قیاس با حقوق اهل سنت و جماعت، همانا قبول اعتبار صیغه‌ی منقطعه و یا متعه است (۲۸۷). ماهوی بودن این برده‌داری

(۲۸۵) - مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات اساسی - مدنی، ماده‌ی ۸۸۴ قانون

مدنی ایران اسلامی، ص ۲۳۷.

(۲۸۶) - پطروشفسکی، ص ۲۸۹.

(۲۸۷) - پطروشفسکی، ص ۲۸۸.

جنسی توضیح می‌دهد که چرا هم شریعتی بنیادگرا، هم مطهری آخوند به حد کافی برای جا انداختن این سنت مذموم مذهبی عمر و وقت صرف می‌کنند، و چرا امروزه همان حرف‌های تبلیغاتی از زبان اسلام‌گرایان نمازهای جمعی جمهوری اسلامی شنیده می‌شود و آیت‌الله‌ها و حجت‌اسلام‌های رژیم، صیغه شدن دختران دانشگاه‌ها را تنها راه بین‌درد سر ارضای جنسی آقازاده‌هاشان می‌دانند.

۲- متعهدی شرعی و وارونه‌سازی‌های معمول

مرتضی مطهری عین اندیشه‌ی شریعتی در مورد صیغه‌ی شیعی کزى را تأیید می‌کند و سنت خرید بهره‌مندی جنسی زن را محصول قوانین درخشان اسلام و مذهب جعفری می‌خواند (۲۸۸). به نظر او: "اسلام مرد را بصورت خریدار و زن را به صورت صاحب کالا می‌شناسد (پیشین، ص ۲۶۵).
گفتیم که زبان مطهری زبان کلیشه‌ای حوزه‌ای است و از آن رو وارونه‌سازی‌های ابتدایی است. تلاشش برای کتمان واقعیت‌ها به آسانی رو می‌شود و دستکاری‌هایش به سادگی لو می‌روند. به طور مثال، این سنت نابرابری طلبانه‌ی خرید سکس و کرایه کردن زن را "همزیستی آزاد و متقابل و برابر" می‌خواند (پیشین، ص ۵۷). به جای آن که بگوید در این نوع معامله‌ی جنسی مرد از هر گونه حدود و قیود آزاد است می‌نویسد:

- "تروق جوهری ازدواج موقت با ازدواج دائم در این است که ازدواج موقت از لحاظ حدود و قیود "آزاد" است" (پیشین، ص ۵۶).

مطهری احتیاجی نمی‌بیند توضیح بدهد که این آزادی برای زن چه معنی و مفهوم دیگری دارد، جز تعهد ارضای جنسی مرد خریدار و مجبوع بودن برای

کردن نهادن به مقررات مردسالارانه‌ی این معامله‌ی جنسی تحمیل شده به زن. این روحانی بالا مرتبه‌ی اسلامی، در جای دیگر به جای آن که بگوید: مرد می‌تواند هر وقت دلش خواست بقیه‌ی دوره‌ی اجاره را به زن ببخشد و شبانه هم که شده، او را از خوابگاه و مسکن خود بیرون بیندازد، ولی زن حتی در صورت تنفر از مرد، حق بر هم زدن قرارداد اجاره‌ی خود را ندارد، و این کمتر از حق زنان خودفروش آن زمان تهران بود. می‌نویسد: حتی موقت بودن آن نیز در حقیقت نوعی آزادی بطرفین می‌بخشد (پیشین، ص ۵۷).

او نمی‌خواهد اعتراف کند که زن صیغه‌ای موجود فلک‌زده‌ای است که جز فروش حق همخوابگی خود راهی برای گذران زندگی ندارد. به سبب این استیصال، بیش از آن مبلغی که در بازار جنس‌فروشی شهرهای قم و مشهد و غیره رایج است، نمی‌ارزد، و حتی در صورت مریض شدن نمی‌تواند انتظار داشته باشد که مرد خریدار وی را به دکتر برساند و پول دارویش را بدهد. به همین خاطر، برای وارونه نشان داد این رابطه‌ی غیر انسانی، عوام‌فریبانه می‌نویسد:

در ازدواج دائم خواه و ناخواه مرد باید عهده‌دار مخارج روزانه و لباس و مسکن و احتیاجات دیگر زن از قبیل دارو و طبیب بشود، ولی در ازدواج موقت بستگی دار به قرارداد آزادی (آزادی شرعی!) که میان طرفین منعقد می‌گردد. ممکن است مرد نخواهد یا نتواند متحمل این مخارج بشود، یا زن نخواهد (!) از پول مرد استفاده کند (پیشین، ص ۵۶).

باز جالب است که این آدم در مقام پاسخ به انتقاد از قانونی که ماهیتاً نوعی کرایه‌ی آدم و جواز شرعی آدم‌فروشی است، پاسخ می‌دهد که:

از کی و چه تاریخی کرایه‌ی آدم منسوخ شده است؟ تمام خیاط‌ها و باربرها تمام پزشک‌ها و کارشناس‌ها، تمام کارمندان دولت ... تمام کارگران کارخانه‌ها آدم‌های کرایه‌ای هستند (پیشین، ص ۶۶).

آیا آیت‌الله مطهری نمی‌دانست میان آن که وقت و کارش را کرایه می‌دهد، با آن که تن و اندام و جنسیتش را می‌فروشد تفاوت وجود دارد؟ نمی‌دانست که به کار بردن نام آدم کرایه‌ای بوقای این گونه مرلام خلط. مبحث است و این آدم‌هایی که وی بز می‌شمارد، فقط "کارشان" را، آن هم تحت شرایط و ضوابطی، کرایه می‌دهند، نه خودشان را، نه فکرشان را و نه جسم‌شان را؟ وی بهی تردید از این تفاوت کیفی آگاه بود. فقط چون نعل وارونه زدن و خلاف واقع گفتن در راه اسلام را شرعی و نوعی "تقیه" می‌پنداشت، خود را مقید به اخلاق عمومی نمی‌دید.

۳- ترانه‌ای یکسان، صداهای گوناگون

مقایسه‌ی نظریات این آقایان نشان می‌دهد که خود این حضرات از کم و کیف منتهی شرعی و ستم جنسی ناشی از آن بی‌خبر نبودند و می‌دانستند که این کار بیشتر شبیه بهره‌مندی مردان مسلمان از نعمت هم‌آغوش با بردگان و کنیزان است تا حتی خودفروشی و تن‌فروشی نوع غربی، که با تمام مذمومیت و ستم جنسی وارده، باز هم حقوقی را برای این گونه زنان قائل بود. ایشان می‌دانستند که حقوقی که این زنان داشتند قابل مقایسه با بی حقوقی زنان در صیغه‌ی شرعی شیعه‌گری نبود و نیست. اما آگاهی این آقایان از کم و کیف صیغه‌گری تأثیری در ارزیابی آنان نمی‌گذاشت، چرا که از خصوصیات بنیادگرایان، مکتبی بودن و وفاداری به هر سنت خوب و بدی است که ریشه در بنیاد، و حکم و شریعت ناشی از آن، دارد.

اینست که همه‌ی اسلام‌گرایان، از متعصبان سنتی تا مدعیان بنیادگرا، از سویه‌های مختلف به حرکت در می‌آیند تا هر کس به نسبت موقعیت خود این معامله‌ی شرعی را به نوعی لباس مقبولیت بپوشاند و در افکار عمومی جا بیندازد. آخوندها در مقام رساله‌نویس سنت معامله‌ی جنسی را

می‌ستایند، مطهری ضمن اعتراف به رابطه‌ها و احکام، در مقام مبلغ مذهبی به کتمان و وارونه‌سازی رایج دست می‌زند و شریعتی در مقام بنیادگرای امروزی، همان ماده و محتوی را در زوررقی از کلمات و جملات تزئین شده می‌بیچد. در نتیجه همه از مضمونین یکسان حرف می‌زنند و از سنتی معین دفاع می‌کنند، با این تفاوت که جا و وظیفه‌ی موردی‌شان به برخی امکان مانور بیشتری می‌دهد، به برخی کمتر.

بی گناہانی به نام "فرزندان گناه"

منظور شریعتی از «فرزندان گناه» آنانی اند که در در زمان او در خانواده‌های غیرقانونی و غیرشرعی جوامع شدیداً سنتی کشورهای کاتولیک اسپانیا و ایتالیا به دنیا می‌آمدند. بر اساس این سناریو ساختگی، چون این کودکان از سوی جامعه‌ی متعصب مذهبی و محیط بسته‌ی خود پذیرفته نمی‌شدند، در نتیجه در جریان برخورد ارزش و ضد ارزش بین خانواده و جامعه، امکاناً مشکل تطبیق اجتماعی پیدا می‌کردند. شریعتی این واقعه‌ی خیالی را داستان کرده، بسط داده، قطعی کرده و بدون آن که دلیلی داشته باشد، به قضاوت ارزشی پرداخته و نهایتاً رأی داده است که:

— چون این کودکان زاده شده در خانواده‌های غیرقانونی و غیرشرعی از سوی جامعه‌ی مسیحیت (کاتولیک) (۲۸۹) پذیرفته نمی‌شوند و بقول وی «حرام زاده

(۲۸۹) — مسیحیت بر خلاف اسلام ناچار در پی تحولات اجتماعی در اروپا دستخوش تغییر شده که کلیساهای آزاد و مکاتب مسیحی که از پایه و ریشه با مسیحیت سنتی و مکتبی تفاوت دارند، هم‌چنین گروه‌ها و مکاتب مسیحی پروتستان و معترض، از آن جمله‌اند. این کلیساهای و مکاتب، در پی رنسانس و تحولات اجتماعی و سیاسی قرون اخیر ایجاد شده و در نتیجه، نسبت به مکاتب قبلی به عقل و منطق روز نزدیک تر و آشناترند.

در اسلام نیز افکار و تفکرات پروتستان در زمان‌هایی نوعاً بوجود آمد، ولی همه‌ی آنها همانند معتزله و اخوان‌الصفا از دوره‌ی فعلی بسیار دورند و در نتیجه حامل باورهای اعتراضی دوره و زمانه‌ی خودند. از مسایل و مشکلات دین اسلام در امروز یکی هم این است که هیچ کدام از جوامع مسلمان‌نشین امروزی، دوره‌ی رنسانس و نوزایی تاریخی و اجتماعی و در نتیجه دوره‌ی تحولات دینی را طی نکرده‌اند. افکار جدید اسلامی حتی در بین مسلمانان جوامع متمدنی نیز هنوز جز چسبیدن به سنت‌های قدیمی به هیچ تولید اعتراضی همانند تحولات قرون گذشته در مسیحیت اروپایی دست نیافته‌اند.

تاریخ تحولات جامعه‌ی بشری نشان می‌دهد که به خاطر رابطه‌ی مستقیم بین سطح رشد جامعه و تحولات دینی، هر چه جامعه عقب مانده تر است، معیارهای

و مجرم و جنایتکار تلقی می‌شوند» (که نمی‌شوند)، پس لزوماً عقده‌دار بار می‌آیند و بدین جهت، «با جنایات شگفت‌انگیز و غیرقابل تصور، از جامعه انتقام می‌گیرند» (پیشین، ص ۵۵). این فکر مبتنی بر فرض و گمان شخصی، کفایت می‌کند تا او به خود حق دهد که گناه همه‌ی جنایات اروپا و امریکا را به گردن عده‌ی قلیلی از کودکان خانواده‌های به قول وی «غیرشرعی» در تعدادی جوامع کوچک عقب‌مانده‌ی متعصبانه‌ی مذهب‌های اروپا بیاندازد، و ضرورتی نداشته باشد فکر کند که نه دلیلی عقلانی برای چنین حکمی وجود دارد، نه بررسی علمی ثابت می‌کند که این کودکان:

- ضداجتماعی و عقده‌دار رشد کرده‌اند،

- در جوانی و بزرگسالی به محرومین و جنایتکاران تبدیل شده‌اند، یا،

- همه یا حداقل بخشی از جنایات امریکا و اروپا زیر سر این موجودات بدشانس، معصوم ولی مورد خشم شرعی است.

چنین قضاوت بی‌پایه‌ای غیر قابل درک نیست اگر دریابیم رأی خصمانه‌ی احکام شرعی اسلامی علیه این گونه کودکان بی‌گناه که «زنزاده» نامیده می‌شوند، در شکل‌گیری چنین نگرش یکسویه‌ی ای تأثیر گذاشته و در اندیشه‌ی مخدوش بنیادگرایان، این موجودات را به دشمنان بشریت تبدیل کرده‌است. در عین حال، در این مورد نیز مصلحت‌های تبلیغاتی بی‌دخیل نبوده‌اند، چرا که همه‌ی هم و غم اینان از این صغری و کبری کردن‌ها جز این نبوده که از راه دستکاری واقعیت‌های مربوط به این نوع کودکان اروپایی، به جوانان ایرانی پیام بدهند که:

شما هم اگر در روابط‌تان احکام و دستورات شرعی را رعایت نکنید،

دینی آن جامعه، بیشتر ارتجاعی و آلوده به خرافات و سنت‌ها و احکام دکماتیک و غیر قابل تغییر است و تناقض و تضادشان با خرد و منطق انسانی نیز بیشتر است. بر عکس، هر چه جامعه متحول‌تر و رشد یافته‌تر است، اعتقادات دینی نیز اجباراً تا حدودی با تحولات و توسعه‌ی علوم عقلی و علمی کنار می‌آیند.

فرزندانی جنایتکار و مجرم خواهید یافت؟

اما بحث از کودکان "زنازاده" در اروپا و آثار و عواقب منفی آن در این زمان نیز تازه نبود و قبلاً از طرف بسیاری از آخوندهایی که خود را در برابر مناسبات جنسی نوع غربی و مدرنیسم می‌دیدند مطرح شده بود. مطهری در این مورد می‌نویسد:

— با اینهمه بچه‌کشی! و سقط جنین چه کنیم؟ با چهل در صد نوزاد زنا چه کنیم؟ نوزادانی که پدران آنها معلوم نیست و مادران آنها چون آنها را در خانه‌ی پدری مهربان بدنیا نیاورده‌اند علاقه‌ای به آنها ندارند (پیشین، ص ۹۱).

نه معلوم است که این "بچه‌کشی" در کجای اروپا و چه زمانی اتفاق افتاده، نه مشخص است که این آمار ۴۰ درصدی به قول وی "زنا" (۲۹۰)، از کجا دریافت شده است. حتی امروزه که ارقام و آمار اجتماعی از طریق صفحات اینترنت در اختیار همه قرار می‌گیرند، چنین آماری وجود ندارد و طبیعتاً هم بدان سبب که کسی نمی‌آید همخوانگی و نوع همخوانگی خود را در جایی ثبت کند، نمی‌تواند هم وجود داشته باشد؟

باز سوال این است که چگونه اینانی که در رساله‌های خود این همه غلیبه افترا و دروغ می‌نویسند و آنرا گناه و قابل مجازات الهی معرفی می‌کنند، وقتی نوبت به خودشان می‌رسد آن کار دیگر می‌کنند و جمله‌ای راست در حرفه‌اشان و یک جو اخلاق در نوشته‌ها و گفتارشان یافت نمی‌شود؟

(۲۹۰) — یعنی ازدواج بدون خواندن خطبه‌ی عقد اسلامی.

فصل یازده
اشکال جدید خانواده

کتمان ستم جنسی زیر عنوان "روح واحد خانواده"

خانواده از نظر همه‌ی مذهبی‌های خط یهودی‌گری با سابقه‌ی اجتماعی قبیله‌ای، از جمله همه‌ی خطوط اسلامی، نهادی مقدس است. به روایت سوره‌ی آفرینش کتاب عهد قدیم (تورات)، پس از آنکه آدم و حوا گناه کردند و به اخراج از بهشت محکوم شدند، نهاد خانواده از سوی خداوند شکل گرفت و وظایف زن و مرد از همان آغاز مشخص شد. از آن پس نیز نه فقط خانواده، بلکه همراه با آن پدر، طایفه و قبیله تقدیس شد و این سنت الهی از دینی به دینی دیگر و از قبیله‌ای به قبیله‌ی دیگر منتقل شد تا رسید به اسلام.

خانواده و خویشاوندی از نو در کتاب و سنت اسلامی تقدیس شد و مورد توجه و تأیید قرار گرفت و از آن پس به عنوان نهادهای مقدس در مرکز توجه همه‌ی اسلامیت‌ها و متعصبان مذهبی قرار گرفت و ارج و قرب یافت. این ارج و قرب مذهبی و فرهنگی به قدری است که بسیاری از اسلام‌گرایان حتی ستم جنسی علیه زنان و کودکان را به خاطر ضرورت بقای خانواده توجیه می‌کنند و آنها را برای بهروزی اعضای خانواده از هر عدالتی که باعث پاشیده شدن خانواده شود، بهتر می‌پندارند. این است که بنیادگرایان ما نیز نهاد خانواده را در هر فرصتی می‌ستایند و برای حفظ و تحکیم آن عناوین و دلایل جدید می‌تراشند.

نباید فراموش کرد که از زاویه‌ی اسلام‌گرایان، نه هر خانواده خانواده است و نه هر رابطه‌ی خانوادگی. قابل دفاع و حمایت است. برای آنان خانواده‌ای مقدس است که بر اساس مبانی اسلامی و شرعی بنا شده باشد و از مناسبات شرعی تبعیت بکند. این گرایش تا به جایی است که این آقایان با وجود تعصب شدید اسلامی، خانواده‌ی "شرعی مسیحی" را می‌ستایند و آنرا

در برابر "خانواده‌های اروپایی غیر مذهبی" تقدیس می‌کنند. شریعتی حتی تا جایی در این جانبداری پیش می‌رود که مناسبات درونی خانواده‌ی قرون وسطایی اروپایی مذهبی را بهتر از خانواده‌ی مدرن جامعه‌ی سکولر اروپایی امروزی می‌داند و بازگشت به ننگزشته را تنها راه رهایی مردم اروپایی از مسایل و مشکلات امروزی معرفی می‌کند.

مطهری نیز خانواده و مصالح خانواده را بر هر مصلحت فردی ترجیح می‌دهد و بسیاری از امور و سنت‌های مردسالار را که دیگر قابل دفاع نیستند، به خاطر حفظ مصالح خانواده قابل پذیرش اعلام می‌کند. وی از این نظر، دیدگاه عام اسلامی‌ها حتی شریعت خواهان چهارگوشه‌ی جهان را، منعکس می‌کند.

آنچه نظریات شریعتی را در این زمینه از نظریات مطهری جدا می‌کند، آن است که او خانواده‌ی شرعی را در هر شکل خود "واحد تعاونی" می‌خواند و تقسیم کار نابرابر جنسی را با عنوان "روح واحد خانواده" (۲۹۱) تقدیس می‌کند. وی با بکار گرفتن این ترم علوم اجتماعی که برای آخوندهای تعلیم‌دیده در قم و نجف تازگی داشت، بر آن بود تا سیستم روابط درون خانواده را به سازمان اداری و سلسله‌مراتب تعاونی‌ها تشبیه کند و از این راه، نابرابری جنسی و بی‌عدالتی موجود بین زن و شوهر را قابل توجیه جلوه دهد. این همان کاری بود که از عهده‌ی مطهری و سایر وفاداران به تعلیمات مدرسه‌ای و حوزه‌ای بر نمی‌آمد و شریعتی تحصیلکرده‌ی دانشگاهی مأمور انجامش بود.

شریعتی در جریان کشتش و کوشش ستایش "خانواده‌ی شرعی" در اروپا فراموش می‌کند که در جوامع و خانواده‌های مسیحی نوع روستایی قرون ماقبل رنسانس و دوره‌ی ماقبل نظام سرمایه‌داری اروپا، زن به سبب جنسیت خود در پاتین‌ترین رده‌ی هرم تقسیم قدرت اجتماعی و مالکیت اقتصادی قرار داشت و

(۲۹۱) - شریعتی، پیشین، ص ۸۱.

سهمی جز تبعیت از مرد و وظیفه‌ای جز خدمت به مرد - به خانواده‌ی مرد، فرزندان مرد، احوال مرد، وظائف و روابط اجتماعی مرد، حکومت و دولت و حتی دین و خدای مرد - نداشت و^{۱۱} به همین دلیل، آن «روح جمعی مشترک» جز به بهره‌کشی شدید از جنس زن نمی‌انجامید.

وی باید واقف می‌بود که بر اساس ارزش‌های جاری جهانی «روح واحد خانوادگی» و «روح جمعی» و هر مشارکت انسانی دیگر، زمانی می‌تواند انسانی، عادلانه و قابل دفاع فرض شود که حداقل:

ارزش آدم‌های شرکت‌کننده در آن برابر فرض شوند و،

- تقسیم کار بین آنان عادلانه باشد. باید می‌دانست که زمانی می‌توان از «روح واحد»، و «مناسبات روانی و اخلاقی و روحی» در یک سازمان و واحد اجتماعی نام برد که در آن:

- بخشی از اعضا مورد بهره‌کشی جمعی دیگر قرار نگیرند.

- فقط عده‌ای مجبور نباشند که خود را فدای دیگرانی کنند که حاضر به نذاکاری متقابل نیستند و،

- تقسیم مواهب و دردمندیها بین اعضا، فارغ از نابرابری‌ها، از جمله نابرابری جنسی انجام گیرد. در واقع «روح جمعی مشترک» تا زمانی که واحد خانواده یک سازمان مبتنی بر بهره‌کشی جنسی است، وجود خارجی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. با این وجود، وی از یک چنین به اصطلاح «واحد تعاونی» دفاع می‌کند تا همراه با همه‌ی طرفداران نابرابری جنسی، از جمله هرزم حسینی‌ی ارشاد مطهری دلیل بیاورد که:

- زن جز در درون خانواده، چه به صورت دختر و چه به صورت همسر، وجود خارجی ندارد؛

- زن نمی‌تواند و نباید تنها و مستقل زندگی کند و

- زن نباید (آنگونه که اروپائیان انجام دادند و نتیجه‌اش را هم دیدند) خود را از حوزه روابط موجود در آن «روح واحد و جمعی خانواده»، که به قول شریعتی به او، برازندگی، شخصیت و شرف «زن بودن» عطا می‌کند، دور

نگه دارد و بالاخره،

- زن نباید برای تشکیل زندگی خانوادگی و در روابط خود با مرد و جامعه مردان، جز به آنچه در کتاب های مقدس آمده گوش فرا دهد یا تغییراتی را طلب کند.

اینها همه نشان می دهند که اینان نیز مثل بنیادگرایان دیگر، هیچ تعهد و دلبستگی به ارزش های جهانی و امروزی ندارند. برای آنان "برابری" و "عدالت" و "تعاون" مفاهیمی دیگر با معانی و تعاریف دیگرند. از نظر آنان، زن و مرد "فطرتاً" نابرابر خلق شده اند و "عدالت" ایجاب می کند که این نابرابری در همه ی زمینه های زندگی و تقسیم کار اجتماعی رعایت شود. از این دیدگاه، تعاون خانوادگی جز همکاری و اشتراک دو موجود نابرابر و به طور طبیعی تسط جنس نر بر جنس مرد نیست!

اشکال رایج خانواده در جوامع آزاد

فارغ از عمل و اندیشه‌ی بنیادگرایان اسلامی که خواهان برکرداندن مردم به دوره‌ی قبیله‌ای و تحمیل سنت‌ها و عرف و عادت آن دوره به مردم این زمانه‌اند، دنیا و در آن میان اروپا، و هم‌چنین جامعه‌ی ایران، در حال تغییر و تحول‌اند. بت‌های ارزشی و اخلاقی سابق که بنیادگرایان اسلامی قفطری و دانشی می‌پندارند فرو می‌ریزند و معیارهای جدید جای نیک و بد‌های سابق را می‌گیرند. زنان و زندگی اجتماعی آنان بخشی از پروسه‌ی تحولات را می‌سازند. توسعه‌ی دموکراسی، برابری و عدالت اجتماعی، مناسبات جنسی در خانواده و جامعه را در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دچار تحول دانستی کرده‌اند. بریابی اشکال تازه‌تر نهادهای جمعی و منجمله نهاد خانواده از محصولات طبیعی این تحولات همه‌جانبه‌ی اجتماعی است. در چنین شرایطی است که:

— هر چه زمان می‌گذرد، فاصله‌ی اشتغال، درآمد و نقش اجتماعی زنان اروپایی با مردان کمتر می‌شود. ورود میلیونی زنان به بازار کار، سیستم مناسباتی جنسی در جامعه و بازار کار را تغییر می‌دهد. سیستم تقسیم‌کار به نفع زنان و فرزندان دچار دگرگونی‌های عمده می‌شود و خانواده نیز پا به پای این تحولات، چهره‌های جدید به خود می‌گیرد.

نتایج تحقیقاتی (۲۹۲) بر آنند که در مدت بعد از جنگ جهانی دوم، و هر

(۲۹۲) — برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به نتایج تحقیقات به شرح زیر

1- Bolm Katja etc (red): Changing Patterns Countries.

2- Dahlstrom, E: Idrotthund.

- "Individ och Kollektiv i ideologi- Socialisation och vardag".

- Familjen mellan individualism och storskalighet.

3- Reza Eyrumlu: Iranska Familjer i Sverige.

چه زمان من گذرد رابطه‌ی عمودی (۲۹۳) در خانواده‌های اروپایی هر چه بیشتر نزدیک‌تر و صمیمی‌تر و دانشی‌تر شده است. تحکیم رابطه مادر با بچه‌هایش در مرکز تحولات قرار دارد. این در حالی است که رابطه‌ی افقی (۲۹۴) هر چه بیشتر نسبی و مشروط شده است. و بدان معنی است که:

— تصمیم‌گیری در خانواده‌ی اروپایی هر چه بیشتر دوجانبه شده است:

— زنان به اندازه‌ی مردان حق همسریابی و همسرگزینی یافته‌اند، بدین معنی که زنان نیز در انتخاب شوهرانشان به اندازه‌ی مردان فعال شده و حق جستجو و انتخاب یافته‌اند:

— ازدواجها بیشتر به توافق و تفاهم متقابل زوجین مشروط شده‌اند و،

— زنان در امر ازدواج و طلاق صاحب همان حقی‌اند که مردان و همسران‌شان. در هر دو مورد، زنان به اندازه‌ای مردان فعال واجد نقش‌اند، چرا که شرایط مالی و فرهنگی برای زندگی زنان و مادران طلاق‌گرفته بی‌فرزند و با فرزند فراهم است. حضانت مادران به فرزندان نابالغ پذیرفته شده و طلاق گرفتن زنان به معنی جدا شدن از فرزندانشان و سپردن آنان به دست پدر و در نتیجه مادر بزرگ و زن‌بابا نیست.

بهبودی تقسیم کار اجتماعی همراه با تحولات جاری در حوزه‌ی اختیارات، آزادی‌ها و حقوق زنان، باعث شکل‌گیری اشکال جدیدی از نهاد خانواده شده و می‌شوند. این اشکال جدید خانواده هر چه بیشتر بر معیارهای ارزشی برابری حقوق زن و مرد و همچنین دموکراسی بین نسل‌ها تأکید می‌ورزند. از آن میان دو شکل خانواده:

۱- "خانواده‌ی رها از سنت‌های مذهبی" و

۲- "خانواده‌ی همزیستی آزاد"

به اشکال عمده و در حال گسترش کشورهای صنعتی و حتی برخی از

(۲۹۳) - رابطه بین نسل‌ها و بین والدین و فرزندان.

(۲۹۴) - رابطه بین همسرها، همچنین بین وابستگان به یک نسل.

کشورهای در حال تحول غیرصنعتی تبدیل شده‌اند و می‌روند که مدل زندگی مردم شهرنشین جهان متمدن را در خود متبلور کنند.

دیدیم که به باور بنیادگرایان ما، این گونه خانواده‌ها تحت تأثیر آزادی‌هایی که زنان کسب کرده‌اند، در برهه‌ای سرد و بدون شادی و سعادت و تفاهم گرفتار آمده‌اند. گویا این عدم موفقیت به قول شریعتی از ازدواج‌های "قراردادی درخارج کلیسا" و "پشت کردن به مراسم و سنت‌های مذهبی" ناشی می‌شود و ریشه در تغییر باور مردم از دین‌سالاری به مردم‌سالاری دارد. طبیعی است که وقتی ازدواج‌های غیرکلیسایی از نظر اینان چنان زیانبار و محکوم تلقی شوند، تکلیف «خانواده‌های همزیستی آزاد» که متکی به پیمان، تعهد متقابل و هم‌چنین حق تصمیم‌گیری برابر زوجین‌اند، معلوم است.

خانواده‌ی لائیک یا آزاد از سنت‌های مذهبی

۱- مبنای تحولات

خانواده‌های آزاد از سنت‌های مذهبی، بر اساس ازدواج رسمی ولی بدون مراجعه به کلیسا و مسجد و بدون خوانده‌شدن خطبه‌ی عقد مذهبی تشکیل می‌شود. کسانی که بدون جاری شدن خطبه‌ی شرعی ازدواج می‌کنند، می‌توانند معتقد به مذهب باشند یا نباشند. در واقع، در این جا، عدم اجرا و ترک سنت‌های کهنه و مراسم غیر ضروری و دست و پاگیر مذهبی مطرح است. نه ترک دین و مذهب.

امروزه بسیاری از زوج‌های جوان در کشورهایی که آزادی و دموکراسی رشد کرده و مورد احترام است، آغاز زندگی مشترک خود را به شکلی و نوعی که خود دوست دارند جشن می‌گیرند، نه به شکلی که سنت است، یا از نسل‌های پیشین بیاد مانده، یا مورد خواست خانواده و قوم و طایفه است. خیلی‌ها دلیلی برای ازدواج در مسجد و کلیسا و محضر قانونی این و آن نمی‌بینند و بسیاری خواندن جملاتی به لاتین، عربی و عبری و غیره برای عقد ازدواج را زائد می‌پندارند و دوست دارند تصمیم خود برای زندگی مشترک با همسر خود را به زبان امروزی و قابل فهم بیان کنند.

به عقیده‌ی مردم امروزی، پیمان عقد و زندگی امری شخصی و خصوصی است. اینان نیز بدان اعتقاد دارند که هر عقد و ازدواج تعهداتی را برای طرفین ایجاد می‌کند. اما فکر نمی‌کنند که این تعهدات همان‌هایی هستند که به صورت "سنت" از گذشتگان باقی مانده‌اند و باید مو به مو آن‌ها را اجرا کرد. از نظر مردم امروزی، تعهدات زندگی بر قرارها و سیستم اخلاقی امروزی متکی‌اند. این تعهدات تا زمانی قابل اجرا هستند که هر دو نفر

می‌خواهند و خود را بدان متعهد می‌بینند، و زمانی به پایان می‌رسند که یکی از طرفین؛ چه مرد یا زن، از تداوم زندگی مشترک سر باز می‌زند. در نتیجه در جایی که همه‌ی مراحل عقد و ازدواج از عناصر و روابط امروزی تشکیل می‌شود، دلیلی برای اجرای خطبه‌ی عقد به قول معروف شرعی هم وجود ندارد.

در اصل، همه‌ی مراسم و سنت‌های مذهبی عقد و ازدواج چیزی نیستند جز رسمیت بخشیدن به موافقت دو نفر برای آغاز زندگی مشترک. بر اساس سنت‌های مذهبی، اعلام عقد و ازدواج باید با جملاتی از پیش تعیین شده، در حضور یک مقام مذهبی (کشیش و آخوند، یا محضردار و نماینده‌ی شرع) و گاهی حتی به زبان خاصی مانند عبری و لاتین و عربی ادا شود.

در این شکل جدید و مدرن ازدواج نیز اساس کار موافقت دو نفر برای زندگی مشترک است، ولی به جای آنکه این اظهار موافقت به زبان خاصی و با جملاتی از قبل تعیین شده ادا شود، با جملات دلخواه هر فرد و به زبانی که زوجین می‌فهمند بیان می‌شود. در نتیجه هیچ تغییری در اصل و اساس ازدواج پیش نمی‌آید جز آن که زبان و بیان زوجین به جای زبان و بیان دینی و شرعی می‌نشیند. حالا چرا به باور عده‌ای به عربی گفتن یک مطلب و منظور به روابط جنسی زن و مردی مشروعیت می‌بخشد، ولی به فارسی یا ترکی و انگلیسی گفتن همان مطلب به روابط آنان مهر زنا می‌زند، مشکل کسانی است که به چنین اموری اعتقاد دارند و به آن بها می‌دهند، نه کسانی که کل جریان را ساخته و پرداخته‌ی شریعتمدارانی می‌دانند که از این کارها نان می‌خورند و مقام و حشمت و حکومت کسب می‌کنند.

بی‌سبب نیست که بنیادگرایان اسلامی مورد بحث ما نیز، همراه همه‌ی شریعتمداران مکتبی، این گرایش‌هایی از سنت‌های کهنه و دست و پا گیر را محکوم می‌کنند و همراه هم در برابر جریان تشکیل خانواده‌ی غیر مذهبی

صف می‌کشند. آنان، هر دو، روگردانی مردم از اوواد و سنت‌های اسلامی را به خاطر حفظ دین و ادامه‌ی اربابی مذهبی خود محکوم می‌کنند و برای دور نگه داشتن مردم ایران از این تحولات و بهبودی‌ها، به هر دری می‌زنند. در این راستا مطهری ازدواج‌های غیرمذهبی اروپا و مردم مسیحی را نیز انحراف مردم از "صراط‌مستقیم" اسلامی می‌داند و گناه آنها هم به گردن کشیشان می‌اندازد. در این مورد شریعتی هم با او هم‌عقیده است. وی ادعا می‌کند که به اصطلاح "آزم‌باشیدگی" زندگی خانوادگی اروپایی و آنچه وی سردی و ناشادابی می‌نامد، بیش از همه برای زوج‌هایی پیش می‌آید که از طریق کلیسا ازدواج نمی‌کنند و به اجرای مراسم مذهبی معتقد نیستند. اینان درست کسانی هستند که به قول وی "به کلیسا راه‌شان نمی‌دهند" (پیشین، ص ۸۸).

واقعیت این است که عده‌ای از مردم اروپا پشت به مراسم مذهبی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که حضور در کلیسا، حاضر شدن در برابر کشیش و آخوند و محضردار و خوانده شدن چند جمله‌ی لاتینی یا عربی، نه فقط هیچ معجزه‌ای را سبب نمی‌شود، بلکه به عکس، طرفین را به انجام احکام و سنت‌هایی مجبور می‌کند که نه به وسیله آنان و حتی پدران و پدران‌شان، بلکه به وسیله‌ی آدم‌های قرن‌ها پیش ساخته و پرداخته شده‌اند و اگر خوب‌اند یا بد، به درد همان دوره و مردم همان دوره می‌خورند.

به عقیده‌ی شریعتی اروپا دیده، ازدواج رسمی و غیرکلیسایی در یک سالن عمومی معمولی و در برابر یک قاضی «غیرروحانی» سرنوشت ناکامیابی زوجها را از همان آغاز رقم می‌زند. وی گلایه مند است که در این مؤسسات عقد عمومی:

- "عاقبت یک کارمند اداره با آرمی در سینه است و نه یک «روحانی» که چهره‌اش نماینده روح و ایمان و حرمت و گداست است (!) (پیشین، ص ۸۸)

- سنت‌ها مو به مو اجرا نمی‌شوند و «زوج‌ها همچون گله‌تندهای قالبی‌اند و مراسم از آن قالبی‌تر و هروس لباس عروسی بر تن نمی‌کند و این

نشانه‌ی عدم علاقه و شادکامی است»؛ (پیشین، ص ۸۹).

بالاخره به نظر او این آغاز غیر مذهبی و غیر سنتی حتی در جایی که موضوع کلیسا و شریعت کلیسایی مطرح است و نه اسلام - به تشکیل خانواده‌هایی می‌انجامد که فقط اسمی‌اند و در آنها نه مرد شوهر است و پدر، نه زن همسر است و مادر و نه فرزندان شور و گرمای خانه و خانواده را درک می‌کنند.

بی توجه به ترفندهای همه‌ی بنیادگرایانی که بازگشت به گذشته‌ها و جوامع از نظر تاریخ تحول اجتماعی، "بدوی" را طلب می‌کنند تا پیشرفت به سمت و سوی آینده‌های بهتر را، امروزه ازدواج‌های رها از مراسم و سنت‌های مذهبی نه فقط در اروپا و بسیاری کشورهای پیشرفته و صنعتی پذیرفته شده‌اند، بلکه در کشور مسلمان نشینی مثل ترکیه هم چای وسیعی را به خود اختصاص داده و می‌رود که انسان امروز و فردا را از سیطره‌ی کشیش و آخوند و قواعد و سنت‌های شریعتمدارانه‌ی آنان برهاند و نهاد خانواده را تماماً تابع رأی و تصمیم برابر زوجین کند. ایرانیان پناهنده و مهاجر در اروپا و امریکا نیز از این تحول رهاسازی به اندازه‌ی سایر مردم بهره می‌برند و خیلی‌ها عقد اسلامی را با تمام احکام نابرابری همراه با آن را مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهند و زندگی جدید خود را با جشن عقدی غیر مذهبی و مراسم مورد علاقه‌ی خود برگزار می‌کنند. بی تردید این شکل از خانواده می‌رود که در ایران مجروح در زیر چرخ‌های سنت‌گرایی رواج یابد و نسل‌ها و زوج‌های جدید را از اجرای مراسم بدون نتیجه و دست و پا گیر، و هم زنان ایران را از آثار و تعهدات ستم‌گرانه و مردسالارانه‌ی این سنت‌ها رهایی بخشد. تجربه‌ی کشور مسلمان نشین ترکیه در این زمینه آموختنی است:

۲- ترکیه، کشوری مسلمان‌نشین با نظام حکومتی

جدایی دین از سیاست

از ۱۹۲۸ که جدایی دین از سیاست در ترکیه قانوناً به اجرا در آمد و تمام آثار دینی و احکام مذهبی از قوانین این کشور زدوده شدند، شکلی از نکاح که به "نکاح مدنی" معروف است به جای نکاح شرعی نشست. از آن پس مردم عموماً شهرنشین و متجدد و متمدن ترکیه، بدان بسنده کردند که با حضور نماینده‌ی قانون و شهرداری ازدواج و عقد خود را قانوناً به ثبت برسانند و دیگر احتیاجی به مراجعه به آخوند و عاقد اسلامی نبینند. با این وجود، معتقدان مذاهب مختلف، چه مسلمانان یا مسیحیان و یهودیان و غیره، امکان یافتند تا پس از انجام این مراسم سکولر قانونی، اگر خواستند جداگانه در محاضر و مساجد خود عقد شرعی هم جاری کنند.

اکنون در ترکیه همان عقد قانونی "مدنی نکاح" رها از سنت‌های اسلامی به اجرا در می‌آید و با آن که اسلام‌گرایان و شریعت‌خواهان هر از گاهی آنرا غیر شرعی می‌نامند، ولی حتی یک چنین ترفندهایی نتوانسته است مردم و زنان ترکیه را از ادامه‌ی "ازدواج مدنی" و مبتنی بر قانون منصرف کند. بر اساس چنین نگرشی به مسایل دینی و جدایی دین از سیاست، در این کشور مسلمان‌نشین موفقیت‌های بزرگی نصیب زنان ترکیه شده و حتی برابری ارث بین فرزندان ذکور و مؤنث قبل از نیمه‌ی قرن ۱۹ به تصویب رسیده است. اخیراً نیز با تصویب قانون جدید مدنی تمام آثار باقیمانده از نابرابری جنسی از قوانین ترکیه حذف شده و حقوق مدنی جاری در اروپا با همه‌ی آثار و نتایجش به رسمیت شناخته شده است. از جمله‌ی این اصلاحات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- ریاست قانونی و شرعی مرد و نتایج و آثار آن حذف شده.
- ۲- حضانت کودکان به مادران داده می‌شود و.
- ۳- اموال خانواده، حتی آنها که در دوری زندگی مشترک محصول کار و

پس انداز شوهرانند، به طور مساری به هر دو طرف تعلق دارند. بدیهی است که این موفقیت‌ها ممکن نبوده مگر آنکه اصل جدایی دین از حکومت و سیاست پذیرفته شده. در این راستا، قانون مدنی و خانواده از تأثیر احکام شرعی و سنت‌های دینی خلاصی یافته‌اند (۲۹۵).

تا این وجود، هنوز هم مبارزه برای برگرداندن زنان به خانه‌ها و محدود کردن آنان با مرزبندی‌های سنتی اسلامی یکی از اهداف مشترک اسلام‌گرایان ترکیه است. آنان از هر فرصتی برای غیرشرعی جلوه دادن نکاح مدنی استفاده می‌کنند و آنرا مقایسه شرع اسلام اعلام می‌دارند. در سال ۱۹۸۸ که حزب رفاه به همراهی حزب "راه راست" بر سر کار آمد و چند ماهی به اسلام‌گرایان ترکیه، از سنت‌گرایان تا به بنیادگرایان، برای تغییر قانون اساسی و به کار بردن شریعت اسلامی به جای قوانین مورد تصویب مردم، امیدواری‌هایی داد، اسلام‌گرایان از لایه‌ها مختلف ناگهان فعال شدند. آنان از سویه‌های مختلف غلاف‌های فرقه‌بندی خود را دریدند و نظریاتی را در جامعه‌ی ترکیه مطرح کردند که از حدود دهه‌ی ۱۹۳۰ تقریباً هیچ وقت به طور آشکار عنوان نشده، یا اجازه‌ی بیان نیافته بودند.

از جمله‌ی این موارد، اظهار نظر یکی از مبلغین اسلامی و از اعضای حزب اسلامی رفاه، در یک کانال تلویزیونی نیمه اسلامی ر نیمه طریقتی بود. این آدم که در بحثی اجتماعی شرکت کرده بود، ضمن انتقاد از مدرنیسم در جامعه‌ی ترکیه، اظهار داشت که اکنون در این کشور ۱۸ میلیون زن بدکاره و "جنده" زندگی می‌کنند. مجری برنامه که فکر می‌کرد اشتباهی رخ داده است، دخالت کرد تا رقم را اصلاح کند، ولی این آدم صحت ارقام خود را تأکید و ادله‌ای خود را تکرار کرد. همان وقت یکی از استادان دانشگاه که از راه دور

(۲۹۵) - به مقاله‌ی نویسنده تحت عنوان "ترکیه حزب رفاه می‌برد، زنان می‌بازند" مراجعه شود:

- Turkiyet, Refahpartiet vinner, Kvinnor forlorar, s. 28-34.

در بحث مذکور شرکت داشت، اجازه‌ی بحث گرفت و این آدم را متهم کرد که با قید رقم ۱۸ میلیون زنان فاحشه در ترکیه مجموع زنانی را در نظر دارد که با نکاح مدنی و بدون نکاح و مراسم اسلامی ازدواج کرده‌اند. مجری برنامه که فکر نمی‌کرد یک آدم تحصیل‌کرده و سیاسی تا به این حد سقوط کرده باشد که نصف بیشتر جمعیت زنان یک کشور را فاحشه خطاب کند، دخالت کرد و از این آدم خواست که این اتهام را انکار کند. ولی وی از تأیید یا انکار این اتهام خودداری کرد و عملاً مدعی فاحشه بودن ۱۸ میلیون از جمعیت حدود ۲۵-۳۰ میلیونی زنان کشور خود شد.

این مسأله بسیاری را از خواب و بی‌توجهی بیدار کرد و خیلی‌ها فهمیدند که اینان هنوز نیامده، زن و بچه‌ی مردم را فاحشه خطاب می‌کنند، چه رسد به آن که به قدرت سیاسی دست یابند.

البته زمان زیادی نگذشت که مردم ترکیه که شاهد اتفاقات در ایران و افغانستان بودند، حکومت نیمه‌اسلامی را مجبور به استعفا کردند و این آدم هم به جرم توهین به زنان کشور مورد تعقیب قانونی قرار گرفت. ولی این وقایع نشان دادند که با وجود بیش از ۷۰ سال سابقه‌ی تاریخی، هنوز هم گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی در این جا و آن جا زنانی را که خود را از سنت‌های دینی و احکام مذهبی عقد و ازدواج رها نکرده‌اند، جزو بدکاران به حساب می‌آورند. در واقع مبارزه کماکان بین سنت‌گرایان اسلامی که می‌خواهند تاریخ را در این کشور مسلمان‌نشین به عقب بکشند و مردمی که دیگر نمی‌خواهند عنان زندگی خود را به دست شریعت‌خواهان و مفسران کتاب‌های مقدس بدهند، ادامه دارد و خانواده و حقوق زنان در مرکز این مبارزات قرار دارد.

این صف‌بندی اخیراً در جریان تصویب قانون مدنی و قوانین خانواده‌ی مناسب با حقوق بشر پذیرفته شده در اروپا مجدداً خود را بروز دادند. مدرنیست‌ها و متجددین جامعه‌ی ترکیه توانستند آثار باقیمانده‌ی پدرسالاری و مذهبی را از نو از قوانین خود پاک کنند و برای زنان حقوقی قائل شوند

که هم‌ردیف حقوق زنان در اروپاست و در هیچ کشور مسلمان‌نشین سابقه ندارد. در سال ۲۰۰۱ مبارزان سکولر و طرفداران "جدایی مطلق دین از سیاست" در ترکیه موفق شدند قانون اساسی خود را تغییر دهند و در بند مربوط به خانواده به جای "خانواده نهادی بنیانی جامعه است"، بنویسند: "خانواده نهادی بنیانی جامعه است و در آن زنان و مردان از حقوق مساوی برخوردارند".

خانواده‌ی «همزیستی آزاد»

۱- پرنسیپ‌های اساسی

این شکل از خانواده مبتنی بر همزیستی آزاد یک مرد مجرد و یک زن مجرد (با یا بی فرزند و فرزندان) است و بر اساس پیمان فردی و متقابل آنان و عموماً به صورت ثبت نشده و رسمی نشده شکل می‌گیرد. این شکل از زندگی بر پایه‌ی "موقت و مشروط بودن" قرار ازدواج بنا شده است.

به عقیده‌ی طرفداران خانواده‌ی "همزیستی آزاد"، سنت‌های موجود زندگی خانوادگی عموماً "مذهبی و مردسالارانه‌اند. بسیاری از مردان تا زمانی که به طور آزاد با زنان مورد علاقه‌ی خود رفت‌وآمد دارند، دموکرات و برابری طلبند و به رأی و نظر دوست دختر خود به دیده‌ی احترام می‌نگرند، ولی به محض ازدواج، تحت تأثیر سنت‌های قدیمی، تغییر عقیده و رفتار می‌دهند و تعهدات و تقسیم کاری را به زن خود تحمیل می‌کنند که در اصل نابرابری طلبانه، ظالمانه و نادرست‌اند.

در ضمن، عموماً افکار عمومی مردم تابع سنت‌های قدیمی و عرف و عادت است و بیشتر با قدرت و کنترل شوهران بر زنان تطبیق یافته است تا با برابری زن و مرد.

هم‌چنین قوانین حاکم در بخش بزرگی از جهان (و بخصوص در کشورهای از نظر فرهنگی و اقتصادی فقیر و از نظر اجتماعی فلج و از آن میان در اکثر کشورهای مسلمان‌نشین) تحت تأثیر عادت‌های پدرسالارانه‌ی سنتی و دینی، روی حق افزوده‌ی شوهران تأکید دارند. این تأکید در کشورهایی که دین پایه‌ی وضع قوانین است، از آن جمله ایران، افغانستان، عربستان، سومالی و غیره و غیره، بسی مردسالارانه‌تر و ظالمانه‌ترند.

برای رهایی از این گونه تأثیرات قانونی، حقوقی و فرهنگی حاکم، و در پاسخ به قید و بندهای مردسالارانه، خانواده‌ی "همزیستی آزاد" شکل می‌گیرد. بر

این باور جمعی از زنان و مردان امروزی که نسبت به برابری جنسی حساسیت بیشتری دارند، از آغاز، زندگی مشترک خود را موقت و مشروط به وجود علاقه و توافق طرفین اعلام می‌کنند و از این رو آن را "همزیستی آزاد" می‌خوانند.

باید توجه داشت که مشروط و موقت بودن همزیستی آزاد بدین معنی نیست که این شکل از زندگی به آسانی و در کوتاه‌مدت از هم می‌پاشد. بسیاری از این زوج‌ها عمری زندگی کرده و می‌کنند، بچه می‌آورند و مثل هر پدر و مادر مسئول، فرزندان خود را تا مرحله بلوغ و استقلال تربیت می‌کنند و حتی برای همدیگر ارث بجا می‌نهند و از همدیگر ارث می‌برند.

در عین حال باید توجه داشت که نه موقت بودن زندگی مشترک امری تازه و عجیب است، نه مشروط بودن آن، اصولاً "ازدواج" حتی اگر به نیت تمام طول عمر هم انجام گرفته باشد، ماهیتاً "موقت و مشروط به توافق طرفین است و عملاً" تا زمانی دوام می‌آورد که زوجین بدان متعهد و پایبندند. در این رابطه، تفاوتی که "همزیستی آزاد" با زندگی مشترک سنتی دارد، آن است که در این شکل از زندگی، همه‌ی روابط به قرار و توافق متقابل زوجین بستگی پیدا می‌کند، نه فقط به رأی و اراده‌ی شوهر، یا به سنت‌های پدربزرگان و پدربزرگان. این که مادرم چه کار می‌کرد، پدرم چه رفتاری داشت، یا سنت‌های خوشاوندی چه می‌گویند و کتابها چه می‌نویسند.

در این شکل از زندگی مشترک، مبنای تصمیمات از سوی فردی است. یعنی زن در تصمیم به آغاز زندگی و در جریان تقسیم کار و قدرت در خانواده و موقع جدایی، به همان اندازه حق دارد که مرد. از این نظر، این شکل از زندگی مشترک به برابری مطلق جنسی و قواعد دموکراسی مبتکی است. از سوی دیگر، روابط موجود به مبانی وجدانی و اخلاقی امروزی متکی اند تا به سنت‌های مبتنی بر نابرابری جنسی پیشینیان و جوامع قبیله‌ای بدوی.

بر خلاف تبلیغات گذشته گرایان، آزادی، دموکراسی و احترام به حقوق فردی نه تنها سطح تعهدات اخلاقی انسانی متقابل بین زوجین و نسل‌ها را کاهش نمی‌دهد، بلکه به آن می‌افزاید. احترام نهادن به حق انتخاب انسان‌ها و مسئول شناختن هر فرد عاقل و بالغ، مبنای اخلاقی را در انسان‌ها ارتقا می‌دهد و بر مسئولیت‌پذیری اجتماعی مردم می‌افزاید. آزادی و برابری و دموکراسی، خصلت‌های گرگ منشی انسان‌ها را از بین می‌برند و به جای آن تفاهم و درک متقابل ایجاد می‌کنند. بر عکس، نابرابری و ستم و دیکتاتوری، سطح تعهدات اخلاقی را تقلیل می‌دهند و انسان‌ها را به گرگ هم‌دیگر تبدیل می‌کنند. طبیعی است که این موارد با پیش‌دآوری رایج در بین بنیادگرایان منطبق نباشد و از زاویه‌ی دید مردم معتاد به ارزش‌های رایج در جوامع توتالیتر و مناسبات رایج امام و امتی، قابل پذیرش نباشد.

بر این مبنای نه زمانی که مردم و زنی می‌خواهند بر اساس پرنسیپ‌های مدرن، از جمله برابری جنسی و دموکراسی، ازدواج بکنند عملاً احتیاج به اجرای قراردادهای مذهبی و شرعی از پیش تعیین شده دلزند، نه وقتی که می‌خواهند از هم‌دیگر جدا بشوند. این است که این شکل مدرن از خانواده:

۱- نه تنها بدون اجرای مراسم عقد مذهبی انجام می‌گیرد،

۲- بلکه هم‌زمان خود را از همه‌ی احکام و سنت‌های جنسی، مذهبی، سنتی و عرفی رها می‌کند و به جای همه‌ی آنها، سازماندهی زندگی مشترک مبتنی بر توافق و تفاهم متقابل زوجین و بنا می‌نهد. این نوع از خانواده، تا زمانی دوام می‌آورد که این تفاهم و توافق وجود دارد و باقی است.

۲- زنان پیشگامان برابری جنسی

از آنجا که مراسم و سنت‌های موجود اصولاً مذهبی و مردسالارانه و نسبت به مذاهب مختلف کم و بیش نابرابری طلبند و طرف مرد را می‌گیرند تا زن

را، این است که امروزه بیش از همه این زنانند که زندگی "همزیستی آزاد" را شرط ازدواج خود قرار می‌دهند. هر چه جامعه به سوی دموکراسی و برابری می‌رود و زنان از حقوق بیشتری برخوردار می‌شوند، گرایش برای تشکیل خانواده‌های "همزیستی آزاد" به همان نسبت افزایش می‌یابد. این فرایند می‌رود تا ساخت روابط خانوادگی را از بیخ و بن تغییر دهد و راه را برای بهره‌مندی هر چه بیشتر از آزادی‌های ناشی از دموکراسی، مدنیت و تمدن در حال تکوین جهانی، فراهم آورد.

۳- تاریخ تحولات

این شکل از خانواده هنوز بسیار کم سن و سال است و به روز و روزگار نه چندان دوری در دهه‌ی ۱۹۶۰ بر می‌گردد که در آن زنان اروپای شمالی و غربی در ابعاد وسیعی وارد بازار کار شدند. داروهای ضد بارداری تولید و به بازار آمدند، و زنان قادر به تنظیم برنامه‌ی فرزندزایی خود شدند. برابری‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان پذیرفته شدند، جنبه‌ی قانونی به خود گرفتند و گام به گام در همه‌ی زمینه‌های زندگی گسترش یافتند. "جامعه‌ی رفاه" حداقل زندگی مادی را برای همه‌ی شهروندان تضمین کرد و زنان و جوانان توانستند از نظر مادی و اجتماعی و فرهنگی:

- روی پای خود بایستند،

- بدون هرگونه مشکل خاص مستقل و "بدون آقا بالاسر" زندگی کنند و،

- در مورد خود و زندگی‌شان راساً تصمیم بگیرند.

تحت تأثیر این گونه دگرگونی‌ها و دستاوردهایی از این دست، به ابتکار زنانی که خواهان حفظ برابری کامل جنسی بودند و مردانی که بر این اصول دموکراسی پای می‌نشردند، خانواده‌ی «همزیستی آزاد» در کشورهای مختلف اروپا شروع به گسترش کرد.

در آن زمان، به نظر بسیاری از مردم اروپا خانواده‌ی «همزیستی آزاد» متفاوت از خانواده به مفهوم سنتی در اروپا بود و می‌رفت که زندگی خانوادگی نوع سنتی و دانمی را زیر سوال ببرد و با ارزش‌های آن از نظر دانمی بودن، تربیت فرزندان و تعهد دراز مدت متقابل به مقابله برخیزد. اما واقعیت غیر از این بود و به تدریج همه پی بردند که این نوع از زندگی نه فقط ضدیتی با حقوق و وظائف اعضای خانواده ندارد، بلکه فقط شکل جدیدی از زندگی خانوادگی است، با این تفاوت که:

— آزادی‌های فردی و دموکراسی را وسیع‌تر از پیش بکار می‌گیرد:

— بر برابری جنسی زن و شوهر متکی است:

— تقسیم کار عادلانه‌تر دارد یا در این جهت تکامل می‌یابد. در واقع، دیگر «همزیستی آزاد» یک همزیستی موقتی هم نیست، بلکه هم دوام می‌آورد و هم در فرزندزایی و تربیت کودکان وظائف خود را به عهده می‌گیرد.

این اواخر در کشورهای اسکاندیناوی، و از آن پس رفته رفته در سایر کشورهای اروپای شمالی و غربی، «خانواده‌ی «همزیستی آزاد» جنبه‌ی قانونی هم به خود گرفته است. زنان و شوهران این شکل از خانواده «قانوناً» در اموال خانواده شریک شده‌اند؛ به هنگام جدایی موظف به تقسیم و تأمین هزینه‌ی زندگی فرزندان نابالغ مشترک‌شان هستند، و بالاخره حق دارند مالیات مشترک بدهند و از هم دیگر ارث ببرند (۲۹۶).

(۲۹۶) — به کتاب نویسنده تحت عنوان «خانواده‌های ایرانی در سوئد» مراجعه شود:
- Iranska Familjer i Sverige, s. 75-89.

۴- بنیادگرایان اسلامی و مناسبات دموکراتیک در

خانواده

با وجود این سابقه‌ی طولانی، هیچ کدام از این آقایان مورد بحث که در رابطه‌ی اروپا "مور را از ماست می‌کشند" و "مور را در چشم دیگران می‌بینند" اما تیر چوبی را در چشم خود نمی‌بینند" هیچ درکی نسبت به این تحولات دموکراتیک در خانواده و جامعه‌ی اروپایی و پدیده‌ی برپایی اشکال جدید خانواده در اروپا نشان نمی‌دهد. هر دو، به جای پرداختن به امور و تحولات چنین مهم و اساسی، پدیده‌ی رویگردانی از اجرای مراسم مذهبی را محکوم می‌کنند و سعادت زن و مرد را در گرو پذیرش مراسم و سنت‌های مذهبی می‌یابند. آنان برای رسیدن به خواست تبلیغاتی خود در مورد جامعه‌ی بنیادین اسلامی، تا آنجا پیش می‌روند که چشم به روی واقعیت‌ها، تحولات و پیشرفت آزادی و برابری در سیستم جدید خانواده‌ی اروپایی می‌بندند. این همه برای آن است که اینان می‌خواهند از هر راه ممکن اخلاقی و غیر اخلاقی، "یا به حیلت، یا به حالت، یا به زاری یا به زور"، ثابت کنند که گوی:

— خانواده‌ی مسیحی از زندگی غیر مذهبی اروپایی بهتر است و خانواده‌ی اسلامی از خانواده‌ی مسیحی. هیچ بهبودی در نهاد خانواده به وقوع نپیوسته و هم تحول و تغییری که اتفاق افتاده، جز به سردی زندگی و درماندگی زنان نیانجامیده است.

هر دو ایشان، چه مطهری یا شریعتی، می‌کوشند هرگونه بهبودی نهاد خانواده را انکار کنند و انسان امروزی را از هر چه پیشرفت و تمدن و ترقی است ناامید کنند، و از این طریق نشان دهند که گویا برای مردم ایران راه نجاتی باقی نمی‌ماند. جز آن که به اسلام "راستین" این آقایان پناه ببرند و گذشته‌های دور و زندگی قبیله‌ای را با همه‌ی نیکی و بدی‌هایش بپذیرند و بالاخره، طوق امتی امامان قرن بیست و بیست و یک را بر گردن بیاویزند.

دیدیم که انتقاد کردن آسان است ولی هدایت دیگران به صدها و صدها سال قبل از این و قبولاندن سنت‌هایی که دیگر کهنه شده‌اند و جایی برای پذیرش و عمل ندارند، دشوار. این دشواری قابل عبور نیست مگر آنکه مبلغان بنیادگرا به ابداع و اختراع اطلاعات غیر واقعی دست بزنند و از طریق مجبور کردن مخاطبان خود برای انتخاب بین بد و بدتر، نمونه‌ی آزمائی خود را از قمر قرّون و اعصار بیرون بکشند و به هوادارن مسخ شده و گول خورده‌ی خود تحمیل کنند. در این راه، هیچ کدام از این استادان شریعت خواه گویی هیچ مرز اخلاقی نمی‌شناسند و از هر شیوه‌ی ممکن برای پیروزی بر افکار خوانندگان‌شان بهره می‌گیرند.

این گویا شیوه‌های مشترک همه‌ی بنیادگرایان و اسلامگرایان زندانی در فرقه‌بندی‌هاست که به سیستم اخلاق عمومی واقعی نمی‌گذارند و برای پیشبرد منافع فردی و جمعی خود، سیستم اخلاقی خاص خود را دارند و از این رو به راحتی می‌توانند نیک را بد، و بد را نیک جا بزنند و آن را به حساب "تقیه‌ای" بگذارند که دروغ‌زنی و عوامفریبی را حلال و حتی در مواردی واجب شرعی می‌داند. از این نظر، نه تفاوت چندانی بین این آقایان هست، نه تفاوتی بین ایشان با سایر اسلامگرایان شریعت خواه یا بنیادگرا. در واقع تفاوت‌ها به تعبیر علی شریعتی بیشتر در شکل‌اند تا در محتوی.

به قضاوت فرا می خواند

این کتاب خواننده‌ی خود را به قضاوت فرا می خواند. این قضاوت میان پذیرش و ردّ دین، یا پذیرش و ردّ اسلام نیست. این مسأله‌ی شخصی هر کس است که دینی را بی عنوان مبانی ایمانی و اعتقادی خود بپذیرد یا نپذیرد. قضاوتی که این کتاب طالب آن است، دین‌گرایی یا مردم‌گرایی در مناسبات اجتماعی بین زن و مرد است. قضاوت بین شریعت خواهی اجتماعی، و جدایی دین از سیاست است.

بنیادگرایان و شریعت‌مداران خواهان حکومت دین و اجرای موبه موی شریعت و اسنت‌های دینی‌اند. آنان می خواهند مردم امروزی به همان شکلی زندگی کنند که مقدسین دینی‌شان در صدها و صدها سال پیش می زیستند و از همان سنت‌ها و قواعدی تبعیت کنند که در صدها و چندین و چندین صد سال‌ها پیش رایج بود.

در عوض، مردم متمدن و مدرن این عصر و زمانه می خواهند مقررات اجتماعی خود را خود بنویسند و قوانین خود را خود انشا و تصویب کنند. آنان حتی نمی خواهند که آن گونه زندگی کنند که مادران و پدران آنان زندگی می کردند، چه رسد به پدران و مادران ۱۴۰۰ سال پیش خود یا دیگران. مبنای تصمیم‌گیری اینان هم، به جای سنت و احکام، عقل آدمی و خرد جمعی است. این را دموکراسی یا "حکومت مردم بر مردم" می گویند.

این دو نظر، یعنی دین‌گرایی و مردم‌گرایی، با همدیگر آشتی ناپذیرند، چرا که تکلیف زندگی مردم را یا باید دین و رهبران دینی تعیین کنند، یا خود مردم. راه بینابینی وجود ندارد. این است که امروزه برخورد بین این دو نظر، به یکی از حادترین برخوردهای اجتماعی مردم کشورها و جوامع مسلمان‌نشین تبدیل شده است؛ و زندگی و سرنوشت میلیون‌ها مردم مسلمان و غیرمسلمان در

جهان، از جمله سرنوشت ما مردم ایران را رقم می‌زند.
این کتاب خوانندگان خود را در این مورد مهم به قضاوت فرا می‌خواند. در
مورد این که آیا:

— به صرف داشتن عقیده‌ی دینی و احساس تعهد به اجرای فرامین الهی باید
همه‌ی سنت‌ها و دستورات دینی، چه نیک یا بد، چه سازگار یا ناسازگار با
زمان و چه خردمندان یا نابخردانه را پذیرفت و "چشم‌بسته و گوش‌بسته" از
شریعت و رهبران "شریعت‌خواه" و "شریعت‌ساز" فرمان برد یا
— باید به انسان و مردم حق داد که هم حق اختیار و انتخاب داشته باشند و
هم مسئولیت اعمالشان را به عهده بگیرند.

اختیار و انتخاب انسان زمانی قابل تحقق است که دخالت دینی در امور
دنیوی و زندگی اجتماعی به کلی متوقف شود و تهدید جهنم و بهشت، شلاق
حلال و حرام شرعی، یا هر نظارت و کنترل فراتر از انسان، از بین برود.
برقراری جامعه‌ی مدنی و اخلاقی در جامعه‌ی دینسالار و تحت تسلط حکومت
دینداران و شریعت‌خواهان ممکن نیست و جز با کنار زدن حکومت دینی، به
کنار نهادن احکام و سنت‌های شرعی و دادن حق قانونگذاری غیر مشروط به
انسان و مردم مسلمان و غیر مسلمان امروزی امکانپذیر نیست. این لزوماً به
معنی "ترک دین" نیست (۲۹۸)، بلکه به معنی "جدایی دین از سیاست" است.
این به معنی آن است که دین به وظیفه‌ی اصلی خود: یعنی توضیح و تنظیم
اعتقادات و عبادات دینی بسنده می‌کند و از دخالت در امور دنیوی و تنظیم
مناسبات اجتماعی دور می‌ایستد و در واقع:

(۲۹۸) — چرا که دین در برگیرنده‌ی رابطه‌ی بین خدا و انسان است و در نتیجه،
مسأله‌ی شخصی هر کس است، در حالی که مناسبات حقوقی و سیاسی، مسأله‌ی
جمعی است؛ و چرا که تقلید کورکورانه از احکام شرعی با پذیرش خردمندانه‌ی
فرامین الهی فرق دارد و اعتقاد دینی لزوماً باید بر اساس پذیرش خردمندانه و
باور منطقی فراهم می‌آید، نه با تقلید جبری و تبعیت کورکورانه.

۱- دین، دین می ماند و هر چه را که خارج از امور اعتقادی و عبادی دینی است، به انسان و مردم واگذار می کند.

توجه داریم که بدون دادن یک چنین اختیار و حق انتخاب بلاشروط به مردم هر دوره و زمان، اصل مجازات و پاداشی که به باور دینداران در آن جهان در انتظار بشر است، نه عادلانه است و نه قابل توجیه. اگر خدایی "عادل" است و "مسئولیت من خواهد، منطقا" چنین خدایی عادل نمی خواهد بدون دادن آزادی، اختیار و حق قانون گذاری، مردم را به جرم تصمیمی که حقتش را نداشته اند، به محاکمه بکشید و مجازات کند. آیا اگر غیر از این بود و خداوند "عادل و خالق"، فقط طالب تبعیت کورکورانه از احکام سابق بود، به طور منطقی نمی بایست بشر را هم همانند حیوانات، تابع رفتارهایی غریزی و اجتماعی ثابت خلق می کرد؟ آیا منطقا" حیواناتی که بدون اختیار و فقط با صاعقه ی غریزی عمل می کنند، قابل محاکمه و مجازاتند؟ آدم دیوانه و بی شعوری که قدرت انتخاب و توان بکار بردن عقل و منطقتش را ندارد، مسئول شناخته می شود؟ چرا نه؟ برای این که مسئولیت فقط زمانی قابل خواستن است که اختیار و انتخاب وجود داشته باشد، و برای انتخاب این یا آن کار، جبری، تهدیدی، مجازاتی و اعمال نظارتی فرابشری در بین نباشد.

به بیان دیگر، "مسئول" شناخته شدن انسان، دلیلی است بر این که انسان موظف به تبعیت کورکورانه از احکام و دستورات از پیش ساخته ی دینی نیست. انسان، برده و امت اوراد مقدس و مقدسین خلق نشده است. انسان، وارث و حاکم روی زمین است (۲۹۹). انسان، لایق قانون گذاری و مکلف به حکومت بر جهان است و درست به همین خاطر، مسئول اعمال و اتفاقات

(۲۹۹) همه ی انسان ها بطور مساوی در این ارزشی تاریخی و اجتماعی سهم و شریک اند و هر کس فقط به اندازه ی سهم خود حق تصرف، اداره ی و برخورداری از مواهب آن را دارد.

جامعه و جهان خویش به شمار می آید. رد حق حکومت انسانها بر مردم و محدود و مشروط کردن حق حاکمیت و قانون گذاری آنان، در حقیقت رد نظم دینی مورد ادعای خود دینداران و فروشندگان مطاع دینی است. با این منطق، بنیادگرایان و مشروعه خواهان که مردم را برای تبعیت بی چون و چرای فرامین و احکام دیرینه مجبور می کنند، فلسفه ی وجودی خلقت و علت وجودی نظم دینی و آسمانی مورد تبلیغ خود را زیر سؤال می برند. آنان با این کار خود، علت وجودی خدای "عادل" مورد ادعای خود را نفی می کنند و این، در مکتب خود اینان، چیزی جز انکار و کفر نیست.

این کتاب برای انتخاب بین "این تبعیت کورکورانه از منابع مقدس" و "خودمختاری انسان برای تعیین تکلیف زندگی زمینی خود" از خواننده ی خود تصاویر می طلبد. این کتاب بخصوص از خواننده ای که اعتقادات دینی دارد و خود را معتقد به اجرای فرامین الهی می داند، می خواهد که با پایان مطالعه ی کتاب پاسخ دهد که آیا:

- ۱ - حاضر است به تمامی مناسبات شرعی بین زن و مرد گردن نهد و راه تبعیت کورکورانه ی شریعت خواهان و بنیادگرایان را برگزیند یا
 - ۲ - به عنوان انسانی عادل، عاقل و مسئول،
 - حاضر نیست به صرف اعتقاد دینی، زیر بار احکام و سنت های ناعادلانه، غیر منطقی و مغایر اخلاق زمان حاضر برود،
 - طالب نظم و مناسبات بهتر، انسانی تر و عادلانه تری است و،
- برای این کار، برقراری یک نظم بشری سپردن کار جامعه و مناسبات اجتماعی به دست مردم (یا جدایی مطلق دین از سیاست و از زندگی اجتماعی) را شرط اساسی و تنها راه بهبودی زندگی و اصلاح مناسبات بشر این دوره و زمانه می داند.

منابع به فارسی

— رضا آیرملو:

۱— استراتژی استعمار نو، تجدید چاپ بروز مرزی، چاپ و انتشاراتی آرش، ۱۹۸۷
سوند.

۲— زن و اسلام شریعتی، چاپ کتابفروشی خیام، ۱۹۹۶، سوند.

۳— مدینه ی فاضله از امام زمان تا امام زمان، چاپ دوم، اینواند—لیتراتور،
۲۰۰۰، سوند.

— م. اتحادیه: "عوامل خارجی مسأله ی فراموش شده—نگاهی به اسناد
منتشرشده ی "سیا" در مورد ارتباطات خارجی روحانیون"، نشری ی آزادی، دوره ی
دوم، شماره ۲۲ و ۲۳، ۱۳۷۹.

— اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های بین المللی حقوق، دفتر هماهنگی
جامعه های دفاع از حقوق بشر در ایران، ۱۳۶۵، برلین.

عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه ی ابن خلدون، ترجمه ی کتابادی، جلد اول، شرکت
انتشارات علمی و ادبی، چاپ نهم، ۱۳۷۹، تهران.

— تفسیر المیزان، ترجمه ی خلاصه ی فاطمه مشایخ، انتشارات اسلام، ۱۳۷۹، تهران.

۱— توضیح المسائل محشی، فتاوی سید حسین طباطبایی بروجردی با حواشی مراجع
بزرگ شیعه، از جمله: خویی، خمینی، شریعتمداری، گردآوری غلامحسین رحیمی
صفایی: نشر سازمان انتشاراتی جاویدان و موسسه ی انتشاراتی قم.

— توضیح المسائل مراجع، مطابق با فتاوی دوازده نفر از مراجع تقلید، گردآوری
حجت الاسلام بنی هاشمی خمینی، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۷۷، قم.

— ایلیا یارلویج بطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشاراتی پیام،
۱۳۵۲، تهران.

— حدیث و کلمات قصار حضرت رسول اکرم از نهج الفصاحه، گردآوری مرتضی فرید
تنکابنی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، تهران.

— محمد جعفر جعفری لنگرودی: حقوق خانواده، نشر گنج دانش، ۱۳۶۸، تهران.

— خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۲۲-۱۳۱۳)، مدیریت

- پژوهش انتشارات و آموزش، چاپ شقایق، ۱۳۷۱، تهران.
- روح الله خمینی: رساله توضیح المسائل، چاپ ششم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، تهران.
- علی دشتی: ۲۳ سال، چاپ مهرماه ۱۳۷۳.
- اسماعیل رائین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، سازمان چاپ و انتشارات جاوید، چاپ چهارم، ۱۳۵۲، تهران.
- بهرام رحمانی: زنان در اسارت جمهوری اسلامی، از انتشارات کمپین بین‌المللی دفاع از حقوق زنان در ایران، ۱۳۷۲، سوند.
- صادق زیبا کلام: ما چگونه ما شدیم، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸، تهران.
- علی شریعتی: فاطمه فاطمه است - مجموعه آثار زن، چاپ ششم، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۳، تهران.
- سید حسین صفایی و اسدالله امامی: حقوق خانواده، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- خالقیانی: پرتوی از قرآن، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- محمد ابن حریر ضیری: تاریخ طبری، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۲، تهران.
- قانون مجازات عمومی، قانون مجازات اسلامی متن کامل، چاپ اول، انتشارات خورشید، ۱۳۷۲، تهران.
- قرآن کریم، ترجمه ی بها الدین خرمشاهی، انتشارات جامی، ۱۳۷۵، تهران.
- قرآن، ترجمه ی حسین محی‌الدین الهی قمشه‌ای، بنیاد نشر و تزویج قرآن، ۱۳۶۳، تهران.
- سید علی اکبر قرشی: تفسیر احسن‌الحديث، چاپ دوم، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۴، تهران.
- مهرانگیز کار: زنان در بازار کار ایران، انتشارات روشنگران، ۱۳۷۳، تهران.
- احمد کسروی: شیعه‌گری، تکثیر در هاننور، آلمان.
- م. کوهیار، بررسی عقلانی حق، قانون و عدالت در اسلام، انتشارات حایران، ۱۳۷۴، پاریس.
- آن لمبتون، تاریخ ایلات در ایران، ترجمه علی تبریزی، مجموعه ی ایلات و

- عشایر کتاب آگاه، ۱۳۶۲، انتشارات آگاه، تهران.
- مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات اساسی - مدنی جمهوری اسلامی، تدوین فرج‌الله قربانی، ۱۳۷۱، تهران.
- محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد ۶، تهران.
- عباس مخیر (مترجم): سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی در ایران، سه روایت تاریخ کمبریج، طرح نو، ۱۳۷۱، تهران.
- ۱ - مرتضی مطهری:
- ۱- نظام حقوق زن در اسلام، چاپ بیستم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴، تهران.
- ۲- مسئله‌ی حجاب، چاپ ۳۹، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳، تهران.
- علی میرفطروس: اسلام شناسی - زمینه‌های اقتصادی-اجتماعی پیدایش اسلام، چاپ اول، ۱۳۵۷.
- جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، تهران.
- هما ناطق، کارنامه فرهنگی در ایران ۱۸۳۷-۱۸۴۱، انتشاراتی خاوران، ۱۹۹۶، فرانسه.
- هما ناطق و فریدون آدمیت، انگار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در دوره‌ی قاجار، انتشاراتی نوید، ۱۹۸۹، آلمان.
- نهج البلاغه، ترجمه‌ی احمد سپهر خراسانی، چاپ سوم، موسسه‌ی نشر اشرفی، ۱۳۷۵، تهران.

منابع با حروف لاتین

- Arsel, İlhan:
 - 1- Sariat ve Kollektif, Kaynak yayinlari, 1997, Istanbul
 - 2- Sariat ve Kadın, 4 Baski, TUMDA, 1989, Istanbul
- Bibeln, Bokforlaget Libris, Örebro, 1997, Sverige
- Bolm, Katja etc (red), Changing Patterns Countries, Routledge, 1989, England.
- Dahlstrom, Edmund:
 - 1- "Individ och Kollektiv i ideologi- Socialisation och vardag", i Himmelstrand, Ulf & Svensson (Red) Sverige- Vardag och struktur, 1988, Nerstedis, Stockholm.
 - 2- Familjen mellan individualism och storskalighet, Sociologiska institutionen, Goteborgs Universitet, 1989, Sweden
- Encyclopedia of Islam, 1993, New York
- Evrumlu, Reza:
 - 1- "Fran Sloja till Baddrakt", i Jaus & Genus, Bromsberg, 1994, Sweden
 - 2- "Turkiet- Vallfridspartiet vinner, Kvinnor forlorar", Kvinnor och Fundamentalism, Nr. 13-1997, Stockholm
 - 3- Iranier Moter Sverige, Carlssons, 1997, Sweden.
 - 4- Iraniska Familjer i Sverige, Invand-Lit, 1998, Sweden
 - 5- "Gender, Islam and Modernization - Istanbul and Tcheran", in Boundaries of Europe, Swedish Council for Planning and Coordination of Research, 1998, Sweden.
 - 6- Modernisering och Islam i Iran och Turkiet, Invand-Lit, 2000, Sweden
- Islam Ansiklopedisi, 1988, Milli Egitim Basim Evi, Istanbul.
- Kadin hareketinin yuzyili, 2000 Ajandasi, Kadın eserleri kutuphanesi, Vakıf yay., No 17, Istanbul
- Tekin, Arif:
 - 1- Kuranın kökeni I, Analiz Basim Yayin, 2000, Istanbul.
 - 2- Muhammad ve Kurmaylarının Hanımları, Kaynak Yayinlari, 2001, Istanbul
- Veldedeoğlu, Meric "Çoksel Dinler Kadına Nasıl bakıyor", Kadın araştırmalar Dergisi, Istanbul Üniversitesi, Say 2, 1994, Yayim Matbaasi, Istanbul, Türkiye